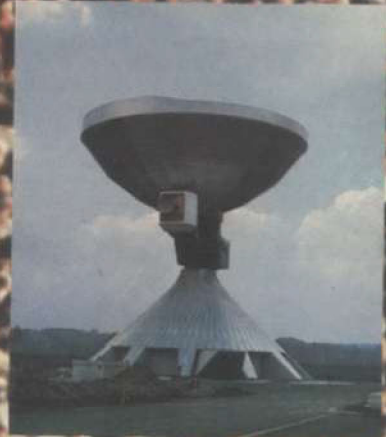
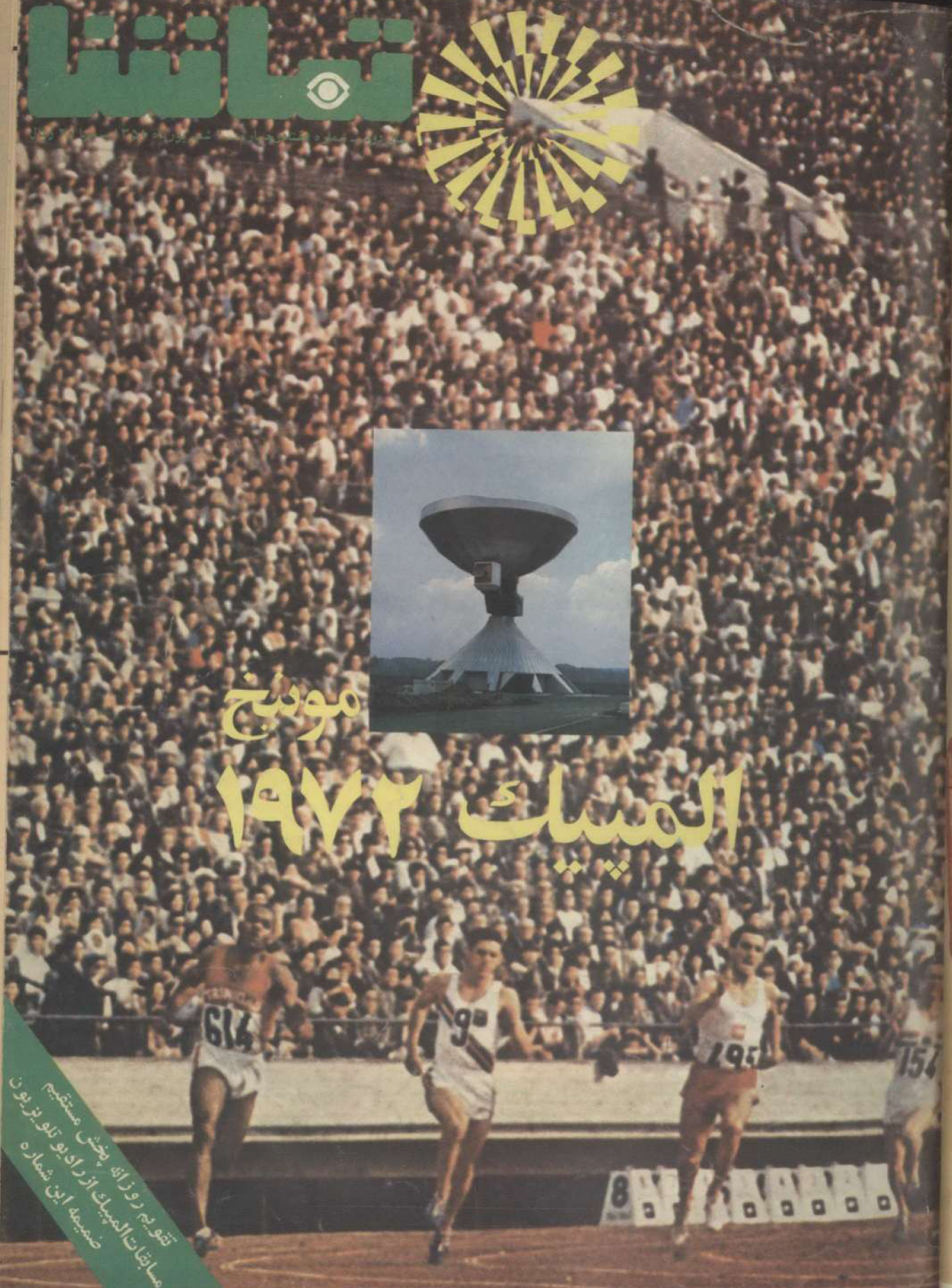


# تقمانشا



## موندخ المسك ١٩٧٢

تتوليم روزانه بخش مستقيم  
مسابقات المسك از راه يوتلويزيون  
ضميمه اين شماره





## در این شماره:

● دنیا از چشم تماشا  
تماشا برای برادر ۲۰ ساله ام

### گزارش و بررسی

- يك هفته تا آغاز ششمین جشن هنر - شیراز - تخت جمشید
- سالروز استقلال همسایه ما افغانستان
- جای، شراب خستگان راه دراز
- المپیزم، نهفت دوستی و تفاهم ملل (۷)
- تیم ایران در المپیک
- مفرق آرام است
- تماشاگر مطبوعات مهم جهان
- کمونیسیم در خاورمیانه عربی
- دنیا در سال ۴۰۰۰
- در حاشیه بزرگترین بیکار قرن

### تلویزیون و ارتباط جمعی

- گزارشی از ازنا و الیگودرز
- شهرکرد قنار راه شبکه سراسری
- تلویزیون
- آخرین تسخیر ناپذیر
- در جستجوی زبان معیار
- در تلویزیون و رادیو

### هنر و ادبیات

- نقاشی جدید پروایت «بل کلبه»
- شعر امروز ایران (گفتگو با نصرت رحمانی)

### تاریخ و تمدن

- سرگذشت انسان
- ضد خاطرات - آندره مالرو

### داستان

- آدم تلویزیونی
- یک نیک سال یک میلیون (افسانه علمی)
- داستانی برای فیلم تلویزیونی
- مینیاتگ (از مجموعه دون کامیلو)

### تئاتر

- مصاحبه با فرخ غفاری و بیژن صفاری درباره میزگرد تئاتر جهان سوم
- در جهان تئاتر

### سینما

- جان فورد (۶)
- رویدادهای سینما

### کتاب

- نقد کتابهای: دشمنان - چگونه مطالعه کنیم - از شعر تا شعر درمائی.

### موناگون

- چگونه بهتر شطرنج بازی کنیم
- مسأله شطرنج - جدول کلمات متقاطع
- از چهار گوشه جهان
- میان پرده
- تماشای نوجوانان
- کتابهای تازه
- نامه‌هایی به سردبیر



روی جلد: بناسبت آغاز بازیهای المپیک ۱۹۷۲

چهارشنبه اول شهریور مصادف با ۱۳ رجب، میلاد با سعادت شاهمردان، مولای متقیان، شهباز اسلام و امیرمؤمنان، حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام است. «تماشا» این روز بزرگ را بعموم مسلمانان و شیعیان جهان، به ویژه به هموطنان گرامی تبریک و تهنیت میگوید.

## تماشا و المپیک مونیخ

نویسندگان ورزشی تماشا: محمدرضا میلانی نیا و عطاء بهمنش، به همراه عکاس ما علی قشقایی از هفته آینده دقیقترین گزارشها و خواندنیترین مصاحبهها و بهترین عکسها را از بازیهای المپیک در صفحات تماشا به خوانندگان عرضه می‌دارند. حیبالله روشنزاده مفسر ورزشی تلویزیون ملی ایران نیز وعده داده است که همکاران ما را در تهیه این مطالب یاری دهد. بدینترتیب گروه نویسندگان و خبرنگاران ورزشی تماشا بزرگترین گروه مطبوعاتی است که از ایران رهسپار مونیخ شده است. از شماره آینده تا پایان مسابقات المپیک صفحات متعددی را به عکسها و گزارشهای فرستادگان خود اختصاص خواهیم داد و این صفحات در حقیقت ضمیمه جداگانه تماشا ویژه بازیهای المپیک خواهد بود.

## ضمیمه رایگان تماشا

### تقویم پخش مستقیم مسابقات المپیک ۱۹۷۲

همانطور که در شماره پیش اعلام داشتیم، رادیو تلویزیون ملی ایران بخش عمده‌ای از مسابقات المپیک ۱۹۷۲ - بخصوص مسابقاتی را که تیمهای ایران در آنها شرکت دارند - بطور مستقیم از طریق ماهواره مخابراتی دریافت و در شبکه سرتاسری رادیو - تلویزیون کشور پخش میکند. «تماشا» برای اینکه علاقمندان ورزش جدول پخش مسابقات را در اختیار داشته باشند و بتوانند بموقع بتماشای آنها بنشینند تقویم کامل برنامه‌های پخش مستقیم بازیهای المپیک را بصورت ضمیمه رایگان همراه این شماره خود تقدیم خوانندگان گرامی میکند. توجه داشته باشید که بابت این هدیه وجهی نپردازید و بهای مجله مطابق معمول فقط ۲۰ ریال است.

## آقای تماشا



● صاحب امتیاز و مسئول: رضا قطبی ● زیر نظر: ایرج کریمیان ● طرح و تنظیم: گروه هم‌افکار تماشا زیر نظر قیام شیوا

● دفتر مجله: خیابان تخت طاووس - چهارراه روزگرت - ساختمان رادیو تلویزیون منطقه ۷ ● ۸۳۲۵۲۹ ● صندوق پستی ۲۴-۲۰۰ ● چاپ: (شرکت سهامی افست) ● ۳۵۲۰۵۹ ● ۳۵۲۶۱۶ ● ۳۵۲۱۶۹

● حق اشتراك: یکساله ۹۰۰ ریال - برای دانشجویان و فرهنگیان ۷۰۰ ریال - ششماهه ۵۰۰ ریال

آمی‌ها: دفتر مجله تماشا



## گفتگواز این دو عروسک نیست

بحث از «عروس» آسافهاست

همه جا صحبت از «هبا» ست

«هبا» با شاهبال بلند پرواز خود، پلی مطمئن میان آسیا و اروپا ست.

با «هبا» پرواز کنید

لندن - پاریس - ژنو - فرانکفورت - رم - آتن - مسکو - استانبول - بیروت - کابل - کراچی  
بشبی - کویت - آبادات - بحرین - دهران - دوحا - دوحی - ابوظبی

هواپیمایی ملی ایران . هبا





# دنيا از چشم تماشا

## برای برادر بیست ساله ام

بمبها، ترقه‌ها و تارنچک‌هایی که در کنار فروشگاه، دانشگاه، پل، مدرسه یا خانه من و تو منفجر می‌شود ساخت ایران است یعنی در ایران ساخته‌اند، با ابتدائی‌ترین وسایل...

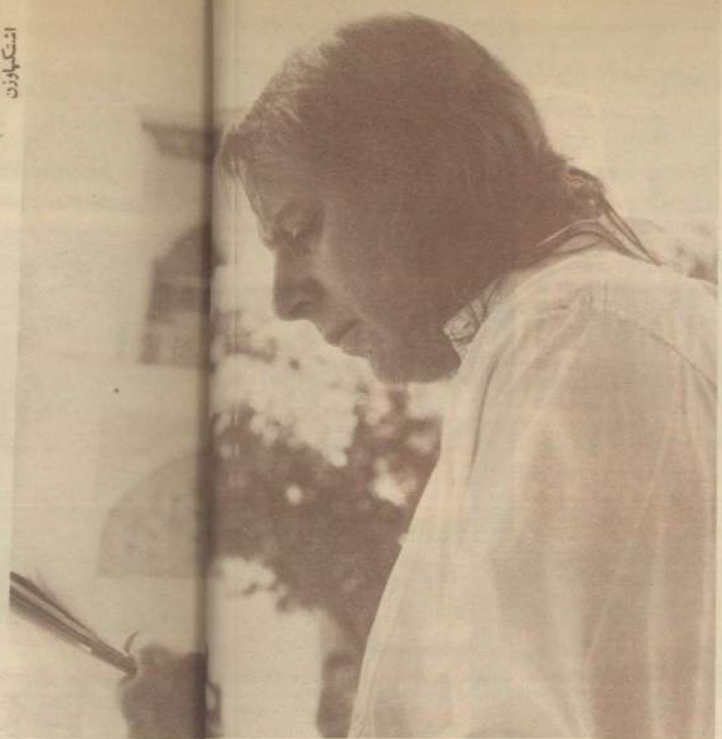
گروهی از جوان‌ها که بمبها، ترقه‌ها و تارنچک‌ها را برای قتل من و تو منفجر می‌کنند ایرانی هستند یعنی شناسنامه ایرانی دارند.....

قماربازها درخانه کمتر قمار میکنند، از خانه به قمارخانه میروند، به طیارتر خانه‌شان دلستگی دارند و غوغای مالیات‌خنگان را زیر گوش زن و فرزندشان خوش ندارند.....

در قمارخانه‌های بزرگ کشورهای بزرگ فقط با گذرنامه راه میدهند، یعنی فقط بیگانه مجاز است... زیرا هموطن حق ندارد که بیازد.

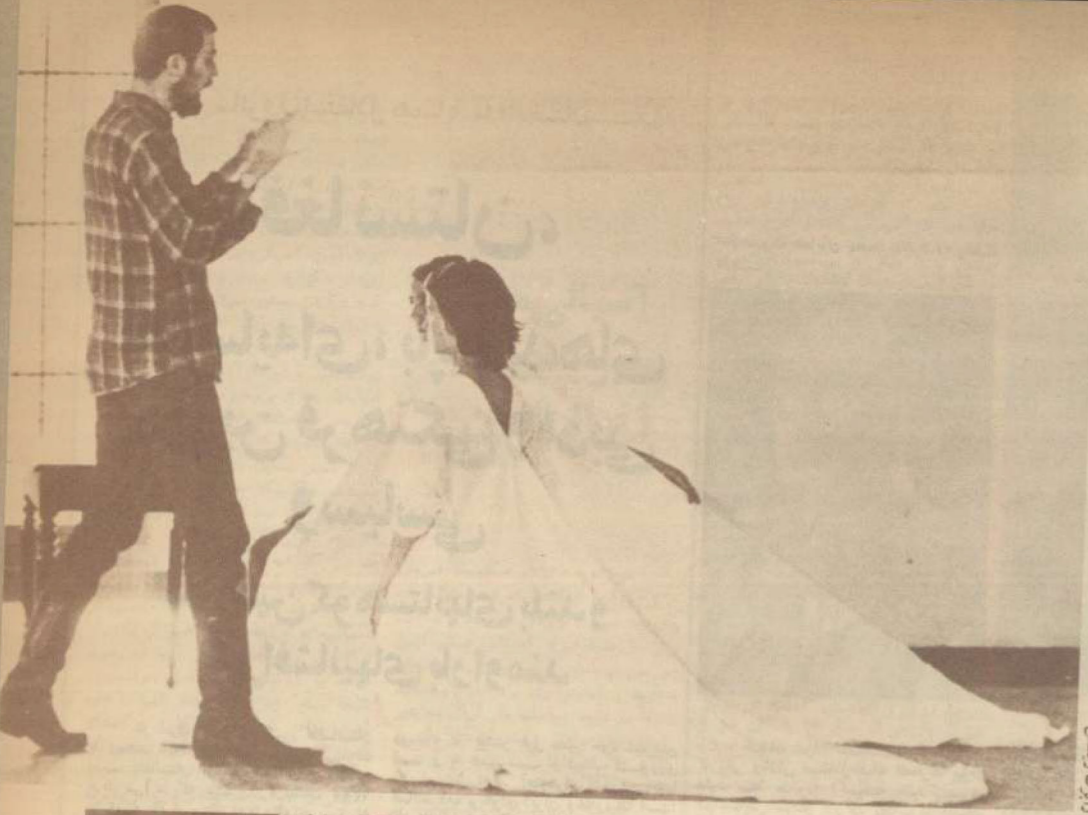
باخت برای هموطن ممنوع!! اگر پولی در جیبان دارید گازیو-های بزرگ دنیا را نیز در انتظار دارید، گذرنامه خود را نشان دهید که بدانند بیگانه‌اید، همین کافی است و جواز عبور است.....

سیاست‌بازان یا قماربازان کبیر و حرفه‌ای دلیای سیاست از اداره کنندگان کازینوها یا قمارخانه‌ها شریف‌ترند، اینها به انتظار نمی‌نشینند که من و تو با پای خودمان برویم و با نشان دادن گذرنامه، هشت‌مان را بیازیم، اینها که از صاحبان قمارخانه‌ها شریف‌ترند هستی فرد فرد را نمی‌خواهند



اشتهابوزن

سپهر ۵۳۰۴



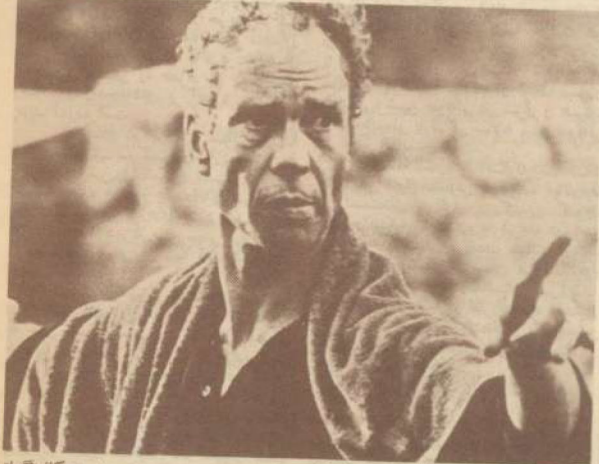
## یک هفته تا آغاز ششمین هنر شیراز - تخت جمشید

تا آغاز ششمین جشن هنر شیراز - تخت جمشید هفته‌ای بیش نمانده است. هنرمندان و هنردوستان اینک از سراسر ایران - و چهارگوشه جهان - راه شیراز را در پیش گرفته‌اند تا بار دیگر در میعادگاه خود حضور یابند و از طریق دیدن، تجربه کردن و مبادله فکر و اندیشه، فرهنگ ملی و هنر جهانی را غنا بخشند.

انارائو



## میعاد گاه هنرمندان و هنردوستان



هرس کالینگهام

یکی از ستایش‌شده‌ترین کارگردانان تئاتر معاصر می‌پردازد. رابرت وریلسن نمایش‌های «اورتور» و به ویژه «آکام» اند گاردنیاتراس» که برای نخستین بار جهان در شیراز اجرا می‌شود، «هیچ‌جا» می‌پردازد، حضور این آهنگساز- کارلینز اشتکپاوزن - و ارتباطی که بسادگی و بی‌هیچگونه پیرایه‌ای بین مردم کنجکاو و دلیای شگفت‌انگیز اصوات او در بافتها و سراهای شیراز برقرار خواهد شد، پر شک حادله‌ای همچنان‌کنیز و بی‌سابقه خواهد بود.

در این «حادله» موسیقی، مردم - موسیقی و آهنگساز یکسان سم خواهد داشت، این گونه‌ای موسیقی است که مردم در آن «شرکت» می‌جویند، عکس‌العمل نشان می‌دهند و بی‌تفاوت نخواهند ماند.

● اما بجز ده جلسه «مرد در آلتا اشتکپاوزن»، ششمین جشن هنر به‌معرفی گروه‌باله‌هرس کالینگهام بهر

● موسیقی ایرانی ششمین جشن هنر را مرکز حفظ و اشانه موسیقی ملی واپسته به سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران ارائه می‌کند. داریوش صفوت مدیر این مرکز عقیده دارد که: «موسیقی غذای روح است، انسان پس از شنیدن موسیقی سنتی شرق احساس می‌کند که تعالی یافته و روانی سبک شده و این احساس دیرزمانی می‌یابد...» و در ششمین جشن هنر استادان موسیقی سنتی ایران در حافظه‌خاطر هاتکیز، پالوده‌ترین و دلنوازترین نغمه‌های موسیقی ایرانی را سر می‌دهند.

● تاتر ایران را در ششمین جشن هنر، گروه‌های جوان و جستجوگر معرفی می‌کنند. آری اوانسیان که اینک درعرصه تاتر تجربی شهرتی فراسوی مرزهای کشور ما بدست آورده است، اثری از تعلیدیان را کارگردانی می‌کند که در آن بازیگرانی هند می‌پردازد.

## فرصتی برای کشف و آموختن









## آشنایی با نمایندگان رادیو تلویزیون در خارج از کشور

رادیو - تلویزیون ملی ایران برای اینکه به سرعت در جریان مسائل و رویدادها و سراسر جهان قرارگیرد، از مدتی پیش اقدام به تشکیل دفترهای نمایندگی در کشورهای مختلف جهان کرده است. مسئولان این نمایندگیها از چندی پیش برای شرکت در سمینارهای تهران بسر میروند.

هفته گذشته سازمان رادیو - تلویزیون ملی ایران برای آشنایی بیشتر مدیران و نویسندگان چرایی با نمایندگان رادیو تلویزیون در خارج از کشور، مجلس ضیافتی ترتیب داد که در آن شخصیت‌های مطبوعاتی و نمایندگان خبرگزاریها حضور داشتند.

در این ملاقات دوستانه، مهمانان در جریان فعالیت‌های نمایندگان رادیو تلویزیون در خارج از کشور قرار گرفتند و با برنامه‌هایی که سازمان برای توسعه هرچه بیشتر شبکه رادیو تلویزیون در سراسر کشور و نیز ایجاد زمینه مساعد برای فعالیت بیشتر در کشورهای خارجی دارد آشنا شدند.

## شهر کردسراسری تلویزیون فراهم بر نامه‌های شبکه

خبر کوتاهست: «از ساعت شش و سی دقیقه با تعداد بیست و هشتم مرداد شهر کرد به شبکه سراسری تلویزیون پیوسته شد. از همانجا که فی‌المتل تعمیر یک پیل را می‌پردازند، اما در فراسوی این سادگی، روشنی نوید بخش دقیقی در تلاش است که لختی برمی‌دارد. برای آرام بر گه‌ای از تماس بال پرستوی برپای ملی می‌آفریند. دیگر با تعداد بیست و هشت مرداد، با تعداد ساده‌ای نیست که شهرکی چون شهر کرد را از خواب روستایی بر - انگیزد و با هانوی جوانان با داد و فریاد با فروشان و کامیون‌داران درآمیزد. با تعداد بیست و هشتم مرداد چهره شهبان شهر کرد را غویی می‌کند. سکوت و دل‌درگیری از آن می‌گردد و بیداریهای پرلختند و پرشور و شادی به آن می‌بخشد. شهر کردیها از این پس چون سرگران بر خوب‌بستهای خود در دهان غروب بر خنواب نمی‌روند بلکه رو در روی جام جهان‌نمای تلویزیون با دنیاهای ناشناخته، با پدیده‌های تازه بدیدار میهن خود، با مردمان دنیاهای دور دست و با هم‌میهنان خود که تا لحظه‌ای پیش برایشان همان مردمان دنیاهای غرب بودند، در می‌آیند. با خاطره دیده‌ها، شنیده‌ها و آموخته‌های تازه به‌بستر می - روند و با مردمان دیگر با ذهنی دیگر، بر

تلویزیونی را که برای اراک تقویت می‌شد بکام آنتن‌های بلند که بر پامسای خانه‌هایش نصب می‌کردند ببینند. تصویر بر صفحه پراز برفک بود و صدا در بلندگوی تلویزیون ناهنجار و ناراحت کننده. اگر علتش را بتوان وجود اشتران کوه بحساب آورد باید همین تصویر و صدا در همه نقاط ازنا یکسان باشد در حالیکه چنین نبود. اصولا تصویر خوب نبوده، اما در بعضی از نقاط ازنا همین تصویر ناخوب هم وجود نداشته است. شاید بشود این علت را در وجود دره قاقان (در راههای فرعی بین اراک و ازنا که دهی به‌مین نام هم دارد) جستجو کرد. باین ترتیب که از گوشه‌های این دره پرتوی بر قسمتی از ازنا می‌تابیده و تصویری بر تلویزیون در آن نقطه می‌نشسته مثلا در منطقه راه‌آهن ازنا هیچ تصویری بر صفحه ظاهر نمی‌شد در حالیکه در اسفرآباد می‌شد برنامه‌ای را با برفک دید.

با توجه به اینکه تعداد زیادی از کشاورزان، کارگران کارخانه‌ها و کارمندان ادارات دولتی و ملی در این منطقه بهترین حاصل زحمتشان را به دیگر نقاط کشور می‌فرستند جای آن داشت که هرچه زودتر از دستگاه تلویزیون، این پدیده ضروری عصر حاضر بهره‌برداری کنند و از برنامه‌های مختلف آن استفاده‌های لازم بعمل آید. با قرار گرفتن این منطقه زیر

پوشش شبکه تلویزیونی، سازمان جوان رادیو تلویزیون ملی ایران قدم دیگری در تحقق هدف خود برداشت و همچنانکه در مدت زمان بسیار کم هر روز با اقدامات جدی و مؤثر خود تصویر ایران را در سپن گسترده ایران بیشتر و بیشتر توسعه داد پنجاه هزار نفر مردم الیگودرز - ازنا و توابع آن بعد از این بخوبی قادر خواهند بود از تصویر و صدای سالم تلویزیون استفاده کنند. بعد از این در این نقطه از وطن ما کشاورز برنامه خودش را می‌بیند و کارگر برنامه خودش را و طبقات مردم اعم از کشاورز و کارگر و پیشه‌ور و زن و بچه و پیر و جوان هر کدام برنامه‌های خود را در این دستگاه که تازه بپناه‌هاشان آمده خواهند دید.

در حال حاضر تنها نقصانی که برای مردم در دیدن برنامه‌های تلویزیون وجود دارد مسئله برق است که بجز کارمندان دواش دولتی و شرکت نفت سایر اهالی فقط از غروب هر روز می‌توانند برق داشته باشند و از برنامه‌های تلویزیون استفاده کنند. همین علت باعث شده که در مدت سه روز تعداد ۸۰ دستگاه تلویزیون در ازنا فروش برسد و استفاده از برنامه‌ها از غروب یبعد صورت بگیرد که مردم تصویر و صدای روشن دستگاه را ببینند. این رقم با توجه به مشکل برق صورتی که گفته شد آنگاه در این مدت کم از آغاز کار تلویزیون می‌رساند که استقبال مردم قابل توجه بوده. گواه دیگر این مدعا تلویزیون‌نویسیست که پیش از کار فرستنده در خانه‌ها آماده بوده است.



سفر را هم بخود می‌بیند. محصول این سرزمین در درجه اول غله و مقداری حبوبات و بعد انگور است که این دوتای آخری از نظر کمیت به‌میزان اولی نمی‌رسند. در بخش ازنا یک سیلوی شانزده هزار تنی در پدورود توجه‌ها را جلب می‌کند. او با پشته‌های سنگین گندم در کنار هر ده که دیده و آمده کلمه گندم‌زار را در ذهن پرورشی می‌نشانند که اینجا گندم - زار است و سرزمین پشته‌های لمیده غله‌ها که انگار فرزندان فراوان سلسله اشتران کوه در مقابل پدران.

در شاهراههای منطقه لرستان، هبور و مناطق تقلیه، از اتومبیل و قطار راه‌آهن، ازنا را بصورت یک راه اصلی و یک مرکز فعالیت درآورده است. ازنا که اینک بخش مهمی از شهرستان الیگودرز است بسزوی بصورت یک شهرستان درمی‌آید. وجود تأسیسات شرکت ملی نفت، سیلوی شانزده هزار تنی و عبور راه‌آهن تهران - خرمشهر این منطقه را بصورت یک واحد کشاورزی - صنعتی درآورده است.

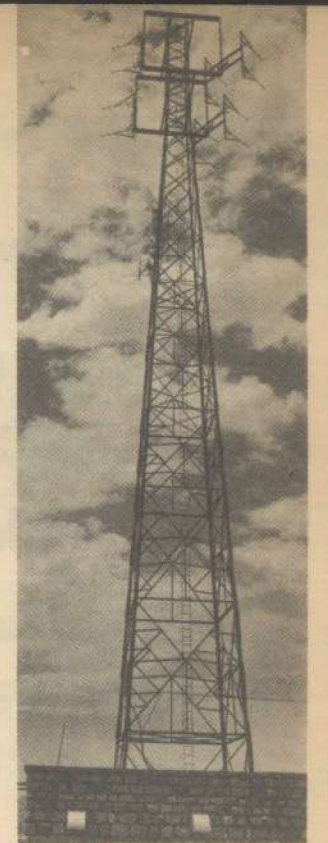
و اکنون، چنانکه قبلا از نظر تان گذشت این سرزمین آباد از هویت برخوردار از برنامه‌های تلویزیونی نیز برخوردار شده است. اما پیش از این اقدام، از طریق ایستگاه مخابراتی ماکروویو ازنا، امواج تلویزیونی استنباط عبور میکرد بی‌آنکه اهالی شهرها و روستاهای دامنه اشتران کوه از آن بهره‌ای بگیرند. با وجود این مردم با علاقه‌ای که بدیدن تلویزیون داشتند سعی میکردند برنامه‌های

## گزارشی از ازنا - الیگودرز

و آغاز کار فرستنده تلویزیونی از گروه رپرتاژ رادیو تلویزیون خوزستان  
عکس‌ها از: علی قشقایی  
هوای شتر کوه و دشت تیان  
مرا خوشتر آید ز کل جهان  
(فردوسی)

در شماره گذشته خبر دادیم که منطقه ازنا و الیگودرز دارای فرستنده تلویزیونی شدند اینک گزارشی که بوسیله گروه رپرتاژ رادیو تلویزیون خوزستان تهیه و ارسال شده از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد. در این گزارش با موقعیت طبیعی و جغرافیای انسانی منطقه مزبور آشنا می‌شوید:

طبیعت در قافله بهم پیوسته‌ای که خود ساربان خویشتن است، قافله‌ای پیوسته‌تر در زمینی که سبزه‌زارش از سبزی بی‌نظیر، زردی تاله‌های گندم - زارش، آمیزه زرد و سبز، شکوه و صمیمیت آن را صدچندان میکند. اشتران کوه این قافله است، دامنه‌اش ازنا را می‌سازد و الیگودرز را که گندم‌زار گرم بخش و سخاوتمند است. از نایبش از شهرستان الیگودرز است که در جوار این عظیم برف‌آلود، در دامنه اشتران کوه به‌آسانی همیشگی





# چای

## شراب خستگان جاده های دراز از چای و تار یخچه و مصرف آن در ایران چه میدانیم؟

مزارش از: امیر حسین خلیفه سلطانی

جاده اسفalte دراز و پر پیچ و خمی که شهر زادگاه مرا به شمال کشور متصل میکند، آنقدر از زیبایی و لطف طبیعت برخوردار بود که تمام افکار آدمی را در مخیله اش به تحریک و امیداشت، و تسبیح برآوردش انسانها را به دور دستیای خیال میبرد. من میرفتم تا یکی دیگر از الطاف این طبیعت سخاوتمند را در شمال این سرزمین از نزدیک ببینم و لمس کنم. باروری سرزمینها را با دست انسانها مشاهده کنم. من میرفتم تا از نزدیک شاهد تلاش پیگیر هزارها آدم شیفته زندگی باشم، و در این رهگذر از لابلای گفته ها و حرفهایشان بمیزان



درآمد، برداشت، کاشت و هزینه زندگیشان پی ببرم. شاید بتوانم برای این آدمها کاری کرده باشم. بیادم میآید که اصلا این سرزمین و مردانش با گیاهی بنام چای بیچ عنوان آشنایی نداشتند و برای صدق گفته هایم از کتاب سفرنامه جهانگرد آلمانی مندلسلو Mandelslo کمک میگیرم که در سال ۱۶۲۲ پیران سفر کرد، و در همین سفر بود که بارها در کتابش متذکر شده، ایرانیان بجای چای برای رفع خستگی برخلاف هندیان از قهوه استفاده میکنند بازهم بجلوت میآیم صفحات تاریخ مانند مسافرتی را که سرعت طی میکند طی میشود، و من ناگهان خودم را در افکارم میان قرن هفدهم میبایم و گزارش دبیر سفارت آلمان آدام اولیویوس Adam oleorius را بدقت گوش میکنم و باین نتیجه میرسم که بالاخره ایرانیان هم چای ربوته های زیبای آنرا شناختند و بجهت وضع و موقعیت اقتصادی و حالت دادرستی که ایرانیان داشتند خیلی زودتر، حتی زودتر از کشور پیشرفته انگلستان بوجدان گیاه پی بردند و بعد هم سوار بر مرکب خیال، ثانیه های زودگذر را پشت سر میگذارم، لحظه ها را با تیغ بران زمان نابود میکنم و به قرن نوزدهم پای مینهم، قرنیکه زمان جنبش و آگاهی مردم بود، قرنیکه زمین تشنه گیاه و گیاه تشنه آب و هر دو در جستجوی دستی پذیرا فشان بودند تا نشسته خود را به آدمها بدهند.

اما برای اینکار همت لازم بود و قدرت. همت را حاج محمدحسین اسفهانلی بکار انداخت و با وارد کردن بذر از چین، زمین گرسنه را غنی کرد. اما قدرت باز هم بوسیله مالکین و صاحبان نفوذ از حیطة عملیات این مرد خارج شد و باغهایی که از عرق جبین سدها انسان آبیاری شده بود با تیشه خودخواهی اربابان آن زمان نابود شد.

ولی مطمئناً این مردم آرام نمی نشستند و لازم بود سرانجام اقدامی کنند، تا آنکه از میان آنها باز مردی برخاست و بانام محمد میرزا کشت چای را دوباره از سال ۱۲۸۰ شمسی، در این سرزمین شروع کرد. اما باز هم موقع برداشت محصول چایکاران را راحت نگذاشتند و

مرحله اول چایسازي = پلاس طبیعی



صاحبان این محصول داخلی بهراره سدها تن کارگر، برای حفظ توازن هزینه و درآمد فروش بدولت متوسل شدند، و این گلابها از نظر دولت گذشت.

بخاطر همین رفع اشکالات در سال ۱۳۴۸ حسب الامر مملو کانه تصویب نامه ای صادر شد و امور چای و چایکاران بطور کلی بوزارت گمرک و انحصارات محول گشت و متعاقب آن سازمان چای بمنصه ظهور رسید. با صدای یکی از همراهانم که رسیدن بقصد را یادآوری میکرد افکارم در هم ریخت و پسترد دیدم که از گذشته آنهم گذشته تاریخ این

محصول بیرون بیایم و با زمان حال پیش روم، حال ببینیم چه تغییراتی در پیشبرد مقاصدمان بدست آورده ایم، چه نتایجی از طرح هایمان گرفته ایم. بهمین مردم میروم و هر کدام برای پذیرائی از من اولین کارشان آوردن چای است. تعجب در اینجا بود که با چه صمیمیتی از من استقبال کردند. از یکی از چایکاران که بنظر خیره تر از دیگران مینمود، راجع بانواع بوته های چای پرسیدم، اندکی مکث کرد و سپس افزود: بوته یا چینی برگ ریز یا چینی برگ درشت است و اگر این دو نباشند یا اسامی است و یا هیبرید اسامی روشن خواهد بود و اگر هیچیک از بوته های مذکور مورد نظر نباشند مطمئناً بوته های چای کامبوچی و یا بوته های با رنگ صاف و براق و جوانه های سبزرنگ مشابه بوته گل زیبای کاملیاست. از آدمهای خوب و باصفا این منطقه جدا میشوم و یکنواخت به محل کارخانه چایسازي میروم. عجب ابهتی دارد، عظیم و چشمگیر است. بخودم افتخار میکنم که برای کسی تغذیر، چه دستگاههای عظیمی برایمان ساخته اند، از مسئولی که وظیفه راهنمایی افرادی مثل مرا دارد، خواهش میکنم مراحل مختلف برداشت چای را توضیح دهد و او با کمال میل این چنین آغاز میکند: مرحله اول چایسازي پلاس است، و چون تعجب من و سایر



برداشت چای در یکی از کشتزارهای لاهیجان

مراهمان را می بیند توضیح میدهد که پلاس همان گرفتن آب زائد از برگ و آماده کردن سلولها برای متلاشی شدن در دستگاه مالش است. بعد توضیح می دهد، اگر این گرفتن رطوبت بوسیله ماشین صورت گیرد نوع پلاس را ماشینی می گویند. بعد از پلاس نوبت به مالش میرسد. مالش همان پاره کردن جدار سلولی و متلاشی کردن هر چه بیشتر قسمت های مختلف برگ و جوانه ها، میباشد. سپس ذرات مالش خورده را از ذراتی که بخواهی متلاشی نشده اند جدا میکنند و باین عمل در نتیجه این کار، عدم اکسیداسیون را در برگها تسریع میکنند. بعد از تخمیر با همان اکسیداسیون، رطوبت زائد را از برگهای سبز بوسیله ماشین خشک کن میگیرند و در آخرین مرحله چای آماده را عدل بندی کرده، دردسترس مصرف کنندگان قرار میدهند. با تمام شدن توضیحات او، از خودم ناخودآگاه شرمند میشوم که برای ارضای خواسته من و امثال من چه مشقاتی که نباید تحمل شود و چه زحماتی که کشیده نمیشود. با احساسی که توصیف آن از قدرتم خارج است از کارخانه بدفتر مسئول قسمت رفتن و اولین کاری که میتوانستم انجام دهم، صرف یک فنجان چای عالی برای رفع خستگی ام بود. «باز هم چای...» برای اطلاع بیشتر لازم بود



تحقیقات پیگیری انجام میدادم. از این رو در طول جاده سرسبز شمال پسران افتاد و اولین منظره‌ای که توجهم را جلب کرد، دخترکان سپید روی کیلانی بود که سبدهای محتوی پوت‌های سبز چای را با مهارت خاص روی سرهایشان گذاشته بودند و با شیوه مخصوص همراه ترانه زیبایی راهی کارخانه‌ها بودند. آنقدر این تفاهم بنظرم چشمگیر بود که مدت‌ها محو آنها و دیسپلین‌چالیشان شدم. از آنجا به مرکز تحقیقات چای رسیدم.

مرحله پلاس طبیعی



در این مرکز، از انواع کبود شیمیایی مورد استفاده در باغهای چای آزمایشات لازم بعمل می‌آید، و کلیه مواد تشکیل‌دهنده چای بررسی میشود. در همین عمل است که برای حاصلخیزی بیشتر زمین، کودهای را از ۵۰٪ تا ۹۰٪ و کودهای فسفردار و پتاس‌دار را به ۳۰ کیلو گرم در هر هکتار افزایش میدهند. نتیجه این بررسی، دوبرابر شدن محصول چای است. سازمان چای بعد از این آزمایشات باین نتیجه رسیده است که بیسن انواع کودهای شیمیایی کود ازته موجب افزایش محصول میگردد. البته باید توجه داشت که این افزایش محصول، خود بستگی



بعد از مرحله پلاس، چای را از طبقه فوقانی برای مرحله بعدی باین صورت انتقال میدهند

که هنوز از ترکیبات شیمیایی این گیاه اطلاع زیادی در دست نیست. چقدر متأسف میشوم. زیرا مجبورم باز هم به همان گفته‌های دیگران که می‌گویند، چای از پلی‌فنل، تئین، سلولز، مواد صمغی، مواد معدنی، دکسترین، پکتین، قند و کمی نشاسته تشکیل شده اکتفا کنم. اما این بررسی و نتیجه‌گیری از من، من نوعی نیست، این فقط یک نقل قول خشک و بی‌اعتبار است. و بعد از تضعیف روحیه‌ای که از دریافت این مطلب حاصل میشود به آنچه دارم تکیه میکنم. بنابراین یکبار دیگر اقدامات سازمان چای را از نظرم میگذرانم اقداماتی که برای بهبود و جلب رضایت میلیونها مصرف‌کننده این گیاه‌خستگی زدا صورت گرفته و چه دشوار است تحمل مسائلی که گاه باعث کاهش این محصول میشود و در مقابل تقاضای متقاضیان چه سخت است وظیفه این سازمان. بهرحال از میان ارقام مطالب گفته شده درباره سازمان چای هم بیرون می‌آیم. در حاشیه خیابا بطرف محل سکنایم حرکت میکنم باز هم دخترکان پر انرژی و خستگی ناپذیر شمال همراه با سبدهای محتوی پوته‌های چای از مقابل میگذرند و در این فکر که بعضی رسیدن‌خستگی و نخوت این ساعات را با جرعه‌های چای از بین ببرم.



مرحله غربال چای

ازته تقویت شده و بسازده بهتری میدهد. برای صدق این ادعا از آمار مربوط به مقایسه این کود و کودهای اوردهای استفاده میکنم. طبق آمار افزایش محصول در مقابل کود اوردهای ۴۰٪ و در مقابل سولفات آمونیوم ۲۹/۵٪، در صورتیکه در مقابل کود ازته به ۹۳٪ میرسد. میتوان بطور کلی نتیجه‌گیری کرد، در صورت آبیاری همراه با کود ازته میزان محصول



## آخرین تسخیر ناپذیر به نظاره حماسه‌های گروه خود نشسته است تنها فردزنده قهرمان یک سریال تلویزیونی معروف

«تسخیر ناپذیرها» تخیلی نیست، بلکه از یک سلسله ماجراها و پرونده‌های واقعی اقتباس شده و قهرمانان آن نیز همگی واقعی بوده‌اند، چه کارآگاهان و مأموران پلیس و چه تبهکاران و گانگسترها. حادثه‌سازان این وقایع، کارآگاهان اف.بی.آی. همگی روی در نقاب خاک کشیده‌اند بجز یک نفر، به نام «پل رابینسون» که اینک در سن پیری و بلژنستگ، تنها مشغولیت و دلخوشی، نمایش برنامه تلویزیونی «تسخیر ناپذیرها» است. پل رابینسون، در اتاق خود، تنها می‌نشستند و چشم به وقایع بازسازی شده ایام جوانی خویش می‌دوزد. او که از اعضای تیم پلیس الیوت‌س بوده، عکس رئیس و رهبر خود را در اتاق خویش نصب کرده (در تصویر، این عکس بالای تلویزیون دیده میشود). پل رابینسون می‌گوید «می‌توانم بگویم که ما قهرمان نبودیم، بلکه فقط جوانانی نیازمند حادثه و حرکت و نه شیفته پول. تسخیر ناپذیرها الان به صورت افسانه در آمده‌اند ولی ما تنها پلیس‌های شریفی بودیم که می‌خواستیم کارمان را انجام دهیم. گاهی‌ها چهار ترس می‌شدیم اما هرگز یک گلوله هم شلیک نکردیم. دسته آل کلایون خوب مجرب بود. یک روز در حین بازرسی در یک بار مخفی، عکسهای خودمان را دیدیم که پشت بار با سنجاق نصب شده بود. عکس رسمی پلیس، عکسهای ما را محرمانه به قیمت پانصد دلار به گانگسترها فروخته بود. آنها همه ما را با اسم کوچک و تمام جزئیات زندگی‌مان می‌شناختند. وقتی یکی از آنها را دستگیر می‌کردیم، احوال قوم و خویشانمان را می‌پرسید».

الیوت‌س، بعدها، پس از آنکه بر آل کلایون پیروز شد، از طرف واشنگتن به ریاست «حفاظت شهری» منصوب شد. بعد تاجر شد و به اداره یک شرکت کافند سازی به اسم «شرکت کافند گرانتی» پرداخت و روز ۱۶ مه ۱۹۵۷ در رختخواب مرد.

«تسخیر ناپذیرها» از معروفترین سریالهای تلویزیونی آمریکاست که در همه دنیا به‌عرض نمایش گذاشته شده است. در این سریال، آن‌طور که دیده‌ایم، «الیوت‌س» و یارانش که اعضای اولیه سازمان معروف اف.بی.آی هستند، با







# سرقار خود باقهر مانان در پای تلویزیون و رادیو حتماً حاضر باشید

مستقیماً از رادیو پخش میشود. خارج از مسابقات مربوط به ایران تمام برنامه‌هایی که به تفصیل در تقویم ضمیمه این شماره مجله چاپ شده است، در نوع خود بی نظیر و در بالاترین سطح جهانی است. شما اگر حتی اندکی به ورزش علاقه مندید بدینست که لافال روزی سه یا چهار ساعت از وقتتان را برای تماشای تلویزیون یا توجیه به برنامه وسیله ورزش خودتان اختصاص دهید. ولی اگر دوستدار ورزش هستید توصیه ما به شما اینست که از چهارم تا بیستم شهریور را مرخصی بگیرید و پای رادیو و تلویزیون بنایید، چه باین زودی دیگر امکان شرکت در یک چنین جشن بزرگ ورزشی براتان فراهم نخواهد شد. و اگر مرخصی گرفتید این افراد را در گزارشها مرتباً تعقیب کنید.

عبدالله موحد را بخاطر آنکه بداید رنگ آخرین مدال مجموعه مدال‌هایش چه خواهد بود و پهلوان مبارزانش چگونه و با چه ورفی بسته میشود. محمد قربانی را بخاطر آنکه مطمئن ترین فرد تیم ایران برای تصاحب مدال طلای کشتی است.

شمس‌الدین سیدعباس را برای آنکه حاضر نیست جز به مدال طلا به مدال رنگ دیگری فکر کند.

ابراهیم جوادی را برای آنکه سه بار پیاپی قهرمان جهان بوده و حتی با دست درنداز و فرم متوسط تنها بخاطر مدال طلا میبختد.

رفسان خدر را بخاطر آنکه حتی اگر مغلوب از تشک کشتی خارج شود، دل‌آوری در مبارزه‌اش او را با قیافه‌ای غالب معرفی میکند.

و البته دیگر قهرمانان کشتی ما هم حرف‌هایی برای گفتن دارند که باید به آنها گوش داد.

در ویژه برداری همه امید هستند، ولی شما بهتر از هر کسی میدانید که لحظه ناپید از مبارزه محمد نصیری برای تصاحب مدال طلای المپیک غافل شد، چه هر لحظه مبارزه او، دارای شکوه کم نظیری است. بکرات فرصت دیدنش پیش می‌آید. نصیری نمیخواهد هیچ نامی را برای مقام نخست خروس‌وزن المپیک جز ناپدید شود، دهنوی در حرکت پرس یک وزن مدنی مقام جهان است و حتی ممکنست برای مبارزه او برای تصاحب مدال و ریسک‌وزن تماشای است.

ناصری امید زیادی دارد که برای تیم امتیاز بی‌آورد و لافال از موئیخ رکورد های جدیدی برای ایران بی خواهد کرد. و بالاخره غیاتی که اخیراً مرتباً رکوردهای ایران را بالا برده مسلماً در موئیخ مالع پرش ارتفاع را برای ایران بازمه بالاتر خواهد برد.

و اگر با ورزش جهان فقط کسی آشنا هستید حتماً با ناهاانی مثل: شین - گولند، آکسیف، مانگ، بازانفسکی، استیو، رولاند، تیس، دان گیل آشنا خواهید شد. و برای دیدن مبارزه و هنر این بزرگان ورزش سرقار پای تلویزیون حاضر خواهید بود.

۱۴میدانیکه هفته آینده مطالب جالبی از حواشی مسابقات از موئیخ براتان ارسال داریم تا جاشتی‌یروزهای قهرمانان ایرانی باشد.



عکس رادیویی، و ورزشکاران اعزامی ایران را چند ساعت پس از رسیدن به مونیخ نشان میدهد. در کنار ورزشکاران چند ایرانی مقیم آلمان و دختران بلوند این سرزمین دیده میشوند.

ویژه برداری ما را در مونیخ روشن میکند، بنابراین کشتی دوستان از ساعت ۱۲/۳۰ تا ۱۵/۳۰ و از ساعت ۲۱/۳۰ تا ۳۰ دقیقه بامداد رادیو را فراموش نمیکنند ضمن آنکه از ساعت ۱۷/۳۰ تا ۱۹/۳۵ برای دیدن مسابقات روزهای ۶ و ۷ شهریور پای تلویزیون می‌نشینند. و البته همه ورزش دوستان از ساعت ۲۲/۳۰ تا ۱/۳۰ دقیقه تلویزیون را فراموش نخواهند کرد و بدیدار مبارزه باقوی‌ترین مردان دنیای ویژه برداری توجه خواهند داشت. نهم شهریور روز نتیجه‌ها است، دوره نهایی کشتی و آخرین بازی فوتبال ایران با برزیل در این روز انجام میشود بنابراین دوستان کشتی از ساعت ۱۲/۳۰ تا ۱۵/۳۰ و از ۲۱/۳۰ تا ۳۰ دقیقه بامداد رادیو را ترک نخواهند کرد و آنها که به سرنوشته تیم فوتبال علاقه دارند ساعت ۱۶/۳۰ لحظه شروع گزارش مستقیم فوتبال ایران و برزیل از رادیو را برای کادری در نظر خواهند گرفت. از نیم اردیبهشت تا چهاردهم قهرمانان ایرانی که در مسابقات حضور دارند در رشته‌های دویمدانی، دوچرخه‌سواری، بوکس و شمشیر بازی شرکت خواهند کرد، که البته شانس دیدن این قهرمانان در برنامه‌های تلویزیون بسیار کم است و تنها شاید غیاتی در پرش ارتفاع چنانچه به‌طور نهایی برسد در مسابقه نهایی پرش ارتفاع که روز ۱۸ شهریور از ساعت ۱۷/۳۵ مستقیماً پخش میشود دیده شود. البته اخبار مربوط به قهرمانان ایرانی مرتباً از رادیو و تلویزیون پخش خواهد شد.

هفتم شهریور روز کشتی و فوتبال است، دوستان کشتی در فاصله ساعات ۱۵/۳۰ و ۲۱/۳۰ تا ۳۰ دقیقه بامداد باید گوش به گزارش دور سوم مسابقات کشتی آزاد فرا دهند و از ساعت ۱۹ تا ۲۱ به گزارش مسابقه فوتبال ایران و دانمارک توجه کنند، این مسابقه در حقیقت تیمی از سرنوشته تیم فوتبال ایران را در گرو خود دارد. چه در پایان این مسابقه ۷۰ درصد سرنوشته تیم روشن شده است. کشتی دوستان در حالیکه از ساعت ۲۱/۳۰ دقیقه به‌رادیو گوش میدهند از ساعت ۲۲ باید تلویزیون خود را باز کنند و به تماشای مسابقات کشتی روزهای ۵ و ۶ شهریور بنشینند. هشتم شهریور بازمه یک روز پر هیجان دیگر که طی آن ۷/۳۰ نتایج شرکت کنندگان ایرانی المپیک روشن میشود، چه در این روز دور چهارم مسابقات کشتی انجام و شرکت کنندگان دوره نهایی مشخص میشوند. در ویژه برداری دهنوی در سبت ۱۶/۳۰ و ۲۱/۳۰ تا ۳۰ دقیقه بامداد

باید تلویزیون خود را به بزرگترین اتاق منزلتان منتقل کنند، چه حتماً دوستان و همسایگان که تلویزیون ندارند، برای همسایگان خود در منزلشان و تماشای این نبرد بزرگ در مسابقات کشتی، ولی اگر شما منتظر تماشای نخواهد شد، ولی اگر شما به تلویزیون دسترسی ندارید بازمه می‌توانید رادیو خود را باز کنید و از طریق رادیو مستقیماً در جریان این صفا قرار بگیرید. البته آنها که پای تلویزیون هستند بازمه رادیو را فراموش نخواهند کرد چه رادیو علاوه بر گزارش ۱۷/۳۰ تا ۱۶/۳۰ دوره دوم کشتی‌ها در فاصله ساعت ۲۱/۳۰ تا ۳۰ دقیقه بامداد روز بعد، نیمه دوم مسابقه دوره دوم را مستقیماً گزارش میکند. (مسابقه نصیری و کشتی‌های بعد از ظهر تماماً از رادیو پخش خواهد شد).

هفتم شهریور روز کشتی و فوتبال است، دوستان کشتی در فاصله ساعات ۱۵/۳۰ و ۲۱/۳۰ تا ۳۰ دقیقه بامداد باید گوش به گزارش دور سوم مسابقات کشتی آزاد فرا دهند و از ساعت ۱۹ تا ۲۱ به گزارش مسابقه فوتبال ایران و دانمارک توجه کنند، این مسابقه در حقیقت تیمی از سرنوشته تیم فوتبال ایران را در گرو خود دارد. چه در پایان این مسابقه ۷۰ درصد سرنوشته تیم روشن شده است. کشتی دوستان در حالیکه از ساعت ۲۱/۳۰ دقیقه به‌رادیو گوش میدهند از ساعت ۲۲ باید تلویزیون خود را باز کنند و به تماشای مسابقات کشتی روزهای ۵ و ۶ شهریور بنشینند. هشتم شهریور بازمه یک روز پر هیجان دیگر که طی آن ۷/۳۰ نتایج شرکت کنندگان ایرانی المپیک روشن میشود، چه در این روز دور چهارم مسابقات کشتی انجام و شرکت کنندگان دوره نهایی مشخص میشوند. در ویژه برداری دهنوی در سبت ۱۶/۳۰ و ۲۱/۳۰ تا ۳۰ دقیقه بامداد

وزن مسابقه میدهد و آخرین نتیجه تیم ورزش دوستان ایرانی است، چه در این روز محمد نصیری در صفا با گولهای کوچک اتمام ویژه برداری جهان مثل چین، فولدی، باید سرنوشته مدال طلای خروس وزن را تعیین کند بنابراین آنها که تلویزیون ندارند حتماً اگر آب در دست دارند زمین بنگارند و از ساعت ۲۲ چشم به‌صفا تلویزیون خواهند دوخت و بختل این افراد

کاروان ۶۴ نفری ایران برای شرکت در بیستم دوره مسابقات المپیک راهی مونیخ شد. خوشبختانه در این دوره مسابقات المپیک رادیو و تلویزیون به مردم کشور ما امکان داده‌اند که سرعت و با وسعت دید زبانه‌های مسابقات را دنبال کنند و بهتر در جریان کار هشت اعزامی باشند. در مسابقات المپیک گذشته اغلب پس از نامرادی‌های تیم، بخصوص کشتی سخن درباره اجحاف و حق‌کنی نسبت به قهرمانان ما بسیار رفته و هرگز واقعاً روشن نبوده است که حقیقتاً تا چه حد بسا اجحاف شده و تا چه میزان حتی به‌ناحق مبدل شده است ولی اینبار تصاویر زنده تلویزیونی گویای حقیقت واقع مونیخ خواهند بود و نقطه ابهامی در کار نخواهد ماند، امیدواریم که کار مسابقات آنتن باشد که جای پستی پیش نیاید و در پایان کار هر کسی بر آنچه باو رسیده معترض نباشد.

بد نیست در آستانه مسابقات تگای به‌تیم اعزامی ایران بکنیم و ببینیم که در حین تماشای مسابقات در مقابل صفحه تلویزیون چه روزها و چه ساعاتی را نباید از دست بدیم و به مسابقات کدام يك از قهرمانان خود باید کسب امتیاز و مدال چشم‌پلوزیم. روز پنجم شهریور در فاصله ساعات ۱۲/۳۰ تا ۱۶/۳۰، ۱۶/۳۰ تا ۱۷/۳۰ و ۱۹/۳۰ تا ۲۱/۳۰ تا ۰۰/۳۰ بامداد روز ششم نباید از گزارش‌های مستقیم رادیویی غافل شد، چه در این ساعات اولین دور مسابقات کشتی آزاد انجام میشود و گو اینکه از هم اکنون نمیتوان راجع به فردگی یا آسانی مسابقات کشتی-گیران ایرانی در این دوره سخن گفت ولی به‌رحال نتایج این دوره‌ها و تعداد نمرات منفی که ممکنست نصیب کشتی‌گیران ما بشود در سرنوشته آنها تأثیر فاطح دارد.

ایران اهمیت جانی دارد، چه ایران در مشکل‌ترین گروه مقدماتی دنیا قرار دارد، هر یک از تیم‌های مجارستان دانمارک و برزیل حریف بسیار خطرناکی هستند که مسائل بسیار مشکلی پیش پای ما خواهند گذارد و اگر قرار باشد تیم ما بتواند با امتیاز مساوی با یکی از دو تیم دانمارک و برزیل خود را نامزد بازیهای یک‌چهارنهایی بکند تعداد گلهایی که در این مسابقه میخورد یا میزند تعیین کننده سرنوشته خواهد بود بنابراین این مسابقه سخت‌جالب توجه خواهد بود. آنها که برای دنبال کردن دور اول کشتی‌ها بدقت به‌رادیویی خود گوش بچسبانند از ساعت ۲۲/۳۰ تا ۳۰ دقیقه بامداد باید تلویزیون خود را باز کنند و از ساعت ۲۱ تا ۲۳ به گزارش مسابقه فوتبال ایران و دانمارک توجه کنند، این مسابقه در حقیقت تیمی از سرنوشته تیم فوتبال ایران را در گرو خود دارد. چه در پایان این مسابقه ۷۰ درصد سرنوشته تیم روشن شده است. کشتی دوستان در حالیکه از ساعت ۲۱/۳۰ دقیقه به‌رادیو گوش میدهند از ساعت ۲۲ باید تلویزیون خود را باز کنند و به تماشای مسابقات کشتی روزهای ۵ و ۶ شهریور بنشینند. هشتم شهریور بازمه یک روز پر هیجان دیگر که طی آن ۷/۳۰ نتایج شرکت کنندگان ایرانی المپیک روشن میشود، چه در این روز دور چهارم مسابقات کشتی انجام و شرکت کنندگان دوره نهایی مشخص میشوند. در ویژه برداری دهنوی در سبت ۱۶/۳۰ و ۲۱/۳۰ تا ۳۰ دقیقه بامداد

در شش‌زنی فقط مکزیک و شوروی و آمریکا دهنویان بدست آوردند و بقیه کشورها: ونزوئلا، انگلستان، آلمان شرقی - لهستان و رومانی هر کدام يك طلا گرفتند. در قایق‌رانی مجارستان - شوروی - فنلاند - رومانی و آلمان‌فدرال رقابت نزدیکی داشتند. در دوچرخه‌سواری فرانسویها فوق‌العاده بودند و کوردهای دانمارک - هلند و ایتالیا با پشت‌سر نماندند. در هاکی روی چمن هند بمقام سوم برزیل شده، استرالیا مدال نقره گرفت و پاکستان عنوان قهرمانی المپیک را تصاحب کرد. در شنا آمریکا در قسمت زنان و مردان ۲۱ مدال طلا را ربود - استرالیا ۳ - آلمان ۲ - مکزیک - یوگسلاوی و هلند هر کدام يك مدال طلا گرفتند.

در واترپلو یوگسلاوی مقام اول را بدست آورد، مجارستان و شوروی دوم و سوم شدند. در ویژه برداری آمریکا نشان داد که در این رشته نزول عجیبی دارد. از مجموع ۲۱ مدال طلا - نقره و برنز ایالات متحده تنها در سنگین‌وزن يك مدال برنز گرفت.

شوروی سه طلا و سه نقره - ایران - ژاپن - لهستان و فنلاند هر کدام در يك وزن مدال طلا گرفتند.

در کشتی آزاد: شوروی - ژاپن و ترکیه هر کدام ۲ مدال طلا گرفتند و ایران يك مدال طلا را از زمین رقیب ربود. در کشتی فرنگی: بلغارستان - مجارستان و آلمان شرقی بر شوروی و ژاپن از لحاظ عنوان قهرمانی جلودانند.

در بازیهای مکزیک آیالات متحده آمریکا ۴۵ مدال طلا - ۲۸ نقره و ۳۴ برنز دریافت داشت. شوروی با ۲۹ طلا - ۳۲ نقره و ۳۰ نقره در صفحه ۸۲



استادیوم «آپتیک» مکزیکوسیتی در روز آغاز بازیهای المپیک ۱۹۶۸.

بازیها در روز دوازدهم اکتبر ۱۹۶۸ برابر با بیستم مهرماه سال ۱۳۴۷ آغاز شد. رئیس جمهوری مکزیک آقای «گوستاوو - دیاز - اورداز» با کلمات کوتاهی بازیها را گشود و «فرانسیسکو» رئیس کمیته زبان مکزیکو نظمی آیراد کرد.

یکصد و دوازده پرچم پردهای جوانان کشورهای جهان بدور استادیوم بگردش درآمد، این تعداد از توکیو ۱۸ کشور بیشتر بود و بر روی پرچم ۷۹۴۰ شرکت کننده در بزرگترین المپیا شرکت کردند.

خوشبختانه در مکزیکوسیتی بهیچیک از میهمانان صدمه‌ای وارد نشد و کسی از ارتفاع زیاد دیده از جهان نیست. در پنج رشته ورزشی ۲۵۲ رکورد جهانی و المپیک شکست شد.

این رکوردها در تانیه‌ها، سانتیترها، کیلوگرم و امتیاز بچشم میخورد و نشانه آمادگی ورزشکاران شایسته جهان بود. در ایام بازیها ورزشکاران سرشناس ایالات متحده آنگاه سایه‌بوم بودند دست بظواهرانی علیه سیاست تبعیض‌نازادی زنده، حتی بر روی کرسی المپیک بهنگام دریافت جایزه چوراب سیاه پوشیدند، سر خود را بزیرافکنده و دست‌ها را بالا بردند!

کشورهای آفریقایی در دهوی استقامت بوضع سابقه‌های درخشیدند. لیست مدال‌های توزیع شده ثابت میکند که آفریقاییها شایستگی عجیبی دارند. باین صورت توجه فرمایید:

۸۰۰ متر، کیهودگوت، از کنیا  
۱۵۰۰ متر، کنیا، از کنیا  
۵۰۰۰ متر، گامودی، از تونس  
مدال طلا

۵۰۰۰ متر، کنیا، از کنیا  
۵۰۰۰ متر، کنیا، از کنیا  
۱۰۰۰۰ متر، تمو، از کنیا  
۱۰۰۰۰ متر، ولده از حیشه مدال نقره  
۱۰۰۰۰ متر، گامودی از تونس  
مدال برنز

ماریان، ولده از حیشه مدال طلا  
۳۰۰۰ متر با مانع، بیروت از کنیا  
مدال طلا

۳۰۰۰ متر، لوگو از کنیا  
در ۱۶۰۰ متر امدادی و قسه از کنیا  
مدال نقره

رویه‌رفته آفریقاییها در دو میدانی ۱۲ مدال گرفتند و «کنیا» جلودار همه آفریقاییها بود.

حادثه بزرگ در مکزیک دویدن ۹/۹ ثانیه صدرم «هائینز» از ایالات متحده بود که خاطره «هیز» از المپیک ۱۹۶۴ توکیو زنده شد. در پایان ۱۰۰ متر نفر هشت ۱۰/۲ ثانیه رکوردش بود که روزی یکی از بهترین رکوردهای جهان بود. نامی است ۲۰۰ متر در ۱۹/۸ ثانیه دوید، «لی یوانز» سیاه آمریکا رکورد جهانی ۴۲/۸ ثانیه بجای نهاد.

بازیها در روز دوازدهم اکتبر ۱۹۶۸ برابر با بیستم مهرماه سال ۱۳۴۷ آغاز شد. رئیس جمهوری مکزیک آقای «گوستاوو - دیاز - اورداز» با کلمات کوتاهی بازیها را گشود و «فرانسیسکو» رئیس کمیته زبان مکزیکو نظمی آیراد کرد.

یکصد و دوازده پرچم پردهای جوانان کشورهای جهان بدور استادیوم بگردش درآمد، این تعداد از توکیو ۱۸ کشور بیشتر بود و بر روی پرچم ۷۹۴۰ شرکت کننده در بزرگترین المپیا شرکت کردند.

خوشبختانه در مکزیکوسیتی بهیچیک از میهمانان صدمه‌ای وارد نشد و کسی از ارتفاع زیاد دیده از جهان نیست. در پنج رشته ورزشی ۲۵۲ رکورد جهانی و المپیک شکست شد.

این رکوردها در تانیه‌ها، سانتیترها، کیلوگرم و امتیاز بچشم میخورد و نشانه آمادگی ورزشکاران شایسته جهان بود. در ایام بازیها ورزشکاران سرشناس ایالات متحده آنگاه سایه‌بوم بودند دست بظواهرانی علیه سیاست تبعیض‌نازادی زنده، حتی بر روی کرسی المپیک بهنگام دریافت جایزه چوراب سیاه پوشیدند، سر خود را بزیرافکنده و دست‌ها را بالا بردند!

کشورهای آفریقایی در دهوی استقامت بوضع سابقه‌های درخشیدند. لیست مدال‌های توزیع شده ثابت میکند که آفریقاییها شایستگی عجیبی دارند. باین صورت توجه فرمایید:

۸۰۰ متر، کیهودگوت، از کنیا  
۱۵۰۰ متر، کنیا، از کنیا  
۵۰۰۰ متر، گامودی، از تونس  
مدال طلا

۵۰۰۰ متر، کنیا، از کنیا  
۵۰۰۰ متر، کنیا، از کنیا  
۱۰۰۰۰ متر، تمو، از کنیا  
۱۰۰۰۰ متر، ولده از حیشه مدال نقره  
۱۰۰۰۰ متر، گامودی از تونس  
مدال برنز

ماریان، ولده از حیشه مدال طلا  
۳۰۰۰ متر با مانع، بیروت از کنیا  
مدال طلا

۳۰۰۰ متر، لوگو از کنیا  
در ۱۶۰۰ متر امدادی و قسه از کنیا  
مدال نقره

رویه‌رفته آفریقاییها در دو میدانی ۱۲ مدال گرفتند و «کنیا» جلودار همه آفریقاییها بود.

حادثه بزرگ در مکزیک دویدن ۹/۹ ثانیه صدرم «هائینز» از ایالات متحده بود که خاطره «هیز» از المپیک ۱۹۶۴ توکیو زنده شد. در پایان ۱۰۰ متر نفر هشت ۱۰/۲ ثانیه رکوردش بود که روزی یکی از بهترین رکوردهای جهان بود. نامی است ۲۰۰ متر در ۱۹/۸ ثانیه دوید، «لی یوانز» سیاه آمریکا رکورد جهانی ۴۲/۸ ثانیه بجای نهاد.

# ۱۹۶۸ مکزیک با تمدن باستانی خود میزبان بازیهای المپیک شد!

## دو مدال طلای عبدالله موحد در کشتی و محمد نصیری در وزنه برداری شکوه و عظمت گذشته را تجدید کرد!

گذشت بزرگ مکزیک در دومرد بسیار مهم جلوه کرد. یکی ترکیب سابقه - های پیش از المپیک و اثبات اینکه ارتفاع بیش از دوازده متر مکزیکوسیتی و ورزشکاران را ناراحت نخواهد ساخت و دیگر اینکه همه کشورها میتوانند با هزینه مکزیک مدت سه هفته میمانند کشته باشند و پیش از فرارسیدن بازیها در دهکده المپیک اقامت گزیده و بشرفین بپیرازند... ۲۲ سال پیش از این «کوسرتین» فرامیرز - واسکوس «Ramirez Vazquez» تلاش زیادی بخرج داد و ثابت کرد که برای نخستین بار يك کشور آمریکایی از گروه آمریکای لاتین قادر است و بخواهی میتواند از عهده انجام این مهم بر آید.

مکزیک مسائل مهمی اشاره شد و مکزیکها المپیمان دادند که از لحاظ اقامت، تغذیه، امور تبلیغاتی - وسائل کار - گاز مربوط به رادیو و تلویزیون و امور خبرنگاران و مفسران هیچ تکرانی وجود ندارد.

استخر شنا، محل قایق‌رانی و بیست‌های تفریحی از هرجهت آماده شده بود. المپیمان داده شد که حداقل در سرفاس جهان ۴۰۰،۰۰۰،۰۰۰ (چهارصد میلیون نفر) میتوانند از طریق شبکه‌های تلویزیونی جریان بازیها را ببینند.

پس از آغاز بازیها در مکزیکوسیتی از دوخوردهای کوچکی بین پلیس و گروهی از دانشجویان جریان داشت ولی ورزشکاران و میهمانان هتک حرمت نکرد.

پس از آغاز بازیها در مکزیکوسیتی از دوخوردهای کوچکی بین پلیس و گروهی از دانشجویان جریان داشت ولی ورزشکاران و میهمانان هتک حرمت نکرد.

پس از آغاز بازیها در مکزیکوسیتی از دوخوردهای کوچکی بین پلیس و گروهی از دانشجویان جریان داشت ولی ورزشکاران و میهمانان هتک حرمت نکرد.

پس از آغاز بازیها در مکزیکوسیتی از دوخوردهای کوچکی بین پلیس و گروهی از دانشجویان جریان داشت ولی ورزشکاران و میهمانان هتک حرمت نکرد.

پس از آغاز بازیها در مکزیکوسیتی از دوخوردهای کوچکی بین پلیس و گروهی از دانشجویان جریان داشت ولی ورزشکاران و میهمانان هتک حرمت نکرد.

مکزیکها برای برگزاری نوزدهمین المپیک جانانه تلاش کردند، نمایندگان خود را به‌سراسر جهان اعزام داشتند و با نمایش فیلم، منتشر ساختن کتابها و توضیح در زمینه خصوصیات اقلیمی نظر مساعد کمیته‌های ملی کشورهای ذی‌نفع جهان را جلب کردند. در کنگره بین‌المللی المپیک (شصت و پنجمین دوره) که در تهران تشکیل شد رئیس کمیته تشکیل‌دهنده بازیهای مکزیک آقای «رامیرز - واسکوس» Ramirez Vazquez تلاش زیادی بخرج داد و ثابت کرد که برای نخستین بار يك کشور آمریکایی از گروه آمریکای لاتین قادر است و بخواهی میتواند از عهده انجام این مهم بر آید.

مکزیک مسائل مهمی اشاره شد و مکزیکها المپیمان دادند که از لحاظ اقامت، تغذیه، امور تبلیغاتی - وسائل کار - گاز مربوط به رادیو و تلویزیون و امور خبرنگاران و مفسران هیچ تکرانی وجود ندارد.

استخر شنا، محل قایق‌رانی و بیست‌های تفریحی از هرجهت آماده شده بود. المپیمان داده شد که حداقل در سرفاس جهان ۴۰۰،۰۰۰،۰۰۰ (چهارصد میلیون نفر) میتوانند از طریق شبکه‌های تلویزیونی جریان بازیها را ببینند.

پس از آغاز بازیها در مکزیکوسیتی از دوخوردهای کوچکی بین پلیس و گروهی از دانشجویان جریان داشت ولی ورزشکاران و میهمانان هتک حرمت نکرد.

پس از آغاز بازیها در مکزیکوسیتی از دوخوردهای کوچکی بین پلیس و گروهی از دانشجویان جریان داشت ولی ورزشکاران و میهمانان هتک حرمت نکرد.

پس از آغاز بازیها در مکزیکوسیتی از دوخوردهای کوچکی بین پلیس و گروهی از دانشجویان جریان داشت ولی ورزشکاران و میهمانان هتک حرمت نکرد.

پس از آغاز بازیها در مکزیکوسیتی از دوخوردهای کوچکی بین پلیس و گروهی از دانشجویان جریان داشت ولی ورزشکاران و میهمانان هتک حرمت نکرد.

پس از آغاز بازیها در مکزیکوسیتی از دوخوردهای کوچکی بین پلیس و گروهی از دانشجویان جریان داشت ولی ورزشکاران و میهمانان هتک حرمت نکرد.





حقیقت در استخدام زبان فارسی قرار گرفته، پس مادام که از زبان فارسی خارج نشده یا معادلی برای آنجا تعیین نشده به همان صورت که تلفظ شده باید تلفظ شود.

چون اصولاً زبان آینه‌ایست برای تنبیه معانی، و اساتذی ندارد، و حلاجی به صورتی پذیرفته که تلفظ کرده‌اند، و اگر بخواهیم این لغات را صحیح تلفظ کنیم مشکلاتی ایجاد خواهد کرد. ضمناً معلوم نیست وسیله‌ای باشد که بتواند نواحی کشور حتی دهات و ده کوره‌ها و مردم عامی تقسیم کنیم که مثلا معانی بگویند، و لزومی هم ندارد برای اینکه این لغات معانی داشته باشد یا مغایله، فرقی نمیکند، و بعقیده من اصولاً این لغت دیگر عربی نیست، یعنی سنک فارسی خودش گرفته. یا مثلا کفیل نمرات، یا مغلل نمرات؟ اگر شما بخواهید دقت کنید، باید بگویید مغلل، اما همان مغلل که گفته‌اند صحیح است، من معتقدم روی حرفه لغاتی که مغیر معانست، یعنی ضبطی که معنی را تغییر میدهد، باید رعایت شود، نه آنهایی که زیاد اثری ندارند و مفهوم عرفی همان معانی را که از آن فنیده می‌شود می‌خواهد. بیشتر این چیزها باید به عرف و عادت واگذاشته شود. این عقیده من درباره این لغات است. اما اصولاً بهتر این است لغات خارجی را که وارد می‌شوند، حذف کنند، یعنی برایشان با سرعت معادل درست کنند که دچار مشکلات بعدی نشوند.

همانطور که الان اصرار دارند که بسیاری از لغات ما عربیست - البته این را ما قبول نداریم که همه لغات فارسی عربی باشد - اما باید ما در این تمدن جدید و این سبزی که در قسمتهای مختلف علوم و فنون شروع شده، اصطلاحات زیادی مثل ترافیک، پارکوی، و این قبیل کلمات را از اول نگذاریم وارد زبان فارسی شوند، و معادلهایی برایشان درست کنیم، تا بعداً دچار این حرفها نشویم. اما حالا لغاتی که هست، اجالتاً ضبط همانست که مردم تلفظ میکنند، یعنی مردم عامی و مردم معمولی، بنظر من همین بجای خودش باشد و کاری هم به آن نداشته باشیم.

معنی: پس نظراتان این است که در مورد يك دسته از لغات باید به صحت آنها توجه کرد، یعنی آلتور که درست هستند، ادا شوند، و دسته دیگر آلتور که مردم ادا میکنند؟

دکتر سجادی: البته آن لغاتی که اگر رعایت صحت ضبطشان نشود، موجب گمراهی میشود و یا اصلاً معنی را تغییر میدهد. اما لغات معمولی، اصراری نیست عرض شود، چه آنچه همه مردم به آن تلفظ میکنند صحیحتر است.

مثلاً يك وقتی در فرهنگستان لغت باستان‌شناسی درست کردند. البته این لغت را همه باستان‌شناسی می‌گویند، ولی اگر الان بخواهیم دقت بکنیم، باستان‌شناسی درست‌تر است. اما مردم لغت باستان‌شناسی را برای این اداره شناخته‌اند و همه هم می‌فهمند، پس ما زیاد روی ضبط لغات و حرکات و تلفظ نباید دقت کنیم.

معنی: آقای دکتر فرشی‌دورد، نظر شما چیست؟  
دکتر فرشی‌دورد: مقدّمات، نکته‌ای

را باید عرض کنم. اینکه این لغت یا این تلفظ غلط است یا درست است - که ما بکار می‌بریم، گاهی از لحاظ زبان‌شناسی، مفهوم صحیحی نیست.

باین معنی که يك لغت در يك زمان يك معنی خاص و يك تلفظ خاص دارد، که در آن زمان آن تلفظ درست است. ولی در نتیجه تحول زبان، معنی یا تلفظ تغییر میکند، و تلفظ جدیدی پیدا میکند، که تلفظ جدید نیز در آن زمان درست است. برای اینکه این مشکل را برطرف کنیم، می‌آییم زبان را به گونه‌ها و بخش‌هایی تقسیم می‌کنیم. می‌بینیم که کاربردهای لغت مثلا در این گونه زبان با آن گونه‌اش فرق میکند.

نه تنها تلفظ يك لغت ممکن است در يك زمان با همان لغت در زمان دیگر فرق داشته باشد. بلکه در يك زمان معین نیز ممکن است تلفظ لغات از نظر مکانی تفاوت داشته باشد. مثلا ما اینجا می‌گوییم دختر، در بعضی جاها می‌گویند دختر. یا اینجا می‌گویند گه، و در بعضی از گویش‌ها این گه را به یوضع خاصی تلفظ میکنند. مامی‌توانیم بگوییم. آنکه تلفظ دختر، غلط می‌گوید. آن تلفظ، برای آن گونه از زبان و گویش درست است، و این هم برای این قسمت. يك نکته دیگر اینکه، بعضی‌ها سعی میکنند طرفدار زبان اصیل باشند، یا اصطلاح زبان پاک - و این سوالی که شما می‌فرمایید از آنجاست می‌شود - این عده می‌گویند، مثلا لغت کمال را بچال تلفظ کنیم، و چون خودش جمع کسی است بروزن بچال. یا غیاب را بچان تلفظ کنیم، باین ترتیب اگر ما بچال تلفظ کنیم از اصل دستوریش پیروی کرده‌ایم، ولی اگر کمال تلفظ کنیم، از اصلی که در اجتماع رایج است پیروی کرده‌ایم. بنابراین اگر بگوییم زبان غلط یا زبان زبان خوب یا زبان بد، زبان شیرین یا زبان غیر شیرین، اینجا از لحاظ زبان‌شناسی زیاد مفهومی ندارند. و مقداری از آن بسته به عادت است.

بهر حال این عنوان را دو سال پیش هم در چنین مجامعی مطرح کرده‌اند، بنده و یکی از همکارانم گفتیم که تلفظ‌های رادیو - تلویزیون باید معیارش تلفظ طبقه درس خوانده پایتخت باشد، بعد دیگران هم این نظر را تأیید کردند، چون آن گونه‌ای از زبان است که فعلاً بهتر است رادیو-تلویزیون آن را انتخاب کنند، و توجه به اصل که برخلاف تلفظ مردم باشد، درست نیست. چه لزومی دارد ما بگوییم یادگار وقتی مردم می‌گویند یادگار یا روزگار، بزرگوار، یاوقتی می‌گویند بزرگان چه لزومی دارد ما بگوییم مهریان، پاشیان، یادگار، و روزگار، خصوصاً که دلایل دستوری و زبان‌شناسی قوی هست که تحول تلفظ کلمه را مثلا از یادگار به یادگار کلاً توجیه میکند - که ما معذوریدارید از بیان آن قواعد - باین دلیل در اینکه تلفظ طبقه درس خوانده مردم پایتخت باید ملاک قرار بگیرد، مخالفتی نداریم - اما بیشتر باید روی پیاده کردن این نظر، که ما تلفظ مردم پایتخت و آن طبقه‌ای که ما می‌خواهیم، کدام تأکید کرد. و این کار آسانی نیست که یکی بگوید اینچنین تلفظ بکنیم و دیگری بگوید آنچنین باید

تحقیق دقیقی بشود بوسیله صاحبان نظران و بوسیله کسانی که در دستور زبان‌شناسی کار کرده‌اند. و این هم باز کار خود رادیو-تلویزیون است، که کاری مثل B.B.C انگلستان بکند - که تلفظ مشخص درست کرد - منتها صاحبان نظران را دعوت کند، حتی بصورت پرسش‌نامه مشکلاتی را که دارد بین اهل نظر تقسیم کند، و از آنها نظر بخواهد.

و هر مقاله و نظری را هم که در این زمینه داده میشود، در مجلاتی که مربوط به رادیو-تلویزیون است - مثلا مجله تماشایا جای دیگر - چاپ شود، و هر کس در این زمینه نظری دارد، نظر خود را درباره تلفظ يك یا چند کلمه با دلایل زبان‌شناسی و علمی عرضه کند. از طرف دیگر از تمام افراد تحقیقی زبان، از جمله دانشگاه‌های سراسر کشور، بخصوص دانشگاه تهران که مجیزتر است، و گروه‌های زبان‌شناسی و ادبیات فارسی و زبان خارجه دارد - و از سایر اشخاص بخواهند که تحقیق فردی یا گروهی بکنند. و آن تحقیق را در اختیار رادیو-تلویزیون بگذارند و درباره آن تحقیق یازبمی و وارسی شود. آفتوت بعد از چندسال رادیو-تلویزیون میتواند يك زبان دقیق و معیار برای خود انتخاب کند، ولی چون من بیشتر طرفدار کار عملی هستم، این نگاه را خود من هم، و الان درست تلفظ نکردم، اصلش بنگات است. ولی خوب، بعقیده من نگات باید گفت. معنی: ولی معمولاً ما می‌گوییم

نگات. دکتر فرشی‌دورد: - بله، نباید گفت؛ نگات، قاطع، مردم اغلب اینطور می‌گویند. و دلایلی هم دارند. بنده دلایلی را هم نوشته‌ام، باز مرا معذور بدارید از بازگو کردن اینکه این اصلاً صحیح نیست و برخلاف قواعد دستور زبان فارسی است که ما بگوییم مهریان، پاشیان، و روزگار، یادگار، پستّر، و ولیر، اگر اینها روزی اینطور تلفظ میشدند، دلیل نمی‌شود که حالا ما اینطور تلفظ کنیم. یا مثلا همان بچان، بچال، معامله، مبارزه، و علاوه، و علاوه. اینها دیگر جز، مسائلی است که احتیاج زبانی به تحقیق ندارد وقتی که ما اصل را این قرار بدیم که تلفظ طبقه درس خوانده تهران انتخاب شود، این طبقه اینطور تلفظ میکنند و نباید رادیو-تلویزیون بصورت اصلی مورد نظر نیست و نباید هم قواعد فونتیکی و زبانی دو زبان کاملاً بر هم منطبق نیست، و نمی‌شود از تلفظ اصل پیروی کرد. لغات فرانسه که وارد زبان انگلیسی شده سبک زبان انگلیسی تلفظ میشود. و برعکس، لغات انگلیسی که وارد زبان فرانسه یا آلمانی یا زبان دیگری شده با اصول و موازین فونتیکی همان زبانها تلفظ میشود از این نظر باید در کلمات عربی هم همین اصل رعایت شود. کلماتی که از عربی وارد زبان فارسی شده همه فارسی می‌شوند و با اصطلاح مرفوع، شناسنامه فارسی گرفته‌اند، و طبق قواعد زبان فارسی توی زبان فارسی جا افتاده‌اند، مثل کلمات نجابت یا شجاعت که در زبان عربی همین صورت تلفظ میشود، ولی در زبان فارسی متداول و مرسوم نیست. وطن قواعد خاصی که بر سایر لغات فارسی و عربی متداول در فارسی، جاریست این

در يك زمان مشخصی که می‌خواهند تلفظ استانه‌داری انتخاب کنند. چه لغاتی و چه تلفظ‌هایی را باید انتخاب بکنند؟ مثلا در زبان فارسی تلفظ‌های مختلف و کاربردها و گونه‌های مختلفی هست: تلفظ‌های تهرانی، شیرازی و اصفهانی داریم. تلفظ فارسی معاصر و تلفظ فارسی قدیم داریم، تلفظ فارسی ایران، فارسی افغانستان و تاجیکستان و غیره..... حال اگر بخواهیم برای زبان فارسی بطور کلی و بطور اعم يك تلفظ خاص انتخاب کنیم، مسلمات است که باید از تلفظ ایران پیروی کنیم، و در تلفظ ایران هم مجبوریم تلفظ مردم پایتخت را انتخاب کنیم در بین مردم پایتخت هم واضح است که باید طبقه تحصیل کرده رتبه‌اول را داشته باشند، و اول برویم سراغ تلفظ آنها. البته تلفظ تحصیل‌کرده‌ها هم اگر بخواهیم از نظر علمی بررسی کنیم يك دست نیست و گونه‌های مختلف دارد. مسلمات است که باید حد اکثر و طبقه متوسط را در نظر گرفت و تلفظ استاندارد را از بین تلفظ آنها انتخاب کرد. در مورد لغاتی که در می‌شود، نظر من اینست که تلفظ پایتخت و تلفظی که بیشتر با صورت مکتوب کلمات تناسب دارد انتخاب شود. مثلا کلمه فرنگی تلفظ را يك زبانی‌ماز اروپای ها اخذ کردیم، و بصورت تیلیفون تلفظ کردیم، این يك تلفظ عامیانه است و هیچ لزومی ندارد ما مثل عوام این کلمه را تیلیفون تلفظ کنیم. یا کلمه تلگراف را بصورت تیلیگراف. همانطور که عوام، توده مردم، توده کم‌سواد یا بی‌سواد تلفظ می‌کنند ادا کنیم. باید اینها را تا آنجا که میشود صورت مکتوبشان را حفظ کرد. ولی رعایت تلفظ اصل هیچ لزومی ندارد. و لزومی ندارد که ما کلمات را نظیر زبان فرانسه، انگلیسی یا عربی تلفظ کنیم، باید آن قواعدی که برایشان از نظر فونتیکی، از نظر صوت - شناسی، و از نظر زبان شناسی جاریست، استخراج کنیم و طبق آن اصول این تلفظ‌ها را ثابت کنیم.

مخصوصاً برای گویندگان رادیو-تلویزیون که تلفظشان سر مشق توده مردم قرار میگیرد، باید حتی‌المقدور تلفظ مناسبی که تا حدی هم اصالت داشته باشد حفظ بشود: بیج وجه تلفظ اصل این لغات در زبانهای اصلی مورد نظر نیست و نباید هم قواعد فونتیکی و زبانی دو زبان کاملاً بر هم منطبق نیست، و نمی‌شود از تلفظ اصل پیروی کرد. لغات فرانسه که وارد زبان انگلیسی شده سبک زبان انگلیسی تلفظ میشود. و برعکس، لغات انگلیسی که وارد زبان فرانسه یا آلمانی یا زبان دیگری شده با اصول و موازین فونتیکی همان زبانها تلفظ میشود از این نظر باید در کلمات عربی هم همین اصل رعایت شود. کلماتی که از عربی وارد زبان فارسی شده همه فارسی می‌شوند و با اصطلاح مرفوع، شناسنامه فارسی گرفته‌اند، و طبق قواعد زبان فارسی توی زبان فارسی جا افتاده‌اند، مثل کلمات نجابت یا شجاعت که در زبان عربی همین صورت تلفظ میشود، ولی در زبان فارسی متداول و مرسوم نیست. وطن قواعد خاصی که بر سایر لغات فارسی و عربی متداول در فارسی، جاریست این

دکتر سجادی: پس شما زبان میاری که قائل هستید و پیشنهاد میکنید، همان زبان تحصیل‌کرده‌های تهران است. خیلی متشکرم.  
آقای دکتر صادق‌سما که زبان‌شناس هستند و در این زمینه تخصص دارند. . . . .  
دکتر صادق: - عرض کنم، نظر بنده و نظر سایر زبان‌شناسان در مورد زبان معیار خیلی روشن است. و آن اینست که زبان، چون چیزتیست که اصولاً حصول پیدا میکند، بایستی همیشه این نکته مدنظر کسانی که برای زبان برنامه ریزی میکنند باشد، که تلفظ و معنی بسیاری از لغات بر مروز زبان می‌شود. از این نظر کسانی که از تحول زبان آگاهی دارند باید این مسئله را در هر زمانی پیاده کنند و بررسی کنند، ببینند

دکتر سجادی: اصولاً لغات بیگانه - یا مقدّمات - چون بنده در قسمت زبان ادب فارسی شده است، و چه لغات اروپائی و لغات جدیدی که وارد میشوند، همه سبک زبان فارسی را به خودشان می‌گیرند، یعنی اصالت اولیه را از دست میدهند بنابراین باید همانطور که جامعه پذیرفته و تلفظ کرده، قبول کرد. من معتقدم که نباید زیاد روی ضبط اصلی این لغات دقت شود. چون زبان ادب مربوط به مردم و جامعه است و جامعه همانطور که تلفظ کرده بهمان شکل پذیرفته و همان

آسانی هم نیست. باید سالها طول بکشد. اگر چه بعضی از لغات - آقای دکتر سجادی و دکتر صادقی، و چندتا لغت هم خود من گفتیم - دیگر روشنست و احتیاج به تحقیق ندارد ولی خیلی از مسائل هستند که احتیاج دارد. مثلا کالوگر؛ يك طبقه از مردم می‌گویند کالوگر و يك طبقه دیگر می‌گویند کالوگر، این را مثلا باید آمار گرفت. اینجا دیگر همینچوری نمی‌شود بگوئیم که درس خوانده‌ها می‌گویند کالوگر یا می‌گویند کالوگر. باید آمار باشد، و دقت می‌خواهد، و آمار هم باید بوسیله متخصصین درست شود، هر کسی هم که نظری در این مورد دارد، بگیریید و چاپ کنید و آخر همه آنها را جمع کنید و انشالله تا چند سال دیگر يك زبان خوب و مناسب برای رادیو - تلویزیون ملی ایران انتخاب بشود. معنی - خیلی متشکرم. آقای دکتر سجادی شما نظری دارید؟  
دکتر سجادی: - من درباب اینکه باید زبان تحصیل‌کرده‌های پایتخت ملاک قرار بگیرد، زیاد معتقد نیستم. حالا اگر بنا باشد که زبان تحصیل‌کرده‌ها معیار قرار گیرد هیچ الزامی ندارد زبان پایتخت باشد. چون زبان پایتخت الان به صورت خاصی درآمده، تهرانی‌های اصل منظور است یا مردمی که الان در پایتخت زندگی میکنند؟  
مردمی که الان در تهران زندگی میکنند با لجه‌های مختلف از نواحی مختلف کشور اینجا جمعند، بنابراین این هیچ جنبه استاندارد نمی‌تواند داشته باشد. وضایطه‌ای هم نمی‌تواند باشد. من معتقدم حتی لجه شهرهائی که خالص مانده‌اند، یعنی جمعیت‌های مختلف از نواحی مختلف، مثلا شیراز، اصفهان، و یکی از این شهرها، یا اینکه بگوئیم طبقه تحصیل‌کرده بطور عموماً، چون تعریف اینکه طبقه تحصیل‌کرده چه طبقه‌ای هستند - طبقه‌ای که در سطح دیپلم هستند یا بالاترین؟ - و اصولاً بعضی اوقات دیده میشود که طبقه‌های مردم که تحصیل کرده‌نیستند، لغات را بهتر و صحیح‌تر تلفظ میکنند. این باید دقت شود و همانطور که آقای دکتر فرشی‌دورد گفتند باید اینها مطالعه شود و ضایطه‌ای درست شود.

البته آنچه مسلم است، دستگاه تیلیگرافی، مطبوعات و رادیو - تلویزیون، در قشرهای جامعه، حتی در دهات هم مؤثر هستند. و اینها بایستی خودشان ضایطه‌ای را که مطابق با قواعد باشد برای خودشان لاقلاً دستور قرار بدهند که بلیشو نباشد، یعنی اینقدر اختلاف در همین گویندگان رادیو نباشد - بعضی اوقات دیده میشود که يك کلمه را دو گوینده سه جور یا دوجور تلفظ میکنند.

معنی: شکل ما هم همین‌است. خیلی متشکرم از آقای دکتر سجادی، آقای دکتر فرشی‌دورد، و آقای دکتر صادق. بهرحال بحث و گفتگو در این زمینه همچنان ادامه خواهد داشت و امیدوار هستم با نتایجی که از این مباحث و گفتگوها گرفته میشود، بتوانیم نقش تعیین‌کننده‌ای برای این مشکل پیدا کنیم و در ضمن نتایج این گفتگوها بتوانند مقدمه‌ای باشد برای تدوین فرهنگ تلفظ لغات، برای گویندگان رادیو و تلویزیون.

دکتر سجادی: اصولاً لغات بیگانه - یا مقدّمات - چون بنده در قسمت زبان ادب فارسی شده است، و چه لغات اروپائی و لغات جدیدی که وارد میشوند، همه سبک زبان فارسی را به خودشان می‌گیرند، یعنی اصالت اولیه را از دست میدهند بنابراین باید همانطور که جامعه پذیرفته و تلفظ کرده، قبول کرد. من معتقدم که نباید زیاد روی ضبط اصلی این لغات دقت شود. چون زبان ادب مربوط به مردم و جامعه است و جامعه همانطور که تلفظ کرده بهمان شکل پذیرفته و همان



# نقاشی جدید به روایت

# پل کلی

Paul Klee

با پیشگفتاری از هربرت رید  
برگردان از محمدعلی صفریان



«... تلاش ما برای ترجمه‌ی این اثر یکی دوماه پیش شروع شد و انجام آن بیش از آنچه که خیال می‌کردیم بطول انجامید. شاید پاین علت که فریب حجم آن را خورده بودیم، بی‌آگاهی در عظمت کار و مشکلاتی که با خود داشت، از این مشکلات یکی نفس موضوع بود - بحث درباره‌ی نقاشی جدید از جنبه‌های مختلف آن - با تازگی‌اش و اینکه در دیار ما ریشه‌ی سه سنت ندارد ولاچرم در برگرداندن هر عبارتش به فارسی، مترجم به پینست می‌رسد و کلافی، مشکل دیگر، زبان اصلی متن بود: زبان آلمانی که بگفته‌ی «هربرت رید» در مقدمه‌ی این رساله «انتزاعی‌تر و پیچیده‌تر از زبان انگلیسی است» و زبان پل کلی، با ظرافتهای شعرگونه و یا «ماهیت کنائی و تمثیلی‌اش» با اینهمه ترجمه‌ی آن را بیابان رساندیم و اینک در برابر شما است و امیدواریم که برای درج در تماشای مورد-پسند واقع خواهد شد.»

از نامه مترجمین به سردبیر

## پیشگفتار

این رساله‌ی کوتاه پل کلی (Paul Klee) درباره‌ی نقاشی جدید، زمینه‌ی بود برای سخنرانی وی که به هنگام گشتن تماشگاهی در موزه‌ی بنا (Jena) به سال ۱۹۲۴ ایراد کرد. پاره‌ای از کارهای خود او درین نمایشگاه گنجانده شده بود. در آن زمان، چهارسال می‌شد که کلی در مدرسه مشهور طراحی باوهوس کلی در بامدیریت والتر گروپوس (W. Gropius) در ویمار (Weimar) تاسیس یافته بود تدریس می‌کرد و این یادداشت‌ها نتیجه‌ی اندیشگی عمیق او درباره‌ی نقاشی است که در مسیر حرفه‌ی استادان با آن مواجه بوده است. به عقیده‌ی شخص من این یادداشت‌ها در برگزیده زرق‌ترین و روشنگرانه‌ترین نظراتی است که تاکنون نقاشی دست‌اندرکار در بیان بیان زیبایی‌شناسی در جنبش نقاشی ارائه کرده است. نقاشان دیگری چون ماتیس (Matisse) پیکاسو (Picasso) و مور (Moore) توضیحات درخشانی از هدف‌شان، و تبیین موفقیات آن از شیوه‌ها و مفاهیم کاره‌شان بنیاد داده‌اند. اما کلی در تداوم منطقی غرضی نظراتش یگانه است. او ذهنی متافیزیکی داشت و فلسفه و علوم را عمیقاً مطالعه کرده بود و سوازی هنر نقاشی در هنر دیگری - موسیقی - دستی چیره داشت و اینهمه پلوی برتری و تشخیص بازرسی می‌بخشید. با وجود این، خواننده باید مایل بود و روش‌ها با مشکلاتی نبود. پاره‌ای از این مشکلات به سبب ماهیت کنائی و تمثیلی نوشته‌ی او است و اینهمه پلوی برتری و ساختار زبان آلمانی است که انتزاعی‌تر و پیچیده‌تر از زبان انگلیسی است. و بنابراین همیشه عیناً ترجمه‌پذیر نیست، اما سهم بیشتر به سبب دشواری ذاتی موضوع مورد بحث است.

## پرتوی نقاش (۱۹۱۱)

برای سخن گفتن، اینجا، در حضور کارهایم، که در واقع باید خود را بزبان خود بیان کنند، این نگرانی را دارم که آیا به انجام این کار محق هستم و آیا خواهم توانست مدخل درست ورود به آن را بیابم. چرا که حس می‌کنم گرچه در مقام یک نقاش ابزار نشانیدن دیگران را به سبب سیری که خود به آن کشیده شدم، در اختیار دارم، درین که آیا تنها با کلمات می‌توانم بهمان اطمینان راهبرشان باشم یا نه، تردید دارم. اما با این اندیشه خود را تسلیم می‌دهم که در بیان مقصود، کلام من تنها و مجرد نیست بلکه مکمل است و تأثیرهایی (Impressions) را که تاکنون از تابلوهایم گرفته‌اید - گرچه کمی تار و مبهم - روشنی می‌بخشد. اگر من با هر معیاری درین سبب موفق نیابم، باید قانع باشم و حس کنم که حقانیتی را که باید، بدست آوردم. دیگر اینکه برای پرهیز از این هشدار که بیشتر به روشنگری آن عوامل روند آفرینی که طی رشد یک کار هنری در ناخودآگاه روی می‌دهند، محدود می‌کنم. به عقیده‌ی من آنچه یک نقاش را در بکار گرفتن کلمات حقانیتی راستین می‌بخشد، این خواهد بود که با ایجاد زاویه‌ی دید تازه‌ای، شناخت هنری را تغییر دهد؛ که قید رسمیت تأکید آگاهانه بر محتوی را از میان بردارد. این، آن چنان تبدیلی است که از انباشت لذت بیزم و به آسانی می‌تواند اغواپذیر کند تا به تحلیلی دیالکتیکی دست یازم. این بدان معنی است که من می‌بایست حتی امکان خواست‌های خود را بی‌گرم و این حقیقت را فراموش کنم که اغلب شما خیلی بیشتر با محتوی آشنا هستید تا با شکل.

می‌گویم که به اختصار طرز کار نقاشی را از نظر تان بگذرانم، و به گمانم سرانجام به تفاهمی دو جانبه خواهیم رسید، زیرا بین فردی عادی و نقاش زمینه‌ی مشترکی وجود دارد و این درجاست که برداشت دو جانبه امکان‌پذیر باشد و نقاش دیگر بعنوان آدمی کاملاً مجزا بشمار نیاید. اما او (نقاش) بعنوان یک آدم، مانند شما به ناکریر به این دنیای متنوع آورده شده است، و باید مانند شما راه خوب و بد را خود بیابد. آدمی که تفاوتش با شما تنها در این است که می‌تواند با دیربوری از موهبت‌های وجود خویش، دنیا را در اختیار گیرد؛ آدمی که شاید از کسی که هیچگونه فرصت سبک شدن از راه ایجاد شکل را ندارد، شادتر است. این امتیاز آنک را در برایت به نقاش به بخشیم. او در زمینه‌های دیگر، مانند بازاریابی کافی با دشواری‌های روبرو است. بگذارید تفسیری بکار ببرم، تشبیه یک درخت را، نقاش، این دنیای متنوع را

باید این حقیقت را از نظر دور داشت که آن جزء، تکلیف است از یک کل. اگر جز این کنیم، خود را با جزئی تازه روبرو خواهیم یافت که به جبهی کاملاً متفاوت می‌رود، به معنی تازه و شاید به پرتوی که در آن بازیافت معده‌های از پیش کشف شده به آسانی امکان‌پذیر نباشد. به هر چه، همچنانکه با پرش‌زبان از دیدگاه پنهان می‌شود، باید بگوئیم که تو دیگر داری گذشته‌ی می‌شوی. اما ممکن است بزمانی دیگر، در لحظه‌ای حساس - شاید هم فرخنده - دوباره در بدی تازه هدیکر را بیابیم و تو یار دیگر «حال» نباشی. و اگر با افزایش شمار معده‌ها به دشواری‌های بیشتری در تجسم اجزای گوناگون همان ساخت، در همان زمان برخورد کنیم، باید شکلیابی زیادی داشته باشیم. آنچه که هنرهای به اصطلاح تجسمی مدتها است به پیش توفیق یافته‌اند، آنچه که حتی هنر وابسته به زمان (Time-Bound) موسیقی شکوهمندانه، در هنرهای چند صدایی - به پدیدهای که با معده‌های بسیار و هنر زمان، نمایش را باوح می‌کنند - بدست آورده است، شانسافه در قلمرو بیان کلامی روی نمیدهد.

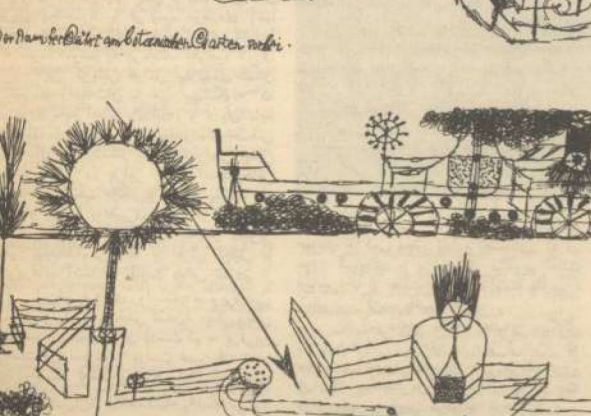
کوفته و درهم شده از نیرومندی جریان، دیدش را در کارش قالب می‌زند. سرشاخه‌های درخت با زمان و مکان در طبیعت گسترش می‌یابند، بهمانگونه که او در کارش، هیچکس بر این عقیده نیست که سر شاخه‌های درخت با داشتن تصویری از ریشه‌شان می‌رویند. بین شاخه و ریشه و طایف گونه‌گون هر یک از آن دو، توضیح داده‌ام. آفرینش کار هنری - رشد سر شاخه‌ی درخت - باید که بنا بیلزوم، در نتیجه‌ی ورود به معده‌های شخص هنر تصویری، با ذکر گونی شکل طبیعی همراه باشد. چرا که اینجا طبیعت باز زاده می‌شود. و حال به پدیدم که این معده‌های شخص چه هستند؛ نخست می‌رسیم به عوامل اساسی کم و بیش محدود، مانند خط، درجه‌ی سیاهی و سفید (Tone Value) و رنگ، از میان این‌ها، خط، که فقط وسیله‌ی برای اندازه است، محدودتر است. ویژگی‌هایی که خط پیدا می‌کند اینهاست: درازا (دراز یا کوتاه)، گوشه‌ها (یاز یا تند)، درازای شعاع و فاصله کانونی. همه این‌ها خصوصیاتی است که با اندازه‌گیری تعیین می‌شوند. اندازه، ویژگی این عامل است. جایی که امکان اندازه‌گیری مورد تردید باشد، خط با خلوص مطلق بکار گرفته شده است. با طبیعتی کاملاً متفاوت نسبت به خط، درجه سیاهی و سفیدی است، یا چنین است.

در یافتن این کلیت، خواه طبیعت خواه هنر، برای خود ما دشوار است و آزان دشوارتر اینکه بخواهیم دیگری را به دریافت چنین دید زرفی یاری دهیم. این از نپاد ترتیبی (Consecutive) تنها روش‌هایی که ما برای انتقال مفهوم روشن سبب معنی یک تصویر در فضا، در اختیار داریم، و از نارسایی طبیعت ناپایدار کلام، ناشی می‌شود. زیرا با چنین واسطه‌ی بیانی، وسیله‌ی پرداختن به اجزای ترکیب کتنده‌ی یک تصویر ذهنی را که در هر آن دارای حساری از معده‌ها است، در اختیار نداریم. اما به غرض نامی این دشواری‌ها، باید دقیقاً به این اجزای ترکیب‌کننده بپردازیم.

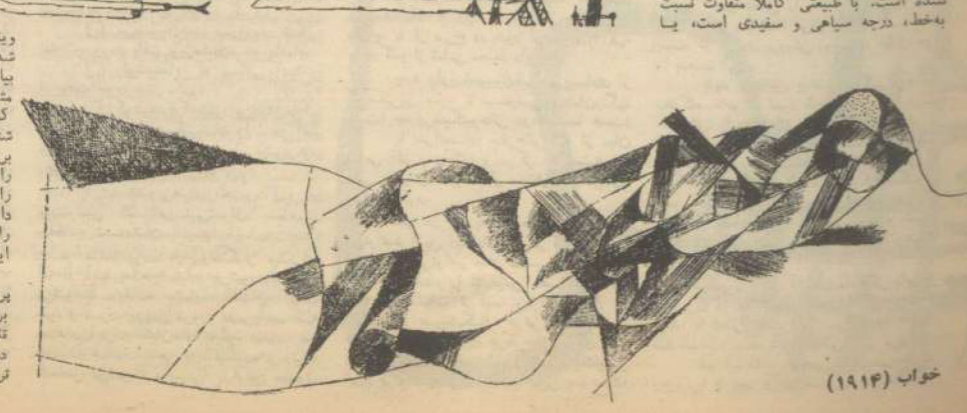
بهر حال، هنگام پرداختن به هر جز، به اهمیت به مقدار مطالعه‌ای که بر می‌دارد،

در اختیار داریم - اندازه، وزن، و کیفیت - که بهرغم تفاوت‌های اساسی، همبستگی درونی یعنی دارند. چگونگی این رابطه با تحلیل کوتاهی که در زیر می‌آید نشان داده خواهد شد. رنگ، نخست کیفیت است. پس از آن وزن هم هست، زیرا نکته دارای ارزش رنگ بودن است، بلکه درختش هم دارد. از این‌ها گذشته اندازه هم هست، زیرا علاوه بر کیفیت و وزن، حدودی دارد، و قلمروی، و وسعتی، که همه اینها قابل اندازه‌گیری است. درجه‌ی سیاهی و سفیدی، نخست وزن است، اما در گستره و مرزهایش اندازه هم هست. خط، اما، فقط اندازه است. بدینترتیب می‌بینیم که از سه خصوصیت عوامل شکل، هر سه در قلمرو رنگ با هم تلاقی می‌کنند؛ دوقای آنها در قلمرو تضاد محض (Contrast)؛ و فقط یکی در قلمرو خط. این سه عامل (رنگ، درجه‌ی سیاهی و سفیدی، و خط) - سه جزء مستقل به هم پیوسته - هر کدام بر حسب سهم خود در ساخت شکل، ویژگی می‌یابند. نخستین جزء (رنگ)، سه خصوصیت - کیفیت، وزن، و اندازه - را شامل می‌شود. دومی (درجه‌ی سیاهی و سفیدی) دو خصوصیت - وزن و اندازه - را و سومی (خط) فقط یکی - اندازه - را.

پس از آنکه گویای یک همبستگی درونی فوق‌العاده بین عوامل یاد شده است، و منطقی است که نظمی چنین والا، در وضوحی که این عوامل با آن به کار گرفته شده‌اند، نیز موجود باشد. در چارچوب چنین نظمی است که ایجاد ترکیب‌های متنوعی ازین عوامل امکان‌پذیر می‌شود. بنابراین ایهام در کار هر هنرمند، تنها هنگامی جایز است که نیازی درونی برایش وجود داشته باشد؛ نیازی که کاربرد خطوط رنگی یا بسیار رنگ‌باخته، با وجود ایهام بیشتری چون سایه‌های خاکستری بین زرد تا آبی را، توجیه کند. نماد خط صرف، معیار طولی مدرج است. نماد تضاد محض، معیار وزنی با درجات مختلف بین سیاه و سفید است. برای رنگ، اما، چه نمادی مناسب است؟ یا چه معیاری



ویژگی‌های بیان می‌شود؟ - با دایره‌ی کامل شده رنگ که مناسب‌ترین وسیله برای بیان رابطه‌ی بین رنگ‌هاست، با مرکز مشخص، با بخش شدگی محیطش به شش گمان، و با سه قطر رسم شده بین این شش بخش - بدینگونه است که این نکات برجسته در جای خود و بر زمینه‌ی کلی رابطه‌های متقابل هستند و چون سه قطر در رابطه‌های رنگ نشان داده می‌شوند، این دایره‌ی رنگ وجود دارد، بنابراین سه رابطه‌ی متقابل را هم می‌توان نامبرد از اینقرار: سرخ - سبز، زرد - گلی، آبی و برتقالی، (که سه جفت رنگ برجسته‌اند). بر محیط دایره، رنگهای اصلی یا عمده، به تقابول بین رنگهای سهم ترکیبی یا درجه‌ی دوم قرار می‌گیرند، به نحوی که رنگهای ترکیبی - که سه هشتادستین ترکیب‌های





اصلی خود واقع می‌شوند. یعنی سبب این زرد و آبی، کلی بین سرخ و آبی، و برتقالی بین زرد و سرخ. این سه جفت رنگ مکمل که با سه قطب بهم می‌پیوندند، در امتداد قطر خود رنگ می‌یازند زیرا آینه‌شان در آن‌جا به‌خاکستر می‌گراید. این در مورد هر سه جفت رنگ یاد شده صادق است زیرا در نقطه‌ی جدایی آنها از یکدیگر و محل تقاطع قطرها، مرکز دایره‌ی رنگ‌ها گستر می‌شود.

دیگر اینکه با سه نقطه در سه‌رنگ اصلی زرد، سرخ، و آبی مثلثی می‌توان رسم کرد که گوشه‌های آن، خود این سه رنگ اصلی‌اند، و هر ضلع بین دو گوشه، در رنگهای ترکیب‌شده از دو رنگ اصلی است. این سه گوشه قرار می‌گیرند، بنابراین، ضلع سبز مقابل گوشه‌ی سرخ، ضلع کُلی مقابل گوشه‌ی زرد، و ضلع نارنجی مقابل گوشه‌ی آبی خواهد بود. با این حساب سه رنگ اصلی سه رنگ عدده‌ی درجه‌ی دو، یا شش‌رنگ‌ریفی عدده، یا سه‌جفت‌رنگ، خواهیم داشت.

از بیعت بنیان‌های شکل که بگذریم، می‌رسیم به‌نخستین استفاده‌ی عملی با به‌کار گرفتن سه گروه عواملی که بیشتر نام برده شده‌اند. این نقطه‌ی اوج تلاش سازنده‌ی آگاهانه‌ی ماست. این جوهر کار ماست. این بنیاد حساس است. از اینجا، تسلط بر فوت و فن نقاشی، به‌ساخت شکل، شالوده‌ای چنان استوار می‌بخشد که می‌تواند تا فراسوی بعدها دور از تلاش آگاهانه برسد.

این مرحله از تشکیل، ازین نظر نیز که ممکنست به‌لغز بنیاد، حساس است. و این، در جایگشت که نقاش بزرگترین و مهم‌ترین جنبه‌های محتوا را نادیده انگارد و با وجود برخورداری از مایه‌ای عالی، یا شکست روبرو شود. زیرا ممکنست نقاش به‌سادگی تسلطش را بر بنای شکل از دست بدهد. تجربه دریافته‌ام که این بسته به حالت نقاشی است که کدام یک از عوامل بسیار را از ترکیب کلی و نظم مقرشان بیرون بکشد تا با ترکیب دوباره‌ی آنها طرحی نو در اندازد و تصویر ذهنی‌ای را که عموماً «موضوع» می‌باشد، به‌وجود آورد.

این گزینش عوامل سازنده‌ی شکل و نحوه‌ی رابطه‌شان یا هم، به‌مانگونه که در مورد مایه اصلی (motif) و درون مایه (Theme) در موسیقی، در محدوده‌ای خاص قرار داد. با آشکار شدن قدریچین چنین تصویر ذهنی در برابر چشم، اندیشه‌های وابسته، ممکنست به‌تدریج به‌ذهن بیننده راه یابند و او را به‌تعمیری مادی از آن اغوا کنند. و این از آن روست که هر تصویر ذهنی پیچیده، می‌تواند با جزئی تخیل یا تصویرهای آشنا در طبیعت قیاس شود.

این‌اندیشه‌های وابسته به‌تصویر ذهنی، به‌محض آبراز و مشخص شدن، دیگر ربطی به‌خواست مستقیم نقاش در دست برترین خواست (ا) ندارند و درست همین اندیشه‌های وابسته به‌تصویر ذهنی‌اند که منشاء نبود تقاهم شدید بین نقاش و فرد عادی هستند.

در حالیکه نقاش، همه‌ی تلاشش را به‌کار می‌گیرد که عوامل سازنده‌ی شکل را خالصانه و منطقی ترکیب کند تا هر یک به‌درستی در جای خود قرار گیرد و هیچیک یا دیگری بر خورد نداشته باشد، فرد عادی که پشت سر او به‌نظاره ایستاده است، این کلمات ویرانگر را به‌زبان می‌آورد:

«اینکه هیچ شنباهتی به‌عمو ندارم، نقاش، اما اگر بر اعضایش تسلط باشد، با خود می‌اندیشد که قصو به‌درنگ من باید ساختن بنایم را ادامه دهد... این آخر کمی سنگین است و بگمانم وزن بیشتری به‌طرف چپ می‌دهد. باید پارسیکی مناسب به‌طرف راست‌بیزایم تا موازنه برقرارشود؛ و آنقدر به‌ایطرف و آنطرف می‌آزاید تا سرانجام کفه‌ها برابر شوند. و دست‌آخر اگر تکی‌ای که نقاش به‌ناگه‌ی راست به‌ساخت خالص بنیان‌های درخورد داده باشد،

قطب تا جایی که به‌صورت تضاد موجود در یک تصویر زنده بر کارش اثر بگذارد، به او احساس راحت می‌بخشد.

پدیرش این پیوستگی عینی، اضافاتی را در حاشیه برای نقاش پیش خواهد کشید، که به‌محض شکل گرفتن موضوع، رابطه‌ی اساسی با آن می‌یابند. اگر نقاش بخت یار باشد، این شکل‌های طبیعی اثر گذار بر موضوع، در یک گسل باریک از ترکیب شکل جا می‌افتند، جوری که انکار در جای راستین خود می‌نشینند.

بنابراین، بحث چندان بر سر بود یا نبود یک شیئی (Object) نیست، بلکه بیشتر به‌نمودار آن در هر لحظه‌ی مین - طبیعتی - مربوط می‌شود. امیدوارم فرد عادی، که همیشه در یک‌تابیلو، موضوع مورد علاقه‌اش را می‌جوید، به‌تدریج معو شود و از آن جز مینی ناتوان از دریافت، نماند. زیرا یک آدم، تنها به‌گرایش عینی خود آگاهست و چنین است که وقتی به‌صافد، چهره‌های آشنا و هم‌آهنگ با حالت خود را در تابیلوی می‌یابد - شادای عظیم به‌او دست می‌دهد.

اشیاء در تابیلوها، به‌نظر ما، دل‌انگیز یا دل‌آزار، گرفته یا یاز، آرامش بخش یا باز دارنده، رنج کش یا لیخندن، مینمایند. آنها تمامی تضادهای موجود در بازتاب‌های روانی و قیافه‌ای را به ما می‌نمایند - تضادهایی که بین درجات شادی و اندوه قرار دارند. این، اما، هنوز انجام کار نیست. این تصویرهای ذهنی عینی شده، که من اغلب آنها را طرح (Figures) نامیده‌ام، جنبه‌های مشخص کننده‌ی ویژه‌ی خود دارند که از نحوه‌ی معماری بنیان‌های منتخب سازنده‌ی شکل، ناشی می‌شوند.

اگر آنچه به‌دست آمده، جنبه‌ی آرام و سنگین داشته باشد، پس هدف از معماری یا نشانیدن یک ردیف برآمدگی بدون ارتفاع زیاد بر رویه‌های پهن آبی، یا نشاندن ردیفی از برج‌های بسیار بلند یا تاقید بر نمایان ارتفاع و چشم‌گیری گسترده‌ی آنهاست. این جنبه می‌تواند با حفظ آرامی - اتمی، کمی از سنگینی‌اش را از دست بدهد. این هنگامی صورت می‌گیرد که از آن تیرج به‌حالتی بنیاین مانند آب یا فشان باز برسیم، حالتی که در آن، بلندی‌های عودی جاکمی وجود ندارد (مچنانکه که در مورد شتاری و پر زدن،) می‌گویم حالت بنیاین، تا از حالت به‌تمامی وابسته به‌زمین، متمایز کرده باشم.

در مرحله‌ی بعدی، جنبه‌ی دیگری رخ می‌نماید. این جنبه را ویژگی‌اش، که سخت برآشوبده است، جان می‌بخشد، و چرا که نختند؛ من پذیرفته‌ام که در یک تابیلو مفهومی عینی می‌تواند توجیه شود و بدینگونه بعدی تازه به‌خود گیرد.

□ من به‌بنیان‌های سازنده‌ی شکل، تکرار، و در یافت ویزیشن، نام داده‌ام. □ گوشه‌یام که پیدایی آنها را از یافت خود، بیان کنم. □ گوشه‌یام که‌ظهور این بنیان‌ها را به صورت گروهی و ترکیبشان را - در آغاز محدود، بعد گسترده‌تر - در تصویرهای ذهنی بیان کنم.

آری، تصویرهای ذهنی که در مفهومی انتزاعی می‌توان بناهای ساخته شده‌شان نامید. اما در یک روند ملموس - با پیوستگی عینی‌ای که از آنها به‌ذهن متباد می‌شود، مشخص می‌شوند - مانند ستاره، گلدان، گیاه، سر، و سر، درین مورد، درمی‌یابیم که به‌دهای اجزای بنیان‌های تابیلو، نخست با خط، درجه‌ی سیاهی و سفیدی، و رنگ مشخص می‌شوند؛ و سپس، با اولین معماری



ترکیب این اجزاء به‌بعد «طرح»، یا بعد «شبی» دست می‌یابیم. در این‌جا بعد دیگری به‌بعدهای پیشین افزوده می‌شود که تعیین کننده‌ی محتوا است. بخش‌های مینی از خط، ترکیب درجات مینی از سایه‌روشن، هنوایی‌های مینی از رنگ، در هر زمان، نحوه‌های بیانی کاملاً مشخص و نمایانی دارد. برای نمونه، از بخش‌های خطی اغلب به‌آن چیزی دست می‌یابد که تغییرشکلی دلخواه از شکل‌های طبیعی، به‌نظر می‌آید.

نخست اینکه نقاش برغم بسیاری از متذکران واقعیت‌گرا اهمیت چندانی به‌شکل - های طبیعی ندهد - زیرا برای او این شکل‌های گرفته شده سواد واقعی روند آفرینش طبیعی نیستند؛ زیرا او برای نیرو - های شکل‌ساز پیش از خود شکل‌های گرفته شده ارزش قائل است. او شاید ناخودآگاه

یک فیلسوف باشد، و اگر باخوش‌بینان همصدأ شود که این دنیا را بهترین دنیاهای ممکن بداند و یا آنقدر ناچیزش نینگارد که قابل الگو برداریش نداند، با این‌اندیشه اعتقاد دارد که «این دنیا در ریخت کنونی تنها نیمه‌ی روشن بالا، یا از نیمه‌ی تاریک پایین درجات سایه‌روشن؛ یا سایه‌های محو از قسمت میانه که باز تضادی نمایان در معنا و نشان می‌دهند. و ترکیب رنگ‌ها چه امکانات بسیاری برای اوریاسیون در معنا بوجود می‌آورد - به‌عنوان درجه‌ی روشنی و تیرگی، مثلا سرخ در سرخ، یعنی تمامی حوزه‌های از کمی سرخی تا افراط در سرخی، خواه گسترده، خواه محدود، همینطور در مورد زرد، همینطور در مورد آبی - چه تضادهایی؛ یا رنگ‌های روبروی که نسبت به هم تضاد می‌یابند - یعنی تغییراتی از سرخ به‌سبز، از زرد به‌کلی، از آبی به‌برتقالی - تکه‌های بسیار زیادی از معنا یا تغییرات رنگ در جهت و ترفوس‌های دایره، که بر مرکز خاکستری، ماس نمی‌شوند، اما در حوزه‌ای از رنگ‌ها گرم‌تر یا سردتر بهم می‌رسند. و چه‌قدر اتمی می‌یابد این درجه‌ی روشنی و تیرگی، در قیاس با تضادهایی که بیشتر برشمرده!

با تغییرات رنگ در جهت گمان‌های دایره‌ی رنگ از زرد در عبور از برتقالی به سرخ، یا از سرخ در عبور از گلی به آبی، یا در گذر از تمامی محیط دایره، کوچکترین سایه تا سفونی رخشان‌رنگها هست؛ یا سرسیکتهایی در بعد معنا هست! یا سرانجام، سفرهایی که از میان تمامی قلمرو رنگ، و مرکز خاکستری، و حتی با لمس درجات از سیاهی تا سفیدی، می‌شود کرد.

تنها در یک بعد تازه است که آدمی می‌تواند ازین امکانات اخیر فراتر رود. اکنون ما می‌توانیم جای مناسب رنگ‌های بقده‌ی شده را تشخیص دهیم، زیرا هر طبقه امکانات ترکیب ویژه‌ی خود را داراست و هر شکل، هر ترکیب، جلوه‌ی ساختمانی خاص خود، هر طرح، چهره‌ی خود خط، درجه‌ی سیاهی و سفیدی، و رنگ و تیرگی، تاریخ؛ درین‌شناسی - بلکه فقط

است. بر همین روال بود که رومانتیسم از مرحله‌ی بیمارگونه‌ی سوزناکش سر برداشت. این شکل بیانی، بی‌تابانه می‌گوشد که از زمین پر بکیرد و در نتیجه بر فراز آن به‌سوی واقعیت اوج می‌گیرد. نیرویش آن را بالا می‌راند و برجاه‌ی زمین چیرم‌اش می‌گرداند. سرانجام، اگر مجاز باشم که نیروهای چنین روی گردان از زمین را تان هنگام که نیروی زندگی را در بر می‌گیرند، تعقیب کنم، از رومانتیسم رفت‌آلود به‌آن رومانتیسمی می‌رسم که با دنیای ما سازگار است.

بدین‌قرار بنیان‌های متضاد ایستا و پویای مکانیسم هنر خلاق، بطرز زیبا با تضاد میان کلاسیسم و رومانتیسم شباهت پیدا می‌کنند.

تابیلوی که تاکنون بر روی عوامل تشکیل‌دهنده‌اش بحث کرده‌ایم، در بعدهای آنچنان گونه‌گون و پراهمیت رشد کرده است که دیگر انصاف نیست آنرا «ساختن» بنامیم. ازین‌پس عنوان برجسته‌ی «کمپوزسیون» را به‌آن می‌دهیم.

به‌بحث درباری موضوع بدها، ازین دیدگاه بسنده می‌کنیم. حال می‌خواهم بدهای‌شبی را از جهت تازه بررسی کنم و برین بنا نشان بدهم که چگونه نقاش اغلب به‌آن چیزی دست می‌یابد که تغییرشکلی دلخواه از شکل‌های طبیعی، به‌نظر می‌آید.

متذکران واقعیت‌گرا اهمیت چندانی به‌شکل - های طبیعی ندهد - زیرا برای او این شکل‌های گرفته شده سواد واقعی روند آفرینش طبیعی نیستند؛ زیرا او برای نیرو - های شکل‌ساز پیش از خود شکل‌های گرفته شده ارزش قائل است. او شاید ناخودآگاه

یک فیلسوف باشد، و اگر باخوش‌بینان همصدأ شود که این دنیا را بهترین دنیاهای ممکن بداند و یا آنقدر ناچیزش نینگارد که قابل الگو برداریش نداند، با این‌اندیشه اعتقاد دارد که «این دنیا در ریخت کنونی تنها نیمه‌ی روشن بالا، یا از نیمه‌ی تاریک پایین درجات سایه‌روشن؛ یا سایه‌های محو از قسمت میانه که باز تضادی نمایان در معنا و نشان می‌دهند. و ترکیب رنگ‌ها چه امکانات بسیاری برای اوریاسیون در معنا بوجود می‌آورد - به‌عنوان درجه‌ی روشنی و تیرگی، مثلا سرخ در سرخ، یعنی تمامی حوزه‌های از کمی سرخی تا افراط در سرخی، خواه گسترده، خواه محدود، همینطور در مورد زرد، همینطور در مورد آبی - چه تضادهایی؛ یا رنگ‌های روبروی که نسبت به هم تضاد می‌یابند - یعنی تغییراتی از سرخ به‌سبز، از زرد به‌کلی، از آبی به‌برتقالی - تکه‌های بسیار زیادی از معنا یا تغییرات رنگ در جهت و ترفوس‌های دایره، که بر مرکز خاکستری، ماس نمی‌شوند، اما در حوزه‌ای از رنگ‌ها گرم‌تر یا سردتر بهم می‌رسند. و چه‌قدر اتمی می‌یابد این درجه‌ی روشنی و تیرگی، در قیاس با تضادهایی که بیشتر برشمرده!

با تغییرات رنگ در جهت گمان‌های دایره‌ی رنگ از زرد در عبور از برتقالی به سرخ، یا از سرخ در عبور از گلی به آبی، یا در گذر از تمامی محیط دایره، کوچکترین سایه تا سفونی رخشان‌رنگها هست؛ یا سرسیکتهایی در بعد معنا هست! یا سرانجام، سفرهایی که از میان تمامی قلمرو رنگ، و مرکز خاکستری، و حتی با لمس درجات از سیاهی تا سفیدی، می‌شود کرد.

تنها در یک بعد تازه است که آدمی می‌تواند ازین امکانات اخیر فراتر رود. اکنون ما می‌توانیم جای مناسب رنگ‌های بقده‌ی شده را تشخیص دهیم، زیرا هر طبقه امکانات ترکیب ویژه‌ی خود را داراست و هر شکل، هر ترکیب، جلوه‌ی ساختمانی خاص خود، هر طرح، چهره‌ی خود خط، درجه‌ی سیاهی و سفیدی، و رنگ و تیرگی، تاریخ؛ درین‌شناسی - بلکه فقط

رزیبایی؛ تاریخ؛ درین‌شناسی - بلکه فقط



ما را در عبوری روبه‌درون، به‌زرقای منبع هستی می‌برد، آنچه ازین منبع می‌جوشد، به‌رنامی که باشد - رؤیا، فکر، یا خیال - تنها در صورت پیوند با ابزار مناسب آفرینش، باید که برای شکل‌دادن به‌یک اثر هنری، جدی‌گرفته شود. آنکاست که همین تکنیک‌های به‌واقعیت‌ها بدل می‌شوند - واقعیت‌های هنر دردهاندن زندگی‌گمانی از میان‌حالی، یاری‌مان می‌دهد، زیرا نه‌تنها به‌دنیای روح می‌بخشد، که دیدهای پنهان را نیز آشکار می‌کنند. گفتم فی‌الانرا مناسب آفرینش، زیرا اینجاست که تکلیف قابل روشن می‌شود، و نیز اینجاست که نوع تابیلو معلوم می‌گردد.

این زمان چنانچه‌باشد، که در آن پس می‌بریم، با هر چه سرخ و پریشانی همراه بوده است (یا چون هنوز برای دایره‌ی زود است، چنین به‌نظر می‌رسد). اما در میان نقاشان، حتی در میان جوانترین آنان، یک انگیزه به تدریج پیا می‌گیرد، انگیزه‌ی رسیدن به فرهنگ این ابزار آفرینش، به‌گشت‌گاه خالص‌شان، به‌کاربرد خالص‌شان.

حدیث «بچگانه» بودن کارهای من باید از کمپوزسیون‌های خطی‌ام ناشی شده باشد که در آنها گوشه‌یام تصویبری ملموس، مثلاً از یک مرد را، فقط با بنیان‌خطی خالص نشان بدهم. و اگر می‌خواستم مرد را همانطور که هست، نشان بدهم، می‌بایست آنچنان پریشانی گنج‌کننده‌ای از خط را بکار برم که دیگر از بنیان خطی خالص، نشانی نمی‌ماند. تازه، نتیجه‌اش ابهامی برتر از تصور می‌بود، و آنکس، من نمی‌خواهم مرد را همانطور که هست، بل همانطور که من می‌بینش، بنمایانم. و بدینگونه است که می‌توانم به‌پیوندی فرخنده بین دید من از زندگی (Weltanschauung) و آفرینش‌های هنری خالص دست یابم. و این چنین است در مورد استفاده‌ی تمامی عوامل شکل. در همه‌چیز، حتا در رنگ، باید از تعقیب ابهام پرهیز کرد.

آبوت، این‌را رنگ‌آمیزی غیر حقیقی در نقاشی جدید می‌نامند. بطوریکه ازین نمونه‌ی «بچگانه» آشکاری کارهایم می‌توانید دریابید، من به‌کار در روندهای جنبی نقاشی هم توجه دارم. من طراح هم هستم. من به طراحی خالصی دست یازیده‌ام، همچنین به نقاشی با‌بکار گرفتن درجات سیاهی و سفیدی. در مورد رنگ، همه‌ی روش‌های جنبی را که یا حس جنبی‌یابم در دایره‌ی رنگ، بسوی‌شان رهنمون شدم، آزموده‌ام. در نتیجه، در روش‌های نقاشی با رنگ‌های تیره و روشن، رنگ‌های مکمل، چندرنگی، و نقاشی تمام‌رنگی، کار کرده‌ام. و این‌ها را، هر چه بیشتر، با بدهای ناخودآگاه تابیلو، در آمیخته‌ام. آنگاه تمامی دستاوردهای ممکن فقط برای رسیدن به‌مفهوم آزادی، نه‌آن مفهوم از آزادی که به‌شکل‌های معین گسترش می‌انجامد شکل‌هایی که نمایانگر طبیعت‌اند، عیناً به‌دائیکه که زمانی بوده یا خواهد بود، یا ممکن است در ستاره‌ای دیگر باشد (و Type) به‌نسخه‌ی اصلی (Prototype).

نقاشی که راه خود را تا پایان دنبال نمی‌گردد، سرپیوست. اما نقاشانی که به آن قلمرو اسرارآمیز دست می‌یابند، برگزیده‌ی گانند، قلمرویی که در آن تمامی تامل از نیروی بنیوتی تفسیه می‌کند. قلمروی که نیروگاه تمامی زمان و فضاست. چه مغز، چه قلب آفرینش نامیده شود. قلمروی که در آن هر چیز وظیفه‌اش را انجام می‌دهد. کدام هنرمندیست که آنجا منزل تکیرد؛ در زهدان طبیعت، در سرچشمه‌ی آفرینش، جایی که کلید پنهان همه‌ی اسرار، تکه‌بهای می‌شود، اما همه‌ی کس را به‌آنجا راهی نیست. هر کس باید تیش قلب خود را با سی‌بکیرد. هم ازین‌روست که به امیرسونیست‌ها - قطب مخالف دیرپوزمان - حق می‌دهیم لابلای بوته‌های رشد یافته‌ی دید روزمره زندگی کنند. اما قلب تنیده‌ی ما،

بمنظور قیاس کردن، تنها در تعریف اینک به‌تحکیدن به‌ذهن. و نه به‌منظور اینکه از نظر علمی حقیقت طبیعت را بررسی کند. فقط برای رسیدن به‌مفهوم آزادی، نه‌آن مفهوم از آزادی که به‌شکل‌های معین گسترش می‌انجامد شکل‌هایی که نمایانگر طبیعت‌اند، عیناً به‌دائیکه که زمانی بوده یا خواهد بود، یا ممکن است در ستاره‌ای دیگر باشد (و Type) به‌نسخه‌ی اصلی (Prototype).

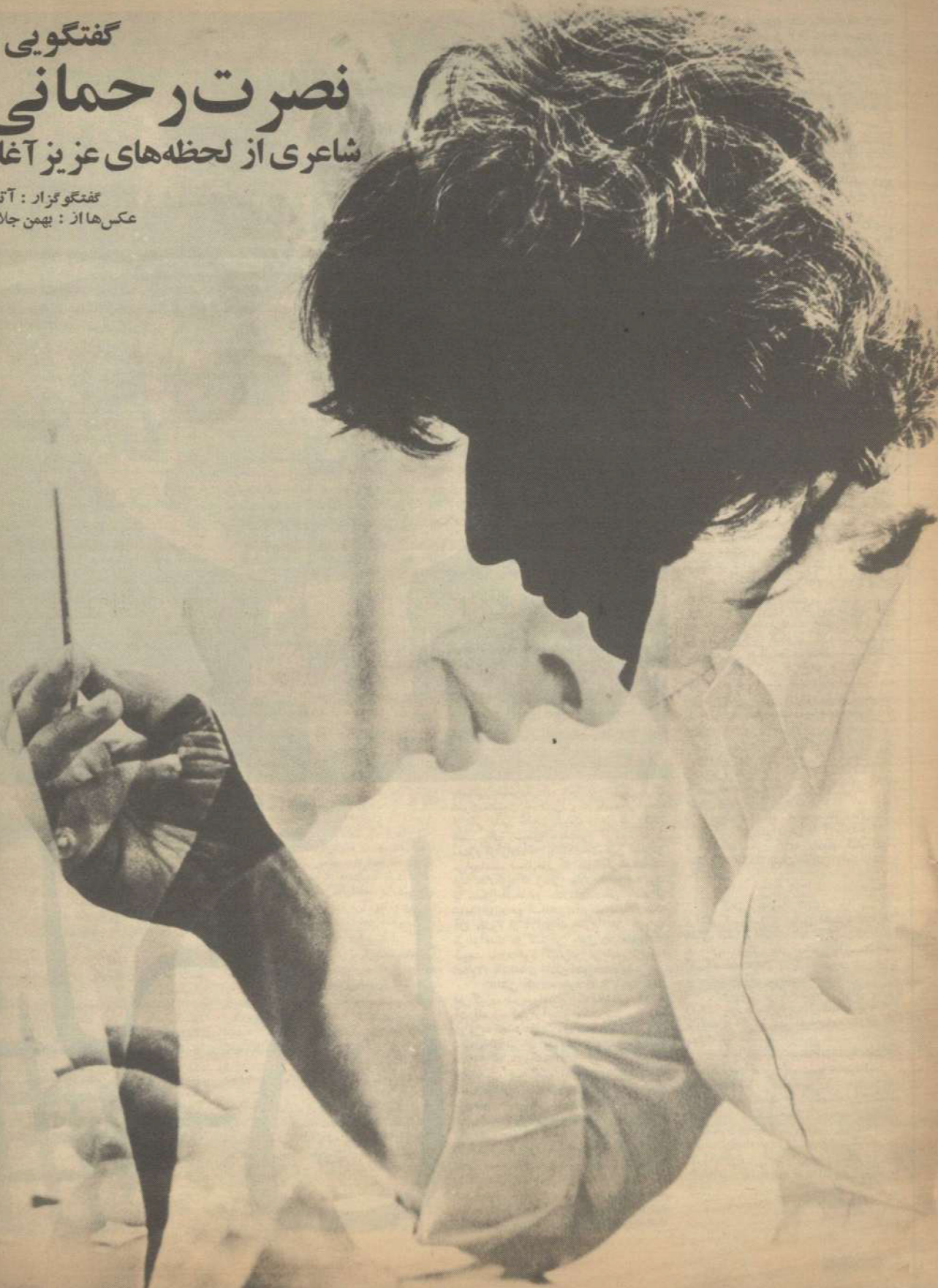
نقاشی که راه خود را تا پایان دنبال نمی‌گردد، سرپیوست. اما نقاشانی که به آن قلمرو اسرارآمیز دست می‌یابند، برگزیده‌ی گانند، قلمرویی که در آن تمامی تامل از نیروی بنیوتی تفسیه می‌کند. قلمروی که نیروگاه تمامی زمان و فضاست. چه مغز، چه قلب آفرینش نامیده شود. قلمروی که در آن هر چیز وظیفه‌اش را انجام می‌دهد. کدام هنرمندیست که آنجا منزل تکیرد؛ در زهدان طبیعت، در سرچشمه‌ی آفرینش، جایی که کلید پنهان همه‌ی اسرار، تکه‌بهای می‌شود، اما همه‌ی کس را به‌آنجا راهی نیست. هر کس باید تیش قلب خود را با سی‌بکیرد. هم ازین‌روست که به امیرسونیست‌ها - قطب مخالف دیرپوزمان - حق می‌دهیم لابلای بوته‌های رشد یافته‌ی دید روزمره زندگی کنند. اما قلب تنیده‌ی ما،

بمنظور قیاس کردن، تنها در تعریف اینک به‌تحکیدن به‌ذهن. و نه به‌منظور اینکه از نظر علمی حقیقت طبیعت را بررسی کند. فقط برای رسیدن به‌مفهوم آزادی، نه‌آن مفهوم از آزادی که به‌شکل‌های معین گسترش می‌انجامد شکل‌هایی که نمایانگر طبیعت‌اند، عیناً به‌دائیکه که زمانی بوده یا خواهد بود، یا ممکن است در ستاره‌ای دیگر باشد (و Type) به‌نسخه‌ی اصلی (Prototype).



# گفتگویی با نصرت رحمانی شاعری از لحظه‌های عزیز آغاز

گفتگو گزار: آتشی  
عکس‌ها از: بهمن جلالی



نصرت جان، به نظر من بهتر از همه آن است که اول تصویری کلی از شعر امروز فارسی بدهی - یا بدهم - یا هر طور دلت می‌خواهد، تصویری از بگو مگوهای شعری امروز. خلاصه می‌بینی و می‌شنوی که سخنی از رکود یا انحراف یا هر چیز دیگر شعر معاصر است، تو در این زمینه چه می‌گویی؟ این رکود است، نصرت است، یا دور خیزی است بسوی کامل شدن؟

● نازلین حریف، اولایگو چه شده که یاد ما کردی و چگونگی توانستی ما را پیدا کنی. اینطور بگیری که تو کوشیدی تا ما را بدام انداختی مرا بفکر امیدارده که تکند گپ زدن ما به کار سلمان‌های بیگانه شایهت داشته باشد یا آنکه بقول سعدی هنکار خودمان خواسته‌ای «با خود مگر جو آب روان گفتگو کنی».

- برداشت آخریت نزدیکتر به نیت من است، چرا با هم گپ نزنیم، اصلاً اگر با هم گپ نزنیم با کی بزیم؟ بهرحال دیدی که پیدات کردم و برای اینکه از جواب سؤال ظفره نری می‌گم که واقعاً من به این گفتگوها، به این چند و چونهای صمیمانه اما باهدف انتقاد دارم، اصلاح‌حساسی احتیاج می‌کنم، برای شعر امروز و برای روشن شدن ذهن آنهایی که یا ناگهانی یا کم‌کم رو در روی شعر امروز قرار می‌گیرند و با نکته‌های مبهم آن رو برو می‌شوند... خلاصه باید حرف زد، و کی بهتر از تو که از دیر... از لحظه‌های عزیز آغاز، آغاز کرده‌ای.

● اگر واقعاً آفتدر جدی، این مسئله برای تو در متن قرار گرفته باکی نیست، خاصه با آن زبان گرمی که تو داری... بگذاریم، تصویر کلی از شعر معاصر بدلیل گسترش خاص آن درحاصله این قلم و نیش قلمها نیست و نمیتواند هم باشد. فکر میکنم رکود و انحرافی هم که از آن یاد کردی بیشتر بهجت همان گسترش باشد. نه اینکه یک اتاق کوچک بیشتر قابل کنترل است تا یک شهر بزرگ؟ دیگر اینکه از روزهای رفته یاد کردی، آن روزها شاعرانی که برای شعر امروز قلم می‌زدند تک و توکی پیش نبودند و شعر هم... آن وضع سخت قابل کنترل و دقت بود. گرچه کسی نبود تا آن را بسنجد و اعتبار آرا نسبت کند اما خود شاعر نسبت به شعرش سخت‌گیر بود و پس از او خوانندگان شعرش. همین، تا اینکه شعر روز بروز حیطه تسلط خود را وسعت داد تا کار بجائی کشید که هرروز شاعری و هر شب نالقی یا در این «ورطه» گذاشت. بالاخره اینها هم میخواستندجائی در این پرچائی داشته باشند، چنین شد که شعر دارای دوستایبان و تنگیبان و دربان و... و... شد عجیب‌تر اینکه هر چند گاه کسی میخواست بدقتی هم در شعر بگذارد سرآغاز انحراف و رکود از همین‌جاها پیدا شد.

- متوجه شدم، منظورت بر بندوباری و بدبختیای بی مورد و بی موقع و خلاصه آسان‌بازی و آسان‌اندیشی و در نتیجه آسان‌پسنی است... خوب این از خصوصیت‌های ابتدائی هر نهضتی است... تا مدتی هم ممکن است دوام یابد شاید هم اتمامه پیدا کند بنظرت برای رفع این عارضه چه کار می‌توان کرد... اصلاً آیا شاعران - متوجه شدم، منظورت بر بندوباری و بدبختیای بی مورد و بی موقع و خلاصه آسان‌بازی و آسان‌اندیشی و در نتیجه آسان‌پسنی است... خوب این از خصوصیت‌های ابتدائی هر نهضتی است... تا مدتی هم ممکن است دوام یابد شاید هم اتمامه پیدا کند بنظرت برای رفع این عارضه چه کار می‌توان کرد... اصلاً آیا شاعران

در این مورد وظیفه‌ای بعصده دارند؟ یا ناقدان متلا؟

● دیدی چه زود به نتیجه رسیدیم، با اینکه من دست کم چون تو برای شعر دلسوزی نمیکم. این بحران تا آنجا که بفساد منجر نشده نگران کننده نیست، چرا که همانطور که اشاره کردی در هر تحولی باید انتظار اینگونه کس و قوس‌ها را داشت، اما وظیفه مسئله‌ایست جداگانه. اگر بخواهیم بجامعه تکیه کنیم و این باب را باز کنیم مثنوی هفتاد من کاغذ شود، حتی به فرهنگ جامعه هم کاری ندارم چرا که وجود دارد. آنچه ما را موظف میکند باید دید سرچشمه کجاست، بیشتر دوست دارم کلمه گناه را بجای وظیفه بکار برم شاعر و ناقد را هم گناهکار نیدانم، فلان نوجوان که سخت معذب شعر شده و میخواهد شعر بگوید وقتی مهاب و سدی وجود نداشته باشد، هر چه دلتی خواست میگوید و کتاب هم میکند مجلات هم پستوانه‌اش میشوند، خوب، میخواهی چه بشود؟ موجودیت که گناه کرده بر آنکه بداند گناه چیست.

این دوره را همه گذرانده‌اند. رویبهرت برای درمان فوری اولی باید مسائل ارتباط و انتشار را گناهکار دانست که هر چیزی را بدلیل نداشتن مطلب‌چاپ نزنند و لافل سد با انتیاری برای چاپ کردن شعر بوجود آورند، البته برای پیشگیری این نوع بیماری، اتفاقاً درعمرستی هم عروض و بدیع و بجزو، سدی معتبر بود تا فلان نوجوان میخواست اینها را بیاموزد و شعر بنویسد اگر شاعر بود که هیچ، اگر هم نبود که پس از سالها کلنجار رفتن با دستک و دفتر خسته میشد و بی‌کار خود میرفت و دست از سر شعر بر میداشت.

در این چند سالی که میتوان گفت بتقریب زیباترین سالهای عمر آدمیت با هم آشنا بوده‌ایم و شاهد که صدها شاعر را مجلات معرفی کرده‌اند که امروز خبری از آنها نیست. البته این وظیفه را برای همیشه نمیتوان بدوش زمان گذاشت! اینطور نیست! نازلین.

- از مقوله دیگر گفتگو کنیم - مقوله‌ای که شاید بتواند جزو همان سد و رادعی که تو می‌گویی به شاعران - یا به شعر امروز - کمک کند تا دچار آسان-پسنی نشود... منظورم... این را صبح که توی تاکسی می‌آمدیم اشاره کردی، گویا سخن از دانی شاعری بود و اینکه شاعران قدیم جامع علوم زمان خود بودند، آیا معتقدی که شاعر باید آن اندازه آگاهی داشته باشد که بتواند تصویر درستی از زمان خودش بدهد! فکر نمی‌کنی اگر دانی و آگاهی - نه فنون و رموزی چون بدیع و قافیه و... - یکی از شروط شاعری بود، بسیاری از حاشیه‌گردانان بجای شعر به «کار» و «زندگی» خوششان می‌رسیدند! بهرحال به نظرت شاعر تا چه حد می‌تواند «جامع علوم» زمان خود باشد؟

● آگاهی و دانی شاعری تا آنجا که متون کهن نشان میدهند در حدی بوده که شاعر میتواند است آرا اکتساب کند. خب شاعر آنچه‌تان که از امش بر میآید معلوم زمان خود، فلسفه، هیئت، حتی طب و سیاست ناآگاه نبوده حتی عروضی سمرقندی نوشته که باید چهار هزار بیت شعر هم از شاعران دیگر بحفاظت سپرده

باشد. شگفتا! اما از قرون هفده و هیجده که علوم منشعب شد و هر رشته سر خود را گرفت، کار هر رشته چنان سرعت تکامل یافت که کمتر کسی را میتوان یافت که در رشته خود آگاهی کامل نداشته باشد، همین طور کار شعر هم‌همیای علوم دیگر بالا گرفت. در هر صورت امروز هم شاعر بدلیل اینکه سروکارش با قلم و کتاب است خود بخود پس از گذشت سالیانی چند، از بعضی از علوم کم و بیش چیزی بدست خواهد آورد، چرا که خود دانی شاعری آفتدر وسیع است که اغلب شاعران در نیمه عمر از آن آگاهی پیدا میکنند، آنچه در بالا رفت، بی شک درباره مسائلی بود که اکتسایست و مگر نه جوهر شعر خود بحثی جداگانه دارد، اگر بفرصت مجال از تمام علوم زمان خود بهره‌مند باشی یا اگر از آن بری باشی بی شک شاعر نمیتوانی بنویسی، حتی اگر تمام مجلات و ناقدان و وسائل ارتباطیه و... در اختیار و پستوانه ما باشند! حریف!

● در مورد دانی اجتماعی، یا شناخت محیط و مسائل زمانه خود از طرف شاعر چه می‌گویند؟ منظورم اینست که اگر شاعری صرفاً شعر خوانده باشد و در تمام مسائل دیگر بی‌اطلاع باشد، یا ذوق هم نداشته، آیا می‌تواند شعر با دوامی ارائه دهد؟

● گفتیم دانتی شاعری نستین و گفتن نیست اصولاً کسی که آگاهی به مسائل اجتماعی زمان خود نداشته باشد، شناخت محیط که سبب است دید جهانی و آگاهی از مسائل زمان از زوایای مختلف نداشته باشد دیگر چیزی ندارد که در لباس شعر که لباسش را هم کنده‌ایم ارائه دهد. چنین کسی خود به خود لال خواهد بود و بهتر هست که لال باشد.

خوب، مساله دیگری مطرح کنیم، البته دلم نمی‌خواهد مثل دیگران - بیماری واگیردار «تعبه» را می‌گویم - در این مورد شروع کنم. اصلاً این کلمه را به کار نمی‌بریم. بین نصرت، بنظر من شاعر مثل هر آدم دیگری در اجتماع که نماینده فرهنگ محیط و زمان خودش است، که سرش توی مسائل و موارد فرهنگی است، فرهنگی که شعر هم عنصری از آن است، باید هوشیار و آگاه و جامع باشد، اگر چنین شد خود به‌خود چشم‌انداز شعرش وسیع خواهد بود و همه چیز در آن چشم‌انداز قرار خواهد گرفت، من طور دیگر قفیه را مطرح می‌کنم... می‌گویم چون شاعر از چشمه فرهنگ دیار خودش سیراب



میشود باید اوج امکان رشد فرهنگش را نمایش دهد. حافظی که ما امروز از کتابش قائل می‌گیریم هرگز در گیر چنین چند و چونهای نبوده، شعرش هم از محافل خاصی بیرون تر نمی‌رفته، اما حالا هستند... چون او تصویر دهنده از جوهر ناب فرهنگ زمانش است، چون او جان انسان و علوفت انسانی زمانش است، در این مورد چه می‌گویی؟

● آنچه گفتی حریف، نمی‌دانم سوال تو است یا جواب من... به آنچه در مورد حافظ گفتی مؤمنم، اما به نظر من حافظ نمی‌تواند معیار دقیقی برای محیط امروز ما باشد. امروز ما در شرایط دیگری قرار گرفته‌ایم. اروپا با تمام فرهنگ غنی‌اش از دسترس ما دور نیست، باید دید در کجا قرار گرفته‌ایم. زیر گوشمان جنگ است، آنتورتیک تجارت اسلحه می‌کنند، دنیا می‌رود که انباری از یاروت بشود. من از هم اکنون بوی آرا حس می‌کنم. این را بگرد و در فرهنگ خویش غوطه‌ور باش، در حالیکه فرهنگ کشورها همه‌ازهم تغذیه می‌کنند یا اینکه هشدار دهنده باشد، ها برادر، حتی راههای هوایی هم بی‌دردسر نیست! محیط حافظ که تا دم دریا سفر کرد و پیشیمان، آسایش خانه را برتر از هر چیز دانست با محیط من اختلافی فاحش دارد، امروز برای حریف انسانیت باید انسان را فدا کرد، چگونه می‌توان حافظ را معیاری دقیق برای این محیط دانست.

- اما شعر حافظ که معیار هست... این درست است که زمانه ما و ارتباط بر حدی حصر زمانه ما ایجاد می‌کند که شعر نیز چون دیگر مواد متشکله فرهنگ در اختیار باشد، اما تصدیق کن که مردم هم از امکانات فرهنگی خوبی برخوردارند و می‌توانند ساگر بنیوانند - ذوق و درک خود را تا حد استنباط شعری والا، بالا ببرند... اینطور نیست؟ یعنی تنها شاعر وظیفه‌مند نیست که شعرش را تا سطح آگاهی مردم بآین پیابورد مردم هم باید از امکانات استفاده کنند و خود را سزاور خواندن شعری واقعی و کامل بسازند... چرا که در هر حال شعر باید ماندگار باشد و برای این منظور باید درکمال سروده شود... اینطور نیست؟

● شک نیست دربست باین مسئله معتقدم. باید کاری کرد که مردم از امکانات فرهنگی شایسته‌ای برخوردار شوند. باید شعر را به آنها داد، چرا که از آنها مواد اولیه‌اش را می‌گیریم! اما درباره اینکه شعر را قابل فهم عموم کنیم یا اینکه مردم را قابل تفهیم شعر، دشوار کاریست.

● خود آگاهی که برای شاعر سرودن یک شعر بد خیلی دشوار بلکه محال است، اما برای یک شاعر تازه‌ها نوشتن یک شعر خوب محال نیست، در هر صورت فکر می‌کنم تنها راه بالا بردن سطح فرهنگ مردم است که من نیز چون تو آرزوی اینست نازلین!

- خوب، حالا به‌نوع تازه شعری که در اینجا هم دارد متداول می‌شود، بپردازیم. سابق در این گونه موارد «موج‌نو» بکار برده می‌شد، اما حالا بهتر است آن را «شعر ژورنالیستی» بنامیم، شعری که بین شاعران جوان اروپا رواج پیدا کرده، شعری که از احساس‌های روزمره در برخوردار با مسائل ساده زندگی ریشه می‌گیرد، شاعرانی



که حوصله تصحیح در مسایل کلی حیات ندارند... آیا این شعر می‌تواند رواج پیدا کند؟ اصلاً آیا می‌تواند شعر فارسی شمرده شود؟

● آنچه از آن نام می‌بری کبویش دیده‌ام اغلب از شعر چیزی کم دارند که آن چیز را نمی‌توان بی‌حسب‌ترتیب به آنها داد و آن چیز هم شعر است. این هم از همان حس و زوالتی است که در چهار چوب شعر داخل و پس از چندی از این می‌رود و لایق گفتگو نیست...

اما خودشان - و حتی آدم‌های ذیصلاحی که ما قبولشان داریم - از آن طرفداری کرده‌اند... و شعرناش‌خوانده‌اند. البته اینها خالی از «شعریت» هم نیستند، پارچه‌هایی از احساس دارند، اما با توجه به شعری که باید عصاره فرهنگ یک جامعه باشد... منظور اینکه این هم از همان آسان‌پسندی‌ها نیست؟

● میدانی عزیز بحث ما جداسازی است. تو خود همواره شاهد بوده‌ای که من حتی در یک «لطیفه» وقتی چک‌های از جوهر شعری می‌بینم آرا شعر می‌خوانم. من بسیاری از قلم‌ها را واقعا شعر ناب دانسته‌ام. شعر در یک نقاشی در یک طرح در یک کاریکاتور در یک «جوک» در یک گل‌دان در... وجود دارد اما... بحث ما در سطح نیست درباره شعری گفتگو داریم که کلمه به کلمه آگاهانه در کنار هم قرار گرفته باشد شعری باشد که تو آرا نخوانی بلکه آن شعر سسته تو را برد و در قلبت بنشیند. و گرنه اغلب از جوان‌های شعر زده‌ای که گاه مرا یاد می‌کنند و خوب معلوم است بفراخور حال اشعار می‌هم که ساخته‌اند این نشان می‌دهند واقعا در پاره‌ای از سطور، که بهتر است بگویم سطوح آن، من به رنگ‌های ناب از شعر بر می‌خورم. اگر به او بگویم به به این شعر است، او را برای اید در متجالب مشتق کلمات غرق کرده‌ام، راهش را زده‌ام، عرشش را بر باد داده‌ام اگر بگویم آتم هم نمی‌شود، شاید اشاره شما به آن جمله از حریفان که شاعرند باشد. آنها هم در چنین منظوری قرار گرفته‌اند و چیزی دیده‌اند و در همان سطح تقریب شعر یا نزدیک شعر دانسته‌اند، یا حساب دیگری در کار بوده است.

و گرنه شعری که از هفت‌خوان شعر سنتی گذشته و تمام مرزها را در پشت سر نهاده باشد، در شعر امروز هم صد‌ها بار زمین خورده باشد یا زمینش زده باشند، و توطئه سکوت و هزاران توطئه دیگر را تمام نیرنگ‌ها که از آن بیگانه نیستیم چون توطئه سکوت و هزاران توطئه دیگر را پشت سر نهاده چگونه دلش می‌آید شعر سنتی ما را با تمام آنچه که دارد و شعر زمانش را، نادیده گیرد و بگوید، مثلا بروید قرطاسی باب بشوید که نایب‌های یا به این محیط نهاده است. خوب وقتی بسا بخواهند زاغ را جای قناری جا بزنند وای بجال بزرگان شعر کهن که زنده نیستند و اگر هم باشند «از قیل و قال» دشان گرفته‌است!

چه میشود کرد. نه بیگمان آنها هم بسیار رنج کشیده‌اند و خط تحول کار هریک می‌نمایند که اگر فریب ره توشه آنها بود میرفتند، چه میدانم دلالتی میکردند، هم خودشان رستگار بودند هم دیگران خورسند.

پس حریفانی که یادگرسنی اگر تعریف و تمجیدی از آنگونه در کارشان دیده‌ای، یرشک تقریب و در سطح بوده



بسیار این عبارت تورات را تکرار می‌کنند که: «در اول کلمه بود و کلمه خدا بود...» یعنی شعر، کلام است؟ کلام پرداخته؟ در یک معماری کلام، مثلا، شعر است؟ ریشه این برداشت در چیست؟ اصلا معماری کلام یعنی چه؟ کلام مطمئن قاتی آباشعر است؟ چیزی از کلام که شوری از زندگی در آن نیست، و گاه تنها شوری غریزی را ساختمان می‌دهد، می‌تواند شعر باشد؟ خلاصه، با شعری که تنها متوجه کلمه باشد و تبلور ظاهری داشته باشد، چگونه‌ای؟ آیا شکل بیرونی منجم در شعر را بیشتر



## تازه‌ترین شعر نصرت رحمانی ای حریف!

ایدوست  
این روزها،  
اینگونه‌ام ببین!  
دستم چه کند پیش می‌رود،  
انگار  
هر شعر پاک‌رهای را سروده‌ام.  
پایم چه خسته میکشدم گوئی  
با پای بسته از خم هر راه  
رفته‌ام  
تأزیر هر کجا...

می‌بندی یا شکل ذهنی آن را؟...  
● باری کلام خود بدانه تسبیح‌مانده است، شاعری چرب‌دست می‌تواند این دانه‌های کوچک و بزرگ را نخ کند و در کنار هم گذارد، از آن تسبیح زیبایی بوجود آورد، هر سه یک معنی دارند به‌نشین و بتفرگ‌ویرما نیست. در آن صورت ما با نقاشی آستره روپرو هستیم. زیبایی کلام بخاطر معنی‌آست از دیرباز گفته‌اند به‌نشین و بتفرگ‌ویرما به‌آن دارد که گوینده کلام را بشناسد و بداند هریک را کجا باید بکار برد، پس در این مورد شك نیست که معنی کلام مطرح است و کلام اگر در دست شاعری چرب دست افتد با در کنار هم گذاشتن آنها بیش از پیش می‌تواند بهره‌برداری کند و احساس را منتقل کند.

شاعران سنتی ما قرن‌ها پیش به‌نحوه کار بازی با آنها آگاه بوده‌اند، مثلا گاه یک بیت می‌بینم که تمام کلمات آن با حرف «ش» شروع می‌شود. کوشش شاعر در این است که خواسته از صدای آنها آنچه می‌خواهد بیشتر مجسم کند که بعد رفته‌رفته باعث قصاد لایمه و برتقطه، از پس حرف‌ها شده. در هر صورت آگاهی از کلام نه‌تنها بخاطر اینکه شکل «شکب» زیاتر از شکل «نهی» است می‌تواند در خور کار یک شاعر باشد.

مقصود تنها در معنی کلام و محتوی ایات است و پس. رویهم رفته اگر کسی می‌خواهد از معنی کلام یا محتوی شعر بگریزد، بهتر میدانم کلمات ژاپونسی را انتخاب کند لافا اگر هدف شکل ظاهری چنین کاریست با آن کلمات پریخ و خم بیشتر می‌تواند خود را راضی کند. روی هم رفته اینچنین کاری به‌نقاشی مانند است، آتم نقاشی آستره، فقط و فقط در صورتی که ما درباره شعر گپ می‌زدیم.

● خوب، نصرت‌جان حرف بسیار است. اما قلندر بی‌کار نیست. اولاً که خیلی خیلی از تو ممنونم که زحمت بکروز خستگی را قبول و تحمل کردی ثانیاً امیدوارم، یعنی حتماً امیدوارم که باز هم بنشینیم و گره‌های بشمار شعر امروز را تا آنجا که می‌توانیم باز کنیم... توفیق یارت باد!  
- حریف قلندر اگر هم بیکار نباشد بیدار هست.

## آیا اینک راه بر انجام سریع تر اصلاحات در مغرب گشوده است؟ مغرب آرام است

شورشی نیز بعد از فرود در پایگاه قنیتیره بازداشت می‌شوند.  
۲۸ - ۱۲: در رباط اعلام میشود که ژنرال اوفقییر وزیر دفاع که در بدست گرفتن کنترل اوضاع در ساعت‌های بعد از شورش نقش عمده‌ای داشته‌در چهار بامداد در دفتر کارش خودکشی کرده‌است. ژنرال «دریس‌عمرین‌علامی» وزیر پست، تلگراف و تلفن بجای او برگزیده میشود. در همین‌حال رادیو پراپلس دائما از «انقلابیون مغرب» جانبداری میکند.

شرح واقعه شامگاه چهارشنبه ۲۵ مرداد را باید لحظه بلحظه بازگو کرد، تا شگفتی آن آشکارتر شود: ساعت اندکی از پنج بعد از ظهر گذشته بود که جت «بوئینگ ۷۲۷» حامل پادشاه و همراهان او آسمان اسپانیا را ترک کرد و وارد آسمان مغرب شد - ملک حسن از یک بازدید خصوصی از فرانسه باز می‌گشت - از اینجا بعد ساعتی با بوقت تهران ذکر می‌کنیم. ۱۸ - ۲۱: جت‌های «اف - ۵» نیروی هوایی مغرب، اندکی بعد از به زمین‌نشتن بوئینگ پادشاه، در میان رباط و وصف‌ناشدنی مستقبلین، فرودگاه رباط را بمسلسل بستند. بلافاصله سرورسا پیچید که هواپیمای پادشاه در آسمان مورد حمله همین جت‌ها قرار گرفته‌بود، ولی اوسالم است. درحمله به فرودگاه تنی چند از حاضران کشته و زخمی شدند.

۱۲ - ۲۲: واحدهای ارتش در اطراف ساختمانهای مهم پایتخت - از جمله رادیو - مستقر شدند. ۱۶ - ۲۲: رباط آرام است و چنین می‌نماید که مردم از وقوع حادثه بی‌خبرند. ۲۴ - ۲۲: جت‌ها در آسمان رباط تیراندازی میکنند و پروی کاخ پادشاهی آتش‌می‌کشایند مردم وحشت‌زده می‌کشند پناهگاهی بیابند، اما دقیقه بعد اوضاع آرام میشود. ۴۹ - ۱: معلوم میشود که خلبانان شورشی به پایگاه قنیتیره در چهل کیلومتری رباط وابسته هستند. در این‌حال نیروی زمینی کنترل تمام پایگاه‌های هوایی را در اختیار می‌گیرد. ۴۲ - ۲: رادیو لیبی از مردم مغرب دعوت میکند که در پشتیبانی از شورشیان بی‌اختیارند. ۵۷ - ۲: محافل آگاه اعلام میکنند که رهبری شورشی را فرمانده پایگاه قنیتیره بسمیده داشته است. این فرمانده با پلتر نجات در آبهای ساحلی رباط فرود می‌آید و افراد یک ناوچه گشتی او را دستگیر میکنند، چند تن از خلبانان

جبل‌الطارق گریخته و خود را به مقامات انگلیسی تسلیم کرده‌اند. دولت مغرب بلافاصله از انگلستان درخواست میکند که فراریان را تحویل دهد. ۱۷ - ۱۷: رادیو رباط اعلام میکند که در حمله به فرودگاه رباط هشت تن کشته‌اند و چندین زخمی که پنج تن از وزیران مغرب در میان زخمی شدگان هستند. ۱۲ - ۱۸: مقامات رسمی مغرب اعلام میکنند «اوفقییر بهنگامیکه در دفتر کارش تنها بوده خودکشی کرده است. همین مقامات گزارش رادیو الجزیره را در مورد ادامه زد و خورد در رباط، تکذیب میکنند. ۵۵ - ۱۸: دولت انگلستان با استرداد سه درجه‌دار نیروی هوایی مغرب که خود را بی‌گناه میدانند و دو افسر نیروی هوایی این کشور موافقت میکنند. ۲۷ - ۲: بامداد جمعه: پادشاه در جلسه فوق‌العاده کابینه شرکت میکند. ۵۴ - ۵: مقامات رسمی مغرب

ملك حسن بهنگام سفر فرانسه در کاخ الیزه - در بازگشت از این سفر بود که پادشاه مغرب با توطئه عجیب هوایی روبرو شد.

تهیه و تنظیم از دکتر منصور مصلحی

### نقش اوفقییر

در این میان برای صاحب‌نظران این پرسش پیش آمده بود که نقش «اوفقییر» در حوادث مغرب چه بوده است. خودکشی بعلت شرمساری از رفتار زبردستانش؟ خودکشی بعلت اشکار شدن نقش خودش در ماجرا؟ قتل بعلت دخالت در توطئه؟ روزجمعه دکتر «بن هیمه» وزیر کشور مغرب در یک مصاحبه مطبوعاتی پرده دیگری بر اسرار نقش اوفقییر کشید. ۱۴ ماه اخیر مغرب کشید. «بن‌هیمه» در مصاحبه مطبوعاتی گفت: «خودکشی اوفقییر، خودکشی یک خائن بوده». افزود: «اوفقییر در کاخ ساحلی در حضور ژنرال علوی وزیر تشریفات و سرهنگ دلیمی اجسودان پادشاه با شلیک سه گلوله به‌زندگی خویش پایان داد». وزیر کشور مغرب سپس مطلبی را عنوان کرد که بسیار گیج‌کننده، اسرارآمیز و غیرقابل فهم است: «چون اوفقییر در ماجرای خلبانان شورشی دست داشته است، می‌توان اعلام کرد که در توطئه ۱۹ تیر ۱۳۵۰ هم نقش دست اولی داشته است».

وی افزود: «پایین مسئله بزودی رسیدگی خواهد شد». بعد از مرگ رهبران شورشی کاخ ساحلی و ژنرال اوفقییر چه نوع تحقیقی می‌تواند از اسرار ماجرا پرده بردارد؟

سال گذشته به‌دنبال شکست کودتا، پادشاه اختیار کامل به اوفقییر داد و همه این را بحساب اعتماد کامل ملک حسن به اوفقییر نهادند. اما حقیقت این بود که بعد از ماجرای کاخ ساحلی ملک حسن جز در حضور تکبیبانانش با اوفقییر ملاقات نمی‌کرد. به عقیده برخی ناظران پادشاه شاید اختیار کامل به اوفقییر داده بود تا او را از ارتشیان جدا کند.

بهرحال هنوز نقش اوفقییر در حوادث اخیر مغرب بدرستی دانسته نیست. و پاسخ این پرسش هم روشن نیست که هدف اوفقییر از رهبری شورش‌ها چه بوده است؟ او ذاتا مدعی بود که میل داشت در پس پرده باشد و همچون یک استاد خیمه‌شب بازی عروسک‌ها را بحرکت در آورد. گذشته ازین بی‌ساری چشمان اوفقییر چنان وخیم بود که او را وامیداشت از حضور در جلوی صحنه میاست بقیه درصحنه ۲۲







# «تماشا»ی مطبوعات مهم جهان

## ایران با جهشی بزرگ به پیش می‌رود

الدکی دورتر از اصفهان، شهر کاشیکاریهای آبرنگ، از میان کور، غولی عظیم به پا خاسته است که نشان تحقق رؤیای چهل ساله ایرانیان محسوب می‌گردد. کارخانه کوب آهن آریانه به دلایل تمثیلی و عملی در مرکز ایران قرار دارد. سخنان ستایش‌آمیز نسبت به‌شاه پرتیهای اطراف فراوان بی‌شمه می‌خورد. سی هزار کارگر در این واحد عظیم اشتغال دارند.

البته کارخانه کوب آهن ایران ممکن است خیلی مدون نباشد. و در واقع پناهدی از کارشناسان مغرب و متکلم‌نشد غربی آن را بسیار قدیمی میدانند. لکن باید دانست که ایجاد این کارخانه از دیدگاه اقتصادی اهمیت چندانی ندارد. چرا که ایران می‌تواند نیازهای خود را با کمترین قیمت از خارج تأمین کند. اما ایرانیان دوست دارند بگویند که آنها کارخانه آهن را در قبال گازی که قبلاً هند می‌رفت و اینک از طریق لوله به اتحاد شوروی می‌رود، ساخته‌اند.

در حقیقت هیچ‌گونه ارقامی پیرامون جمع هزینه‌ها انتشار نیافته است. نصب خود کارخانه به تنهایی بیشتر از ۴۵۰ میلیون دلاری که برآورد شده بود هزینه برداشته است. از این گذشته، یک شهر خوابگاهی - که حالا از خود اصفهان هم بزرگتر خواهد بود - چند صد میلیون راه آهن، و یک سد ساخته شده‌اند و به‌سرم برداری از معادن ذغال سنگ و آهن آغازگشته است.

در اوایل جنگ دوم جهانی کنسی «اروپا» یا محموله قطعات کارخانه کوب آهن که رضا شاه به آلمان سفارش داده بود هنگام عبور از کانال سوئز توسط انگلیسیها توقیف شد. پس از پایان جنگ ایرانیان دوباره تقاضای کارخانه کوب آهن از آلمان را کردند لکن پرشور ارهابد که در آن زمان هنوز به صادرات عظیمی رسیده بود به آنها توصیه کرد که این فکر را رها سازند.

بالاخره - نکته‌ای که خالی از طنز نیست - ایرانیان توانستند به کمک روسیه، یعنی مشکوکترین بیکره روی زمین، بزرگترین مانع را از سر راه خود بسوی نیروی مستقل

## برگزیده مقالات و گزارشهای خواندنی مطبوعات جهان

انسان وقتی روزنامه‌های صبح تهران را ورق می‌زند در سبلی خروشان از اخبار و اطلاعات پیرامون انتاح کارخانه‌های جدید، راه‌ها، سد‌ها... و ارقام یسابقه غرق می‌شود. پاره‌ای از این آمارها عبارتند از: رشد ۱۶ درصد در سال که در زمینه صنعت به ۱۶ تا ۱۷٪ نیز میرسد، درآمد سرانه که در سال ۱۹۶۷ فقط ۹۶ لیره بود اکنون ۱۷۲ لیره است و تا سال ۱۹۸۳ به ۴۰۰ لیره بالغ خواهد شد ۱/۲۰ میلیون نفر جمعیت پایتخت در ۱۹۶۰، اکنون ۴/۵ میلیون نیز تجاوز کرده است و ۶۰۰۰۰۰ اتومبیل شخصی موجود در پایتخت، ظرف ۱۰ سال تا ۳۰۰۰۰۰ دستگاه افزایش یافته است.

ارزش زمین در برخی از نواحی تهران ظرف کمتر از یک دهه از هفت مریع ۶۰ پنی تا ۱۶۰ لیره بالا رفته است. تقاضا به حدی زیاد است که هم‌اکنون مردم حاضرند، در مواقع بروز اجتناب‌ناپذیر کمبودها، بیش از ۴۰۰ لیره برای امتیاز یک دستگاه تلفن بپردازند.

البته اساسی‌هه اینها برنفت‌است و از این جهت، خود آقای هویدا نیز تصدیق میکند که لطف خداوند شامل حال ایران گشته است. لکن مواج شدن یا اشتیاق سیری‌ناپذیر ایرانیانست که در سهام شرکت نفت، موفق شد همگی سبقت را از دیگران برآید و یک معامله چشمگیر و دراز مدت، نظر مساعد غرب را به سمت خود جلب کند.

شرکت‌های نفتی با اطمینان به آینده آماده‌اند تا با سرمایه‌گذاریهای جدید و قیمت‌های تعیین‌شده، نهایت کوشش خود را برای مواجه شدن با اشتیاق سیری‌ناپذیر ایرانیانست که در از با ثبات انجام دهند. بازه کنسرسیوم که در حال حاضر ۵/۵ میلیون در روز است به سرعت رفتار تا هشت میلیون بشکه در روز یا بیشتر افزایش خواهد یافت. درآمد نفتی کشور در سال پیش از دو برابر خواهد شد، یعنی تا انتهای مدت امتیاز که سال ۱۹۹۶ است، از ۱۶۰۰۰ میلیون لیره به ۳۸۰۰۰ تا ۴۴۰۰۰ میلیون لیره خواهد رسید.

این درآمدها به سمت برنامه پنج‌ساله بعدی که قرار است در ماه مارس آغاز گردد، سرازیر خواهد گشت. پولی که در این برنامه سرمایه‌گذاری میشود بیشتر از ۱۴۰۰۰۰ میلیون لیره است که به تنهایی از مجموع مقادیری که در چهار برنامه قبلی سرمایه‌گذاری شده‌اند تجاوز میکند. واردات کشور که اکنون اندکی

# Le Monde

## نیرو در اروپا

اجتماع ده‌کشوری که در آینده نزدیک جامعه اقتصادی اروپا را تشکیل خواهند داد همانند اجتماع شش کشور کونو، با واحد‌های اقتصادی آمریکا و شوروی دارای این تفاوت اساسی است که بطور و خیمی دچار کمبود روزافزون منابع نیرو است.

به روشنی که میدانیم برسد. حتی می‌توان گفت که ه‌وقت مزبور به‌همان اندازه سریعتر بدست آمده که تنها منبع انرژی برآستی فراوان زیرزمینی اروپا یعنی ذغال‌سنگ عمداً فدا شده است.

مسئله‌اتکالی رهبران اروپا تنها هنگامی هویدا شد که منبع انرژی جانشین ذغال‌سنگ یعنی نفت که به مقدار زیاد و بسیار ارزان وارد میشد ناگهان به‌صورت منبع نیروی نامطمئن و نه‌چندان ارزانی درآمد. امروزه دیگر برای اروپا مقصور نیست که به‌گذشته باز گردد و معادن



بیش از ۸۰۰ میلیون لیره است، تا پنج سال دیگر تا ۲۴۰۰ میلیون لیره افزایش خواهد یافت. اما، داستان به‌همینجا پایان نمی‌پذیرد. علاوه بر همه اینها، شاه به کیفیت نیز توجه خاصی دارد. خرید سه فروند کتور را باید نشان اراده شاه مینی بر «تاشتن بهترین» از نظر تکنولوژی، دانست.

در ایران هیچگونه نظر مخالفی نسبت به صنعت کارگری که بنفع خوشان است، نتواند وجود داشته باشد. نظر اقتصاددانان دانشگاهی که استدلال می‌کنند ایران باید از نیروی انسانی نسبتاً ارزان که هر کشور درحال توسعه‌ای در اختیار دارد استفاده کند، توسط هویدا رد شده است. برای رقابت با اروپا در شرایط مساوی ایران باید بصورت مرکزی برای جلب سرمایه به‌درآید، جهت‌گیری صنایع جدید باید از نظر زیاد صادرات باشد. هزینه اجتماعی باید با کمک دولت به طبقات محروم تخفیف یابد.

در زمینه کشاورزی نیز وضع به همین‌گونه است. هدف اصلی در اینجا نوسازی بر پایه‌های کهنه گنشته نیست. با اطمینان می‌توان گفت که اصلاحات ارضی اساسی فودالیت در کشاورزی را از میان برداشته است.

هدف این است که توجه را بیشتر روی اراضی جدید و اغلب روی اراضی تازه احیا شده متمرکز کنند و آنها را بصورت واحدهای پیچیده صنعتی - کشاورزی در آورند. هر چند برداشت از این واحدها تنها کسری از تولید کل را دربرمی‌گیرد، مع‌الوصف ایران صدور محصولات بریفصل و ویژه‌ای همچون مارچوبه و کنگر فرنگی را که ارزش آن گاهی تا چند میلیون لیره نیز میرسد، به اروپا آغاز کرده است.

در ظرف بیست سال آینده، هجوم روستائیان به شهرها، چهره روستاهای ایران روزی یا بیشتر افزایش خواهد یافت. درآمد نفتی روستایی ایران که اکنون ۵۹ درصد کل جمعیت کشور را تشکیل میدهد، پس از انتضای این مدت، تا ۲۵ درصد کاهش یابد.

نوشتۀ دیوید هیرست  
ترجمه محمدعلی مهددی

تشکیل میداد. تولید گاز طبیعی که در نتیجه کشف منابع گاز هلند نسبت به گذشته بطور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته است، احتمالاً هنگامی که ذخائر گاز دریای شمال نیز بطور سیستماتیک مورد بهره - برداری قرارگیرد به شدت رو به فزونی خواهد گذاشت. لیکن در سال ۱۹۷۰ نیروی گاز تنها ۱۸٪ تولید کل نیروی کشورهای دهگانه اروپا را تشکیل میداد. از آنجا که اغلب نقاط مناسب برای سده بندی که بازده کافی داشته باشند مورد بهره‌برداری قرار گرفته است تولید نیروی هیدروالکتریک در اروپا چندین سال است به حد اشباع رسیده است. در مورد نیروی هسته‌ای که در سال ۱۹۶۰ انتظار می‌رفت بطور سریع توسعه یابد، امروزه این نیرو به زحمت ۴/۵٪ تولید کل انرژی را تشکیل میدهد.

تزدید در مورد میزان اهمیت کشفاتی که ممکن است در آینده در زمینه مواد نفتی در اروپا صورت گیرد پیش‌بینی چگونگی تحول تولید نیرو را دراروپا مشکل

میسازد. در عوض مورد تأیید همگان است که حتی اگر سرعت رشد تقاضای نیرو کند شود مصرف همچنان با نرخ سالانه ۶٪ تا ۸٪ افزایش خواهد یافت به‌طوریکه وابستگی کشورهای دهگانه اروپا در زمینه نیرو که از سال ۱۹۶۰ تاکنون رو به‌وخامت‌گذاشته است (واردات نیرو در سال ۱۹۷۰ معادل ۵۸/۴٪ مصرف داخلی بود) طی بازده با بیست سال آینده بازمه شدیدتر خواهد شد. موضوع امنیت در زمینه آذوقه‌گیری نیرو حتی بیش از موضوع هزینه و بهای اروپائی را به خود مشغول داشته است و در این آذوقه‌گیری افکار کنونی مسئولان آینده محور اصلی کلیه سیاستهای مشترک را در این زمینه تشکیل خواهد داد. این مسئله از آن جهت نسبت به گذشته اهمیت بیشتری خواهد یافت که پیش‌بینی میشود در سالهای آینده برداشتهای ایالات متحده از ذخائر نفت خاور نزدیک که تاکنون به مصرف کنندگان اروپائی و ژاپنی «اختصاص» داشت به‌شدت افزایش یابد.

# GUARDIAN

## گشتی در انزوای هارلم

یک لحظه پیش، من ناظر شلیک گلوله‌ای از روی ختم بودم. این حادثه در خیابان هتم نیویورک، در روز روشن اتفاق افتاد، ولی هیچکس توجهی به آن نکرد - باید تصدیق کرد که در نیمه تابستان امسال، حرارت به‌نود درجه فارنهایت و رطوبت به‌نود درصد رسیده است - و در این اوضاع اهالی نیویورک برای کشتن یکدیگر آمادگی زیادی دارند، (چون آمار متوسط قتل، روزی هشت تا بوده است). لکن دلیل حقیقی عدم توجه به این قتل‌ها، وجود محله سیاه‌پوستان هارلم است. هارلم کشور دیگری است، در آنجا قانون و مقررات ازین رفته، سفیدپوستان دیگر قدم به آنجا نمی‌گذارند و سیاه‌پوست حساس درخود فرو رفته است. «بانادر راستین» مردی که رژه عظیم آزادی را در سال ۱۹۶۳ در واشنگتن ترتیب داد، و سالیان دراز بزرگترین همکار مارتین لوتر کینگ بود، از من دعوت کرد که به اتفاق او از هارلم دیدن کنم. دوستان من تولید نیروی ایالات متحده آمریکا. تولید نیرو در جامعه اقتصادی وسعت یافته اروپا امروز نیز علیرغم زوال مصرف ذغال‌سنگ بطور اصلی به این منبع نیرو متکی است. کیم به هارلم گذاشته باشد. این مبین آنستکه در دهه اخیر شکاف نژادی بین



اینجا شش هفت طبقه، و ویرترین مغازه‌ها، زرغ و برقدار هستند. ولی جز طبقه اول بقیه قسمت‌های آن، پس از شورش کذایی، همه سوخته‌اند. دولت برای باز سازی این ویرانی‌ها کاری انجام نداده، و بخش خصوصی هم به این محله کاری ندارد. برعکس تمام شهر نیویورک، پیاپی‌ده‌های هارلم ترکیده و شکسته، و در خیابانهای آن کوهی از زباله روی هم انباشته شده است.

مقابل مبارزین حفظ می‌کنند. لکن در خیابانها، از مجموعیت زیادی برخوردار است. بقیه قسمت‌های آن، پس از شورش کذایی، همه سوخته‌اند. دولت برای باز سازی این ویرانی‌ها کاری انجام نداده، و بخش خصوصی هم به این محله کاری ندارد. برعکس تمام شهر نیویورک، پیاپی‌ده‌های هارلم ترکیده و شکسته، و در خیابانهای آن کوهی از زباله روی هم انباشته شده است.

جوان‌ترها به اتومبیل‌ها لم داده و یا در درگاه خانه‌ها نشسته‌اند. «راستین» میگوید: «کثر این کودکان سخت معناد هستند.» «لااقل چهل درصد آنان که کمتر از ۲۵ سال دارند، بی‌کارند.» در گوشه و کنار خیابان، از میان ابله‌نودگان افسرده‌ای می‌گذریم، خیلی از آنان با زستی‌های بی‌تفاوتی، به‌مانند اینکه از ریمانهای نامرئی آویزانند، ایستاده‌اند. این‌ها بیچه‌هایی هستند که اکنون درحال نشه بسر می‌زنند - و توزیع کننده‌ها با گرد شادای بخش خود (هرتویی) به آزادی در میان آنان قدم می‌زنند، در حالیکه ماشین‌های پلیس که مملو از پلیس سفیدپوست است، کوچکترین توجیهی به این موضوع ندارند. هم چنین آنها به بازار عربی که بوسیله فروشندگان دوره‌گرد اموال‌دزدی، به وجود آمده توجیه ندارند. برسرپچه‌ها با بقل‌های پر از کت و شلوار و جبهه‌های رادیو تراژستوری که از پشت ماشین‌های پارکشی هنگام حمل به انبارها افتاده است، دیده می‌شوند. جوانان خوش قیافه‌ای با چشمان درخشان، با گروه دیگری جبهه بزرگ برای با بقل کرده است. او با گوشه‌های لذیذ معامله می‌کند. روزها در یک فروشنده کار می‌کند و شبها بسته‌های گوشت پنجاه دلاری را به بیهای پنج دلار به‌افاد، یکبار طلای بازی، می‌فروشد. راستین می‌گوید: «او معجور است، زیرا اسیر ماشین‌های است.» دیده می‌شوند، جوانان جویده‌جویده‌یاماسخی می‌گویند و می‌گریزد. یک کتاب طرفداران بوداییسم و تحلیل روانی از جیب پشت شلوارش نمایان است. و تیکه برای پرداخت بی‌هاروئین، گوشت زردی نمی‌فروشد، دانشجوی دانشگاه است. در تقاطع خیابانهای هفتم و صد و بیست و پنجم، که قلب هارلم است، صدای شلیک گلوله‌ای برمی‌خیزد. من و راستین به‌اطراف خود می‌نگریم. پسر تلو تلو خوران از دری بیرون می‌آید و به‌طرف ما می‌دود، او باژوی چش را گرفته، خون از آن جاری است. هیچکس توجیهی به‌اوندارد. یکباره متوجه نظارفا می‌شود تلو تلو خوران به‌درگاه دیگری پناه می‌برد و در آنجا نقش زمین می‌گردد.

پلیس‌ها در اتومبیل بزرگ خود که برچسب خیره‌کننده‌ای بر آن است، به آهستگی به گشت خود ادامه می‌دهند - این برچسب یکی از آن برننامه‌های ناتجانی است، که مقامات شهری آنقدر به آن‌ها علاقمندند - «پلیس گشتی درهما سگی شامست». این ماشین یکی از گشتی‌های همسایه است که پلیس گشتی آن قصد یا گذاشتن به‌زمین همسایه گشتی را ندارد. «راستین» با اندوه‌سری تکان می‌دهد و ما به‌راه خود ادامه می‌دهیم. با کمک یک سفیدپوست هیچکاری نمی‌تواند بکند. «راستین» مسئولیت‌نام‌آی‌دهندگان است. قسمت اعظم بودجه مالی آن توسط دولت و اتحادیه تأمین می‌شود که او را در

## طرح عهدنامه تلویزیونی شوروی

کلیه دولتها میتوانند در برابر بر نامه‌های تلویزیونی غیر مجاز در خاک خود و یا درفضا به‌مقابله پردازند

دولت شوروی، طرح يك عهدنامه بین‌المللی را منتشر کرد که استفاده از های تلویزیونی را تحت مقرراتی دویم‌آورد. اندره‌گرومیوکو، وزیر امور خارجه شوروی در نامه‌های به کورت‌والدهایم، دبیر کل سازمان ملل درخواست کرده است که این طرح در دستور جلسه بیست و هفتمین اجلاسیه مجمع عمومی سازمان ملل مطرح شود. براساس این عهدنامه بخش هرگونه برنامه تلویزیونی که به منزله دخالت در امور داخلی دولتها و یا تجاوز به حقوق اساسی بشر محسوب شود و یا اطلاعاتی را در اختیار مردم گذارد غیر قانونی شناخته خواهد شد. طرح شوروی برای کلیه دول «حق‌اجرای چنین برنامه‌های تلویزیونی و استفاده از امتیازات ناشی از آنرا بطور مساوی» تقسیم میکند ولی تأکید میکند که چنین برنامه‌هایی نمیتواند بدون موافقت دولتها بخش‌شود. در صورتیکه چنین برنامه‌هایی برخلاف میل دولتها بخش گردد آنها نمیتواند نه تنها در سرزمین خود بلکه در فضا به هر نوع اقدامی که‌ضروری میدانند دست زنند.

«خبر شوروی را از بنگاه سخن پارکی انگلستان بی‌بی‌سی، باید شنید.» چیزی نمائده است که این فرمول دشواری بصورت یک ضرب‌المثل درآمد. این مطلب تا بدان حد صحیح است که هزاران نفر از مردم شوروی، خصوصاً در شهرهای بزرگ، بطور مرتب برنامه‌های رادیوهای غربی را که به زبان روسی بخش میشود گوش میدهند تا از آنچه در کشورشان میگذرد مطلع شوند. این مطلب حاکی از یک پدیده مهم و کاملاً محسوس است. هر چند هنوز نمونه‌گیری آماری در مورد تعداد مردمی که حداقل یک بار در روز به بی‌بی‌سی، صدای آمریکا، صدای آلمان، برنامه‌های سازمان رادیو تلویزیون فرانسه، صدای اسرائیل یا حتی در آسیای مرکزی به رادیو یکن گوش میدهند به عمل نیامده است. بنگاه سخن پراکنی انگلستان و صدای امریکا مطمئناً میتوانند بخود بیاوند که بیشتر از دیگر مراکز رادیویی دشواری شونده دارند. محافل سیاسی و روشنفکر ترجیح میدهند که اخبار را از بی‌بی‌سی، بشنوند در حالیکه جوانان طبقه متوسط به شنیدن جاز امریکائی تمایل بیشتری نشان میدهند.

تشریحات شوروی و خصوصاً روزنامه جوانان کمونیست، کمسومولسکاپارایونا بطور مرتب از «امواج مسموم‌کننده تبلیغات

پروژوازی» نام میبرد و در صورتیکه توده مردم متقاعد نشده باشند که شایسته یک تبعه شوروی نیست که به این «صدای رادیویی زهر آگین» گوش‌فراهد، سرویس‌های فنی متخصص مأمور میشوند تا آنجا که امکان دارد در برنامه‌های خارجی اختلال کنند، خصوصاً درواقعیکه حوادث حادی چون اشغال چکسلواکی و یا محاکمه یهودیان موضوع روز است. حملات جرایم شوروی براساس این عهدنامه بخش هرگونه برنامه تلویزیونی که به منزله دخالت در امور داخلی دولتها و یا تجاوز به حقوق اساسی بشر محسوب شود و یا اطلاعاتی را در اختیار مردم گذارد غیر قانونی شناخته خواهد شد. طرح شوروی برای کلیه دول «حق‌اجرای چنین برنامه‌های تلویزیونی و استفاده از امتیازات ناشی از آنرا بطور مساوی» تقسیم میکند ولی تأکید میکند که چنین برنامه‌هایی نمیتواند بدون موافقت دولتها بخش‌شود. در صورتیکه چنین برنامه‌هایی برخلاف میل دولتها بخش گردد آنها نمیتواند نه تنها در سرزمین خود بلکه در فضا به هر نوع اقدامی که‌ضروری میدانند دست زنند.

تصاویر زودده از آلودگی متونیت‌های دولت شوروی در مورد فیلم‌برداری نشان میدهد که در میان مسئولان شوروی تا چه اندازه «ترس از تلویزیون» وجود دارد. چهار برنامه تلویزیون مرکزی مسکو، تصاویر زودده از آلودگی و کاملاً بزی از هر نوع نفوذ خارجی را بخش‌میکند. بسیار نادر است که اخبار تلویزیونی شب یا برون‌تاری از يك مؤسسه که در آن کارگران و کارمندان از تحقق اصول طرح‌های دولت به خود میبندند شروع نشود برنامه‌های وسیع کانال يك وریمیا (زمان) نیز در وضع مشابهی قرار دارد. دو گونه‌ده زن و مرد به نوبت متن‌های دلگرم‌کننده‌ای دربارہ میمپانیهای رسمی و یا تحقق طرح‌های اقتصادی را میخوانند. اخبار خارجه در آخر برنامه و یا تصاویری از بیساران‌های ویتنام و انتقامات ایرلند شمالی همراه است. گاه يك «ناظر سیاسی» بر صفحه تلویزیون ظاهر میشود تا از مقاصد امپریالیزم امریکای پرده بردارد. این جملات علیه امریکا به اندازه‌ای است که حذف آنها در طول دیدار نیکسون از شوروی خود نوعی «خبر» محسوب میشد.

## THE TIMES

«جنگیدن بر ایشغل» عامل همیشگی در ماجرای باراندازان انگلیس بوده‌است نخستین اعتراض ملی باراندازان انگلیس سال ۱۸۸۹ بوقوع پیوست. در آن تاریخ فریاد آنها برای بدست آوردن کار و ممانظوریکه جیت ادامه زندگی بود، و ممانظوریکه کمیته آلدینگتن و جوزف اکتون دریافته - است، هیچ اقدامی برای برآوردن اینس خواست آنان نشده است. اخیراً در لندن کتابی پیرامون بررسی

## ترو ریسیم، يك نابه‌هنجاری اجتماعی

آخرین تروریستی که شهرت‌جانی یافت به «ارتس سرخ زاین» وابسته بسود. این مرد که کشتار بیرحمانه‌اش در فرودگاه لود جهان را تکان داد، در يك دادگناه اسرائیلی به‌جسب ایدمحموم گشت. مرگ احتمالا فرجامی دلخواهتر برای او بشمار می‌آید، چرا که آخرین سخنش این بود که ما انقلابی‌ها پس از مرگمان به‌ستاره‌های آسمان بدل می‌شویم و همه کشته‌شدگان، از جمله سافرانکی که در فرودگاه لودکشته شدند، به‌ستاره تبدیل‌میشوند. زیرا، جنگ بایک جنگ ابدی است» گوئی که راز گسترش عالم و بینامی‌ز ستارگان آسمان بر این فرضیه «انقلابی» تروریست مداری استوار است. مانی‌ها اعتقاد داشتند که درخشان شدن ماه از هلال به‌قرص و سپس سایب شدنش از قرص به هلال بدین سبب است که ارواح مردگان راهی بهشت، ماه را به عنوان پایگاه میان راه گزیده‌اند و در نیمه هر ماه روی سطح آن مملو از ارواح تابناک راهی بهشت است: تغییر نور کره ماه از همین جاست، و قدرت تخلیات شاعرانه اندیشمندان دوران باستان نیز تا بدین‌حداه تروریست ژاپنی نیز با همان گونه تخیلات مرگ ابدی خود را توجیه میکند و استدلال او همانقدر متافیزیکی و کودکانه است که استدلال‌اندیشمندان دوران‌باستان، شاعرانه و خیالپورانه بود. تروریست‌ژاپنی را بنا به ملاحظات سیاسی کشمکش، و شاید اینک در تنهایی از لایلای میله‌های زندان به هنگام شبهای صاف به‌ستارگان دوردمت آسمان بنگرد.

با اینهمه، آدمی به زندگی بساز می‌گردد. زیرا يك عمل مرگ‌آفرین هرگز زندگی را توجیه نکرده است و سراسر راهی که با خشونت تمام میشود به گناه و جنایت نیزمی‌آید. درگروه‌های تروریست دولت به خود میبندند شروع نشود برنامه‌های وسیع کانال يك وریمیا (زمان) نیز در وضع مشابهی قرار دارد. دو گونه‌ده زن و مرد به نوبت متن‌های دلگرم‌کننده‌ای دربارہ میمپانیهای رسمی و یا تحقق طرح‌های اقتصادی را میخوانند. اخبار خارجه در آخر برنامه و یا تصاویری از بیساران‌های ویتنام و انتقامات ایرلند شمالی همراه است. گاه يك «ناظر سیاسی» بر صفحه تلویزیون ظاهر میشود تا از مقاصد امپریالیزم امریکای پرده بردارد. این جملات علیه امریکا به اندازه‌ای است که حذف آنها در طول دیدار نیکسون از شوروی خود نوعی «خبر» محسوب میشد.

محل سکونتشان معلوم نبود، بلکه باالپاسیای مندرس از فرط گرسنگی با مرگ مبارزه میکردند.

در دوره بن‌تیلت یعنی اواخر قرن نوزدهم اوضاع خیلی بدتر شد، تیلت‌نوش: کارگران در تلاش برای یافتن چند ساعت کار حتی لباس و بدن‌خویش را پوسانده بودند، و در این تلاش با مرگ دست‌وپنجه نرم میکردند.

در این کتاب مسئله اساسی یعنی اعتراض چنین توصیف شده است: هرکس با دیگری فقط بخاطر کار و گاهی نیز بخاطر درآمد در مبارزه است. اتحادیه‌ها با یکدیگر در ستیزند، بازرسان، دادسان

ترومیدور، زادگاه فاشیسم و اردوگاه‌های کمونیستی و تصفیه‌های خونین، خرابکاری و اعمال تروریستی ابعادی عظیم می‌یابد. در سوئیس فنی‌آزاره دادستان کل آقای هانس‌والدر جزئیات روابط گروههای تروریست و هرچهرمطلب را در زوربخ با داروسته با درمیان‌های در آلمان غربی‌فاش میبازرد و معلوم میگرداند که ایشان نیز با دسته‌ی درمیلان در تماس بوده‌اند. (روزنامه تایمز ۱۵ ژوئیه ۱۹۷۲) در ایتالیا فعالیت‌های خرابکاری و تروریستی ابعادی عظیم می‌یابد و با فعالیت گروههای مافیای در جنوب و کانگسترها در شمال توام میگردد. در امریکا، از ژانویه ۱۹۷۰ تا آوریل ۱۹۷۱ در حدود ۴۳۳۰ مورد انفجار بسبب به‌وقوع پیوسته‌است و گروههایی چون «میزان توفان» و «جنگل‌شان سیاه» از درون تجزیه شده‌اند، زیرا یکی از نقاط ضعف این‌گروه‌ها توانایی‌ذاتی آنان‌برای يك تلاش سیاسی مداوم است و فقط کارهای میجانب‌آمین و قراردگرفتن در يك موضع شدید تدافعی در مقابل قانون میتواند ملاحظ نگهدارنده آنها باشد. واترلاکورد در مقاله‌ی تحت عنوان: «اندیشه‌ی در خشونت، جنایت، سیاست، و احساس تباهی در جهان معاصر» که در مجله آنکاتر به چاپ‌رسیده، مینویسد که گروههای تروریست در سورتی که انتظارشان برآورده نشود، ممکن است علیه يك حکومت انقلابی یا وابسته به جناح چه اسلحه بگیرند و حوادث سیلان رانمونه‌ی از این دست بشمار برملا گشت.)

سخن برسر اینست که چگونه ایشان به‌خود اجازه میدهند که نخست در داخل صفوف خود به‌جنایت و شکنجه دست‌زنند و سپس جان کسانی را که تصادفاً به گروگان گرفته‌اند، بگیرند و به‌تمامی کسانیکه در این راه با آنان همدانستان نیستند اعلان جنگ دهند؟ آیا ایشان در موضع این غالب میتوانند تضادهای درون مردم را به‌وسایل مسالمت‌آمیز و با عدل حل کنند؟ آیا عدم توانایی آنان در موضعی که به ادعای خود «عدالتخواهانه» می‌نامندش، برای ارائه از دست یازیدن به جنایت، سراسر راه و شیوه‌های آنان را محکوم نمی‌کند؟ در دوران معاصر، تروریسم، عیدان کور گروههای کوچکی از جوانان، پدیده عادی در جهان است. این پدیده یا بهتر بگوئیم نابه‌هنجاری اجتماعی به‌جوامع توسعه یافته پانوسمه نیافته، به‌کشورهای امریکای لاتن یا آسیای جنوبی محدود نمیشود. در اروپا، زادگاه نیهیلیسم، زادگاه‌تروریست‌های

و کشتی‌داران نیز در این مبارزه شرکت داشتند.

همانگونه که کمیسون شار Shaw در ۱۹۲۰ گزارش داد، وجود کارگرانی که غالباً با همیشه در جستجوی کار هستند، برای مجموع کارگران و بنادر و عامه زیان‌آورد است و همچنین لکه تنگی بردامن جامعه محسوب میگردد.

این کتاب درست زمانی منتشر میشود که دادگاه ملی روابط صنعتی جرمیشو را علیه اتحادیه کارگران عمومی و حمل‌ونقل وضع کرده است، با این حال این کتاب نه‌تنها با شتاب تدوین نگاشته بلکه مسائل را بسیار گسترده بررسی کرده است.

جهانی است که شکل میگیرد و حتی شیوه‌های خاص خود را انتخاب میکند. در اروپا، که دمکراسی اجتماعی، ریشه‌های تاریخی دارد و احزاب نیرومند کمونیست همیای احزاب جناح راست و میانه‌رو فعالیت دارند تروریسم را محکوم میکنند. در یکی از سرمقاله‌های هفته‌نامه ایزرود (۲ آوریل ۱۹۷۲) بعنوان تحوفاقمه لیبرالیسم اروپایی، درباره تروریست‌هایی که در اروپا عمل میکنند این‌طور میخوانیم: «این مساله‌ی است که نابه‌حال حل نشده است و بوسیله نشان‌دادن مسالمت نسبت به‌آدم ربایان یا هوایم‌آزادان سیاسی نیز حل نخواهد شد. و قدری شدت‌عمل باعث میشود که این اسلوبها در جهان سیاست بدل به‌هنجار و اسلوب جدیدی نشود.» اما اروپا، به‌فعالیت‌های تروریستی در کشورهای دیگر می‌نگرد. اروپای شرق و غرب به‌فعالیت تروریست‌های سرخویش در کشورهای روبه توسعه خوشامد گشته‌اند. گوئی که ایشان در زمره همان کسانی که مثلا در سوئیس و ایتالیا و فرانسه و اسکاتلند، عمل میکنند، نیستند. اروپای سنی، که همیشه با مبارزاتی اجتماعی خود، ونه با شناخت مسایل کشورهای روبه توسعه، باچشم‌اندش‌های استعماری، درباره رخدادهای سیاسی - اجتماعی جهان روبه رشد تضادوت میکند، برای دیگرگون جلوه‌دادن خشونت سیاسی تروریستی در کشورهای روبه توسعه از دو نقطه‌ضعف این کشورها بهره‌برداری میکند. یکی مسیر قانونی محاکمات تروریست‌ها که باضوابط اروپایی نمیخوانند و دیگری عدم رشد دمکراسی سیاسی. این بهره‌برداری صرفاً با مقاصد استعماری توام است، زیرا خود اروپائیان بهتر میدانند که تروریسم یا پیشگراول فاشیسم است یا کمونیسم و این دو رژیم توتالیتر اجتماعی ازین با فرهنگ جهانی اروپایی و سنت‌های دمکراسی داروپا ارتباط جمعی درجهان‌امروز آن‌قدرگسترده است که هر رخداد سیاسی میتواند در خدمت تبلیغات خصمانه قرار گیرد و همین دام‌زندن به‌تبلیغات است که هدف نخست تروریست‌ها بشمار میرود، توجه به‌چگونگی مواجهه با آنان ضروری میگردد. زیرا تروریست‌ها از درون ورشکسته هستند و عاملی که میتواند، آنان را از ورشکستگی کامل در انتظار عمومی نجات دهد، شیوه‌های نادرست و قابل بهره‌برداری بوسیله جهان خارج، در برخورد با آنانست.



از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۸، از ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۷ و اینک اوت سال ۱۹۷۲... فلسطینی‌های سالخورده بیاد دارند که در فاصله یازده سال از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۸ چندین بار با قدرت مسلط آتروژگار کارشان به جنگ و آشتی و گاهی همکاری کشید و فلسطینی‌های جوانتر قراموش نکرده‌اند که از ۱۹۵۸ احکام کوچ و سفر دریافت می‌داشتند: بسوی کشورهای عربی.

جیبۀ مبارزه پهنه کشورهای عرب بود، فلسطینی‌ها، سربازان بی‌جیره و مواجب، بسوی کشورهای عرب سرازیر شدند. چرا؟ زیرا مقرر بود که در اجرای طرحی وسیع شرکت جویند، این طرح در پوشش وحدت دنیای عرب ارائه شده بود.

فلسطینی گفته شده بود که اگر می‌خواهی از صورت آواره بدرآئی باید در انتظار تشکیل دولتی واحد از دولتهای عرب باشی و اگر دوران این انتظار را کوتاهتر می‌خواهی باید در مبارزه با مخالفان وحدت عرب بکوشی: این کوشیدن همه چیز و هرکاری را دربرداشت!

فلسطینی در کشورهای گوناگون عرب کوشید از شمال آفریقا تا جزیره العرب. حاصل کوشش او اضطراب بود، اضطراب برای کشورهایی که میزبان پناهندگان فلسطینی بودند، فلسطینی‌ها بیاد دارند که سالهای ۱۹۵۸-۱۹۶۰ مردم در کشورهای عرب برای آنها فروش سرخ می‌گسترده، نام آنها با تقدس و پاکی همراه بود، بهر خانه و هر محفل راه داشتند، کارگر عرب، بازرگان عرب، حاکم و امیر عرب همه او را بدیدهٔ تکریم می‌نگریستند. قدرتهایی که به فلسطینی گذرنامه سفر می‌دادند تا به کشورهای مختلف عرب برود از فلسطینی خواستند که از نفوذ معنوی خود و پذیرش بی‌سوز دنیای عرب در جهت تأمین منافع آنها استفاده کند. منافع آنها این بود که کشورهای عرب را به اطاعت مجبور کنند. امیران عرب، حاکم عرب، قدرتمندان عرب به‌از دست دادن قدرت رغبت نداشتند و حاضر نبودند که به قدرت برتر آن روزگار تسلیم شوند، باین ترتیب تکلیف‌تازهای برای فلسطینی بوجود آمد: برانگیختن مردم کشورهای میزبان علیه امیران، حاکم و قدرتمندان عرب، بتدریج چهرهٔ فلسطینی در چشم حکام و مردم کشورهای مختلف عرب درگوشه، اعتمادشان به سوم ظن انجامید. فلسطینی که بهای

# چریک‌های حرفه‌ای!!!

هر بار که نظم خیابانها در آن روزهای پرحادثه درهم می‌ریخت جوانک مراقب بود که سرمایه‌اش بغارت نرود تا آنکه برادر فلسطینی، آماده باش، حملهٔ استعمار آغاز شد، مقاومت کن، سرزمین عرب وطن تست، کسی حق ندارد ترا از ولتت بیرون کند: واز سوی دیگر همان قدرتها متعرض در برابر میزبان‌های بدگمان ایستادند، آنها را خائن دشمن فلسطین و دوست اسرائیل نامیدند، حکام، امیران و قدرتمندان عرب بدتها در برابر این حوادث از بیم دست و دهان فرو بستند، اما، بتدریج باتغییر شرائط برخورد مسلط شدند و تصمیم گرفتند که فلسطینی را از سرزمین خود برانند. بعد از ۱۹۶۷ موازنهٔ قوا در خاورمیانه عربی بهم خورده بود، تعداد تازه بسود ابقای فلسطینی در کشورهای مختلف عرب نبود، فرقه‌هایی که یار دیگر و بیش از هر وقت دیگر بقدرت رسیده بودند کمونیستها بودند، کمونیسم بین‌الملل که از سوئی در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس وقسمت مهمی از جزیرهٔ العرب امید پیروزی نداشت و از سوی دیگر به برانگیختن آتش خشم عرب در برابر دنیای غرب سخت نیازمند بود تا کشورهای عرب را یکی بعد از دیگری زیر چتر حمایت بگام کشد از یاس و حرمان فلسطینی‌ها سود برد، فلسطینی‌ها که می‌پایان عزیز کشورهای عرب بودند بنام متصرف «نامطلوب» به کشورهای اطراف اسرائیل باز میگشتند زیرا آنها را در این مجرا بحرکت درآورده بودند و فلسطینی آواره جزاین راهی در پیش پای نداشت، اجتماع انبوه فلسطینی‌ها در اطراف مرزهای اسرائیل و در محوطه‌ای محدود با بیکاری بیشتر و فقر و حرمان افزون‌تر همراه بود. بیاد دارم سال ۱۳۳۱ در یکی از شهرهای ایران جوان هجده ساله‌ای که سخت به کمونیسم دل بسته بود آشکارا روزنامه بسوی آینده می‌فروخت و پنپناتی روزنامه مردم برایگان (!) پخش میکرد، جوان روزنامه فروش صاحب یک کیوسک کوچک بود که آن روزگار چند صد تومان می‌ارزید، یکی میگفت که با چشم خود دیده است

که ماهیگیر فلسطینی برای دادن اطلاعات به کشتی اسرائیلی نزدیک شده است، دیگری شهادت میداد که فلانی باهفته‌ای ۲ لیبره درآمد ۱۰ لیبره خرج کرده است، پس از حمله دوم اسرائیل به غزه که قبل از ۱۹۵۶ صورت گرفت دهها جوان فلسطینی به تهمت خیانت محاکمه شدند و کسی نماندند که دادگاهها تا چه حد بر صواب بوده‌اند، واقعیت این بود که فلسطینی محروم و آواره بود و همچنان آواره به زندگی ادامه میداد.

اردن در برابر فلسطینی‌ها محکم ایستاد، این ایستادگی برای اردن گران تمام شد: از جنبه‌های مادی و معنوی، خسارتهای جانی و مالی نیز برای دو طرف بیدریغ بود، در این ممرکه عراق شیپورچی بود، در حالیکه راه را بر ورود فلسطینی‌ها به عراق بسته بود در شیپور میدمید، رادیوی بغداد روز و شب مارش می‌نواخت و فلسطینی‌ها را به جنگ دعوت میکرد و بر شمله‌های آتش جنگ و نفاق می‌افزود، همین بغداد در جنگ چند روزه مصر و اسرائیل چنین هیجانی از خود نشان نداده بود!

کمونیسم بین‌الملل که در ادارهٔ میدان جنگ فلسطینی و اردنی سهمی بزرگ داشت سرغم ارادهٔ حکومت سوریه برای فلسطینی‌ها اسلحه می‌فرستاد: اسلحه کمونیستها و شیپور عراق یعنی چریک‌های فلسطین زرادخانه‌اشان در سوریه بود و ادارهٔ تبلیغاتشان در عراق و ستاد رهبری-کننده آنها در اروپای کمونیست! این نوع آرایش قوا چه مفهومی داشت؟ پیروزی فلسطینی‌ها بسود کدام قدرت بود؟ فلسطینی، سوری، عراقی یا کمونیسم بین‌الملل: سود برای ستاد فرماندهی بود، شرقی و غربی‌اش و اسلحه از دو سو مصرف میشد و شمله‌های اختلاف از دو سو قدرت و توان عرب را به نابودی میکشاند و در این میان اسرائیل در ردیف ناظران سازمان ملل متحد به نظارت ایستاده بود!

# چریک‌های حرفه‌ای!!!

شکست در اردن، منع درسوریه، دروازه‌های بسته عراق، فلسطینی یا صحیح‌تر بگوئیم اقلیتی را که چریک می‌نامند به لبنان کشید، لبنان برای فلسطینی سنگر بود و سنگر است اما جیبۀ جنگ نیست... از چند ماه پیش چریک‌ها به شهرهای دیگر و کشورهای دیگر روی آورده‌اند، این انفجار و آن قتل را صدها کیلومتر دور از مرزهای اسرائیل بعهده می‌گیرند در حالیکه خود خوب میدانند که همه تلاشهایشان در سطح وسیع یک یا چند قاره با همهٔ آسیبی که در پی دارد به تلاش مورچه‌ای شبیه است که پشت یک کرگدن را گاز بگیرد! یعنی اتلاف نیرو، یعنی گستردهٔ جیبه، یعنی دورشدن از جیبه و راستی کدام جیبه؟ ۱۹۵۸-۱۹۶۷ علیه کشورهای دوردست عرب؟ ۱۹۶۸-۱۹۷۲ گلاویز شدن با اردن و لبنان؟ در کنگره سوم حزب کمونیست لبنان فلسطینی‌ها بیش از همه کشور-های عربی نماینده داشتند در حالیکه می‌دانیم یک سازمان رسمی بنام حزب کمونیست فلسطین وجود ندارد و علل آن را در گذشته شناخته‌ایم! اما، هرگروهی که در کنگره حزب کمونیست لبنان شرکت کرد ورقهٔ عضویت و شرکتش بمنزله دست خط امان بود باین معنی که دیگر چریک‌ها براو حمله نمی‌برند! کمونیستهای لبنان برای آنکه دولت صائب‌سلام را زیر فشار قرار دهند به چریک‌های فلسطینی تکیه کردند. چرا؟ آیا چریک‌ها برای جنگ علیه اسرائیل به لبنان آمده‌اند یا نقش مدافعی کمونیست‌ها را بعهده دارند؟ آیا دلالت درگیری آنها در اردن و لبنان یک زمینه داشته و از انگیزه‌های مشابه متاثر بوده است؟

در چند هفتهٔ اخیر که در دنیای عرب تغییراتی درجهت محدودیت نسبی (نه مؤثر) کمونیستها روی داده است چریک‌ها نیز آرام‌تر شده‌اند و کمتر از آنها خبر داریم، با توجه به اینکه در مناسبات آنها با اسرائیل تغییری روی نداده است سبب چیست؟ آیا توافق قدرت‌ها و محدودیت نسبی

## «فلسطینی‌های عزیز بفرمائید، عراق خانه شماست.»

صدام حسین تکریتی»

فلسطین نخواهند بود همچنانکه هیچک از کشورهای عرب مثل اردن آزادانه توده‌های عرب را نپذیرفته‌اند. فلسطینی‌های تازه‌وارد به عراق افرادی خواهند بود که حکومت بعثی عراق با دقت انتخاب میکند از میان اقلیتی که طبعاً نمیتوانند با توده‌های مردم محروم فلسطین پیوند داشته باشند.

بعث عراق که هرگز دست‌کمک بسوی توده‌های مردم فلسطین دراز نکرده است به اقلیت حرفه‌ای توجه دارد، حرفه‌ایهایی که اسلحه از شرق و غرب گرفته‌اند و به تاکتیک‌های متنوع آنها خو دارند!

در این میان نقش کمونیسم بین‌الملل چیست؟ اگر در نخستین مرحلهٔ کوچ کردن فلسطینی‌ها از مرزهای اسرائیل بسوی کشورهای عرب باگذرنامه غربی بود، اینک که گذرنامه‌ها غالباً شرقی و بعضاً غربی است هدف چه خواهد بود؟ آیا قدرتهای بزرگ به فلسطینی‌ها می‌گویند بروید کنار بروید کنار تا میدان ملاقات و تقاضا ما بازتر و گشاده‌تر شود؟

یا حوادث دیگری را تغییر آرایش قوا در پی خواهد داشت؟ در هر صورت بعث عراق مجری طرحی است از نوع دیگر طرح ۱۹۵۸ بعد، اما، این طرح حتی بظاهر نیز در پوشش وحدت‌عرب نیست و از روزیکه کمونیسم بین‌الملل در چریک‌های فلسطینی رخنه کرد به جنگ‌های مهمی آنها توجه نداشته و هرگز نخواسته است از آنها بعنوان عامل وحدت‌عرب سود برد... کمونیسم بین‌الملل کشورهای عرب را یک‌یک و تنبها می‌خواهد، اما، آنها را برای ابراز دشمنی در برابر دشمنانش به اتحاد دعوت میکند، این را می‌گویند سیاست اتحاد نامطمئن بعثی روپرو شده است به نیروی مسلحی نیاز دارد که از سالها پیش آن را بهرطرف که خواسته‌اند گشاده‌اند؟ آنچه روشن است اینست که فلسطینی‌های تازه‌وارد توده‌های مردم



خلاصه آنچه گذشت

«چنس»، باغبانی که تمام زندگی در خانه و باغ یک پیرمرد گذشته و دنیا را تنها از طریق صفحه کوچک تلویزیون می‌شناسد، ناگهان با مرگ پیرمرد از مسکن و ماوای مالوف خود بیرون رانده میشود و در اولین تماس با نیای واقعی خارج از باغ و تلویزیون با یک اتومبیل تصادف میکند. صاحب اتومبیل که زنی ثروتمند است چنس را به خانه خود میبرد و پرستارها و پزشک خانواده

«راند» از او مراقبت میکنند. «چنس» با شوهر پیر و علیل این زن که یکی از سهامداران و عضو هیات مدیره یک کمپانی بزرگ آمریکائی است آشنا میشود و مورد توجه او قرار میگیرد. در همین خانه است که «چنس» با رئیس جمهوری آمریکا ملاقات میکند و در گفتگو با او حرفهایی راجع به باغ یزبان میراند که بسیار مورد توجه رئیس جمهور قرار میگیرد آنچنان که رئیس جمهور در سخنرانی خود سخنان او را عینا

تکرار میکند و این باعث میشود که ناگهان «چنس» گاردینر» نظر محافل اجتماعی و وسایل ارتباط جمعی را جلب کند. در این میان، زن ثروتمند - خانم راند - به چنس اظهار عشق میکند اما چنس در برابر او خونسرد میماند. بعد چنس در میهمانی سازمان ملل با شخصیت‌های مختلفی آشنا شد و پیشنهادهای جالبی دریافت داشت در حالیکه در مقابل همه چیز ساکت و خونسرد بود.

# آدم تلویزیونی

## BEING THERE

### نوشته: جرزی کوزینسکی

#### Jerzy Kosinski

ترجمه دکتر ابراهیم رشیدپور

# ۱۲

چنس نمیدانست چرا بعضی‌ها میخواهند او را بنزدند. سکوت کرده بود. اما سرانجام گفت:

— من با هیچ زنی نبودم. با یک مرد بودم. ما با هم به طبقه بالا رفتیم. اما او مریض شد و من آدم پائین.

— طبقه بالا؟ چنس تو همیشه وارد بحث و گفتگو در مسائل مختلف میشی. من امیدوارم یک کمی راحت باشی و از میهمانی لذت ببری. چنس گفت:

— این مرد مریض شد. من مدتی پیش او باقی ماندم.

«ای ای» گفت:

— آدم سالم مثل تو خیلی کم پیدا میشه. اینها طاقت مشروب‌خوردن و وراجی‌کردن را ندارند. شکر خدا، هنوز در گوشه و کنار آدمهایی پیدا میشن که بدیگران کمک کنند و مایه آسایش خاطر باشند.

\*\*\*

وقتی به خانه بازگشتند، چنس به رختخواب رفت و مشغول تماشای تلویزیون شد. اتاق تاریک بود. نور بیقراری از صحنه تلویزیون روی دیوار افتاده بود. چنس صدای بازشدن در را شنید. «ای ای» در لباس خواب، وارد اتاق شد و به طرف رختخواب چنس پیش آمد.

«ای ای» گفت:

— نتوانستم بخوابم چنس. شانه چنس را نوازش کرد.

چنس میخواست تلویزیون را خاموش و چراغ را روشن کند. خانم راند گفت:

— خواهش میکنم این کار را نکن، بگذار همینطور باشه.

خانم راند کنار چنس روی رختخواب نشست و دستپاشی را دور زانویش حلقه کرد؛ گفت:

— می‌بایستی تو را میدیدم و من میدونم. میدونم...

خانم راند با نفس‌های کوتاهی ادامه میداد: — میدونم که از آمدن من به اتاقت ناراحت نمیشی. ناراحت میشی؟

چنس گفت: — ناراحت نمیشم.

خانم راند آهسته به چنس نزدیکتر شد. موهایش صورت چنس را نوازش میداد. در یک لحظه خانم راند رو بوشامبر خود را کنار انداخت و به زیر پتو خزید.

خانم راند بدن خود را به چنس نزدیک کرد.

سرش را روی سینه چنس انداخت. خانم راند گفت:

— تو منو دوست نداری. تو هیچ احساسی نسبت به من نداری. هیچ احساسی.

چنس آرام خانم راند را کنار زد و روی لبه رختخواب نشست. خانم راند گریه میکرد:

— میدونم. میدونم. من برای تو وجود خارجی ندارم.

چنس متوجه مقصود خانم راند نبود.

— درست میگم چنس؟ مگه نه؟

چنس برگشت و به خانم راند نگاه کرد.

چنس گفت:

— من دوست دارم تو را تماشا کنم. خانم راند خیره در چنس نگریست.

— منو تماشا کنی؟

— بله، دوست دارم تماشا کنم.

خانم راند نشست. نفسش بند آمده بود. دنبال هوا میگشت.

— پس به این دلیل... این تنها چیزی است که تو میخوای؟ منو تماشا کنی؟

— بله، من دوست دارم تو را تماشا کنم.

— اما تو به هیجان بدانی؟

خانم راند سر خم کرد... او بتلخی میگریست. فریاد کشید:

— تو منو دوست نداری. وقتی من تو را لمس کردم طاقت نیاوردی.

چنس گفت:

— من دوست دارم تو را تماشا کنم. خانم راند ناله سر داد و گفت:

— متوجه مقصودت نیستم. من هر کاری بکنم نمیتونم باعث هیجان و تحریک تو بشم و تو پشت سر هم تکرار میکنی که دوست داری منو تماشا بکنی... منو تماشا بکنی؟ مقصودت اینه که... وقتیکه... وقتیکه من تنها هستم...؟

— بله، من دوست دارم تو را تماشا بکنم. در پرتو نور آبی‌رنگی که از تلویزیون سامع بود «ای ای» به چنس چشم دوخته بود.

— تو میخواهی لذت بردن من را تماشا کنی؟

چنس چیزی نگفت.

— اگر من خودم را نوازش بدم، تو به هیجان میای و آنوقت با من عشق‌بازی میکنی؟ چنس چیزی از حرف خانم راند نفهمید. فقط تکرار کرد:

— من دوست دارم تو را تماشا کنم. — فکر میکنم، الان میفهم چی میگویی. خانم راند از جا برخاست. آهسته در طول

اتاق قدم میزد و هر چند لحظه یکبار از مقابل تلویزیون میگذشت. کلمات نامفهومی به آهستگی از لبانش خارج میشد. سرانجام برگشت و روی رختخواب دراز کشید...  
چنس روی خانم راند را با پتو پوشانید. چنس چندین بار کاناال تلویزیون را عوض کرد. در تمام این مدت، صدای تلویزیون را کم کرده بود. چنس و خانم راند کنار هم روی رختخواب قرار گرفته بودند. چنس در حالیکه میترسید تکان بخورد سرگرم تماشای تلویزیون بود.

لحظاتی بعد، «ای ای» به چنس گفت:

— من با تو احساس آزادی میکنم. قبل از اینکه با تو ملاقات بکنم مردهائی که میشاختم اصلا بفکر من نبودند. من برای آنها فقط چیز آورده‌ای بودم که میتوانستند از آن استفاده کنند.

من فقط وسیله‌ای برای عشقبازی و لذت بردن آنها بودم. متوجه منظوره که هستی؟

چنس به خانم راند چشم دوخت اما چیزی نگفت.

— عزیزترین کس من، تو حجاب آرزوهای من را گشود. آرزو و اشتیاق سر تا پای من را فرا گرفته بود و زمانیکه تو من را تماشا میکردی

چنس متوجه مقصود خانم راند نبود.

— درست میگم چنس؟ مگه نه؟

چنس برگشت و به خانم راند نگاه کرد.

چنس گفت:

— من دوست دارم تو را تماشا کنم. خانم راند خیره در چنس نگریست.

— منو تماشا کنی؟

— بله، دوست دارم تماشا کنم.

خانم راند نشست. نفسش بند آمده بود. دنبال هوا میگشت.

— پس به این دلیل... این تنها چیزی است که تو میخوای؟ منو تماشا کنی؟

— بله، من دوست دارم تو را تماشا کنم.

— اما تو به هیجان بدانی؟

خانم راند سر خم کرد... او بتلخی میگریست. فریاد کشید:

— تو منو دوست نداری. وقتی من تو را لمس کردم طاقت نیاوردی.

چنس گفت:

— من دوست دارم تو را تماشا کنم. خانم راند ناله سر داد و گفت:

— متوجه مقصودت نیستم. من هر کاری بکنم نمیتونم باعث هیجان و تحریک تو بشم و تو پشت سر هم تکرار میکنی که دوست داری منو تماشا بکنی... منو تماشا بکنی؟ مقصودت اینه که... وقتیکه... وقتیکه من تنها هستم...؟

— بله، من دوست دارم تو را تماشا بکنم. در پرتو نور آبی‌رنگی که از تلویزیون سامع بود «ای ای» به چنس چشم دوخته بود.

— تو میخواهی لذت بردن من را تماشا کنی؟

چنس چیزی نگفت.

— اگر من خودم را نوازش بدم، تو به هیجان میای و آنوقت با من عشق‌بازی میکنی؟ چنس چیزی از حرف خانم راند نفهمید. فقط تکرار کرد:

— من دوست دارم تو را تماشا کنم. — فکر میکنم، الان میفهم چی میگویی. خانم راند از جا برخاست. آهسته در طول

از لذت سیراب میشدم. تو بمن آزادی میدهی. من با خودم آشنا شدم و تطهیر گردیدم.  
چنس همچنان ساکت برجای مانده بود: خانم راند بازو گشود و لبخند زد:  
— چنس عزیزم، من میخاستم این مطلب را زودتر بهت بگم. «بن» دلش میخواد تو فردا یا هواپیما یا من به واشنگتن بیایی و در جشن بزرگ کاپیتول شرکت کنی. من باید به این میهمانی بروم زیرا من رئیس کمیته جمع‌آوری امانه هستم. تو یا من میای، مگه نه؟

چنس گفت:

— دوست دارم با شما بیایم. خانم راند چنس را در آغوش گرفت و چشم برهم گذاشت. چنس تا زمانیکه بخواب میرفت مشغول تماشای تلویزیون بود.

\*\*\*  
اوایل صبح، تلفن چنس به صدا درآمد. خانم «ایوری» تلفن میکرد:

— قربان، من همین الان روزنامه‌های امروز صبح را دیدم. همه آنها مطالبی درباره جنابعالی دارند و تصاویر واقعا جالبه. در یک عکس با سفیرکبیر شوروی اسکرایپنوی، در یک عکس دیگر با دبیر کل سازمان ملل و... در یک عکس دیگر

چنس متوجه مقصود خانم راند نبود.

— درست میگم چنس؟ مگه نه؟

چنس برگشت و به خانم راند نگاه کرد.

چنس گفت:

— من دوست دارم تو را تماشا کنم. خانم راند خیره در چنس نگریست.

— منو تماشا کنی؟

— بله، دوست دارم تماشا کنم.

خانم راند نشست. نفسش بند آمده بود. دنبال هوا میگشت.

— پس به این دلیل... این تنها چیزی است که تو میخوای؟ منو تماشا کنی؟

— بله، من دوست دارم تو را تماشا کنم.

— اما تو به هیجان بدانی؟

خانم راند سر خم کرد... او بتلخی میگریست. فریاد کشید:

— تو منو دوست نداری. وقتی من تو را لمس کردم طاقت نیاوردی.

چنس گفت:

— من دوست دارم تو را تماشا کنم. خانم راند ناله سر داد و گفت:

— متوجه مقصودت نیستم. من هر کاری بکنم نمیتونم باعث هیجان و تحریک تو بشم و تو پشت سر هم تکرار میکنی که دوست داری منو تماشا بکنی... منو تماشا بکنی؟ مقصودت اینه که... وقتیکه... وقتیکه من تنها هستم...؟

— بله، من دوست دارم تو را تماشا بکنم. در پرتو نور آبی‌رنگی که از تلویزیون سامع بود «ای ای» به چنس چشم دوخته بود.

— تو میخواهی لذت بردن من را تماشا کنی؟

چنس چیزی نگفت.

— اگر من خودم را نوازش بدم، تو به هیجان میای و آنوقت با من عشق‌بازی میکنی؟ چنس چیزی از حرف خانم راند نفهمید. فقط تکرار کرد:

— من دوست دارم تو را تماشا کنم. — فکر میکنم، الان میفهم چی میگویی. خانم راند از جا برخاست. آهسته در طول

با یک کنت آلمانی هستید. در «دیلی نیوز» عکس شما و خانم راند در یک صفحه بزرگ چاپ شده، حتی در روزنامه ویلیج وویس...  
چنس گفت:  
— من روزنامه نمیخوانم.  
— خوب، بهرحال تعدادی از شبکه‌های تلویزیونی از جنابعالی دعوت کرده‌اند تا بطور انحصاری در برنامه‌های آنها ظاهر بشوید. در ضمن مجلات «فورچون» «نیوزویک» «لایف» «لوک» «وک» «هوم‌اند گاردن» مایل هستند داستانهائی درباره جنابعالی چاپ کنند. از مجلات «ایریش‌تایمز» «اسپکتیور» «سندی تلگراف» و «گاردن» تلفن کردند. آنها تقاضای مصاحبه مطبوعاتی دارند. لرد بوکلرک از من خواست به جنابعالی اطلاع بدهم. بی. بی. سی حاضر است ترتیب یک پرواز اختصاصی به لندن را برای جنابعالی بدهد تا در برنامه مخصوص آنها حضور پیدا کنید. ایشان امیدوار بودند جنابعالی میمان برنامه ایشان باشید. از دفتر مؤسسات، تور دوفرانس، اشیپگل، آوزرروتور رومانو، پروادا، نیوز ورخزرایتونگ، نیز تلفن کردند و تقاضای وقت ملاقات داشتند. همین الان «کنت وان بروک برگ شلندورف» تلفن کرد تا اطلاع بدهد مجله اشترن آلمان تصمیم گرفته عکس شما را روی جلد خودش چاپ بکنه. اشترن در ضمن علاقه داره، حق انتشار اظهارات جنابعالی در تلویزیون را در تمام دنیا خریداری بکنه و آنها بی‌صبرانه منتظر جواب سرکار هستند. اکسپرس از فرانسه مایل است جنابعالی در مصاحبه میزگرد آنها درباره تورم مالی امریکا به بحث بپردازید. آنها تمام مخارج مسافرت را خواهند پرداخت. «گوفریدی» دوبار تلفن کرد تا عرض کند، در صورتیکه به فرانسه میروید میهماندار جنابعالی باشد. رئیس سازمان بورس توکیو مایل هستند جنابعالی شخصا یکی از ماشین‌های حساب ساخت ژاپون را ملاحظه فرمائید.

چنس سخنان خانم ایوری را قطع کرد:

— من هیچ یک از این افرادی را که گفتید نمیخواهم ملاقات بکنم.

— متوجه هستم قربان فقط دو مطلب دیگر مانده. وال استریت جورنال، انتصاب صد درصد جنابعالی را به‌عضویت هیئت مدیره «فرست‌آمریکن فایننشال کورپوریشن» پیش‌بینی کرده و مایل است نظر شما را در این زمینه بداند. به‌نظر من اگر جنابعالی در این زمینه خبری بدهید به ترقی سهام کمک مؤثری فرموده‌اید.

— من هیچ چیز نمیتوانم به آنها بدهم. بسیار خوب قربان. مطالب دیگر، اینکه هیئت انام دانشگاه «ایست‌شور» مایل هستند در جشن فارغ‌التحصیلی امسال، دکترای افتخاری خودشان را به جنابعالی تقدیم کنند، اما میخواهند بدانند جنابعالی این درجه را قبول میفرمائید؟

چنس گفت:

— من بدکترای احتیاجی ندارم.

— مایل هستید باهیئت انما صحبت بفرمائید؟

— نه خیر.

— متوجه هستم. با روزنامه‌ها چطور؟

— من روزنامه‌ها را دوست ندارم.

— خبرنگاران خارجی را خواهید پذیرفت؟

— من اغلب آنها را در تلویزیون میبینم.

— بسیار خوب قربان. اوه بله، خانم راند فرمودند به جنابعالی اطلاع بدهم که هواپیمای اختصاصی خانواده راند ساعت چهار به سمت واشنگتن پرواز خواهد کرد. در ضمن ایشان گفتند به شما اطلاع بدهم که در منزل میهمانتان، اقامت خواهید فرمود.

چنس گفت:

— من بدکترای احتیاجی ندارم.

— مایل هستید باهیئت انما صحبت بفرمائید؟

— نه خیر.

— متوجه هستم. با روزنامه‌ها چطور؟

— من روزنامه‌ها را دوست ندارم.

— خبرنگاران خارجی را خواهید پذیرفت؟

— من اغلب آنها را در تلویزیون میبینم.

— بسیار خوب قربان. اوه بله، خانم راند فرمودند به جنابعالی اطلاع بدهم که هواپیمای اختصاصی خانواده راند ساعت چهار به سمت واشنگتن پرواز خواهد کرد. در ضمن ایشان گفتند به شما اطلاع بدهم که در منزل میهمانتان، اقامت خواهید فرمود.

چنس گفت:

— من بدکترای احتیاجی ندارم.

— مایل هستید باهیئت انما صحبت بفرمائید؟

— نه خیر.

— متوجه هستم. با روزنامه‌ها چطور؟

— من روزنامه‌ها را دوست ندارم.

— خبرنگاران خارجی را خواهید پذیرفت؟

— من اغلب آنها را در تلویزیون میبینم.

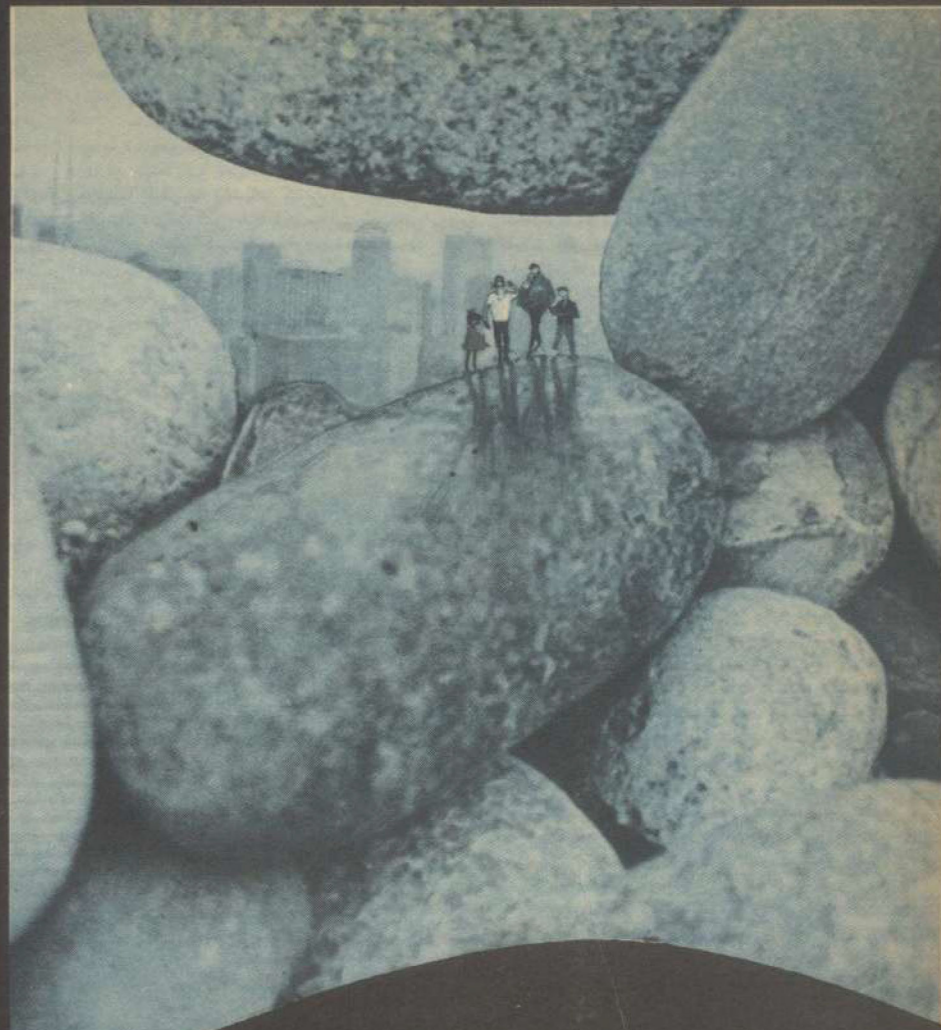
— بسیار خوب قربان. اوه بله، خانم راند فرمودند به جنابعالی اطلاع بدهم که هواپیمای اختصاصی خانواده راند ساعت چهار به سمت واشنگتن پرواز خواهد کرد. در ضمن ایشان گفتند به شما اطلاع بدهم که در منزل میهمانتان، اقامت خواهید فرمود.

چنس گفت:

— من بدکترای احتیاجی ندارم.







# پیک نیک سال یک میلیون

افسانه علمی

ری پرادبری  
ترجمه منوچهر محجوبی

به عبارتی می‌شد گفت این مامان بود که فکر کرد اگر تمام خانواده به یک سفر ویژه ماهی‌گیری بروند بهمه خوش‌خواهد گذشت. اما حرفش را مامان نزد تیموتی این را می‌دانست. حرفش از بابا بود و مامان دنبال آن را گرفت.

بابا پاهایش را درانیوی از ماسه‌های مریخی جابه‌جا کرد و پیشش را پذیرفت. بنابراین بی‌درنگ سروصدا بلند شد، و خیلی زود یازو بنه را در کپسول‌ها و محفظه‌های فضائی جا دادند، مامان پلوزو دامن سفری را پوشید، بابا پیش را بامست لرزانش بر کرد، چشم به آسمان مریخ داشت، و سه پسرش در قایق خزیدند، بی‌آنکه هیچک از آنان، جز تیموتی، به مامان و بابا توجه داشته باشد. بابا دگه‌ای را فشرده، قایق سر و سدائی در فضا پراکنده. آب عقب رفت، قایق به جلو پرید و خانواده فریاد زدند: - هورا!

تیموتی در انتهای قایق پهلوی بابا نشست. دستهای کوچکش روی دستهای پرموی بابا بود، به کانال پرییچی که پشت سر می‌گذاشتند، و جای در هم ریخته‌ای که در روی زمین بود و آن خانواده با موشک کوچکتشان از آن دور شده بودند، خیره شده بود. به یاد شب پیش از حرکتشان در روی زمین افتاده و آن تفلا و تمجیل، و موشکی که بابا از جایی به‌دست آورده بود، و گفتگوی که دربارهٔ گردش در مریخ داشتند. راهی دراز برای این گردش در پیش داشتند، اما تیموتی به‌خاطر برادران کوچکتش چیزی در این باره نمی‌گفت. به مریخ آمدند، و اکنون، نخستین کاری که در پیش داشتند، ماهی‌گیری بود.

بابا، به‌هنگام صعود قایق در کانال، نگاهی شوخ در چشمانش داشت. نگاهی که تیموتی نمی‌توانست هدفش را بفهمد. در آن بیرونی نیرومند بود و شاید گونه‌ای رهائی. این نگاه، در پیشانی او چروکی، نه‌شانهٔ رنج یا گریستن، بلکه نشانهٔ شادی، نقش کرده بود.

قایق از يك پیچ گذشت. رابرت دستش در آب زد: - چقدر باید بریم؟ حرکت دستش چنان بود که گفتی وزغی کوچک در آب چپیده است. بابا آرام گفت: - يك میلیون سال. رابرت گفت: - هی ...

مادر، بامست بلندش به‌سوی اشاره کرد:

- ببینید، بچه‌ها، اونجا یه شش‌مردمه، بچه‌ها به‌اشتیاق نگاه کردند! شهری مرده و خاموش در پیش چشمان آنان گسترده بود، و در سکوت گرم تابستانی مریخ جرت می‌زد.

و بابا چنان می‌نمود که گفتی از مرده بودن آن خشنود است.

سخره‌های قنوه‌ای رنگ و بی‌مصرف در دامن شن‌ها خفته بودند، چند ستون شکسته، يك گنبد تکه‌افتاده به‌چشم می‌خورد و آنکه باز هم شن‌های روان، دیگر فرستگ‌ها چیزی نبود. بیرامون کانال گذرگاه صحرای سفید بود و بر فراز آن صحرای آبی. آنکه برنده‌ای بر باز کرد، چون

سنگی که در دریاچه‌ای آبی‌رنگ پیفتد، در اصاق فرو رفت و ناپدید شد. بابا، هنگامی که آن را دید، به هیجان آمد. - فکر کردم موشکه.

تیموتی به‌زرفای اقیانوس فضا خیره شد، می‌فوشید، تا زمین را ببیند، و چنگ را، و شهرهای ویران را، و مردمی را که از روز تولد او گرم کشتن یکدیگر بودند. اما هیچ چیز ندید. چنگ دور از دید بود و در آن فضای بی‌کمران به‌دورپروانه می‌مانست که در گوشه‌ای از سقف کلیسایی رفیع و خاموش جنگی مرگبار داشته باشند. حتی احساس هم نمی‌شد.

ویلیام توماس پیشانی خود را پاك کرده است پسرش بر روی یازوی او افتاد و چون عتکبوتی خردسال لرزید. به‌پسرش نگاه کرد:

- تیمی، چطوریه؟ - خوبم، بابا.

تیموتی نمی‌توانست درک کند که در مکانیسم عظیم جسم پدر سالخورده‌اش چه می‌گذرد. پدرش مردی بود با دماغی عقابی، آفتاب‌سوخته و پوست انداخته - و چشمانی داغ و آبی چون تیله‌های مرمی که در تعطیلات تابستانی مدارس در کورهٔ زمین یا آن بازی می‌کردند، و پاهائی نیرومند و بلند چون ستون، در شلوار کشاد ویژهٔ سواری.

- بابا، پایین دقت‌بچی نگاه می‌کنی؟ - دنبال منطق زمینی می‌گشتم و شعور اجتماعی، حکومت خوب، صلح و احساس مسئولیت.

- همهٔ اینا اونجاس؟ - نه. من پیدا شون نکردم. دیگه اونجا نیس. شاید دیگه به‌اونجا نیاد. شاید ما خودمونو گول زدیم که خیال می‌کردیم قبلا اونجا بوده.

- ها؟ - بابا اشاره کرد: - اون ماهی‌رو ببین.

غریو شادی و تحسین همره پسر برخاست و گردن‌ها را قوس دادند تا آن را بهتر ببینند. اوه و آه آنها بلند شد. يك ماهی نفرمای رنگ حلقه مانند در کنار آنان شنا می‌کرد، موج بود و رنگارنگ چون رنگین‌کمان، در اطراف مواد غذائی می‌چرخید تا پیرهای از آن ببرد. بابا نگاهش کرد. با سدائی عمیق و آرام گفت:

- درست شبیه چنگ. چنگ همراه آدم شنا می‌کند، خوراکشو می‌بیند، دست به‌کار میشه. یه لحظه بعد - زمین رفته‌س.

مامان گفت:

- ویلیام.

بابا گفت:

مناسفم.

آرام نشستند و آب کانال را تده، سرد، شدید و بلورین حس کردند. تنها سدا، سدأ همبستهٔ موتور بود، و جریان آب و انبساط هوا در زیر نور خورشید.

مایکل داد زد:

- چه وقتی مریخی‌هارو می‌بینیم؟ - پدر گفت:

- خیلی زود، شاید همین امشب. مامان گفت:

- اما حالا دیگه مریخی‌ها یه‌نژاد مردماند.

بابا فوری گفت:

- نه، مرده نیستن. حتما چند تا مریخی نشونت میدم. تیموتی از این گفتگو دلخور شد

اما چیزی نکفت. حالا دیگر همه چیز غیر عادی بود. گردش‌ها، ماهی‌گیری‌ها و نگاههای مردم. بقیهٔ بچه‌ها با دست‌های کوچکتشان سایبان ساخته بودند و به‌سخره‌های ساحلی کانال که دوسه‌متر با قایق فاصله داشت‌فکاه می‌کردند تا مریخی‌ها را ببینند.

مایکل گفت:

- اونجا چه شکلی‌ین؟

بابا با لبخند گفت:

- وقتی دیدیشون می‌فهمی. و تیموتی ضربان حاکی از گذشت زمان را در گونه‌های او دید.

مادر باریک و لطیف بود، موهای طلائی خود را بافته بود و روی سرش چون نیم‌تاجی جمع کرده بود، و چشمانش به رنگ آب‌های عمیق و سرد کانال در سایه بود، تقریباً رنگی ارغوانی‌داشت با رگه‌هایی شرباتی. می‌شد افکارش را در چشمانش شناور دید، چون ماهی - گاه روشن، گاه تیره، گاه تند، گاه کند، گاه آرام و راحت، و گاه، هنگامی که به‌جای فرار کردن زمین نگاه می‌کرد، تنها رنگ را می‌شد در آن دید و لاغیر. در دماغهٔ قایق نشسته بود، يك دستش روی لبهٔ قایق آسوده قرار داشت و دست دیگرش روی انحنای شلوار آبی - رنگش بود، و از یقهٔ باز پلوزش، که چون گلی سفید بود، خطی از آفتاب سوختگی گردن او دیده می‌شد.

همچنان می‌نگریست تا ببیند چه چیزی در پیش رو خواهد بود، و بدون آنکه بتواند این چیز را به‌اندازهٔ کافی روشن ببیند، سر برگرداند و به‌شهرش نگاه کرد، و در چشمان او، باز تابی دید که نشان دهندهٔ آینده بود، و هنگامی که غزم راسخ او را بر این بازتاب افزوده دید، چهره‌اش آرامش گرفت، آینده را پذیرفت و سر برگرداند، زیرا اکنون دیگر می‌دانست که در انتظار چیست.

تیموتی نیز نگاه کرد. اما آنچه دید خطی راست از مسیر کانال بود که بارتنگ بنفش خود از میان جلگهٔ وسیع و گه‌گاه پست و بلند از تپه‌های فرسودهٔ کم‌ارتفاع، می‌گذشت و در خط نهائی آسمان فرو می‌افتاد. و این کانال در راه خود از میان شهرهای می‌گذشت که چون اسکلت خشک و تنی چیرچیرک‌ها چنان می‌نمود که با کوچکترین تکائی در هم می‌ریزد. صد یا دویست شهر در راه بود که رؤیای آنها به‌رؤیاهای گرم نیرسوز تابستانی و رؤیاهای سرد نیم شب زمستان می‌مانست...

این گردش - ویژهٔ ماهیگیری - طی کرده بودند. اما بر روی موشکتشان يك توب نصب شده بود. این يك گردش بود، چرا این همه خوراک! چرا آنان بیش از مقدار مصرف سالهایشان، آذوقه در انتهای قایق بار کرده بودند؟ گردش، در پس این‌بردهٔ «گردش» حتی يك چهرهٔ خندان دیده نمی‌شد، بلکه همهٔ چهره‌ها خشن بود و استخوانی و شاید ترسناک. تیموتی نمی‌توانست این پرده را بالا بزند، دو پسر بچهٔ دیگر نیز

با توجه به‌مستان که هشت و ده سال بود سرگرم بازیگوشی بودند. رابرت چانهٔ شبیه ۷ خود را میان دو دست گرفت و به کانال خیره شد: - هنوز از مریخی‌ها خبری نیس. بابا با خودش يك رادیوی آتمی آورده بود که به مچش آویزان بسود این رادیو به‌مطریق ازمده افتاده کار می‌کرد: باید آن را به‌زردیک گوش می‌بردی تا برایت بخواند یا حرف بزند. حالا بابا داشت به‌آن گوش می‌داد، چهره‌اش به‌مانند آن شهرهای سقوط کردهٔ مریخ گود افتاده، خشک و نیم مرده به‌نظر آمد.

آن وقت آن را به‌مامان داد تا گوش کند. لبان مامان باز ماند.

تیموتی پسرش را آغاز کرد:

- چی...

آما آنچه را می‌خواست بگوید، تمام تکرر.

زیرا در آن لحظه دو انفجار عظیم و گوش‌خراش به‌فوق پیوست که به آنها نزدیک بود و چند تصادم کوچک را به‌دنبال داشت.

بابا، سری بالا انداخت و دگمهٔ سرعت را فشرده و قایق تکان خورد، از جا پرید و سرعت گرفت. این تکان رابرت را شوش کرد و از هیجان فریاد زد، اما مایکل هیجان خود را با آویختن به‌پاهای مامان نشان داد و به‌آب، که سیل‌آب از کنار گوشش رد می‌شد، نگاه کرد.

بابا قایق را از مسیر منحرف کرد، از سرعت کاست، و آن را به يك کانال فرعی کوچک هدایت کرد و به يك اسکلهٔ سنگی قدیمی و فرو ریخته رسید که بوی گشت خرنجنگ از آن به‌شام می‌رسید. قایق با چنان شدتی در دل اسکله فرو رفت که همهٔ سرنشینان به‌جلو پرتاب شدند، اما کسی آسیب ندید و بابا دوروبر را نگاه کرد تا ببیند موشکتشان اسکله آفتدر بلند هست که آنان را در امان دارد یا نه. موج‌ها به‌حرکت درآمدند، به‌سنگ‌های ساحل خوردند و باز گشتند و با یکدیگر برخورد کردند، آنکاه آرام گرفتند و خورشید بر بخار کردن بازمانده‌ها پرداخت. و آب‌های زائد تمام شد.

بابا گوش داد. بقیه نیز چنین کردند. سدأ نفس‌های بابا چون مثنی بود که به‌سنگ‌های سرد و خیس اسکله می‌خورد. آن سوت، چشم‌های گر به‌مانند مامان، بابا را می‌نگریست و در او نشانی از اقدامات بعدی می‌جست.

بابا با خود خندید و نفسی به‌راحتی کشید.

- عجب، موشک‌مون، دارم کم‌کم عصبانی میشم. موشک‌مون، مایکل گفت:

- چی شده بابا، چی شده؟

تیموتی گفت:

- هیچی، ما موشک‌مونو پسروندیم، همین.

و با لحنی که می‌خواست حقیقت را بفهماند ادامه داد:

- من پیشتر سدأ بریدن موشکو شنیده بودم مال ماهم پرید.

مایکل پرسید:

- بابا، ما چرا موشک‌مونو پسروندیم؟

هان؟

تیموتی گفت:

همین.

و با لحنی که می‌خواست حقیقت را بفهماند ادامه داد:

- من پیشتر سدأ بریدن موشکو شنیده بودم مال ماهم پرید.

مایکل پرسید:

- بابا، ما چرا موشک‌مونو پسروندیم؟

هان؟

تیموتی گفت:

- احق، این بازی بود! مایل و رابرت از این واژه خوششان آمد:

- بازی!

- بابا یه چوری می‌زوشن کرده بود که برید، دیگه میشکی نمیدونه ما کجا فرود آمدیم و کجا رفتیم. تازه‌ما که بیان سراغ‌مون، فهمیدی؟

- اوه پس، یه‌رازی تو کاره!

بابا به‌مامان گفت:

- با دست خودم رموندش، اعصاب ناراحت. احقانه‌س آکه فکر کنیم که موشک دیگه‌ای هم وجود داره شاید فقط یکی باشه، اونم آکه «اوداودز» و زتش با خودشون تو کشتی گذاشته باشن.

دوباره رادیوی کوچکتش را به‌گوشش چسباند. پس از دو دقیقه دستش را چنان پائین انداخت که گفتی چیز بی‌مصرفی را رها می‌کرد.

به‌مامان گفت:

- بالاخره تموم شد. دیگه اشعه‌اتمى به‌رادویو نیمرسه. تمام فرستنده‌های جهان خاموش شدن. این اواخر فقط دو تا فرستنده مونده بود. حالا دیگر فضا کاملاً خاموشه. شاید همینطور خاموش بمونه.

رابرت پرسید:

- تا کی؟

بابا گفت:

- شاید نوّه نتیجه‌های تو بتونن دوباره سدائی از فضا بشنون.

سرجایش نشسته بود و بچه‌ادورش جمع شده بودند و حالتی حاکی از احترام، شکست، یأس و اطاعت داشتند.

عاقبت باز دیگر قایق را از اسکله بیرون برد و در کانال قرار داد و بار دیگر در مسیری که پیش از این قرار داشتند افتادند.

کم‌کم داشت دیر می‌شد. خورشید داشت در آسمان فرود می‌آمد، و يك رشته شهر مرده در برابر آنها آشکار شد. بابا با پسرانش بسیار آرام مؤذبانه گفتگو می‌کرد. در گذشته اتفاق افتاده بود که با آنها خشن بود، یا از آنها دور بود، اما اکنون به‌مناسبتی دست محبت بر سر آنها داشت و آنها ماجرا را احساس می‌کردند.

- مایک یه شهر انتخاب کن.

- بابا، چی گفتی؟

- پسر، یه شهر انتخاب کن. هر کدام از شهرهایی که از کنارشون رد میشیم.

مایکل گفت:

- باشه، اما چه‌جورای انتخاب کنیم؟

- هر کدومو که بیشتر دوس داری انتخاب کن. رابرت، تیم، شنا هم همینطور.

از هر شهری که بیشتر خوش‌تون میاد انتخابش کنین.

مایکل گفت:

- سن یه شهری می‌خوام که مریخی‌ها هم توش باشن.

بابا گفت:

- حتماً توش هستن. قول میدم.

لبانش با بچه‌ها بود، اما چشمانش به سوی مامان.

در عرض بیست دقیقه از شش شهر گذشتند. بابا دیگر حرفی دربارهٔ آن انفجارها نزد، بیشتر ترجیح می‌داد که بنا پسرهایش تقریب کند و به جای هر چیز





دیگر، آنها را خوشحال نگهبارد.  
مایکل از نخستین شهری که دیدند خوش آمد، اما با نظارش مخالفت شد زیرا همه به قضاوت در نخستین لحظه شک داشتند. دومین شهر را هیچکس دوست نداشت. این شهر را زمین‌ها برای اقامت خود ساخته بودند، به تمامی از چوب بود و در حال پوسیدگی و فرو ریختن. تیموتی از شهر سوم خوشش آمد زیرا بزرگ بود، چهارمی و پنجمی زیاد کوچک بود و ششمی تحسین همه از جمله مادر، را بر-انگیخت و به به گویان به کنارش رسیدند.  
در حدود پنجاه تا شصت ساختمان عظیم هنوز برپا بود، خیابان‌ها غبار گرفته اما آسفالتی بود، و در میدان شهر میشد یکی دو فواره کهنه را دید که هنوز هم استفاده از نیروی گریز از مرکز می-گشتند و مختصر آبی از آنها بیرون می-پاشید. این تنها نشانه زندگی بود - جنبش آب در غروب آفتاب.  
همه گفتند:  
- شهر یعنی این.  
بابا قایق را به یک اسکله راند و از آن بیرون پرید.  
- بسیار خوب، این شهر مال ماس. از این به بعد در همین‌جا زندگی می-کنیم! مایکل باور نکرد:  
- از این به بعد؟  
از جا برخاست، اطراف را نگاه کرد، آنوقت برگشت تا جای خالی موشک را در انتهای قایق ببیند.  
- پس موشک چسبی مینسوتا چسبی؟ بابا گفت:  
- اینجا.  
رادیوی کوچک خود را به سربلوند مایکل نزدیک کرد.  
- گوش کن.  
مایکل گوش داد و گفت:  
- هیچی نیس.  
- درسته. هیچی. دیگه هیچی نیس. نه مینیاپولیس هست، نه موشک، و نه زمین. مایکل ماجرائی مرگبار را احساس کرد و آرام به گریه افتاد.  
لحظه‌ای بعد بابا گفت:  
- مایک! یه دقه صبر کن. من عوشت خیلی چیزای دیگه بهت میدم. مایکل اشک‌هایش را پاک کرد:  
- چی میدی؟  
اما آماده بود که اگر حرف‌های بابا باز هم ناراحت‌کننده باشد دوباره گریه را سر بدهد.  
- مایک، من دارم این شهر رو بهت میدم. اینجا مال توئه.  
- مال من؟  
- مال تو و رابرت و تیموتی، هر سه‌تائی تون، که واسه خودتون نگهش دارین. تیموتی از روی قایق خم شد.  
- هی، بچه‌ها، همهش مال ماس! همهش مال ماس!  
به کمک بابا آمده بود و نقش بازی می‌کرد، چقدر هم عالی بازی می‌کرد. بعد، که همه چیز جاگیر شد، آنوقت می‌توانست با خودش خلوت کند و ده دقیقه‌ای بگریه، اما حالا موقع بازی بود، هنوز گردش خانوادگی مطرح بود و باید به بقیه بچه‌ها خوش می‌گذاشت.

مایک و رابرت بیرون پریدند و به مامان هم کمک کردند.  
بابا گفت:  
- هوای خواهرتون داشته‌باشین. و تا مدتی بعد، هیچکدام به منظور او پی نبردند.  
با شتاب وارد شهر سنگی بزرگ شدند، با یکدیگر زمزمه می‌کردند، زیرا شهرهای مرده حالتی دارند که آدمی را به زمزمه وامی‌دارند، و به نگرینستن غروب خورشید.  
بابا آرام گفت:  
- حدود پنج روز طول میکشه تا من برگردم ارون‌پلین، اونجائی که موشکمون پرید و برگردم و خوراکی‌هایی که زیر خرابه‌ها پنهان شده جمع کنم و بیارم اینجا. ضمناً دنبال برت ادواردز و ونش و دخترانش هم می‌گردم.  
تیموتی پرسید:  
- دختراش؟ مگه چندتا دختر داره؟  
- چارتا.  
مامان آرام سر تکان داد:  
- از حالا می‌بینم که اسباب زحمت میشن.  
مایکل قیافه‌ای به خود گرفت که به مجسمه‌های باستانی مریخی می‌مانست.  
- دخترا. دخترا.  
- اونا هم با موشک میان؟  
- بله. اگه درستش کنن. آخه موشک‌های خانوادگی واسه سفر به ماهه نه مریخ. ما شانس آوردیم که به این‌جا رسیدیم.  
تیموتی زمزمه کرد، زیرا بچه‌ها جلوتر از او می‌دویدند.  
- موشک از کجا آوردین؟  
- داشتیم. تیم، بیست سال قسم نگهش داشتم. قایمش کرده بودم، گذاشته بودمش واسه روز مبادا. فکر می‌کردم که واسه جنگ میشدش به دولت، اما همتش به مریخ فکر می‌کردم...  
- و سفر تقریبی!  
- درسته. پیش خودمون بمونه. وقتی دیدم که همه چیز در روی زمین داره به آخر می‌رسه، وقتی که تا آخرین لحظه منتظر مودم، اونوقت خودمون نجات دادم. برت ادواردز هم یه سفینه فضائی قایم کرده بود، اما فکر کردیم که اگه جدا از هم باشیم، اگه بخواد هدفمون قنار بده، اینجوری خطرش کمتره.  
- بابا، چرا موشکمون پروندی؟  
- آخه اینجوری دیگه نمی‌تونیم برگردیم. و اگه یکی از ارون آدسپای خبیث هم گذارش به مریخ بیفته نمی‌فهمه که ما اینجا هستیم.  
- واسه همینه که هتس بیلا را نیکا می‌کتی؟  
- آره، گرچه احقانه‌س. اونا هیچوقت مارو تعقیب نمی‌کنن. چیزی ندارن که باهاش ما را تعقیب کنن. خیالم آسوده‌س که دیگه جریان تمومه.  
مایکل دوان باز گشت:  
- بابا، زاس‌زاسی این شهر مال ماس؟  
- بچه‌ها، تموم این سیاره مال ماس. تمومش.  
ایستادند، پادشاه کوهستان، سر-کرده مردم، حکمران سربزین‌های وسیع،

پادشاهان و رؤسای جمبور بری از آنها، می‌کوشیدند تا به مفهوم تصرف جهان و پهنای قابل لمس جهان پی ببرند.  
شب خیلی زود در فضای رقیق مریخ نشست، بابا آنان را در میدان ششمی در کنار فواره‌ها رها کرد و به درون قایق رفت، و به هنگام بازگشت، دسته‌ای روزنامه در دستهای بزرگش جا داشت.  
روزنامه‌ها را به صورتی در هم ریخته در حیاط یک خانه قدیمی قرار داد و آنها را آتش زد. برای اینکه گرم‌شوند، دور آتش جمع شدند، و به خنده و شوق پرداختند، و تیموتی به حروف و کلمه‌های کوچک نگاه کرد که چون جانوران رم کرده در دام آتش افتاده‌اند و به کام آن فرو می‌روند. کاغذها چون پوست پیرمردها چروک می‌خورند، و کلمه‌های بی شماری در محاصره آتش می‌افتادند:  
سپرده‌های دولتی، نمودار دادوستد ۱۹۹۹، تعصبات مذهبی، یک مقاله، علم لاجستیکی، مسائل اتحادیه پنان-آمریکن، گزارش ذخایر مربوط به سوم ژوئیه ۱۹۹۸، چکیده خبرهای جنگی...  
بابا این روزنامه‌ها را با اصرار تمام آورده بود تا چنین کاری با آنها بکند. کنار آتش نشست و آنها را یکی پس از دیگری طعمه آتش کرد و با خشنودی تمام، مفهوم این اقدام را برای بچه‌هایش توضیح داد.  
- حالا وقتشه که یه چیزهائی به شما بگم. فکر نمی‌کنم خوب باشه که بیش از این رویوشونی کنم. نمیدونم حرفهای منو می‌فهمید یا نه، اما من باید بگم، حتی اگه یه جزه کوچکتسو درک کنین.  
یک روزنامه دیگر در آتش انداخت.  
- من دارم یه جور زندگی رو می-سوزونم، درست همون جور زندگی که حالا دیگه از روی زمین پاک شده. منو ببخشین که مته سیاستمدارا حرف می‌زنم هرچی باشه، من یه روزی فرماندار یه ایالت بودم، و چون رو راست بودم از من دل خوشی نداشتن. زندگی روی کره زمین هیچوقت طوری پیریزی نشده که همه امور خوب باشه. علم خیلی زود به مقدار خیلی زیاد از ما جلو افتاد، و مردم در یک بیابون ماشینی گم شدن، بچه‌ها، اشیاء، ابزارها، هلیکوپترها و موشک‌های فضائی ساختن، اما نیروهاشونو عوضی صرف کردن و به جای اینکه طرز کار ماسین‌هارو توسعه بدن، خود ماسین‌ها رو بزرگ کردن. جنگ روز به روز بزرگتر شد و بالاخره کره زمینو کشت. مال همینه که رادیو ساخته. مال همینه که ما از زمین فرار می‌کنیم.  
ما خوشبخت بودیم. دیگه هیچ موشکی روی زمین نمونه. حالا موقعشه که شما بدونین که ما به صید ماهی نبودیم. من تا حالا از گفتن حقیقت طفره می‌رفتم. زمین دیگه از بین رفته. دیگه مسافرت بین سیارات تا قرن‌ها، و شاید تا ابد، غیر ممکنه. اما بالاخره ثابت شد که راه اون زندگی غلط بود و با دست‌های خودش به نابودی کشیده شد. شما چوونین. من این حرفهارو هر روز به شما می‌زنم تا بالاخره حالی‌تون بشه.  
لحظه‌ای درنگ کرد تا روزنامه‌های بیشتری را طعمه آتش کند.

- حالا ما تنهائیم، ما و یه تعداد انگشت‌شمار دیگه که همین دوسه روزه از راه می‌رسن. تعدادمون واسه شروع کردن کافیه. کافیه که از همه اون چیزهائی که روی زمین بود زورگدون بشین و یه راه تازه باز کنیم.  
آتش اوج گرفت و به حرف‌های او قدرت بیشتری داد. آنگاه همه روزنامه‌ها سوخت، جز یکی. تمام قوانین و بناورهای زمین سوخته بود و اکنون اندکی خاکستر گرم بود که لحظه‌ای دیگر به باد می‌رفت. تیموتی به آخرین چیزی که بابا در آتش می‌انداخت نگاه کرد. یک نقشه جهان‌نما بود. خیلی زود چروکیده شد و از شکل افتاد و چون پروانه‌ای سیاه برفراز شعله‌های آتش به حرکت در آمد، تیموتی روی برگرداند.  
بابا گفت:  
- حالا میخوام مریخی‌هارو نشونتون بدم. همه‌تون همراه من بیائین. آلیس، تو هم بیا.  
دست او را گرفت.  
مایکل به صدای بلند می‌گریست و بابا بغلش کرده بود و می‌پردش، و از میان ویرانه‌ها به سوی کانال رفتند.  
اینجا کانال بود. جایی که فردا یا پس‌فردا زن‌های آینده آنان با یک قایق می‌رسیدند، آنان اکنون دخترانی خندان بودند به همراه پدر و مادرشان.  
شب در اطراف آنها فرود آمده و ستاره‌ها درخشیدند. اما تیموتی تشوانست زمین را پیدا کند. زمین غروب کرده بود. این حادثه قابل تفکر بود.  
به هنگام عبور آنان، مرغ شب بر-فراز ویرانه ندا داد. بابا گفت:  
- من و مامان‌تون کوشش می‌کنیم که به شما آموزش بدیم. شاید عمر مارفا نکنه امیدوارم اینطور نباشه. ما خیلی چیزا دیدیم و شنیدیم. فکر می‌کنم که اگه جنگی هم پیش نمی‌اومد ما به مریخ می-اومدیم تا سلیقه خودمونو در زندگی اعمال کنیم. حداقل یه قرن دیگه طول داشت تا تمدن زمین بتونه مریخ را هم مسموم کنه. حالا، البته...  
به کانال رسیدند. دراز بود و مستقیم و خشک و خیس و در شب آئینه‌وار تصویر را منعکس می‌کرد.  
مایکل گفت:  
- همیشه دلم می‌خواست یه مریخی بیینم. بابا، پس کوشون؟ تو به ما قول دادی.  
بابا گفت:  
- اونجا هستن.  
آنگاه مایکل را روی شانه‌اش سوار کرد و سطح کانال را در زیر پایشان به‌او نشان داد.  
مریخی‌ها آنجا بودند. تیموتی به‌لرزه افتاد.  
مریخی‌ها آنجا بودند - در کانال - عکس‌شان در آب افتاده بود: تیموتی و مایکل و رابرت و مامان و بابا.  
مریخی‌ها در سکوتی طولانی از میان آب موج کانال به آنان می‌نگریستند...  
بابان





# برنامه‌های هفتگی تلویزیون و رادیو

از پنجشنبه ۲ شهریور ماه  
تا چهارشنبه ۸ شهریور ۱۳۵۱

## تلویزیون

- برنامه اول (شبکه)
- برنامه دوم
- برنامه مراکز استانها
- تلویزیون آموزشی
- تلویزیون آمریکا

## رادیو

- برنامه اول
- برنامه دوم

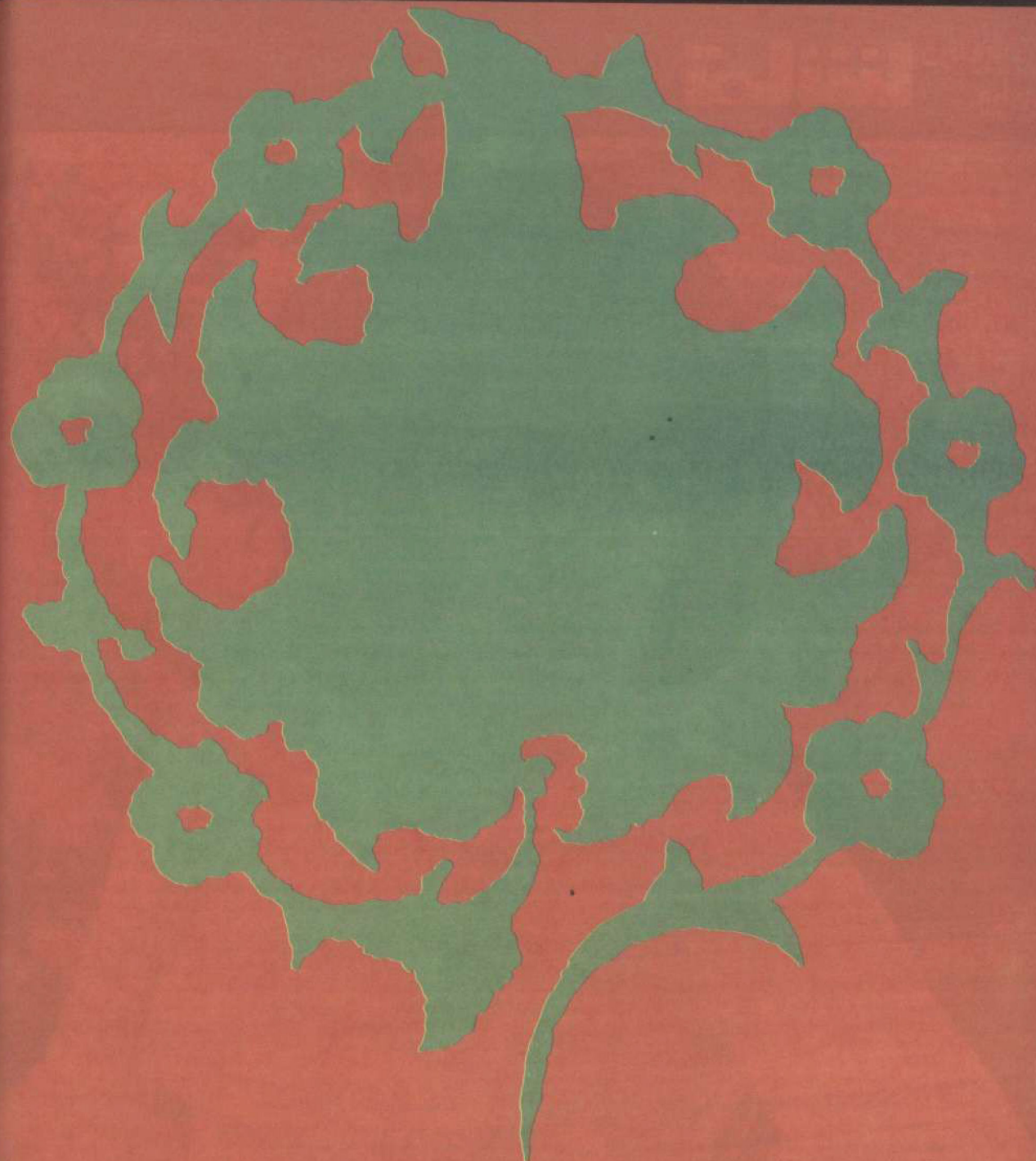


روی جلد: رامش، خواننده رادیو تلویزیون  
اسلاید رنگی از: بهمن جلالی

در این قسمت میخوانید:

- شنیدنی‌هایی از چهره‌های آشنا
- هفت شهر عشق
- نادر گلچین
- دریچه‌ای پرباغ بسیار درخت
- جدول و شرح برنامه‌های رادیوها و تلویزیونها

از چهارم شهریور، بمناسبت اهمیت بخش مستقیم مسابقات جهانی المپیک ۱۹۷۲، بیشترین وقت برنامه‌های رادیو-تلویزیون باین رویداد اجتماعی، ورزشی و تاریخی مهم اختصاص یافته و بالطبع در بخش برنامه‌های عادی رادیو-تلویزیون تغییراتی ایجاد شده است. سازمان رادیو-تلویزیون ملی ایران از تماشاگرانی که در مدت بخش مسابقات المپیک بناچار از تماشای تعدادی از برنامه‌های مورد علاقه خود محروم خواهند بود-انتظار دارد که بغافل از نقشی که بخش مسابقات المپیک در گسترش ورزش و سلامت جسم و روح جوانان کشور دارد، این کمبود را بدیده اغماض بنگرند. بدیهی است در فواصل بخش مستقیم بازیهای المپیک برنامه‌های عادی و سرگرم‌کننده در نظر گرفته شده است که شرح تقریبی آن در صفحات آینده آمده است ولی بضرورت احتمال دارد در جدول درج شده نیز تغییراتی پدیدآید که از رادیو تلویزیون به‌آگاهی خواهد رسید.



ششمین  
جشن هنر  
شیراز. تخت جمشید  
۱۷ تا ۲۱ شهریور ۱۳۵۱

31 AUG. - 8 SEPT. 1972

6th FESTIVAL OF ARTS SHIRAZ-PERSEPOLIS



# برنامه اول شبکه



مولود عاطفی

## پنجشنبه ۲ شهریور

بخش اول	۱۳
اخبار	۱۳/۱۰
بهداشت	۱۳/۳۰
غرب وحشی	۱۴
موسیقی ایرانی	۱۴/۳۰
اخبار	۱۴/۳۰
بخش دوم	۱۸
برنامه کودکان	۱۸/۳۰
برنامه‌های ما	۱۹
برنامه المپیک	۱۹/۳۰
آوانبوی	۱۹/۵۵
مسابقه چهره‌ها	۱۸
نیکو خردمند دوبلور با سابقه و با نام در مسابقه چهره‌ها شرکت می‌جوید و در جوار گروه سوال‌کننده با طرح سوالاتی در زمینه رقص جاز، می‌کوشد تا مربی رقص را از ۳ مدعی این حرفه بازشناسد.	
اخبار	۳۰/۳۰
دنیای یکرنگ	۳۱/۵۵
وارپنه	۳۱/۳۰
فیلم سینمایی	۲۲
اخبار	۲۳/۱۵

## جمعه ۳ شهریور

جمعه	۱۱
کارگاه موسیقی	۱۱/۳۰
پسر سیرک	۱۱/۵۰
سرزمین عجایب	۱۲/۳۰
آفتاب مهتاب	۱۲/۳۰
تپه‌کننده سهرش جزایری.	
مجریان - مولود عاطفی غلامحسین اعتمادزاده.	
برنامه آفتاب و مهتاب با جواب نامه‌های کودکان شروع می‌شود. داستان ریتمیک «گیسو و کلاه و کفش» را قصه‌گوی برنامه با نمایش عکس تعریف می‌کند. مهمان برنامه رکسانا خواننده رادیو است که خیلی هم قشنگ آکوردئون می‌زند. بعد از معرفی این هنرمند فیلم کارتون پشمایش درمیآید	



گوگوش

کامرون میچل - لیندا کریستال - مونتلیتو مقداری پول از بانک می‌گیرد، ولی در راه بازگشت به‌خانه مورد حمله یک‌عده دزدان قرار می‌گیرد و پول بسرقت می‌رود یاران کنن با طرح نقشه درصدد دستگیری دزدان و پس گرفتن پولها هستند.

## شنبه ۴ شهریور

بخش اول	۱۳
اخبار	۱۳/۱۰
محله یتون	۱۴
شما و تلویزیون	۱۴/۳۰
اخبار	۱۴/۳۰

۱۹/۲۳ چشمک در برنامه چشمک اسکورپیو دو آهنگ اجرا می‌کند و از وفائی خواننده رادیو تلویزیون دو آهنگ می‌شنویم، وفا ترانه «دنیا دنیا» شجاعی «سوختن و ساختن»، ناصر «دو چشم میشی» و «تو چشات کارکجاست» را می‌خوانند تا نوبت به گوگوش برسد، که ره‌آورد «پاروژی پیدات می‌کنم»، «خنده و گریه» و «بین ما هرچی بوده تموم شده»، «گل و گل‌دون» و Gbelive

۳۰/۳۰	اخبار
۴۱/۵۵	اخبار
۲۳/۱۰	اخبار



برویز قریب افشار (مجری وارپنه شب)

در برنامه دانش این هفته از یک رسدخانه بزرگ مجهز که برای مطالعه خورشید ساخته شده دیدن می‌کنیم و برای نخستین بار از حقایق پیرامون نور خورشید و لکه‌های خورشیدی آگاهی می‌یابیم.

## ۱۹/۵۵ افونگر

لئوناردو داوینچی کارگردان - ریچارد کلینون بازیگران - الیزابت موننگمری - دیک یورک معرفی برخی از آثار لئوناردو داوینچی از راه طنز و کمیک و اختلاف نظر شخصی و خصوصی وی با میکل آنژ بوسیله خانم سامانتا.

۳۰/۳۰	اخبار
۴۱/۵۵	روزهای زندگی
۲۲	دریچه‌ای پریاغ بسیار درخت (برنامه‌ای از ۳۰ - امید تولید خوزستان)
۲۲/۳۰	خارج از محلوده
۲۲	اخبار

## خارج از محلوده



۱۵ بخش مستقیم برنامه‌های المپیک (مراجعه شود به تقویم ضمیمه)

۳۰/۳۰ موسیقی ایرانی  
۳۱ شما و تلویزیون  
۲۱/۳۰ اخبار  
۲۲/۵۵ دامی و پسر  
۲۳/۳۰ درآمدی بر حکمت معنوی

## جمعه ۳ شهریور

۱۹/۳۴ تام جویز

## سه‌شنبه ۷ شهریور

بخش اول	۱۳
اخبار	۱۳/۱۰
محله یتون	۱۴
کاون خانواده	۱۴/۳۰
اخبار	۱۴/۳۰

۱۵ بخش مستقیم برنامه‌های المپیک (مراجعه شود به تقویم ضمیمه)

## چهارشنبه ۸ شهریور

بخش اول	۱۲/۵۰
اخبار	۱۳
حفاظت و ایمنی	۱۳/۱۵
گنجینه یون‌تن	۱۴
در جستجوی زبان معیار	۱۴/۳۰
اخبار	۱۴/۳۰

۱۵ بخش مستقیم برنامه‌های المپیک (مراجعه شود به تقویم ضمیمه)



تام جویز

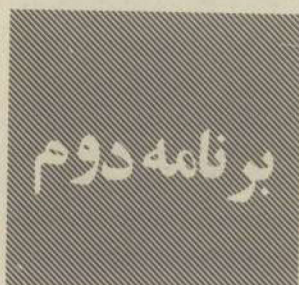
۳۰/۱۰ راه‌آهن کشتن راه‌های مختلف دارد کارگردان - هرب البراشتان بازیگران - دیل رابرتسن - کاری کالینز

سارقی با همراهی چند نفر قصد دارد حقوق سربازان را که بوسیله قطار کلبون حمل می‌شود سرقت کند و برای انجام مقصود و پیشروی نقشه کارگرانی را که مشغول ریل‌گذاری هستند با وعده دروغین می‌فریبد، باید دید که کلبون با هوشیاری که دارد چگونه مانع اجرای نقشه این سارق زبر دست می‌شود.

۳۱	رویدادهای هفته
۲۱/۳۰	اخبار
۲۲/۵۵	شبهای تهران

## شنبه ۴ شهریور

۱۹/۳۴	اخبار
۱۹/۴۰	موسیقی
۱۹/۵۳	کمدی کلاسیک



## پنجشنبه ۲ شهریور

۱۹/۳۴	اخبار
۱۹/۴۰	دختران کوچک
۳۰/۵۵	روزها و روزنامه‌ها



کارگردان - جلز وایت  
بازیگران - اندی کلاید - استیو هوارد

۲۱/۴۰	اخیر
۲۲/۵۵	دامی و پسر
۲۲/۴۰	واریته کوکو
● سه‌شنبه ۷ شهریور	
۱۹/۴۴	اخیر
۱۹/۴۰	در سرزمین‌های دیگر
۲۰/۵۵	رپرتاژ هفته
۲۰/۴۰	گذرگاه
۲۱	واریته
۲۱/۴۰	اخیر
۲۲/۵۵	دامی و پسر
۲۲/۴۰	راهی بسوی آینده

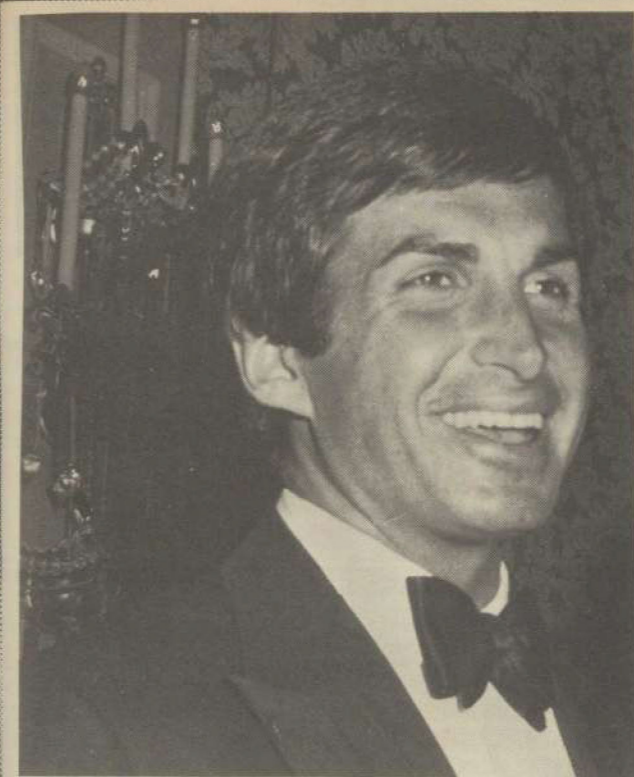
۳۰/۱۵ ایران زمین  
دومین قسمت سخنرانی آقای مصطفوی درباره تربیت شیخ جام است. در این قسمت درباره آرامگاه شیخ احمد جام - که بعدها بعنوان بقعه شیخ الاسلام احمد جامی شناخته شده - و نیز از نقاشی‌هایی که در آن بجا مانده صحبت می‌شود.

۴۰/۲۵ هنر انسانها  
۲۱ مسابقه جایزه بزرگ دانش‌آموزان دبیرستانهای قوام و هدف در این دوره مسابقه جایزه بزرگ شرکت جسته و به مقابله فکری می‌پردازند تا با کسب امتیاز بردیگری پیروز شوند.  
۲۱/۴۰ اخیر  
۲۲/۵۵ دامی و پسر  
۲۲/۴۰ فیلم سینمایی

● یکشنبه ۵ شهریور  
۱۹/۴۴ اخیر  
۱۹/۴۰ واریته  
۲۰/۱۰ هنرهای تجسمی  
۲۰/۲۵ موسیقی ایرانی  
۲۱ قرن بیست و یکم  
۲۱/۴۰ اخیر  
۲۲/۵۵ دامی و پسر  
۲۲/۴۰ تئاتر

● دوشنبه ۶ شهریور  
۱۹/۴۴ اخیر  
۱۹/۴۰ کالون خانواده  
۲۰/۵۵ داستان رستم و سهراب  
در آخرین قسمت نمایش رستم و سهراب، کاوس شاه از دلیری رستم بیمناک میشود و با فراخواندن رستم در جنگ او میشتاید رستم از ترس آنکه در خطر افتد، برای چنل کشتی را انتخاب می‌کند و مبارزه آغاز می‌شود. این نمایش را مصطفی اسکویی تهیه کرده و کارگردان آن کامبیز آزدگان است.  
۲۰/۲۵ مبارزان  
«قسمت ششم»  
کارگردان - دان وایس  
بازیگران - جرج همیلتون - کوین مک آرتی

آقای فیلیپ هستینگز به همسرش پیشنهاد میکند که در قبایل پانک که پس از مرگ پدرش به او میرسد حاضر است که از او جدا شود و زندگی تازه‌یی فراهم آورد.



سیزده سال است که در وزارت فرهنگ و هنر فعالیت میکند. نادر گلچین را در میان خانواده - اش ملاقات میکنم که سخت پانتهای علاقمند است و از او میخواهیم که خودش راجع به کار هنریش، هنرمندان مورد علاقه‌اش، و زیربوم زندگی‌اش برایشان صحبت کند و او چنین میگوید:

● سی و شش سال از عمر من می‌گذرد، سی و شش سالی که بیست سال آنرا روی صحنه تئاتر و روی صفحه تلویزیون گذرانده‌ام. من عاشق کار هنری هستم. قبلا در کیلان هنرپیشه تئاتر بودم، بعد به تهران آمدم. شبی در منزل یکی از دوستان قطعه آوازی خواندم، صاحبخانه آنچنان مرا تشویق کرد که سر از پا نیشناختم. چند روز بعد او مرا به همراه خودش به وزارت فرهنگ و هنر برد که امتحان آواز بدهم، و خوشبختانه از این امتحان موفق و پیروز بازگشتم.

● من برای تعلیم آواز بهیچ کلاسی نرفتم و هیچ استاد آوازی هم نداشته‌ام. فقط در رشت گاهی بدیدن یکی از دوستان که بسیار خوب تار مینواخت و صدای قشنگی هم داشت میرفتم و برای آشنایی بیشتر با موسیقی اصیل، از طریق رادیو، برنامه‌های «بیتان» را گوش میکردم و مکتب او برآستی برایم بسیار آموزنده بود، فقط همین ....

● دلم میخواهد کارم روز بروز بهتر شود و زمانی برسد که هیچ عیب و ایرادی در کارم وجود نداشته باشد. من چون بیننده‌ای خردگیر هر بار که یکی از برنامه‌هایم پخش میشود، مقابل تلویزیون می‌نشینم و از کوچکترین ایراد کارم رنج می‌برم و در پی رفع آن در برنامه‌های بعدی پرمی‌آیم. گلچین آرزو دارد که در آینده، بچه‌هایش از بهترین هنرمندان تحصیل کرده این جامعه باشند، او صاحب پنج دختر است که دوتای آنها هم اکنون در هنرستان عالی موسیقی درس می‌خوانند، یکی در رشته ویولون و یکی در رشته باله.

● من معتقدم اگر جایزه‌ای برای بهترین خواننده سال بگذارند، میتواند در بهتر کردن هنر خوانندگی بسیار مؤثر باشد، بشرط آنکه یک هیئت داوری وارد در رشته موسیقی بهترین را برای هر گروه انتخاب کند و این بهترین‌ها در رشته: جاز، اپرا، موسیقی اصیل و ترانه باشند. نگاهی به خودش میکند و میگوید: میل دارم کار آهنگسازی بکنم و هم اکنون هم آهنگی آماده کرده‌ام و دلم میخواهد در این راه پیشرفت زیادی بکنم چون واقعا بان

از : شهر ناز

معرفی يك هنرمند

# نادر گلچین

علاقتمندم. او بیشتر اوقات تنهائیش را به مطالعه دیوان‌های شعر می‌گذراند و همیشه میگوید: من تعصب زیادی نسبت به شعر دارم و فکر میکنم شعر خوب و زیبا میتواند نقش بزرگ و مؤثری در دلنشین‌تر کردن موسیقی داشته باشد و شاید به همین خاطر است که من هرگز برنامه‌ای اجرا نکرده‌ام که ضعف شعری داشته باشد و دوستان همیشه برای این دقتم مرا تشویق کرده مورد لطف قرار داده‌اند اما میل دارم کاری باز هم در سطح بالاتر و بهتر عرضه کنم.

● من از میان برنامه‌هایی که تا بحال اجرا کرده‌ام، فروغ جاودان از عمادرام - نوای کاروان از عباس خوشدل - بوی بهار از عمادرام و آخرین آهنگم را که خودم آنرا ساخته‌ام بر روی شعر آخرین جرعه شیری (که با همکاری خاتم لغبت والا و خاتم زرین‌پنجه تهیه شده) بیش از تمام کارهایم دوست دارم.

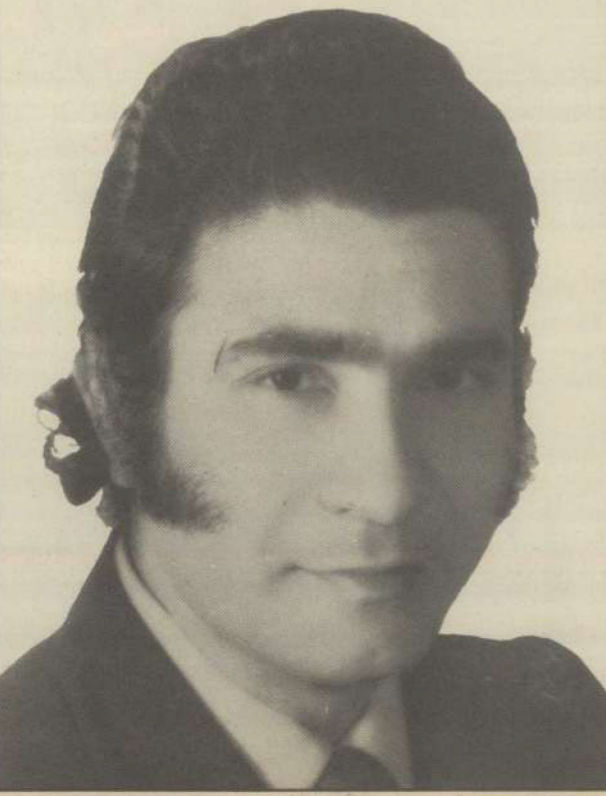
● برنامه‌هایی که تا بحال اجرا کرده‌ام اکثراً مورد لطف تماشاگران و هنردوستان قرار گرفته اما بزرگترین افتخار هنری من آنست که سال قبل برنامه‌ای در پیشگاه شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت شهبانو اجرا کردم که مورد مرحمت خاص اعلیحضرتین قرار گرفت ...

● از هنرمندان وزارت فرهنگ و هنر که همه همکاران بسیار ارزنده و مورد تایید من هستند و به‌کار همه‌شان معتقد و علاقمند هستم که بگذریم، از میان دیگر هنرمندان، هنر بنان را ستایش میکنم، و از برنامه‌های هنری خانم پوران و گلپایگانی لذت می‌برم.

از بین آهنگسازان نیز به عمادرام، عباس خوشدل و فرامرز پایور بسیار معتقدم.

● من در زندگی بی‌جهت از کسی تعریف یا تکذیب نکرده‌ام و اگر کسی از من تعریف یا تکذیب کرده نه از آن شاد و نه دلگیر شده‌ام بلکه خواسته‌ام فقط دلیل هر کدام را بدانم...

● گلچین معتقد باصل اتفاق و اتحاد در کار است ... با گلچین در حالیکه همسر بسیار خوب و فرزندان مهربانش که بزرگترین آنها سیزده ساله و کوچکترینشان یکسال و هشت ماهه است، در میان گرفته‌اند، خداحافظی و برایش آرزوی سعادت و توفیق بیشتری میکنم. در حالیکه یکی از زیباترین آهنگهایش، بدرقه راهمان است: برای من که جز خزان ندیده‌ام در این جهان، نسیم خاک کوی تو بوی بهار میدهد ....





# شنیدنی‌هایی از چهره‌های آشنا

ترجمه: بیژن سمندر

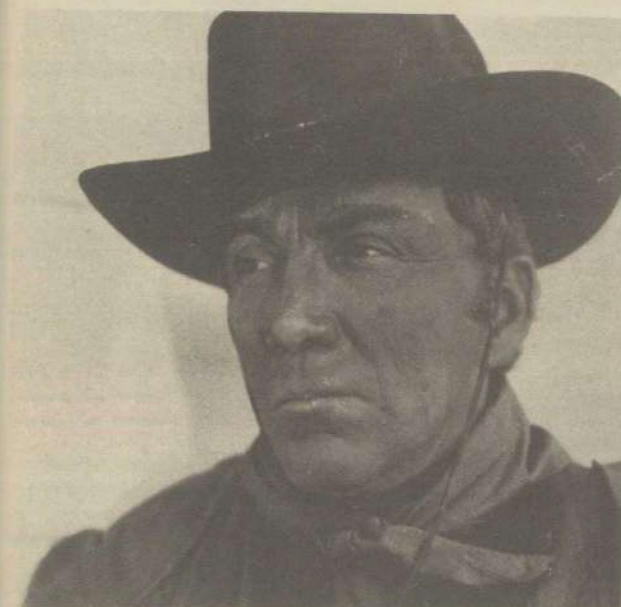
## □ یول براینر در تلویزیون

به دنبال چند چهره معروف سینمایی که در تلویزیون دست به تیر به‌های تازه زده‌اند، یول براینر هنرمند نام‌آور سینما نیز مجذوب تلویزیون شده و به‌زودی کار بازی در یک سریال جدید را آغاز خواهد کرد. البته نقشی که یول براینر در تلویزیون عهده‌دار می‌شود همان نقش دلپسند اوست که در انبای آن نیز شهرت و تبحر دارد: نقش سلطان. بدیست بدانید که رکی هاریسون آغازگر انبای نقش سلطان بود که با این دان آری به نام «آنا و سلطان سیام» بازی داشت و بعد از او یول براینر بود که در فیلم سلطان و من که در کنار دیوکار

## □ چهره‌ئی از چپارل

ظاهر شد بازی شاهانه‌ای ارائه داد و تحسین همه هنردوستان را برانگیخت و اینک دوباره او را در همین نقش بر صفحه تلویزیون می‌بینیم. مجموعه تلویزیونی یول براینر «آنا و سلطان سیام» نام دارد که گفتم قبلاً رکی هاریسون ایفای نقش کرده است البته بجای دیگر نقش پرآوازه‌اش قلی: آیرن‌دان و دیوکار، اکنون شامانتا گار نقش مقابل یول براینر را در این مجموعه جدید به عهده دارد.

کامرون میچل، بازیگر ۵۴ ساله مجموعه تلویزیونی چپارل که قیافه‌ای جوان‌تر و نیروی بیشتر از سن خود دارد از جمله هنریشگانی است که همیشه در کار بازیگری موفق و پیروز بوده است. کامرون میچل اولین بازی صحنه‌ئی خود را در تلسیلوانیا (زادگاهش) ارائه داد و برنده جایزه شد و باز برای بار دوم در نیویورک وقتی نمایشنامه «مرگ فروشنده» با بازی هنرمندانه کامرون میچل روی صحنه آمد،



کامرون میچل



## □ رادنی هم به نیموی

### وبر و لین پیوست

پس از تونارد نیموی و جیمز برولین (بازیگران مجموعه‌های بالاکس از خط و پز شک محله) که اخیراً ریش گذاشته‌اند و شما در همین صفحه با قیافه جدید آنها آشنا شدید، اینک یک چهره آشنای دیگر نیز به جمع ریشداران تلویزیون پیوسته است که عکس او را در این صفحه ملاحظه می‌کنید. این چهره آشنا که شاید با این تغییر جدید کمی هم ناآشنا به نظر برسد، زایان اوایل، نقش پرآوازه «رادنی» در محله پیتون است و معلوم نیست که رایان این تغییر قیافه را مثل جیمز برولین برای پیروی از مد و اشیای جوانی به‌وجود آورده است یا مانند تونارد نیموی به‌خاطر نقش جدید هنری که باید ایفا کند. به‌رحال همانطور که می‌بینید این تغییر قیافه به‌زودی می‌آید و چهره او را مردانه‌تر کرده است.



## □ بازیگر «بونانزا» در گذشت

دان بلاکر، چهره آشنای تلویزیون و ایفاگر نقش هوسی (Hoss) در سریال تلویزیونی «بونانزا» در گذشت و دوستداران خود را غمگین کرد. هنوز تماشاگران تلویزیون و بینندگان سریال‌های تلویزیونی، بازی نرم و پیرامطال او را در مجموعه بونانزا به‌خاطر دارند که چطور دان با هنرمندی تمام در نقش خود فرومی‌رفت و شخصیت اصلی (هوسی) را برای تماشاگران زنده می‌کرد. او علاوه بر مجموعه بونانزا، در فیلم Lady in cement بود که دان بلاکر با بازی هنرمندانه‌ای که عرضه کرد نشان داد هنریشه‌ای قادر و مستعد است. در این فیلم فرانک سیناترا نیز بازی داشت و استعداد و هنر دان را ستود. در این‌جا، تازه‌ترین عکس دان بلاکر از نظران می‌گذرد. بی‌شک نام او و چهره او در خاطر همه دوستدارانش باقی خواهد ماند.

## □ از تأثیرات تلویزیون

گریک موریس



از تأثیر وسایل ارتباط جمعی که مؤثرترین آنها تلویزیون است بی‌افکار توده مردم خبر داشتیم اما نمی‌دانستیم که تلویزیون بر افکار و اعمال دست‌اندرکاران و هنرمندان خود هم تا این اندازه تأثیر می‌گذارد! ماجرای جالب آن را به‌تفیل از مجله TV-Talk بشنوید که نوشته است: «گریک موریس، هنریشه مجموعه معروف «بالاکس از خط» که در مأموریت‌هایش در این سریال کوشش دارد به کمک گروه خود نقش خرابکاران را نقش بر آب کند و عاملین فساد و تباهی جامعه را دستگیر و مجازات نماید بر اثر نقش‌های فراوان و مأموریت‌های گوناگونی که در این زمینه برای «بالاکس از خط» انجام داده است و شاید هم به‌سبب مطالعه سناریوهای مختلف بالاکس از خط و درک نتیجه هر سناریو که به اعمال خرابکارانه تبیکاران اشاره و سرانجام به‌ناپودی آنها منجر می‌شود، ناخودآگاه در زندگی شخصی‌ش نیز مثل نقشی که در تلویزیون دارد، مخالف و مبارز عوامل فساد است و به هر طریق می‌کوشد که محیط اطراف خود را - تا آنجا که میسر است - پاک و عاری از فساد کند.

گریک موریس به‌دنباله این روحیه خوب و انسانی که به‌دست آورده اخیراً تمام هم و غم خود را صرف مبارزه با مواد مخدر - بخصوص هروئین و سیگار ماری‌جوانا - کرده است.

او سعی دارد که مخصوصاً طبقه جوان را از آلوده‌شدن به این مواد برحذر دارد. دلش هم این است که گریک سه فرزند کوچک دارد و می‌گوید آنها خواهندخواه زاده این محیطند و باید در آن نشو و نما و زندگی کنند.

گریک موریس، اخیراً در دبیرستان بوری هیلز (هالیوود) که دختر چهارده‌ساله‌اش هم شاگرد آنجاست با دعوت مردم جلسه‌ای ترتیب داد و ضمن صحبت‌های مفصلی درباره آلودگی محیط و بیم فساد بیشتر، تصمیم خود را مبنی بر تلاش بی‌حد در راه مبارزه شخصی با عوامل فساد مخصوصاً هروئین و ماری‌جوانا اعلام کرد و همین اقدام و روشن‌بینی گریک باعث شده که او را محبوبتر از پیش کند و مردم به‌او لقب هنرمند واقعی و انسان‌دوست بدهند.



## □ تازه‌ترین عکس اننا

الناوردگو و همسرش دکتر چارلز رزواله لازم به توضیح است که اننا وردگو، قبلاً یک بار ازدواج کرده که به‌جائی اتمام رسیده است اننا اهل کالیفرنیا است آمریکا است، پس از اتمام تحصیلات ابتدائی و متوسطه در کالج سینمائی هالیوود اسم نوشته و از آنجا فارغ‌التحصیل در رشته هنریشگی شده است. اننا در خانواده‌ای آشنا به فن موسیقی به‌دنیا آمده و از کودکی با موسیقی و رقص و آواز سر و کار داشته است.

نوشتم و خواندم که اننا وردگو پرستار و بازیگر سریال «پزشک محله» ازدواج کرده و به‌خاله بخت رفته است، عکس او را نیز در لباس عروسی همراه با خیر دیدید، اما پاره‌ئی از دست‌اندران این چهره آشنا خواستار نمایش عکس او همراه با شوهر جدیدش، دکتر چارلز رزوالد بودند و اینک تازه‌ترین تصویر این زوج را که برای آن عده از دست‌اندران فراهم آورده‌ایم از نظران می‌گذرد.

باربارا ایدن



آفتقد کوچک می‌شود که در یک بطری می‌رود و آنجا جامی گیرد، لطفاً همراهانمانی کنید. و پاسختوی مجله اینطور جواب می‌دهد که: دیانای عزیز، اینجا سرزمین کالیفرنیا است، سرزمین فیلم، تلویزیون، سینما و نیز سرزمین همه‌حده‌های سینمائی و تلویزیونی! برای باربارا ایدن در سریال دختر شاه پریان یک بطری شیشه‌ای بسیار بزرگ ساخته‌اند که باربارا می‌تواند در آن برود و راحتی جا بگیرد اما پس از رفتن باربارا در بطری، این دیگر هنر یا به‌یانی دیگر حقه فیلمسازان و فیلمبرداران است که به‌مدد تکنیک و ابتکار باربارا و بطری او را آن اندازه کوچک می‌کنند و کوچک نشان می‌دهند که شما و همه تماشاگران را به‌تعب و تحسین و امیدارند.

## □ راز دختر شاه پریان

مجله تلویزیونی Movieland چاپ آمریکا پرده از یک راز تلویزیونی برداشته و اسرار «دختر شاه پریان» را برملا کرده است که مطمئناً خواندن و شنیدنش برای شما نیز جالب خواهد بود. ماجرا به‌این صورت است که مجله مذکور صفحه‌ای دارد که به‌هرگونه سؤال خوانندگان در مورد فنون تلویزیون و اسرار چهره‌های آشنا پاسخ می‌دهد در شماره اخیر آن دختری به‌اسم دیانا اسمیت از کالیفرنیا به‌این مجله نوشته است که: من از تماشاگران اروپا قرص سریال «دختر شاه پریان هستم» و لی هنوز نتوانسته‌ام فهم چطور باربارا ایدن ستاره این سریال



دان بلاکر



نوازی لطیف خود شور و حالی به فضای بسته و آرام استودیو داده‌اند، در محیط کوچکی که با آرایش ایرانی و ساده‌برای نوازندگان چیره دست و کهنه‌ی موسیقی سنتی ایران می‌گشته، بهاری‌استاد گمانچه آواز عبدالوهاب شهیدی - خواننده شهیر - را همراهی می‌کند و ابراهیمی با سه‌تار به نوازی نواهد پاسخ می‌دهد، در این شور و حال عارفانه، سخن از رادسرد بزرگ اسلام حضرت علی علیه‌السلام می‌رود، اشعاری در مدح و منقبت مولای متقیان بیان می‌شود و زخه‌های سه‌تار یاد و هوای دشت و دشتستان را در فضا می‌پراکند و در نور خیره‌کننده پروژکتورها و حرکت آرام دوربین‌ها، بیمن بوستان تپه‌کننده هفت شهر عشق می‌گوید:

این برنامه مخصوص ۱۳ رجب زادروز با سعادت مولای متقیان تهیه می‌شود، اشعار منتخبی از پیرزمان بختیاری است، که در این زمینه شهیدی مطالعه و ابتکار بسیار دارد و آواز و ترانه برنامه را اجرا می‌کند. گمانچه، سه‌تار، نی، همنوازی لطیفی دارند و بیخاطر فرم برنامه از سازهای ضربی پرهیز شده، گوینده برنامه هم فخری نیکزاد است.

سازها برای کوک و تغییر مایه‌های موسیقی نیاز به زمان دارد. فراقی پیش می‌آید تا بوستان را به گفتگو کشانم که چگونه برنامه هفت‌شهر عشق تهیه می‌شود.

بوستان می‌گوید: یکسال و نیم است که این برنامه را تهیه می‌کنم ولی حدود ۳ سال از تهیه این برنامه می‌گذرد، تصور می‌کنم آقای دکتر خانلری استاد دانشگاه مدعی این فکر بود که، در برنامه‌های عارفان معرفی شده و شرح احوال و آثار آنان ذکر تنوع نیاز به همنوازی سازها مشهود گشت تهیه برنامه را به عهده گرفت.

این برنامه تلفیقی از شعر عارفانه و موسیقی است، ابتدا از شخصیت‌های عارف سخن رفت و برای اینکه اشعار آنان اثر بیشتر داشته باشد و تماشاگر با شوق بیشتر آرا بنگردد، موسیقی افزوده شد و شعر در زمینه موسیقی‌بیان گشت و بعد برخی از اشعار که برای آواز مناسب بود انتخاب و خوانده شد و گه‌گاه برای تنوع نیاز به همنوازی سازها مشهود گشت تا حال و هوای خاصی به فرم استی دهد. ● هدف این برنامه چیست و در واقع هفت شهر عشق گویای چه مسأله‌ای است؟

هدف ارائه فکر و اندیشه عارفان، معرفی راستین اشخاص و اعلام تاریخ ادبیات ایران است و همچنین گفتگو از مباحث عرفانی که قابل ارائه و عنوان کردن و بحث است.

برای معرفی اشعار و تاریخها به جستجو می‌پردازیم و برای التزامی بودن شعر و همراهی آن با موسیقی در برنامه، بیشتر عارفان شاعر را انتخاب می‌کنیم، شاعری که در نهایت انسجام شعر، می‌گوید و عارف است چون سنائی، عطار، مولانا که شعر در نهایت انسجام است و عرفان هم در نهایت کار را بسیار آسان می‌کند، اما کسانی نیز هستند که در نهایت زهد، تقوی و تعالی عرفان می‌باشند ولی شعر خوب ندارند، تنها گه‌گاه اندیشه‌های عرفانی را در قالب شعر درآوردند و مشخص است که شعر آن‌ها در این زمینه به اندازه کافی از آن نقل آنان یاد کرده، جنید بغدادی که تکلمش عربی بوده و آثارش نیز به این زبان است، سیف باختری که شعر فارسی از او نقل کرده‌اند، از این‌ها زامن اینکه با توجه به مقام و شیوه‌های عرفانی عارف ملزم به سخن گویی از او هستیم، مقداری از جهت لزوم شعر و همراهی آن با موسیقی در برنامه محدود می‌شویم.

وقتی از سنایی صحبت می‌شود، این بیانی می‌آید که در مورد اصل وجود به وحدت یا کثرت معتقد بود، اندیشه‌اش در شعر و بد چیست، در تربیت شاگرد چه شیوه‌ای داشته... فکرش چه ارزش اجتماعی

## هفت شهر عشق

### پژوهشی در شیوه‌های عارفان و مباحث عرفانی با هم‌نوازی سازهای سنتی موسیقی ایرانی

گفتگو با بهمن بوستان

تهیه‌کننده

هفت شهر عشق

از «مهشیده فرح بخش»



فخری نیکزاد

داشته و تحت تأثیر چه عوامل اجتماعی طبیعی، جنگ، دگرگونی زلزله... قرار گرفته، طبعاً اشاره‌هایی گذرا به دوره زندگی او می‌کنیم تا شناخت محیط اطراف اندیشه وی را بهتر چشجو کرده و تأثیرات را بازشناسیم، در قسمت آخر برنامه هم چون هفت‌شهر عشق یک برنامه کلاسیک است و ممکنست تماشاگر قصد مطالعه و تحقیق بیشتر داشته باشد، چند اثر معروف او را معرفی می‌کنیم و منابع و مآخذ مورد استفاده برنامه را یادآوری می‌کنیم.

مبحث دیگری که مطرح است، مباحث عرفانی است، در یکی از برنامه‌ها به‌فراوان در عرفان را مطرح کردیم که عارف چند نظریه درباره دوری و نزدیکی داشته (با پای بسته سیر جهان می‌کنیم)...

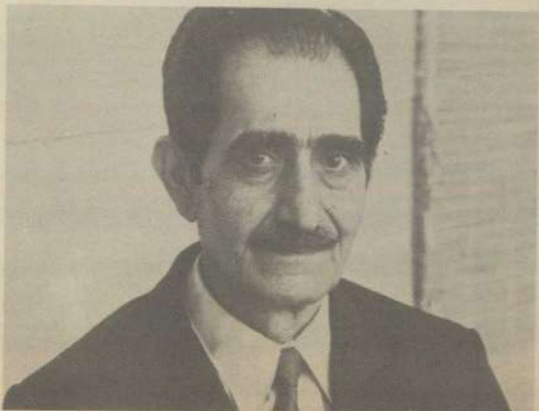
شعر صفا‌الایران جایی را گذاشتیم و قصه ذوالنون مصر را بیان کردیم، اینکه این نوع فکر در عرفان چه معنی دارد یا مبحث «عشق در عرفان چه تجلی داشته» عرفان به عنوان تجلی‌گاه عشق چه راه‌آوردهایی جمع آورده، عشق را تعریف کردیم، عشق عرفانی چیست و چند نوع است و کدام یک از عرفا یک‌کدام یک از این انواع عشق معتقد بودند، از هر عارف نمونه غزل، مثنوی، رباعی یادیم که موید این نکته بود.

البته بعضی از مباحث در یک برنامه نمی‌گنجد، حتی شرح حال عرفا از یک برنامه تجاوز می‌کند که در دو نوبت ضبط می‌شود ولی مستقل که آزاردهنده ذهن تماشاگر نباشد چون با یک تقسیم منطقی برنامه در پاره دوم شرح احوال عارف را مختصراً می‌آوریم و بعد در بیان اندیشه‌های وی می‌گوئیم، تهیه‌کننده برنامه باید شمرشناس باشد، در عرفان مطالعه داشته باشد چون هر استاد هم که متن را بنویسد باز آگاهی تهیه‌کننده در انتخاب متن و خصوصاً بیان صحیح اشعار و مطالب لازم است و بعد هم اگر تهیه‌کننده تصمیمی در موسیقی نداشته باشد حتماً باید موسیقی بداند، البته من موسیقی نمی‌

### گروه برنامه هفت شهر عشق



استاد بهاری



عبدالوهاب شهیدی، هنرمند معروف، در برنامه مخصوص ولادت حضرت علی (ع) برنامه اجرا میکند

نکته‌ای از آن غافل شده‌ایم تذکر دهیم تا در برنامه‌های بعد جریان شود، بسیار پیش آمده است که با استفاده از نظر صاحب تماشاگران نکته‌های مبسوط را در اندیشه‌های یک عارف کشف کرده و ارائه داده‌ایم.

گروه موسیقی در این برنامه چه نقشی دارد؟

برای تنوع برنامه موسیقی با شعر توأم گشته تا حال و هوای خاصی به برنامه دهد و ذهن تماشاگر را با لذت و شوق بیشتری به مطالب برنامه بکشاند، رهبری گروه موسیقی با اکبر محسنی است که سازنده آهنگهای برنامه است و خود عود می‌نوازد، اصغر بهاری نوازنده گمانچه، اسماعیل چشم‌آذر گمانچه باس، رضا شفیعیان سنتور، بیمن رجایی تنبک، فریدون حافظی تار، سابق ناهید نوازندگی بود ولی اخیراً محمد کاظم موسوی همکاری می‌کند، کوشش بر این است که آلات موسیقی از سازهای سنتی موسیقی ایرانی انتخاب شود و هم‌نوازی این سازها به برنامه شور و حالی بخشد.

نحوه تمرین وضیط و اجرای هفت شهر عشق چگونه است و در چه محیطی صورت می‌پذیرد؟

بعد از انتخاب و تهیه شرح احوال عارف، مورد نظر یا بحث عرفانی، اشعار منتخب برای آواز، در اختیار آهنگساز قرار می‌گیرد، بعد از ساختن آهنگ، خواننده آرا تمرین می‌کند و شعر را با آهنگ تطبیق می‌دهد، بعد از ۳ جلسه تمرین، جلسه تمرین نهایی می‌رسد که فخری نیکزاد رهبری برنامه هم در آن حضور دارد تا هر گونه اشتباهی از میان برود و مدت اصلی برنامه مشخص شود و برنامه در یک قالب تلویزیونی آماده‌شود، مونتاز برنامه در صحنه انجام می‌شود هر قسمت را پس از ضبط یادزدید می‌کنیم و قسمتهای اضافی کنار گذاشته می‌شود و در همین فواصل آرکستر فرصت تغییر مایه و کوک سازها را دارد و چون آقای بهاری خیلی میم است، چون

هر تقییم دستگاه ارکستر با نواختن استاد بهاری و آماده کردن ذهن تماشاگر با نوازی آرام گمانچه بدست می‌آید، باید اضافه کنیم که به‌علا شتابی که در کار برنامه است ما از خوانندگان تلویزیون استفاده می‌کنیم: مسبین غلام، سوگل، مرجان، گه‌گاه زیبا، سیاوش شجریانی، فرهاد منتصری و در صورت لزوم خوانندگان با آرج رادیو در برنامه همکاری دارند.

وقت برنامه معمولاً ۴۵ دقیقه است و بر همین روال برنامه مخصوص اعیاد و میلاها نیز تهیه می‌شود و در مورد محل ضبط فعلاً از استودیوی تولید تلویزیون استفاده می‌کنیم، اما با موافقت سازمان، قرار است برنامه‌های آینده در فضای باز و یا مکانهایی که ارزش تاریخی دارند و تا حدی فضای خاص به برنامه می‌دهند تهیه می‌شود، برای اینکار خانقاه، ساختمانهای آئینه - کاری، و تاریخی چون باغ قین کاشان، منزل بروجردیها در کاشان یا تکیه بروجردیها در قزوین و عمارت هشت بهشت قزوین در نظر گرفته شده که البته به کیفیت صدای برنامه صدمه می‌زند چون محل فاقد وسائل فنی است، می‌توانیم صدای خوانندگان را در استودیو ضبط و بر روی برنامه تطبیق دهیم گرفته شود که البته این صفت با دگر خوب و فضای خاص ساختمان پوشیده می‌شود، باید اضافه کنیم که مگری برنامه که از آغاز گویندگی هفت‌شهر عشق را به‌عده برنامه‌های داستانیهای جاوید ادب پارسی چهره‌های ادب ایران، شعر معاصر، نامه‌های یک جهانگرد، شعر و موسیقی را به‌عده دارد و تهیه این برنامه با همکاری صمیمانه و با ارزش محمود قوامی می‌شود و کامران سالور کارگردان فنی آن است.

بار دیگر نوازی سازها به همنوازی می‌گوشند و تلاش آغاز می‌شود برای تولید برنامه هفت‌شهر عشق... و من بپردازم... گویم...

محققین و دانش‌جویان تماشاگر برنامه هستند و قصد اینست که با در اختیار گذاردن منابع و مآخذ تهیه برنامه جوانان را به مطالعه آثار با ارزش گرایش داد، تا اگر ایرادی نیز در برنامه هست و یا

تصانیف



# مرکز آبادان

بخش دوم

۱۷/۳۰ پخش مستقیم برنامه‌های المپیک  
(مراجعه شود به تقویم ضمیمه)

۱۹/۳۰ دانش  
۱۹/۵۵ افسونگر  
۳۰/۳۰ اخبار  
۳۱/۰۵ روزهای زندگی  
۳۲ درجه‌ای بر بام بسیار دوخت  
برنامه‌ای از «مهدی اخوان ثالث»  
(تولید محلی)  
۳۲/۳۰ خارج از محدوده  
۳۲ اخبار  
۳۲/۱۵ فیلم

پنجشنبه ۲ شهریور

بخش اول  
۱۳ اخبار  
۱۳/۱۰ بهداشت  
۱۳/۴۵ غرب وحشی  
۱۴/۱۵ موسیقی ایرانی  
۱۴/۳۰ اخبار

بخش دوم

۱۷/۵۵ تلاوت قرآن و اعلام برنامه  
۱۸ موج شادی و نمایش عروسکی  
(تولید محلی)  
۱۸/۳۰ همسایگان و اخبار استان  
(تولید محلی)  
۱۹ برنامه المپیک  
۱۹/۳۰ آیوانو  
۱۹/۵۵ موسیقی تلویزیون خلیج فارس  
(تولید محلی)  
۳۰/۳۰ اخبار  
۳۱/۰۵ دنیای يك زن  
۳۱/۳۰ وارینه  
۳۲ فیلم سینمایی  
۳۳/۱۵ اخبار  
۳۳/۴۵ شبهای تهران

جمعه ۳ شهریور

۱۰/۱۵ تلاوت قرآن  
۱۰/۳۰ سخنرانی مذهبی و اعلام برنامه  
۱۱ کارگاه موسیقی  
۱۱/۳۰ پسر سیرک  
۱۱/۵۰ سرزمین عجایب  
۱۲/۴۰ آفتاب مهتاب  
۱۳/۳۵ دیدار خودمآبی (تولید محلی)  
۱۴/۱۰ موسیقی ایرانی (فرهنگ و هنر)  
۱۴/۳۰ اخبار  
۱۵ فیلم سینمایی  
۱۶/۵۰ مسابقه فوتیبال المپیک ۶۸  
مجارستان - بلغارستان  
۱۸/۳۰ چپارل  
۱۹/۲۲ چشمک  
۳۰/۳۰ اخبار  
۳۱/۰۵ وارینه شب  
۳۲/۱۰ بالاتر از خطر

شنبه ۴ شهریور

بخش اول  
۱۳ اخبار  
۱۳/۱۰ جاد  
۱۴ شما و تلویزیون  
۱۴/۳۰ اخبار

دوشنبه ۶ شهریور

بخش اول  
۱۳ اخبار  
۱۳/۱۰ مسابقه جایزه بزرگ  
۱۴/۳۵ کپکشان  
۱۴/۳۰ اخبار

بخش دوم  
۱۵ پخش مستقیم برنامه‌های المپیک  
(مراجعه شود به تقویم ضمیمه)

سه شنبه ۷ شهریور

بخش اول  
۱۳ اخبار  
۱۳/۱۰ رانده شده  
۱۴ کانون خانواده  
۱۴/۳۰ اخبار

بخش دوم  
۱۵ پخش مستقیم برنامه‌های المپیک  
(مراجعه شود به تقویم ضمیمه)

چهارشنبه ۸ شهریور

بخش اول  
۱۲ اخبار  
۱۳ حفاظت و ایمنی  
۱۳/۱۵ گنجینه بوئن تن  
۱۴ در جستجوی زبان معیار  
۱۴/۳۰ اخبار  
۱۵ پخش مستقیم مسابقات المپیک  
(مراجعه شود به تقویم ضمیمه)

۳۲/۱۰ پخش مستقیم برنامه‌های المپیک  
(مراجعه شود به تقویم ضمیمه)



وارینه چشمک

# مرکز اصفهان

۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱/۰۵ روزهای زندگی  
۲۲ درجه‌ای بر بام بسیار دوخت  
برنامه‌ای از «مهدی اخوان ثالث»  
(تولید خوزستان)  
خارج از محدوده  
۲۲/۳۰

یکشنبه ۵ شهریور

بخش اول  
۱۳ اخبار  
۱۳/۱۰ کارگر  
۱۴/۳۵ دکتر بن کیسی  
۱۴/۳۰ اخبار

پنجشنبه ۲ شهریور

بخش اول  
۱۳ اخبار  
۱۳/۱۰ بهداشت  
۱۳/۴۴ غرب وحشی  
۱۴/۱۵ موسیقی ایرانی  
۱۴/۳۰ اخبار

بخش دوم  
۱۷/۴۵ اخبار استان  
۱۸ کودکان  
۱۸/۳۰ معرفی برنامه‌های تلویزیون  
۱۹ برنامه المپیک  
۱۹/۳۰ آیوانو  
۱۹/۵۵ مسابقه چهره‌ها

۲۰/۳۰ اخبار  
۳۱/۰۵ دنیای يك زن  
۳۱/۳۰ وارینه  
۳۲ فیلم سینمایی  
۳۳/۱۵ اخبار

جمعه ۳ شهریور

۱۰/۳۰ کودکان (تولید محلی)  
۱۱ کارگاه موسیقی  
۱۱/۳۰ پسر سیرک  
۱۱/۵۰ سرزمین عجایب  
۱۲/۴۰ آفتاب مهتاب  
۱۳/۳۵ مجله نگاه  
۱۴/۰۳ موسیقی ایرانی  
۱۴/۳۰ رویدادهای استان  
۱۵ فیلم سینمایی  
۱۶/۵۰ مسابقه فوتیبال المپیک ۶۸  
مجارستان - بلغارستان  
۱۸/۳۰ چپارل  
۱۹/۲۲ چشمک  
۳۰/۳۰ اخبار  
۳۱/۰۵ وارینه شب  
۳۲/۱۰ بالاتر از خطر

شنبه ۴ شهریور

بخش اول  
۱۳ اخبار  
۱۳/۱۰ جاد  
۱۴ شما و تلویزیون  
۱۴/۳۰ اخبار  
بخش دوم  
۱۷/۳۰ پخش مستقیم برنامه‌های المپیک  
(مراجعه شود به تقویم ضمیمه)  
۱۹/۳۰ دانش  
۱۹/۵۵ افسونگر

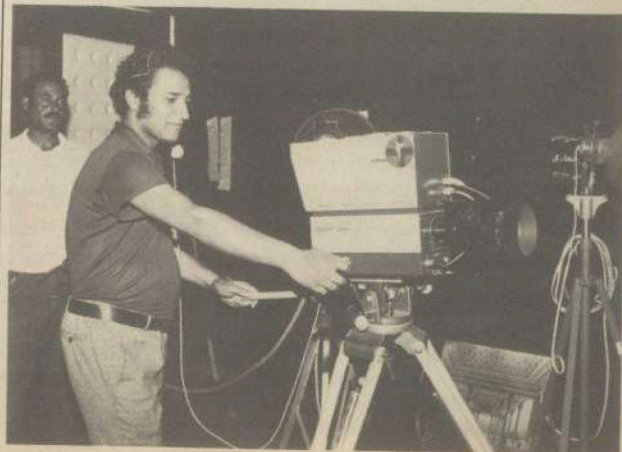


عنايت‌الله عظیمي گوینده اخبار

بخش دوم  
۱۷/۴۵ اخبار استان  
۱۸ کودکان  
۱۹ جادوی علم  
۱۹/۳۰ اتاق ۲۲۲  
۱۹/۵۵ رنگارنگ  
۳۰/۳۰ اخبار  
۳۱/۰۵ سازمان اس  
۳۲/۱۰ پخش مستقیم برنامه‌های المپیک  
(مراجعه شود به تقویم ضمیمه)

دوشنبه ۶ شهریور

بخش اول  
۱۳ اخبار  
۱۳/۱۱ جایزه بزرگ



اصغر حوشی - متصلی دوربین (تلویزیون اصفهان)

سه شنبه ۷ شهریور

بخش اول  
۱۳ اخبار  
۱۳/۱۰ رانده شده  
۱۴ کانون خانواده  
۱۴/۳۰ اخبار

بخش دوم  
۱۵ پخش مستقیم برنامه‌های المپیک  
(مراجعه شود به تقویم ضمیمه)

چهارشنبه ۸ شهریور

بخش اول  
۱۳ اخبار  
۱۳/۱۵ حفاظت و ایمنی  
۱۳/۱۵ گنجینه بوئن تن  
۱۴ در جستجوی زبان معیار  
۱۴/۳۰ اخبار

بخش دوم  
۱۵ پخش مستقیم برنامه‌های المپیک  
(مراجعه شود به تقویم ضمیمه)

# مرکز بندرعباس

یکشنبه ۵ شهریور

۱۷/۳۰ زیرگنبد کبود  
۱۸ کودکان (محلی)  
۱۸/۳۰ مبارز و پیروز  
۱۹ جادوی علم  
۱۹/۳۰ بازی سروشت  
۲۰ رنگارنگ  
۳۰/۳۰ اخبار  
۳۱ موسیقی ترانه‌ها  
۳۱/۳۰ پزشک محله  
۳۲/۳۰ هفت شهر عشق

پنجشنبه ۲ شهریور

۱۷/۳۰ توسن  
۱۸ فرهنگ فولکلور جنوب  
(تولید محلی)  
۱۸/۳۰ الیور تویست  
۱۹ ورزش محلی  
۱۹/۳۰ دانش  
۲۰ مسابقه چهره‌ها  
۳۰/۳۰ اخبار  
۳۱ دنیای يك زن  
۳۱/۳۰ موسیقی ایرانی  
۲۲ فیلم سینمایی

دوشنبه ۶ شهریور

۱۷/۳۰ شکلک  
۱۸ گیاهان  
۱۸/۳۰ ماجرای راه‌آهن  
۱۹ موسیقی ایرانی  
۱۹/۳۰ اتاق ۲۲۲  
۲۰ شهر آفتاب  
۳۰/۳۰ اخبار  
۳۱ اختابوس  
۳۱/۳۰ ایران‌زمین  
۳۲ نویسنده کارآگاه

جمعه ۳ شهریور

۱۰ کارگاه موسیقی و کارتون  
۱۰/۳۰ سرزمین عجایب  
۱۱/۳۰ آفتاب مهتاب  
۱۲/۳۰ موسیقی ایرانی  
۱۳ مجله نگاه  
۱۳/۳۰ چپارل  
۱۴/۳۰ موسیقی محلی  
۱۵ فیلم سینمایی  
۱۶/۳۰ فوتیبال  
۱۷/۱۵ وارینه چشمک  
۱۸/۱۵ جستجو  
۱۹/۳۰ پهلوانان  
۳۰/۳۰ اخبار  
۳۱ وارینه شب  
۳۲ بالاتر از خطر

چهارشنبه ۸ شهریور

۱۷/۳۰ کودکان (محلی)  
۱۸ آموزش زنان روستایی  
۱۸/۳۰ موسیقی محلی  
۱۹ آیوانو  
۱۹/۳۰ نغمه‌ها  
۳۰ قرن بیستم  
۳۰/۳۰ اخبار  
۳۱ تآثر  
۳۲ دنیای براکن

شنبه ۴ شهریور

۱۷/۳۰ پسر سیرک  
۱۸ مسابقه جدول  
۱۸/۳۰ باگزبانی  
۱۹ شش‌وهشت  
۱۹/۳۰ ورزش نوجوانان  
۲۰ افسونگر  
۳۰/۳۰ اخبار  
۳۱ فراری  
۳۲ آدم و حوا  
۳۳/۳۰ موسیقی فرهنگ و هنر



# دریچه‌ای بر باغ بسیار درخت



برنامه‌ای از شبکه سراسری  
تلویزیون ملی ایران

بحث و برداشتی آزاد از:  
مهدی اخوان ثالث (م. امید)

تهیه کننده: فرخ پورخامی

با سلام برنامه هفته قبل رو با اجازه تون دنبال میکنم اگر یادتون باشه برنامه مون عنوانش این بود از هر شاعر قصه‌ای و مادر قسمت اول ان به ترتیب از رابعه و رودکی يك قصه و بعد از خداوندگار حماسه ملی ایران هزاره سالار مرد طوس فردوسی، قصه، قصه‌زاری و ضجه فردوسی بر مرگ قهرمان آفریده قریحه خودش رستم. این قصه رو نقل کردیم و بعد باز اگر بخاطر تون موندنه باشه قصه‌ای هم از مناسبات و ماجراهای مولانا جلال‌الدین رومی سولوی و شمس تبریزی، از این دو بزرگوار هم قصه‌ای نقل کردیم که ماخذش نه مناقب‌العارفین افلاکی بود و نه رساله فریدون سپهسالار و عرض کردم که از رازی زنده‌ای، مردی دژقولی بنام نادعلی از زبان او نقل کردیم و آنوقت به اواخر برنامه رسیده بودیم که میخواستم از آفریننده بوستان و گلستان سراینده شیواترین و شیرین‌ترین غزلیهای قرن هفتم هجری سعدی قصه‌ای نقل کنم و به آغاز این قصه سعدی که رسیدیم مهلت ما تموم شد. و حالا باز، مهلت دیگری فرصت دیگری داریم و اون قصه ره میخوانیم نقل کنیم و اما ماخذ ما در نقل این روایت، کتاب نانوشته افواه مردم، اون کتاب کتابها، بزرگتر کتاب، و گسترده‌تر اوراق، و پهناتر برگها. ازین کتاب، کتاب زنده گویا، زاینده رود بیکران که همه‌جا هم میانه است و هم کرانه آبخوری برای همه کس، بقدر حوصله و ظرفیت سبوش ازین آبخورها آب برگیره و ما هم به کنج و خورد برنامه انشامون از این آبخور پهناور و بیکران لیبی تر میکنیم پیاله‌ای، پیالگی بر میداریم و نثار شما عزیزان میکنیم.

در فارسی مثلی داریم که لایه شنیدین، خیلسی مشهوره «شتر دیدی ندیدی» این مثل گویا قصه‌ای هم داره که بعضی پیران مل‌دان و قصه‌دان بعنوان متن زمینه این مثل اون قصه‌رو نقل میکنن، من البته هنوز روایت درست و تمامی ازین قصه - قصه شتر دیدی ندیدی - نشنیدم و جایی هم نخواندم ولی فکر میکنم داشته باشه در امثال و حکم دهخدا من تصور نمیکردم که قصه این مثل هم مثل چه بسیار مثلهای دیگه نقل شده رجوع کردم و دیدم نه اونجا هم فقط مثل رو داره «شتر دیدی ندیدی» و فکر میکنم الان درست یادم نیست که این مثل منسوبه به باباطاهر که اونم دوبیتی‌اش ره براتون نقل کردم که گفت:

از اون روزیکه ما را آفریدی  
بغیر از معصیت از ما چه دیدی  
خداوند! یعقوب عید صالح  
زمن بگذرد شتر دیدی ندیدی  
من فکر میکنم این منسوب به باباطاهر باشه، یعنی یقین ندارم که از خود او باشه، بهرحال در امثال و حکم بنظرم همین نقل شده باشه یعنی خود مثل ره احیاناً مثل به اون دراین دو بیتی، و اما این مثل روایت دیگری هم داره که مبنای قصه انشپ ماست و اینطور مشهوره.

سعدیا چند خوری چوب شتر بانانرا  
میتوان ترک نظر گفت، شتر دیدی؟ نه،  
این بیتی است که باز که من یقین ندارم حتی در کلیات سعدی آمده باشه، یعنی حتی از آن سعدی باشه. این بیت، بهر حال در افواه جاری درهمون کتاب زنده زاینده بیدار همونطور که عرض کردم به سعدی منسوبه و قصه‌ای هم برآش نقل میکنن که چون از نوادر قصه‌های شعرا است من خواستم این قصه رو بعنوان از هر شاعر قصه‌ای، راجع به سعدی نقل کنم و الاقصص سعدی فراوانه فکر میکنم این قصه در جانی ضبط نشده باشه، خواستم ما هم روایتی ازین داده باشیم بهرحال اگر با کتب قصه‌ها حکایات دوران قدیم قرتهای اول اسلامی دوران قدیم تمدن اسلامی یا حکایات و قصص اون زمانها از قبیل فرج بدالشده، هزار و یکشب، سندبادنامه و دیگر و دیگر حکایات آشنا باشیم که حتی هستین. در این قصه‌ها يك فصلی هست باسم فصل فرست و داستانهای گوناگون یا قهرمانان مختلف، از قصه‌های متنوع فراست و هوشیاری که نوعی در واقع قیافه‌شناسی براساس ظواهر مشهود يك انسان داوری کردن درباره باطن و درونش. براین مبنا قصه‌های فراوانی به قهرمانان مشهور تاریخ اسلامی (اسلامی که عرض میکنم منظورم اعم از فارس و عرب و ترک و غیره و غیر است)، بله به اونها منسوبه مثلاً به اصمعی به ابوعلی سینا چه بسیار از قصص فراست منسوبه يك قصه هم هست نظیر همین داستانی که ما میخوانیم به سعدی نسبتش بدیم یعنی افواه مردم داده این نسبت ره، بهر حال داستانی است که شعر سعدی براساس اون سروده شده یعنی شعر سعدی در واقع عبرتی است از يك ماجرا، از يك واقعه و اوناز اینتراره که میگن وقتی سعدی در اون گردشها و سفرها و سیاحت‌های چندین ساله مشهورش در بیابانی از بیابانهای دردندش بیفریاد به تنهایی یا اون کوله باریکه بر دوشش بود و احیاناً

چوب دستی که داشت و با خیال خودش اهسته اهسته پیاده و بطرف مقصدی بطرف شهری در حرکت بود که ناگهان از خم راهی، خم رهگذری، که رد میشد يك مرتبه دید که چند نفر سوار با لباسهای عرب گونه و شاید بپوش باشه یکیم با لباسهای بااصطلاح دیار عرب همچو لباسهای حمله‌داران حج رسیدن و منجمله یکیشون که گویا جنبه بااصطلاح بزرگتری و فرماندهی هم داره که مبنای قصه امشب ماست و اینطور مشهوره.

سعدیا چند خوری چوب شتر بانانرا  
میتوان ترک نظر گفت، شتر دیدی؟ نه،  
این بیتی است که باز که من یقین ندارم حتی در کلیات سعدی آمده باشه، یعنی حتی از آن سعدی باشه. این بیت، بهر حال در افواه جاری درهمون کتاب زنده زاینده بیدار همونطور که عرض کردم به سعدی منسوبه و قصه‌ای هم برآش نقل میکنن که چون از نوادر قصه‌های شعرا است من خواستم این قصه رو بعنوان از هر شاعر قصه‌ای، راجع به سعدی نقل کنم و الاقصص سعدی فراوانه فکر میکنم این قصه در جانی ضبط نشده باشه، خواستم ما هم روایتی ازین داده باشیم بهرحال اگر با کتب قصه‌ها حکایات دوران قدیم تمدن اسلامی یا حکایات و قصص اون زمانها از قبیل فرج بدالشده، هزار و یکشب، سندبادنامه و دیگر و دیگر حکایات آشنا باشیم که حتی هستین. در این قصه‌ها يك فصلی هست باسم فصل فرست و داستانهای گوناگون یا قهرمانان مختلف، از قصه‌های متنوع فراست و هوشیاری که نوعی در واقع قیافه‌شناسی براساس ظواهر مشهود يك انسان داوری کردن درباره باطن و درونش. براین مبنا قصه‌های فراوانی به قهرمانان مشهور تاریخ اسلامی (اسلامی که عرض میکنم منظورم اعم از فارس و عرب و ترک و غیره و غیر است)، بله به اونها منسوبه مثلاً به اصمعی به ابوعلی سینا چه بسیار از قصص فراست منسوبه يك قصه هم هست نظیر همین داستانی که ما میخوانیم به سعدی نسبتش بدیم یعنی افواه مردم داده این نسبت ره، بهر حال داستانی است که شعر سعدی براساس اون سروده شده یعنی شعر سعدی در واقع عبرتی است از يك ماجرا، از يك واقعه و اوناز اینتراره که میگن وقتی سعدی در اون گردشها و سفرها و سیاحت‌های چندین ساله مشهورش در بیابانی از بیابانهای دردندش بیفریاد به تنهایی یا اون کوله باریکه بر دوشش بود و احیاناً

گهی بزنند و سوگند یاد کنند دستها رو بلند میکنند و میگن به این گنبد و گلدسته. این ره به حساب مثل و مثلی است که به کسبه زوار آشنای مشهد نسبت دادن. بهر حال سعدی به این سوی حاجت این قبله قسم میخورد و میگفت آخه چه داعی داره من نکم، خلاصه آمدند و درین حیص و بیص رسیدن به کاروان، کاروانیکه اینها ازشون جدا شده بودن و به بزرگ قافله رسیدند، سعدی‌ره بگردن پیش اون، پیش اون بزرگتر، بزرگتر گفت، ها چیه، بگو ببینم چی شده؟ گفت ازین بی‌انصافها بپرسین و اونها شروع کردن به ماجرا ره تعریف کردن. شرح دادن که قضیه باخترقاره که این بابا نشونیه ره داده تماشا درست حسی دندونهای شترم که افتاده بود دیده و حالا قسم میخورم میگه نه ندیدم درین کیوردار و ماجرا که داشتن به سعدی گفتگو میکردن و میخواستن بااصطلاح نرمش کنن یکمرتبه دیدن از گرد دور از بیابون دوردست پر هیبت سواری پیدا شد و نزدیک و نزدیک که شد دیدن بله شترگمشده شونه و اونزنه‌که آمده، باخوشحالی جلو رفتن و پرسیدن کجا بودی؟ بلائی سرت آمده؟ گفت بله راه گم کردم. ازش پرسیدن تر کسی ره ندیدی سر رات گفت میچ احدی را من نگاه بپش نیفتاده، گفتن منجمله این مرد ره تو ندیدی؟ گفت بله مطلقاً ندیدم و ماجرا گذشت و آمدن از سعدی عذرخواهی و رئیس کاروان گفت که حالا این گذشت و میبخشی ما رو پیشامدی شد تصویر خودت بود و اینها، ولی تو بما بگو که تو از کجا نشونیهای این شتر ندیده ره دادی گفت اینها همه علائمی داره که من براتون شرح میدم ببینید اگر درست سنجیدم و استنتاجم درسته شما قبول کنید و شروع کرد به شرح دادن گفت در مسیریکه میامدم نشانه پای شتر ره من میدیدم روی خاک روی زمین، بعد از چکه‌هائیکه از طرف ریخته بود و مورچه و زنبور و پشه‌ایکه جمع میشد تشخیص دادم که اینور ترشی باید باشه آنور شیرینی و بعد شتر ره په جایی نشونده بودن و کسبیکه از اون پیاده بود معلوم بود که سنگینه و یکدستش را هم گذاشته بود زمین من این علائم ره دیدم و فکر کردم بایستی زنی باشه که بار سنگینی داره یا آبسته و احیاناً میخواست به کمک یکدست از زمین برخیزه بعد گفتن خوب اینها همه بجای خود دندونهاشو از کجا دونستی گفت اون علف که خورده شده بود معلوم بود که این علف ره تکه‌ای ره از وسط ول کرده



بود دو طرفش ره خورده بود و این معلوم بود که وسط دندون نداشته و غیر از اون قبلا من فراموش کردم بگم یکی از نشونیهائی که میداد این بود که میگفت شتر به چشمش کوره گفتن بله حالا که نشونیها ره تطبیق میکردن سعدی گفت منجمله از کوریش هم نمیدیدم به طرف علقها ره خورده طرفی ره نخورده خلاصه این نشونیها ره که اینها دیدن به او آفرین گفتن به فراست این مرد عجم رهگذر. و ماجرا تموم شد. قصه طی شد، تموم شد. ولی سعدی از این چوب خوردنهای و کتف دردآدمنها و استخون شکستن-ها برایش عبرتی حاصل شد که اون عبرت ره بصورت این بیت مثلی ادا کرد و ثبت و ضبط کرد و بهجاودانگی ادب سپرد که خب حالا این چه داعی داشت که بگه شتر ره دیدم میتونست بگه نه ندیدم ترک نظر بکنه، بگه‌که‌نه من همچنین چیزی ندیدم چرا چوب بخورد؟

سعدیا چند خوری چوب شتر بانانرا  
میتوان ترک نظر گفت، شتر دیدی نه  
بله، قصه‌ای بود که میخواستیم برای این عنوان از هر شاعر قصه‌ای نقل کنیم برای این مثل و اما دنباله برنامه ره میخوانم اختصاص بدم به خوندن شعری از سعدی که ماجرائی از او نقل کردیم نمیدونم موافق هستید یا نه؟ میخوانم بصورت فال-گرفتن از کلیات سعدی احیاناً فالگی بگیرم و الا تلفظ قبلی مادر ماذر حضرت حسن ختام بدم فالی از بوستان آمد - این نکته ره میخواستم عرض کنم یعنی جزء گفتنیهاییکه درباره سعدی داریم، بنظر من یکی هم اینه، میدونم که بوستان ره سعدی در ۶۵۵ هجری خاتمه بخشیده و کتاب ره تقدیم کرده به مددج خودش اتابکان فارس و اما بوستان و گلستان در ادب ما تقلیدها و پیرویهای بسیاری پیدا کرده بسیاری از کتب فارسی ره در ادب فارسی میشناسیم که در دنباله گلستان نوشته شده و به پیروی از او از همون زمانهای نزدیک به سعدی از روضه خلد تا بهارستان جامی بگیر تا بیا به پریشان قاتنی و همین زمان ما هم حتی پیرو و مقلد داشته این‌که کتاب اردبیلیست مرحوم یحیی دولت-آبادی اگر اشتباه نکنم که داستانهائی از او هم منتشر کردن در مجلات بسیار قدیم درسالهای مثلا ۱۳۰۶ اونوقتها، و امثالیهای گلستان ره میشناسیم و میشناختیم. تقلیدهای بوستان‌گستره و گمنام‌تر یعنی ناشناخته‌تر، چرا؟ خوب در گلستان شیوه تثر مسجع یا داستان‌آوری و شعر و نثر با هم دیگه توأم است اینها، این ذوقیاتی که از

حکایات و عبرتها گرفته شده به بابهای مختلف تقسیم شده. اینها ذوقیات و آثاری است که هر شاعر و نویسنده-ایکه غیر از شعر طبع نوشتن هم داشته باشه شروع میکنه به گفتن و حالا بدو خویش دیگه اون باناقد روزگاره که سبک سنگین کنه این کار آسانتره اما در بوستان نه، برای اینکه بوستان اوج قدرت بلاغت زبان فارسی است به اعتقاد بنده بوستان حد عالی بلاغت و سخنوری است از او برتر دیگه نداریم سعدی در غزل مشهوره در نوشتن حکایات گلستان هم مشهوره و قصاندش هم همینطور ولی در بوستان معجزه کرده یعنی از اون حد دیگه برتر ذوق فارسی گمان نمیکنم نصیبش بشه اینه که کسانیکه رفتن به طرف تقلید بوستان خودشون ره شکست خورده و ناتوان دیدن. از همون نزدیکهای زمان سعدی از صحبت نامه عماد فقیه بگیر و از محبت‌نامه ناصر بخارائی (اگه ایندوتا ره با هم اشتباه نکرده باشم) بگیر و بیا تا زمان ما که همه اینها خودشون متوجه شدن که این قدرتی است که دیگه برتر از آن ممکن نیست و به اون نزدیک شدن هم ممکن نیست در نهایت سادگی ببینید چه میگوید:

جوانی سر از رای مادر پشافت  
دل دردمندش به آذر پشافت.  
ما حالا تلفظ دال و ذال ره نداریم و الا تلفظ قبلی مادر ماذر بوده و با آذر هم قافیه،  
چو بیچاره شد پیشش آورد مهد  
که ای سست مهر فراموش عهد  
برای تنبیه کردن فرزندیکه ناپایی داره میکنه، با مادر درشتی میکنه و فراموش کرده زحمت مادر ره آوردن گپوارش پیشش، ازاین شمشیر برنده‌تر از کوفتن احساسات فرزند ناسپاس و ناخلف چه کاری ممکنه بیشتر تأثیر داشته باشه. سنگ ره میترکونه اصلا کوه ره منقلب میکنه چه برسه به انسانی که بهر حال هرچه هم ناخلف و ناسپاس باز هم مادر وقتی گپواره ره بیاره بیندازه پیشش. بین تو تو این بودی تو این گپواره بودی یادت رفته. مگس‌راندن از خود مجالت نبود.

يك چنین حدیست یعنی میخوانم بگم محتویات حکایات بوستان با شکل و بیانش. اینها دیگه به نهایت هماهنگی و لطف و قدرت در تلفیق و ترکیب اوج بلاغت زبان فارسیست متأسفم میخواستم این بحث ره دنبال کنم که اشاره میرسه که فرست این برنامه تمام شده بونه حالا بگذریم برای بعدها اگه زنده ماندم و دیگه درود و بدرود.





۳۱ از دیدگاه شما (تولید محلی)

۲۴/۱۰ بخش مستقیم برنامه‌های المپیک  
(مراجعه شود به تقویم ضمیمه)

● دوشنبه ۶ شهریور

۱۵ بخش مستقیم برنامه‌های المپیک  
(مراجعه شود به تقویم ضمیمه)

● سه‌شنبه ۷ شهریور

۱۵ بخش مستقیم برنامه‌های المپیک  
(مراجعه شود به تقویم ضمیمه)

● جمعه ۳ شهریور

- ۱۱ کارگاه موسیقی
- ۱۱/۴۰ پسر سیرک
- ۱۱/۵۵ سرزمین عجایب
- ۱۴/۴۵ آفتاب میناب
- ۱۴/۴۵ مجله نگاه
- ۱۴/۱۵ موسیقی محلی (تولید محلی)
- ۱۴/۴۰ اخبار
- ۱۵ فیلم سینمایی
- ۱۶/۴۰ فوتبال
- ۱۷/۴۰ چارل
- ۱۸/۱۰ چشمک
- ۱۹ جستجو
- ۴۰/۴۰ اخبار
- ۴۱ وارینه شب
- ۴۱/۳۰ بالاتر از خطر
- ۴۴/۱۵ شما و تلویزیون (تولید محلی)

● شنبه ۴ شهریور

- ۱۸ کودکان
- ۱۹ مسابقه جایزه بزرگ (تولید محلی)
- ۱۹/۴۰ برنامه جوانان
- ۲۰ افسونگر
- ۴۰/۴۰ اخبار
- ۴۱ روزهای زندگی
- ۴۴ آدم و حوا
- ۴۴/۴۰ موسیقی فرهنگ و هنر
- ۴۴ اخبار

● یکشنبه ۵ شهریور

- ۱۸ کودکان
- ۱۹ جادوی علم
- ۱۹/۴۰ آیوانو
- ۲۰ رنگارنگ
- ۴۰/۴۰ اخبار
- ۴۱ هنرهای تجسمی

- ۴۱/۴۰ پزشک محله
- ۴۴/۴۰ هفت شهر عشق
- ۴۴ اخبار

● دوشنبه ۶ شهریور

- ۱۸ کودکان
- ۱۹ فیلم مستند
- ۱۹/۴۰ نغمه‌ها
- ۴۰ در جستجوی زبان معیار
- ۴۰/۴۰ اخبار
- ۴۱ اختاپوس
- ۴۱/۴۰ نویسنده گارآگاه
- ۴۴/۴۰ ایران زمین
- ۴۴ اخبار

● سه‌شنبه ۷ شهریور

- ۱۸ آموزش روستائی - کودکان و بزرگسالان (تولید محلی)
- ۱۹/۴۰ مسابقه تلاش
- ۴۰/۴۰ اخبار
- ۴۱ روزهای زندگی
- ۴۴ تآثر
- ۴۴ اخبار

● چهارشنبه ۸ شهریور

- ۱۸ آموزش زنان روستائی
- ۱۸/۴۰ کودکان (تولید محلی)
- ۱۹ نسل جدید
- ۴۰ قرن بیستم
- ۴۰/۴۰ اخبار
- ۴۱ سرکار استوار
- ۴۴ دنیای براکن
- ۴۴ اخبار

● شنبه ۶ شهریور

- ۱۸/۴۰ کارتون
- ۱۹ آنچه شما خواسته‌اید
- ۱۹/۴۰ موسیقی ایرانی

# مرکز زاهدان

# مرکز رشت

- ۴۰ شهر آفتاب
- ۴۰/۴۰ اخبار
- ۴۱ وارینه کوکو
- ۴۲ نویسنده کارآگاه

● سه‌شنبه ۷ شهریور

- ۱۲ موسیقی ایرانی
- ۱۲/۴۰ آیوانو
- ۱۲ کارگر (تولید محلی)
- ۱۴/۴۰ راه آهن
- ۱۴/۴۰ اخبار
- ۱۵ سرزمین‌ها
- ۱۵/۴۰ تکنوازی
- ۱۵/۴۵ کارآگاهان
- ۱۶ دختر شاه پریان
- ۱۶/۴۰ آقای جدول
- ۱۷ آموزش روستائی
- ۱۷/۴۰ پزشک محله
- ۱۸/۴۰ بریده جراید
- ۱۸/۴۵ میلیاردر
- ۱۹ جونی آلیسون
- ۱۹/۴۰ نقالی
- ۴۰ سفر با اسلحه
- ۴۰/۴۰ اخبار
- ۴۱ بیتون پلیس
- ۴۲ سرکار استوار
- ۴۴/۴۵ تاج‌جوز

● پنجشنبه ۲ شهریور

- ۱۸ کودکان
- ۱۸/۴۰ توسن
- ۱۹ برنامه المپیک
- ۱۹/۴۰ آیوانو
- ۱۹/۵۵ مسابقه چهره‌ها
- ۴۰/۴۰ اخبار
- ۴۱/۰۵ دنیای يك زن
- ۴۱/۴۰ وارینه
- ۴۲/۱۰ فیلم سینمایی
- ۴۳/۴۰ اخبار استان
- ۴۴/۴۵ موسیقی (تولید محلی)

● جمعه ۳ شهریور

- ۱۱ کارگاه موسیقی
- ۱۱/۴۰ پسر سیرک
- ۱۱/۵۰ سرزمین عجایب
- ۱۴/۴۰ آفتاب میناب
- ۱۴/۴۵ مجله نگاه
- ۱۴/۵۵ موسیقی ایرانی
- ۱۴/۴۰ اخبار
- ۱۵ فیلم سینمایی
- ۱۶/۵۰ مسابقه فوتبال المپیک ۶۸
- مجارستان - بلغارستان
- ۱۸/۴۰ چارل
- ۱۹/۴۴ چشمک
- ۴۰/۴۰ اخبار
- ۴۱/۵۵ وارینه شب
- ۴۴/۱۰ بالاتر از خطر

● شنبه ۴ شهریور

۱۷/۴۰ بخش مستقیم برنامه‌های المپیک  
(مراجعه شود به تقویم ضمیمه)

- ۱۹/۴۰ دانش
- ۱۹/۵۵ افسونگر
- ۴۰/۴۰ اخبار
- ۴۱/۵۵ بیتون پلیس
- ۴۲ دریاچه‌ای برباغ بسیار درخت
- برنامه‌ای از «مهدی اخوان ثالث» (تولید خوزستان)
- ۴۲/۴۰ خارج از محدوده
- ۴۲ اخبار استان
- ۴۴/۱۵ فیلم سینمایی

● یکشنبه ۵ شهریور

- ۱۸ کودکان
- ۱۹ جادوی علم
- ۱۹/۴۰ اتاق ۲۲۲
- ۱۹/۵۵ رنگارنگ
- ۴۰/۴۰ اخبار

- ۱۷ رویدادهای استان
- ۱۷/۴۰ دانیل نورلدا
- ۱۸/۴۰ بریده جراید
- ۱۸/۴۵ الماس
- ۱۹ دانش
- ۱۹/۴۰ موسیقی محلی
- ۴۰ ادبیات جهان
- ۴۰/۴۰ اخبار
- ۴۱ بیتون پلیس
- ۴۲ آدم و حوا
- ۴۴/۴۰ فیلم سینمایی

● یکشنبه ۵ شهریور

- ۱۴ وارینه
- ۱۴/۴۰ کیسی چوژ
- ۱۴ جوانان (تولید محلی)
- ۱۴/۴۰ فیلم ویژه
- ۱۴/۴۰ اخبار
- ۱۵ مارتین چازل ویت
- ۱۵/۴۰ تکنوازی
- ۱۵/۴۵ هیالزیوس ۱۰۰
- ۱۶/۱۵ مجله نگاه
- ۱۶/۴۰ دنیای يك زن
- ۱۷ جادوی علم
- ۱۷/۴۰ آخرین مهلت
- ۱۸/۴۰ بریده جراید
- ۱۸/۴۵ وارینه
- ۱۹ فراری
- ۴۰ گذری در جهان اندیشه
- ۴۰/۴۰ اخبار
- ۴۱ اسرار شهر بزرگ
- ۴۲ هفت شهر عشق
- ۴۴/۴۰ آل‌فرد هیچکاک

● دوشنبه ۶ شهریور

- ۱۲ موسیقی محلی
- ۱۲/۴۰ خلیان از نرس
- ۱۴ حفاظت و ایمنی
- ۱۴/۴۰ بقرار
- ۱۴/۴۰ اخبار
- ۱۵ گریز یا
- ۱۵/۴۰ جستجو
- ۱۷ وارینه شش و هشت
- ۱۷/۴۰ مدافعان
- ۱۸/۴۰ بریده جراید
- ۱۸/۴۵ ساز تنها
- ۱۹ ایران زمین
- ۱۹/۴۰ نیکلاس نیکلایی

● پنجشنبه ۲ شهریور

- ۱۲ موسیقی ایرانی
- ۱۲/۴۰ ماجرای ساتورن
- ۱۲ ماجرا
- ۱۴/۴۰ اعتراف
- ۱۴/۴۰ اخبار
- ۱۵ گنجینه هلندی
- ۱۵/۴۰ تکنوازی
- ۱۵/۴۵ ویلت
- ۱۶/۴۰ بازی بازی
- ۱۷ شهر عربان
- ۱۷/۴۰ رنگارنگ
- ۱۸ بل فکور
- ۱۸/۴۰ بریده جراید
- ۱۸/۴۵ پاسداران
- ۱۹ خانه قمر خانم
- ۱۹/۴۰ سخنرانی دکتر دانشور
- ۴۰/۴۰ اخبار
- ۴۱ موسیقی ایرانی
- ۴۱/۴۰ مایم و شما (محلی)
- ۴۲ فیلم سینمایی

● جمعه ۳ شهریور

- ۱۰ موسیقی کودک
- ۱۰/۴۰ توسن
- ۱۱ چشمک
- ۱۲ گزارش استرلج
- ۱۳ موسیقی ایرانی
- ۱۴/۴۰ کشتی پیکاردی
- ۱۴ دور دنیا
- ۱۴/۴۰ اخبار
- ۱۵ فیلم سینمایی
- ۱۶/۴۰ رویدادهای استان
- ۱۷ فوتبال
- ۱۸/۴۰ آقای نواک
- ۱۹/۴۰ موسیقی محلی
- ۴۰ اختاپوس
- ۴۰/۴۰ اخبار
- ۴۱ وارینه شب
- ۴۲ بالاتر از خطر

● شنبه ۴ شهریور

- ۱۲ موسیقی ایرانی
- ۱۲/۴۰ افسونگر
- ۱۳ کارگر
- ۱۴/۴۰ دکتر بن کیسی
- ۱۴/۴۰ اخبار
- ۱۵ جولیا
- ۱۵/۴۰ میان پرده
- ۱۵/۴۵ چارل
- ۱۶/۴۰ آقاخبره



اتاق فرمان ضبط تلویزیون تبریز - پیرو صبری مسئول بخش - سیروس مینو صدای



۲۰ افسونگر  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ آخرین مهلت  
۲۲ آمد و حوا

یکشنبه ۵ شهریور

۱۸/۳۰ آقا خرسه  
۱۹ راز بقا  
۱۹/۳۰ رنگارنگ  
۲۰ روح کاپیتان کرک  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ داش پالکی  
۲۲ هفت شهر عشق

دوشنبه ۶ شهریور

۱۸/۳۰ کیمیا  
۱۹ جادوی علم  
۱۹/۳۰ نغمه‌ها  
۲۰ درچه‌ای بریخ بسیار درخت  
برنامه‌ای از «مهدی اخوان ثالث»  
(تولید خوزستان)  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ دنیای يك زن  
۲۱ احساس و تأثر  
۲۲ ایران زمین

سه‌شنبه ۷ شهریور

۱۸/۳۰ توسن  
۱۹ سرزمین‌ها  
۱۹/۳۰ موسیقی ایرانی  
۲۰ دختر شاه پریان  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ سرکار استوار  
۲۲ جنگ بزرگ

چهارشنبه ۸ شهریور

۱۸/۳۰ باگزبانی  
۱۹ آموزش زنان روستائی  
۱۹/۳۰ تقالی  
۲۰ جولیا  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ ویلت  
۲۲ موسیقی فرهنگ و هنر

یکشنبه ۵ شهریور

۱۸/۳۰ آقا خرسه  
۱۹ راز بقا  
۱۹/۳۰ رنگارنگ  
۲۰ روح کاپیتان کرک  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ داش پالکی  
۲۲ هفت شهر عشق

دوشنبه ۶ شهریور

۱۸/۳۰ کیمیا  
۱۹ جادوی علم  
۱۹/۳۰ نغمه‌ها  
۲۰ درچه‌ای بریخ بسیار درخت  
برنامه‌ای از «مهدی اخوان ثالث»  
(تولید خوزستان)  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ احساس و تأثر  
۲۲ ایران زمین



برویز صیاد

# مرکز سندج

سه‌شنبه ۷ شهریور

۱۸/۳۰ توسن  
۱۹ سرزمین‌ها  
۱۹/۳۰ موسیقی ایرانی  
۲۰ دختر شاه پریان  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ سرکار استوار  
۲۲ جنگ بزرگ

چهارشنبه ۸ شهریور

۱۸/۳۰ باگزبانی  
۱۹ آموزش زنان روستائی  
۱۹/۳۰ تقالی  
۲۰ جولیا  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ رانده شده  
۲۲ موسیقی فرهنگ و هنر

پنجشنبه ۲ شهریور

۱۸/۳۰ مسابقه جدول  
۱۹ دانش  
۱۹/۳۰ موسیقی ایرانی  
۲۰ ستارگان  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ دنیای يك زن  
۲۱/۳۰ فیلم سینمائی

جمعه ۳ شهریور

۱۷ پسر سیرک  
۱۷/۳۰ فوتبال  
۱۸/۳۰ چشمک  
۱۹/۳۰ انتراف  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ خانه قمر خانم  
۲۱/۳۰ بالاتر از خطر

شنبه ۴ شهریور

۱۸/۳۰ کارتون  
۱۹ آنچه شما خواسته‌اید  
۱۹/۳۰ موسیقی ایرانی  
۲۰ افسونگر  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ اخبار  
۲۲ آمد و حوا

یکشنبه ۵ شهریور

۱۸/۳۰ آقا خرسه  
۱۹ راز بقا  
۱۹/۳۰ رنگارنگ  
۲۰ روح کاپیتان کرک  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ داش پالکی  
۲۲ هفت شهر عشق

دوشنبه ۶ شهریور

۱۱ کارگاه موسیقی  
۱۱/۳۰ پسر سیرک  
۱۱/۵۵ سرزمین عجایب  
۱۲/۴۰ آفتاب میناب  
۱۳/۳۵ مجله نگاه  
۱۴/۰۵ موسیقی ایرانی (فرهنگ و هنر)  
۱۴/۳۰ اخبار  
۱۵ فیلم سینمائی

# مرکز شیراز

سه‌شنبه ۷ شهریور

۱۶/۵۰ مسابقه فوتبال المیک ۶۸  
مجارستان - بلغارستان  
۱۸/۳۰ چپارل  
۱۹/۳۲ چشمک  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱/۰۵ واریته شب  
۲۲/۱۰ بالاتر از خطر

شنبه ۴ شهریور

بخش اول  
۱۳ اخبار  
۱۳/۱۰ جاد  
۱۴ شما و تلویزیون  
۱۴/۳۰ اخبار  
بخش دوم  
۱۷/۳۰ پخش مستقیم برنامه‌های المیک  
(مراجعه شود به تقویم ضمیمه)

چهارشنبه ۸ شهریور

۱۹/۳۰ دانش  
۱۹/۵۵ افسونگر  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱/۰۵ بیون‌پلیس  
۲۲ درچه‌ای بریخ بسیار درخت  
برنامه‌ای از «مهدی اخوان ثالث»  
(تولید خوزستان)  
۲۲/۳۰ خارج از محدوده  
۲۳ اخبار

یکشنبه ۵ شهریور

بخش اول  
۱۳ اخبار  
۱۳/۱۰ کارگر  
۱۳/۳۵ دکتر بن‌کیسی  
۱۴/۳۰ اخبار  
بخش دوم  
۱۸ برنامه کودکان  
۱۸/۴۵ اخبار استان  
۱۹ جادوی علم  
۱۹/۳۰ اتاق ۴۴۴  
۱۹/۵۵ موسیقی ایرانی (تولید محلی)  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱/۰۵ سازمان اس

یکشنبه ۵ شهریور

۲۲/۱۰ پخش مستقیم برنامه‌های المیک  
(مراجعه شود به تقویم ضمیمه)

دوشنبه ۶ شهریور

بخش اول  
۱۳ اخبار  
۱۳/۱۰ مسابقه جایزه بزرگ  
۱۳/۳۵ کپکشان  
۱۴/۳۰ اخبار

یکشنبه ۵ شهریور

۱۵ پخش مستقیم برنامه‌های المیک  
(مراجعه شود به تقویم ضمیمه)

سه‌شنبه ۷ شهریور

بخش اول  
۱۳ اخبار  
۱۳/۱۰ رانده شده  
۱۴ کانون خانواده  
۱۴/۳۰ اخبار

یکشنبه ۵ شهریور

۱۵ پخش مستقیم برنامه‌های المیک  
(مراجعه شود به تقویم ضمیمه)

چهارشنبه ۸ شهریور

بخش اول  
۱۳ اخبار  
۱۳/۱۵ گنجینه پوئن‌تن  
۱۴ در جستجوی زبان معیار  
۱۴/۳۰ اخبار

یکشنبه ۵ شهریور

۱۵ پخش مستقیم برنامه‌های المیک  
(مراجعه شود به تقویم ضمیمه)

یکشنبه ۵ شهریور

۲۲/۱۰ پخش مستقیم برنامه‌های المیک  
(مراجعه شود به تقویم ضمیمه)

پنجشنبه ۲ شهریور

۱۸/۳۰ مسابقه جدول  
۱۹ دانش  
۱۹/۳۰ موسیقی ایرانی  
۲۰ ستارگان  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ دنیای يك زن  
۲۱/۳۰ فیلم سینمائی

جمعه ۳ شهریور

۱۷ پسر سیرک  
۱۷/۳۰ فوتبال  
۱۸/۳۰ چشمک  
۱۹/۳۰ انتراف

# مرکز کرمان

۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ خانه قمرخانم  
۲۱/۳۰ بالاتر از خطر

شنبه ۴ شهریور

۱۸/۳۰ کارتون  
۱۹ آنچه شما خواسته‌اید  
۱۹/۳۰ موسیقی ایرانی  
۲۰ افسونگر  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ آخرین مهلت  
۲۲ آمد و حوا

یکشنبه ۵ شهریور

۱۸/۳۰ آقا خرسه  
۱۹ راز بقا  
۱۹/۳۰ رنگارنگ  
۲۰ روح کاپیتان کرک  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ داش پالکی  
۲۲ هفت شهر عشق

دوشنبه ۶ شهریور

۱۸/۳۰ کیمیا  
۱۹ جادوی علم  
۱۹/۳۰ نغمه‌ها  
۲۰ درچه‌ای بریخ بسیار درخت  
برنامه‌ای از «مهدی اخوان ثالث»  
(تولید خوزستان)

یکشنبه ۵ شهریور

۲۱ احساس و تأثر  
۲۲ ایران زمین

سه‌شنبه ۷ شهریور

۱۸/۳۰ توسن  
۱۹ سرزمین‌ها  
۱۹/۳۰ موسیقی ایرانی  
۲۰ دختر شاه پریان  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ سرکار استوار  
۲۲ جنگ بزرگ

چهارشنبه ۸ شهریور

۱۸/۳۰ باگزبانی  
۱۹ آموزش زنان روستائی  
۱۹/۳۰ تقالی  
۲۰ جولیا  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ رانده شده  
۲۲ موسیقی فرهنگ و هنر

# مرکز کرمانشاه

۲۱ محله بیتون  
۲۲ آمد و حوا  
۲۲/۳۰ موسیقی ایرانی  
۲۳ اخبار

یکشنبه ۵ شهریور

۱۸ نمایش عروسکی و کارتون  
۱۸/۳۰ توسن  
۱۹ موسیقی محلی  
۱۹/۳۰ کیسی‌چونز  
۲۰ رنگارنگ  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ خانه قمرخانم  
۲۱/۳۰ مدافعان  
۲۲/۳۰ هفت شهر عشق  
۲۳ اخبار

دوشنبه ۶ شهریور

۱۸ باگزبانی و کارتون  
۱۸/۳۰ خلبان ارشد  
۱۹ موسیقی ایرانی  
۱۹/۳۰ اتاق ۴۴۴  
۲۰ شهر آفتاب  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ اختاپوس  
۲۱/۳۰ انتراف  
۲۲/۳۰ ایران زمین  
۲۳ اخبار

سه‌شنبه ۷ شهریور

۱۸ آموزش روستائی (تولید محلی)  
۱۹ جادوی علم  
۱۹/۳۰ مسابقه تلاش  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ محله بیتون  
۲۲ سرکار استوار  
۲۳ اخبار

چهارشنبه ۸ شهریور

۱۸ آموزش روستائی (تولید محلی)  
۱۸/۳۰ آقای جدول  
۱۹ آيوانبو  
۱۹/۳۰ دانش  
۲۰ دختر شاه پریان  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ تأثر  
۲۲ دنیای براکن  
۲۳ اخبار

شنبه ۴ شهریور

۱۸ کیمیا  
۱۸/۳۰ مبارز و بیروز  
۱۹ آنچه شما خواسته‌اید  
۱۹/۳۰ مسابقه جایزه بزرگ (تولید محلی)  
۲۰ افسونگر  
۲۰/۳۰ اخبار



فرشته یاری خواننده رادیو کرمانشاه



# مرکز مشهد

دوشنبه ۶ شهریور

۱۵ پخش مستقیم برنامه‌های المپیک (مراجعه شود به تقویم ضمیمه)

سه‌شنبه ۷ شهریور

۱۵ پخش مستقیم برنامه‌های المپیک (مراجعه شود به تقویم ضمیمه)

پنجشنبه ۲ شهریور

- ۱۸ کودکان (شبکه)
- ۱۸/۴۰ سرزمین عجایب
- ۱۹/۴۰ مادام پوری
- ۴۰ مسابقه چیره‌ها (شبکه)
- ۴۰/۴۰ اخبار (شبکه)
- ۴۰/۵۰ اخبار استان
- ۴۱/۰۵ انتراف
- ۴۲/۱۰ فیلم سینمایی (شبکه)
- ۴۳/۴۰ اخبار استان

چهارشنبه ۸ شهریور

۱۵ پخش مستقیم برنامه‌های المپیک (مراجعه شود به تقویم ضمیمه)

جمعه ۳ شهریور

- ۱۶/۴۰ اخبار (شبکه)
- ۱۵ فیلم سینمایی (شبکه)
- ۱۶/۴۰ مسابقه فوتبال (شبکه)
- ۱۷/۴۴ غرب وحشی
- ۱۸/۱۲ چشمک (شبکه)
- ۱۹ سرزمینها
- ۱۹/۴۰ دور دنیا
- ۴۰ خانه قهرمان
- ۴۰/۴۰ اخبار (شبکه)
- ۴۰/۵۰ اخبار استان
- ۴۱/۰۵ وارثه شب (شبکه)
- ۴۲/۱۵ بالاتر از خطر (شبکه)

شنبه ۴ شهریور

- ۱۷/۴۰ پخش مستقیم برنامه‌های المپیک (مراجعه شود به تقویم ضمیمه)
- ۴۰ افسونگر (شبکه)
- ۴۰/۴۰ اخبار (شبکه)
- ۴۰/۵۰ اخبار استان
- ۴۱ محله پیتون
- ۴۲ رویدادهای هفته
- ۴۳/۴۰ خارج از محدوده (شبکه)
- ۴۴/۰۵ اخبار (شبکه)

یکشنبه ۵ شهریور

- ۱۸ کودکان (شبکه)
- ۱۹ جادوی علم (شبکه)
- ۱۹/۴۰ آتاق ۳۳۳ (شبکه)
- ۱۹/۵۵ رنگارنگ (شبکه)
- ۲۰/۴۰ اخبار (شبکه)
- ۲۱/۰۶ سازمان اس
- ۲۲/۱۰ پخش مستقیم برنامه‌های المپیک (مراجعه شود به تقویم ضمیمه)

# مرکز مهاباد

یکشنبه ۵ شهریور

- ۱۸/۴۰ آقارضا
- ۱۹ راز بقا
- ۱۹/۴۰ رنگارنگ
- ۲۰ روح کاپیتان گرگ
- ۲۰/۴۰ اخبار
- ۲۱ داش‌بالگی
- ۲۲ هفت شهر عشق

دوشنبه ۶ شهریور

- ۱۸/۴۰ کیمیا
- ۱۹ جادوی علم
- ۱۹/۴۰ نغمه‌ها
- ۲۰ درچه‌ای سرباغ بسیار درخت برنامه‌ای از «مهدی اخوان ثالث» (تولید خوزستان)
- ۲۰/۴۰ اخبار
- ۲۱ احساس و نثر
- ۲۲ ایران‌زمین

پنجشنبه ۲ شهریور

- ۱۸/۴۰ مسابقه جدول
- ۱۹ دانش
- ۱۹/۴۰ موسیقی ایرانی
- ۴۰ ستارگان
- ۴۰/۴۰ اخبار
- ۴۱ دنیای یک زن
- ۴۱/۴۰ فیلم سینمایی

جمعه ۳ شهریور

- ۱۷ پسر سیرک
- ۱۷/۴۰ فوتبال
- ۱۸/۴۰ چشمک
- ۱۹/۴۰ انتراف
- ۴۰/۴۰ اخبار
- ۴۱ خانه قهرمان
- ۴۱/۴۰ بالاتر از خطر

شنبه ۴ شهریور

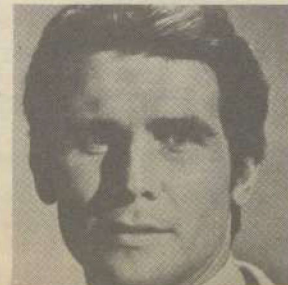
- ۱۸/۴۰ کارتون
- ۱۹ آنچه شما خواسته‌اید
- ۱۹/۴۰ موسیقی ایرانی
- ۲۰ افسونگر
- ۲۰/۴۰ اخبار
- ۲۱ آخرین مهلت
- ۲۲ آدم و حوا

چهارشنبه ۸ شهریور

- ۱۸/۴۰ باگزیانی
- ۱۹ آموزش زنان روستایی
- ۱۹/۴۰ نقالی
- ۲۰ جولیا
- ۲۰/۴۰ اخبار
- ۲۱ رانده شده
- ۲۲ موسیقی فرهنگ و هنر



دایان کارول بازیگر جولیا



جیمز برولین

# تلویزیون آموزشی

پنجشنبه ۲ شهریور

- ۸ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها
- ۸/۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۸/۳۵ بیابان
- ۸/۴۵ شاهانه فردوسی
- ۱۱/۱۵ برنامه هنری
- ۱۱/۳۰ مکالمه انگلیسی
- ۱۱/۴۵ ریاضی دوره - راهنمایی
- ۱۲/۰۵ فیلم داستانی
- ۱۲/۳۵ ترسیم و نقاشی

جمعه ۳ شهریور

- ۸ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها
- ۸/۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۸/۴۵ شاهانه فردوسی
- ۹/۱۵ برنامه هنری
- ۹/۳۰ مکالمه انگلیسی
- ۱۱/۴۵ بخوانیم و بنویسیم
- ۱۲/۰۵ فیلم داستانی

یکشنبه ۵ شهریور

- ۸ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها
- ۱۰/۵۰ مسابقه شیمی

شنبه ۴ شهریور

- ۸ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها
- ۸/۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۸/۳۵ بیابان
- ۸/۴۵ شاهانه فردوسی
- ۹/۱۵ برنامه هنری
- ۹/۳۰ مکالمه انگلیسی
- ۱۱/۴۵ ریاضی دوره - راهنمایی
- ۱۲/۰۵ فیلم داستانی

دوشنبه ۶ شهریور

- ۸ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها
- ۸/۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۸/۴۵ شاهانه فردوسی
- ۹/۱۵ برنامه هنری
- ۹/۳۰ مکالمه انگلیسی
- ۱۱/۴۵ بخوانیم و بنویسیم
- ۱۲/۰۵ فیلم داستانی

سه‌شنبه ۷ شهریور

- ۸ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها
- ۱۰/۵۰ مسابقه شیمی

سه‌شنبه ۷ شهریور

- ۸ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها
- ۸/۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۸/۳۵ بیابان
- ۸/۴۵ شاهانه فردوسی
- ۹/۱۵ برنامه هنری
- ۹/۳۰ مکالمه انگلیسی
- ۱۱/۴۵ ریاضی دوره - راهنمایی
- ۱۲/۰۵ فیلم داستانی

چهارشنبه ۸ شهریور

- ۸ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها
- ۱۰/۵۰ مسابقه شیمی

THURSDAY	FRIDAY	SATURDAY	SUNDAY
0845 Slides & Music	1445 Slides & Music	1645 Slides & Music	1800 Governor & J. J.
0855 Sign On	1455 Sign On	1655 Sign On	1810 C.B.B.
0900 Sesame Street	1500 Game Of The Week	1655 Sign On	1820 The Law & Mr. Jones
1000 Daniel Boone	1600 Roller Games	1700 News	1855 C.B.B.
1100 Cartoons	1855 C.B.B.	1700 News	1900 News
1145 Sign Off	1900 News	1700 News	1900 News
1445 Slides & Music	1915 Kitty Wells Show	1700 News	1940 News
1455 Sign On	1940 Wonderful World of Disney	1700 News	1940 News
1500 Sports Special	2030 Rawhide	1700 News	1940 News
1630 Sports Challenge	2120 Wrestling	1700 News	1940 News
1700 News	2210 C.B.B.	1700 News	1940 News
1705 National Varsity Club	2215 Friday Night Movie: "Black Torment"	1700 News	1940 News
1750 Greatest Fights of the Century	2340 Sign Off	1700 News	1940 News
1800 Animal World	1900 News	1700 News	1940 News
1830 Andy Griffith Show	1645 Slides & Music	1700 News	1940 News
1855 C.B.B.	1655 Sign On	1700 News	1940 News
1900 News	1700 News	1700 News	1940 News
1915 Buck Owens Ranch Party	1705 Sesame Street	1700 News	1940 News
1940 Assignment Underwater	1800 Daniel Boone	1700 News	1940 News
2005 Men Of Annapolis	1855 C.B.B.	1700 News	1940 News
2030 Hollywood TV Theater	1900 News	1700 News	1940 News
2120 Johnny Mann Stand Up & Cheer	1915 NH Action	1700 News	1940 News
2145 Thursday Night Movie: "Sardinia Kidnapped"	1940 Glen Campbell Goodtime Hour	1700 News	1940 News
2315 Sign Off	2030 Devilu Playhouse	1700 News	1940 News
	2120 Hour Information Special	1700 News	1940 News

SAT-SUN-MON-TUE-WED	THURSDAY	FRIDAY	SATURDAY	SUNDAY
0530 Wake Up Easy	0700 Early Morning Melodies	0700 Early Morning Melodies	0800 Big Jon & Sparkie	0800 Melvin's Kiddie Circus
0830 Ira Cook	0755 Community Bulletin Board	0755 Community Bulletin Board	0900 Jimmy Wakely	0830 Country Crossroads
0900 Community Bulletin Board	0800 Big Jon & Sparkie	0800 Melvin's Kiddie Circus	1000 Ted Quillin	0900 Banners of Faith
0905 Bob Kingsley	0800 Big Jon & Sparkie	0800 Melvin's Kiddie Circus	1155 Community Bulletin Board	0930 Crossroads
1100 Nashville Beat	0800 Big Jon & Sparkie	0800 Melvin's Kiddie Circus	1200 Johnnie Derin	1000 Silhouette
1200 Tom Campbell	0800 Big Jon & Sparkie	0800 Melvin's Kiddie Circus	1300 Young Sound	1030 Music For The Soul
1300 Tempo	0800 Big Jon & Sparkie	0800 Melvin's Kiddie Circus	1500 American Top 40	
1400 Wolfman Jack	0800 Big Jon & Sparkie	0800 Melvin's Kiddie Circus		
1500 Traveling Home	0800 Big Jon & Sparkie	0800 Melvin's Kiddie Circus		
1700 Country World	0800 Big Jon & Sparkie	0800 Melvin's Kiddie Circus		
1800 Roger Carroll	0800 Big Jon & Sparkie	0800 Melvin's Kiddie Circus		
1855 Community Bulletin Board	0800 Big Jon & Sparkie	0800 Melvin's Kiddie Circus		
1900 News	0800 Big Jon & Sparkie	0800 Melvin's Kiddie Circus		
1915 Pete Smith	0800 Big Jon & Sparkie	0800 Melvin's Kiddie Circus		
2000 Club 20	0800 Big Jon & Sparkie	0800 Melvin's Kiddie Circus		
2100 Sagebrush Theater (SAT)	0800 Big Jon & Sparkie	0800 Melvin's Kiddie Circus		
Golden Days of Radio (SUN)	0800 Big Jon & Sparkie	0800 Melvin's Kiddie Circus		
Playhouse (MON)	0800 Big Jon & Sparkie	0800 Melvin's Kiddie Circus		

تلویزیون آمریکا  
AFTV

راديو آمریکا  
AFR



# برنامه

## راديو ايران

از روز شنبه ۴ شهریور ماه در جدول عادی برنامه‌های رادیو ایران، بمناسبت پخش مستقیم گزارش‌های المیک تغییرات کلی ایجاد شده است. لطفاً این تغییرات را در تقویم ضمیمه همین شماره ملاحظه فرمایید.

### برنامه اول ویژه روز جمعه

۰۵/۱۰	راه شب
۰۹/۰۵	آخبار
۰۱/۰۵	راه شب
۰۲/۰۵	آخبار
۰۳/۰۵	راه شب
۰۴/۰۵	آخبار
۰۴/۰۵	راه شب
۰۴/۰۵	آخبار
۰۴/۰۵	راه شب
۰۴/۰۵	آخبار
۰۵/۰۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۵/۰۴	آخبار
۰۵/۰۶	برنامه صبحگاهی
۰۶/۰۰	برنامه گروه خبر
۰۸/۴۵	برنامه کودکان
۰۹/۰۰	آخبار
۰۹/۴۳	برنامه خانواده
۱۰/۰۰	آخبار
۱۰/۰۴	برنامه خانواده
۱۱/۰۰	آخبار و مسائل
۱۱/۱۰	برنامه خانواده
۱۱/۴۰	آخبار ورزشی
۱۱/۴۵	کنتار مذهبی
۱۱/۵۸	اعلام برنامه بخش دوم
۱۲/۰۰	آذان ظهر
۱۲/۰۶	آخبار مذهبی
۱۲/۲۴	یک شاخه گل
۱۲/۴۰	کارگران
۱۳/۰۰	آخبار
۱۳/۰۵	نیازمندیها
۱۳/۲۰	شاخه گل
۱۴/۰۰	برنامه گروه
۱۵/۲۰	برنامه گروه
۱۶/۰۰	آخبار
۱۶/۰۴	ترانه‌های ایرانی
۱۲/۰۶	آخبار مذهبی
۱۲/۱۰	قصه
۱۲/۴۰	سیر و سفر
۱۳/۰۰	نمایشنامه
۱۳/۲۵	گلپا
۱۴/۰۰	آخبار و رپورتاژهای خبری
۱۴/۴۰	سپاهیان انقلاب
۱۵/۴۰	آخبار
۱۶/۰۰	دهقان
۱۶/۰۴	ترانه‌های ایرانی
۱۶/۴۰	راديو در خدمت شما
۱۷/۴۰	موسیقی غربی
۱۸/۰۰	آخبار
۱۸/۰۵	آهنگهای درخواستی تلفنی شنوندگان (ایرانی)
۲۰/۰۰	آخبار
۲۰/۴۰	جانی دال
۲۱/۰۰	گلپای رنگارنگ
۲۲/۰۰	آخبار
۲۲/۰۵	نمایشنامه
۲۲/۴۰	نواهی از موسیقی ملی
۲۳/۰۰	آخبار
۲۳/۰۵	ترانه‌های ایرانی
۲۳/۴۰	آهنگهای متنوع غربی
۲۴/۰۰	آخبار

### جدول هفتگی برنامه اول (از ۲ تا ۸ شهریور ۱۳۵۱)

ساعات	پنجشنبه	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه
۰۵/۱۰	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب
۰۹/۰۵	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار
۰۱/۰۵	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب
۰۲/۰۵	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار
۰۳/۰۵	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب
۰۴/۰۵	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار
۰۴/۰۵	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب
۰۴/۰۵	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار
۰۴/۰۵	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب
۰۵/۰۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۵/۰۴	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار
۰۵/۰۶	برنامه صبحگاهی	برنامه صبحگاهی	برنامه صبحگاهی	برنامه صبحگاهی	برنامه صبحگاهی	برنامه صبحگاهی
۰۶/۰۰	برنامه گروه خبر	برنامه گروه خبر	برنامه گروه خبر	برنامه گروه خبر	برنامه گروه خبر	برنامه گروه خبر
۰۸/۴۵	برنامه کودکان	برنامه کودکان	برنامه کودکان	برنامه کودکان	برنامه کودکان	برنامه کودکان
۰۹/۰۰	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار
۰۹/۴۳	برنامه خانواده	برنامه خانواده	برنامه خانواده	برنامه خانواده	برنامه خانواده	برنامه خانواده
۱۰/۰۰	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار
۱۰/۰۴	برنامه خانواده	برنامه خانواده	برنامه خانواده	برنامه خانواده	برنامه خانواده	برنامه خانواده
۱۱/۰۰	آخبار و مسائل	آخبار و مسائل	آخبار و مسائل	آخبار و مسائل	آخبار و مسائل	آخبار و مسائل
۱۱/۱۰	برنامه خانواده	برنامه خانواده	برنامه خانواده	برنامه خانواده	برنامه خانواده	برنامه خانواده
۱۱/۴۰	آخبار ورزشی	آخبار ورزشی	آخبار ورزشی	آخبار ورزشی	آخبار ورزشی	آخبار ورزشی
۱۱/۴۵	کنتار مذهبی	کنتار مذهبی	کنتار مذهبی	کنتار مذهبی	کنتار مذهبی	کنتار مذهبی
۱۱/۵۸	اعلام برنامه بخش دوم	اعلام برنامه بخش دوم	اعلام برنامه بخش دوم	اعلام برنامه بخش دوم	اعلام برنامه بخش دوم	اعلام برنامه بخش دوم
۱۲/۰۰	آذان ظهر	آذان ظهر	آذان ظهر	آذان ظهر	آذان ظهر	آذان ظهر
۱۲/۰۶	آخبار مذهبی	آخبار مذهبی	آخبار مذهبی	آخبار مذهبی	آخبار مذهبی	آخبار مذهبی
۱۲/۲۴	یک شاخه گل	یک شاخه گل	یک شاخه گل	یک شاخه گل	یک شاخه گل	یک شاخه گل
۱۲/۴۰	کارگران	کارگران	کارگران	کارگران	کارگران	کارگران
۱۳/۰۰	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار
۱۳/۰۵	نیازمندیها	نیازمندیها	نیازمندیها	نیازمندیها	نیازمندیها	نیازمندیها
۱۳/۲۰	شاخه گل	شاخه گل	شاخه گل	شاخه گل	شاخه گل	شاخه گل
۱۴/۰۰	برنامه گروه	برنامه گروه	برنامه گروه	برنامه گروه	برنامه گروه	برنامه گروه
۱۵/۲۰	برنامه گروه	برنامه گروه	برنامه گروه	برنامه گروه	برنامه گروه	برنامه گروه
۱۶/۰۰	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار
۱۶/۰۴	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی
۱۲/۰۶	آخبار مذهبی	آشنائی با موسیقی	آشنائی با موسیقی	آشنائی با موسیقی	آشنائی با موسیقی	آشنائی با موسیقی
۱۲/۱۰	قصه	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار
۱۲/۴۰	سیر و سفر	چشم‌انداز	چشم‌انداز	چشم‌انداز	چشم‌انداز	چشم‌انداز
۱۳/۰۰	نمایشنامه	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار
۱۳/۲۵	گلپا	چشم‌انداز	چشم‌انداز	چشم‌انداز	چشم‌انداز	چشم‌انداز
۱۴/۰۰	آخبار و رپورتاژهای خبری	در جستجوی زبان	سپاهیان انقلاب	سپاهیان انقلاب	سپاهیان انقلاب	سپاهیان انقلاب
۱۴/۴۰	موسیقی ایرانی	میبار	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار
۱۵/۴۰	دهقان	دهقان	دهقان	دهقان	دهقان	دهقان
۱۶/۰۰	ترانه‌های ایرانی	برنامه گروه	برنامه گروه	برنامه گروه	برنامه گروه	برنامه گروه
۱۶/۴۰	راديو در خدمت شما	برنامه گروه	برنامه گروه	برنامه گروه	برنامه گروه	برنامه گروه
۱۷/۴۰	موسیقی غربی	سفرانی آقای برداشد	سفرانی آقای برداشد	سفرانی آقای برداشد	سفرانی آقای برداشد	سفرانی آقای برداشد
۱۸/۰۰	آخبار	مشاهده	مشاهده	مشاهده	مشاهده	مشاهده
۱۸/۰۵	آهنگهای درخواستی تلفنی شنوندگان (ایرانی)	برنامه گلپا	برنامه گلپا	برنامه گلپا	برنامه گلپا	برنامه گلپا
۲۰/۰۰	آخبار	-	-	-	-	-
۲۰/۴۰	جانی دال	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار
۲۱/۰۰	گلپای رنگارنگ	داستان شب	داستان شب	داستان شب	داستان شب	داستان شب
۲۲/۰۰	آخبار	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی
۲۲/۰۵	نمایشنامه	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار
۲۲/۴۰	نواهی از موسیقی ملی	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب
۲۳/۰۰	آخبار	چنگ زاینده‌رود	چنگ زاینده‌رود	چنگ زاینده‌رود	چنگ زاینده‌رود	چنگ زاینده‌رود
۲۳/۰۵	ترانه‌های ایرانی	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب
۲۳/۴۰	آهنگهای متنوع غربی	-	-	-	-	-
۲۴/۰۰	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار

# برنامه راديو ايران

### برنامه دوم ویژه روز جمعه

۰۷/۰۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۷/۰۵	بامداد و موسیقی (S)
۰۸/۴۰	آخبار
۰۸/۴۵	ترانه‌های ایرانی
۰۹/۰۰	موسیقی سبک (S)
۰۹/۴۰	دفتر آدینه
۱۱/۴۰	موسیقی جاز (S)
۱۲/۴۰	چاپ دوم
۱۳/۴۰	آخبار
۱۴/۲۵	موسیقی ایرانی
۱۴/۰۰	برنامه بزبان روسی
۱۴/۱۵	برنامه بزبان آلمانی
۱۴/۴۰	برنامه بزبان فرانسه
۱۴/۴۵	برنامه بزبان انگلیسی
۱۵/۰۰	موسیقی فیلم (S)
۱۵/۴۰	موسیقی برای جوانان
۱۹/۴۵	آخبار
۲۰/۴۰	برنامه گلپا
۲۱/۴۰	موسیقی کلاسیک (S)
۲۲/۰۰	آهنگهای نیمه شب (S)
۰۱/۰۰	پایان برنامه

### برنامه راديو دريا

۰۷/۳۰ تا ۰۹/۳۰	موسیقی بامدادی (موسیقی سبک)
۰۹/۳۰ تا ۱۲/۳۰	برنامه دریا (ترانه‌های گوناگون، نیازمندیهای عمومی، گزارشهای رادیویی)
۱۲/۳۰ تا ۱۴/۳۰	نمایش با موسیقی (موسیقی غربی)
۱۴/۳۰ تا ۱۵/۳۰	گلپا
۱۵/۳۰ تا ۱۹/۳۰	برنامه دریا (ترانه‌های گوناگون، آهنگهای محلی، موسیقی غربی، گزارشهای رادیویی)

### جدول هفتگی برنامه دوم (از ۲ تا ۸ شهریور ۱۳۵۱)

ساعات	پنجشنبه	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه
۰۶/۳۰	آغاز برنامه	آغاز برنامه	آغاز برنامه	آغاز برنامه	آغاز برنامه	آغاز برنامه
۰۶/۴۵	بامداد و موسیقی (S)	بامداد و موسیقی (S)	بامداد و موسیقی (S)	بامداد و موسیقی (S)	بامداد و موسیقی (S)	بامداد و موسیقی (S)
۰۷/۳۰	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار
۰۷/۳۵	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی
۰۸/۳۰	آهنگهای روز	آهنگهای روز	آهنگهای روز	آهنگهای روز	آهنگهای روز	آهنگهای روز
۰۹/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)
۱۰/۰۰	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی
۱۰/۴۰	نامه‌های يك جهانگرد	نامه‌های يك جهانگرد	نامه‌های يك جهانگرد	نامه‌های يك جهانگرد	نامه‌های يك جهانگرد	نامه‌های يك جهانگرد
۱۱/۰۰	ترانه‌های محلی	ترانه‌های محلی	ترانه‌های محلی	ترانه‌های محلی	ترانه‌های محلی	ترانه‌های محلی
۱۱/۴۰	موسیقی جاز (S)	موسیقی جاز (S)	موسیقی جاز (S)	موسیقی جاز (S)	موسیقی جاز (S)	موسیقی جاز (S)
۱۲/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)
۱۲/۰۰	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی
۱۲/۴۰	برنامه گروه	برنامه گروه	برنامه گروه	برنامه گروه	برنامه گروه	برنامه گروه
۱۳/۴۰	خبر نيمروز	خبر نيمروز	خبر نيمروز	خبر نيمروز	خبر نيمروز	خبر نيمروز
۱۴/۰۰	برنامه بزبان روسی	برنامه بزبان روسی	برنامه بزبان روسی	برنامه بزبان روسی	برنامه بزبان روسی	برنامه بزبان روسی
۱۴/۱۵	برنامه بزبان آلمانی	برنامه بزبان آلمانی	برنامه بزبان آلمانی	برنامه بزبان آلمانی	برنامه بزبان آلمانی	برنامه بزبان آلمانی
۱۴/۴۰	برنامه بزبان فرانسه	برنامه بزبان فرانسه	برنامه بزبان فرانسه	برنامه بزبان فرانسه	برنامه بزبان فرانسه	برنامه بزبان فرانسه
۱۴/۴۵	برنامه بزبان انگلیسی	برنامه بزبان انگلیسی	برنامه بزبان انگلیسی	برنامه بزبان انگلیسی	برنامه بزبان انگلیسی	برنامه بزبان انگلیسی
۱۵/۰۰	نمایشنامه	نمایشنامه	نمایشنامه	نمایشنامه	نمایشنامه	نمایشنامه
۱۶/۰۰	آهنگهای روز (S)	آهنگهای روز (S)	آهنگهای روز (S)	آهنگهای روز (S)	آهنگهای روز (S)	آهنگهای روز (S)
۱۶/۴۰	تدریس زبان انگلیسی	تدریس زبان انگلیسی	تدریس زبان انگلیسی	تدریس زبان انگلیسی	تدریس زبان انگلیسی	تدریس زبان انگلیسی
۱۶/۴۰	تدریس زبان فرانسه	تدریس زبان فرانسه	تدریس زبان فرانسه	تدریس زبان فرانسه	تدریس زبان فرانسه	تدریس زبان فرانسه
۱۶/۴۵	تدریس زبان انگلیسی	تدریس زبان انگلیسی	تدریس زبان انگلیسی	تدریس زبان انگلیسی	تدریس زبان انگلیسی	تدریس زبان انگلیسی
۱۷/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)
۱۸/۰۰	موسیقی فیلم (S)	موسیقی فیلم (S)	موسیقی فیلم (S)	موسیقی فیلم (S)	موسیقی فیلم (S)	موسیقی فیلم (S)
۱۸/۴۰	شعر و موسیقی	شعر و موسیقی	شعر و موسیقی	شعر و موسیقی	شعر و موسیقی	شعر و موسیقی
۱۹/۰۰	بهترین آهنگهای روز از آلبوم صفحات دپروز	بهترین آهنگهای روز (S)	بهترین آهنگهای روز (S)	بهترین آهنگهای روز (S)	بهترین آهنگهای روز (S)	بهترین آهنگهای روز (S)
۱۹/۴۰	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار
۱۹/۴۴	بهترین آهنگهای روز از آلبوم صفحات دپروز	فرهنگ	فرهنگ	فرهنگ	فرهنگ	فرهنگ
۲۰/۰۰	موسیقی ایرانی	فرهنگ هنر	فرهنگ هنر	فرهنگ هنر	فرهنگ هنر	فرهنگ هنر
۲۰/۴۰	جهان هنر	جهان هنر	جهان هنر	جهان هنر	جهان هنر	جهان هنر
۲۱/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)
۲۱/۴۰	موسیقی برای جوانان	موسیقی فیلم (S)	موسیقی فیلم (S)	موسیقی فیلم (S)	موسیقی فیلم (S)	موسیقی فیلم (S)
۲۲/۴۰	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار	آخبار
۲۲/۰۰	موسیقی ایرانی (S)	آهنگهای نیمه شب (S)	آهنگهای نیمه شب (S)	آهنگهای نیمه شب (S)	آهنگهای نیمه شب (S)	آهنگهای نیمه شب (S)
۲۲/۴۰	آهنگهای نیمه شب (S)	آهنگهای نیمه شب (S)	آهنگهای نیمه شب (S)	آهنگهای نیمه شب (S)	آهنگهای نیمه شب (S)	آهنگهای نیمه شب (S)
۰۱/۰۰	پایان برنامه	پایان برنامه	پایان برنامه	پایان برنامه	پایان برنامه	پایان برنامه

۱۹/۳۰ تا ۲۱/۳۰	شام با موسیقی (موسیقی غربی)
۲۱/۳۰ تا ۲۳/۳۰	موسیقی رقص
۲۳/۳۰ تا ۰۰/۳۰	گلپا
۰۱/۳۰ تا ۰۰/۳۰	موسیقی رقص

ضمناً: چندین بخش خبری، بطور خلاصه و کوتاه، در ساعت‌های ۷/۳۰ و ۸/۳۰ و ۹/۳۰.... تا پایان برنامه ساعت ساعت پخش میشود. روزهای جمعه راديو دريا فقط چهار بخش خبر پخش میکند.



# موسیقی کلاسیک (استریوفونیک) رادیو تهران (برنامه دوم)

آثار جاویدان موسیقی  
۹ ساعت

با موسیقیدانان بزرگ  
آشنا شویم  
۱۲ ساعت

موسیقی کلاسیک  
۱۷ ساعت

پنجشنبه

دورژاک: اورتور سرزمین من  
روسل: سمفونی شماره ۳  
آیزو: قطعه آن آسورد کوسچن  
هندمیت: سمفونی در سیمبل ماژور  
شنبه  
برلین: کورنلی جانسن  
باخ: سویت‌های انگلیسی شماره ۱ و ۲ و ۳  
یکشنبه  
باخ: کنسرتو ویلن شماره ۱ و ۲  
فرزدیک کیر: سمفونیا در رماژور  
کوانتی: کنسرتو در می‌مینور برای فلوت  
دوشنبه  
دورژاک: کوئینتت  
دورژاک: سکتت  
سه‌شنبه  
مندلسون: کنسرتو در می‌ماژور برای ویلانو  
کورتویل: کنسرتو برای ویلن اپوس ۱۲  
چهارشنبه  
دورژاک: سمفونی دنیای نو  
گورساکف: گابریچو اسپانیول

پنجشنبه  
کرلی  
شنبه  
برلیوز  
یکشنبه  
برلیوز  
دوشنبه  
اریک فریدمان  
سه‌شنبه  
وردی  
چهارشنبه  
وردی

شنبه  
هندل: کنسرتوهای ارکست شماره ۱۳ و ۱۴  
۱۵ و ۱۶  
یکشنبه  
دورژاک: رکویم  
دوشنبه

هانسون: سمفونی شماره ۲  
هانسون: کنسرتو پیانو  
سه‌شنبه  
باخ: تریسونات  
هندل: کنسرتو برای چهار گروه ساز  
موتسارت: سمفونیا کنسرتانت  
چهارشنبه  
گاردل اوردی: کارمینا بورانا

کنسرت شب  
۲۱ ساعت

پنجشنبه  
آثاری برای هارپ بوسیله لیکاتور ژابالتا  
باخ: سه‌سونات برای ویولا دو گامبا و کلاوسن  
باخ: فانتزی و فوک بزرگ در سل مینور  
جمعه (شروع ساعت ۲۱/۳۰)  
بتهوون: سن بنام سلیمان

K-Weill: Concerto for Violin and Winds Op 12.

WEDNESDAY  
A-Dvorak: Symphony No 9 New World.  
N-Rimsky Korsakov: Capriccio Espagnol.

INTRODUCING GREAT MUSICIANS  
12 Noon

THURSDAY  
A-Corelli.

SATURDAY  
H-Berlioz.

SUNDAY  
H-Berlioz.

MONDAY  
E-Friedman

TUESDAY  
G-Verdi

WEDNESDAY  
G-Verdi

CLASSICAL MUSIC  
5 P.M.

THURSDAY  
S-Rachmaninov: Symphonic Dances.

M-Ravel: Piano Concerto in G.

SATURDAY  
G-F-Handel: Organ Concerto Nos 13, 14, 15, 16.

SUNDAY  
A-Dvorak: Reguiem.

MONDAY  
H-Hanson: Symphony No 2  
H-Hanson: Piano Concerto.

TUESDAY  
J-S-Bach: Trio Sonata.  
G-F-Handel: Concerto a Quatre.  
W-A-Mozart: Sinfonia Concertante.

WEDNESDAY  
C-Orff: Carmina Burana.

EVENING CONCERT  
9 P.M.

THURSDAY  
Pieces for Harp Played by N. Zobaleta.  
J-S-Bach: Three Sonatas for Viola de Gamba and Clavecin.  
J-S-Bach: Fantasie and fage in Sol Minor.

FRIDAY  
L-V-Beethoven: Missa Solemnis.

SATURDAY  
P-I-Tchaikovsky: Symphony No 3  
R-Strauss: Symphonia Domestica

SUNDAY  
L-V-Beethoven: Symphony No 5  
J-Brahms: Piano Concerto No 2

MONDAY  
J-Haydn: Symphony No 22  
G-P-Telemann: Concerto in D Minor for Oboe Strings and Continuo  
V-Williams: Symphony No 6 in E Minor.

TUESDAY  
E-Varese: Amerigues.  
E-Varese: Integrales  
E-Varese: Poem Electronic.  
A-Haief: Divertimento.  
E-Carter: First Symphony.

WEDNESDAY  
S-Prokofiev: Symphony No 4.  
S-Barber: Andromache's Farewell Op 39.  
A-Schoenberg: Chamber Symphony Op 9 for 15 Soloists.

# شما و رادیو

جمعه ساعت ۱

## المپیک

عده‌ای از کمترین‌های رادیو در نقش ورزشکاران ظاهر میشوند. البته باید توجه داشت ورزشی که آنها میکنند متناسب با گرفتاریهایی است که دچارش هستند از قبیل راه‌پیمایی بعثت پیدا نکردن تاکسی و اتوبوس... و تقاضای رفتن به مویخ برای بازیهای المپیک دارند.

## دیدار از مریض

عده‌ای از کارمندان برای عیادت رئیسشان به بیمارستان میروند البته پادسته گل، ولی بعثت یهوش بودن رئیس مربوط هیچکدام موفق به نشان دادن دسته گل خود نمیشوند. و از این موضوع سخت ناراحت...

## گله از دست زن

یک شاعر مشهوری که ظاهراً از دست زنی گله‌ها دارد. این گله‌گزاری را بصورت شعر در آورده است که روز جمعه خواهید شنید.

برنامه بایک قطعه کمندی شروع میشود که مردی با زنی قرار میگنارد تا نهار را در خانه خودشان بخورند ولی گیر ترافیک تهران می‌افتد و بعثت تکلیفش روشن است که چه اتفاقاتی ممکن است بیفتد.

## آقای معترض

این هفته باز سروکله آقای معترض پیدا میشود که هیئتطور در حال اعتراض است به همه چیز - همه‌جا و همه‌کار.

## نمایشنامه

جمعه - ساعت ۱۳

## تصمیم عاقلانه

نوشته فرانک مولنار

ترجمه علیرضامبینی

نامه‌ای به مدیرعامل بانک کشاورزی پاریس میرسد که رئیس یکی از شعبات پولهای بانک را اختلاس میکند و این نامه موجب اقداماتی میشود که داستان پراساس آن می‌چرخد و حوادث جالبی اتفاق می‌افتد.

کارگردان: ژاله - تهیه کننده: مهدی شرفی  
هنرپیشگان عبارتند از: موریس - هوشنگ بهشتی - سعید تاج‌بخش - رامین فرزند - مهین دهبیم.

## رنگ و ارتنگ...

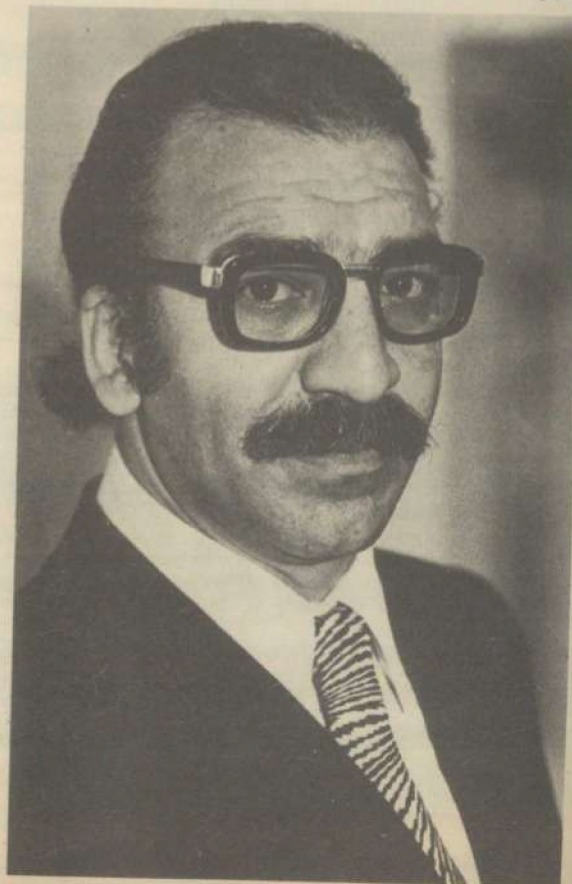
## از همه رنگ

در این قسمت از برنامه شما و رادیو حوادث و اتفاقات جالب بصورت نمایشنامه - های کوتاه که بوسیله هنرپیشگان کمندی رادیو اجرا شده است بخش میشود.

این هنرپیشه‌ها در برنامه شما و رادیو روز جمعه شرکت دارند:  
علی تابش - مصدق - مهین بزرگم - بهمنیار - پواجر - امیرفضلی - مقبل - موریس - عبیدی - قدکچیان - مشکین.

علی تابش

مقبل





### شاهکارهای ادبیات جهان

برنامه از حسن شباز  
یکشنبه - ساعت ۱۴

**خیام**  
تیه کننده: مهدی شرفی  
گر کار فلک بعدل منجیده بدی  
احوال فلک جمله پسنیدیه بدی  
ور علم بدی بکارها در گزردن  
کی خاطر اهل علم رنجیده بدی  
این اندیشمند شکوه کبر کیست که  
با این سخنان زیبا و خوش آهنگ و دلنشین  
از بیداد گردون فریاد بر میدارد و بخاطر  
دین علمی، زمانه - خاک نشینان این عرصه  
عالم را اندوختن و رنجیده خاطر می بندارد؟  
بسال ۱۸۶۴ میلادی - یعنی قریب  
یکصد و ده سال پیش - دانشمندی بنام  
ادوارد کاول که استاد زبان انگلیسی  
در کالج سانکریت در کلکته هندوستان  
بود و با ادبیات فارسی آشنائی کامل داشت  
رساله ای منتشر کرد که در آن ترجمه چند  
غزل از غزلیات شاعر عارف ایران حافظ بود.  
پرفسور کاول ترجمه مزبور را برای دوستی  
به انگلستان فرستاد که نامش ادوارد فیتزجرالد  
و از خاندانی اهل فضل و دانش و ادب بود.  
فیتزجرالد بنا خواندن آن اشعار چنان  
شیفته و بهر قرار اندیشه سراننده آن شد  
که تصمیم گرفت زبان فارسی بیاموزد تا  
خود با خواندن غزلیات حافظ سر مست باوه  
فکر او شود در این ایام کاول دوست  
دیرینش نسخه ای از رباعیات حکیم نیشابور  
عمر خیام بخط خود برایش فرستاد که از  
روی نسخه منحصر بفردی در کتابخانه  
آکسفورد رونوشت برداری کرده بود  
مشامین آرا چنان با روحیه خود نزدیک دید  
که یکدم آرا رها نکرد و آماده کاری  
بزرگ و دشوار و عظیم شد و آن ترجمه  
رباعیات خیام بود.

### برنامه دوم

**جهان هنر**  
نویسنده: عبدالله توکل  
پنجمین - ساعت ۳۰ - ۴۰  
تیه کننده: شاپور میرزائی  
در این برنامه بحث خواهد بود  
درباره موسیقی اسپانیا و تأثیر آن در  
آمریکای لاتین و سپس به بررسی ترانه ها  
و رقص های اسپانیا و انعکاس آن در  
ترانه ها و رقص های آمریکای لاتین پرداخته  
شده است و در ضمن یاد نیز از آهنگسازان  
بزرگ قرن بیستم اسپانیا و آمریکا بیان  
آمده است.

### موسیقی جاز

**جمعه - ساعت ۳۰ - ۱۱**  
معرفی دو موسیقیدان بزرگ و  
معروف برزیلی بنامهای آنتونیو کارلوس ژوبیم  
و لویز بونفا که هر دو موسیقی جاز کشور  
برزیل را در آمریکا رواج دادند و به افتخار  
استان گس ساکسفونست آمریکائی  
قطعاتی جالب اجرا کرده اند.

### جهان اندیشه

**دوشنبه - ساعت ۳۰ - ۱۴**  
گویندگان: پروین صادقی - ناصر احمدی  
بحثی است درباره جان آیدایک  
نویسنده چهل ساله آمریکائی که در حال  
حاضر از حیث کاوش در پیچیدگیهای  
هستی و غریزه جنسی دورتر از هازاری میسر  
رفته است. سپس گفتگویی درباره تمدن  
اولیک از قبایل سرخ پوست آمریکائی  
مرکزی که هنر مجسمه سازی آنها را ما در  
همه هنرهای مجسمه سازی آمریکائی  
مرکزی به حساب می آورند و در پایان گفتار،  
مقاله ای بقلم آرتور هونگر آهنگساز بزرگ  
عصر ما، درباره آشنائی موسیقی است.  
این مقاله بناسبت هشتادمین سال ولادت  
آهنگساز ترجمه شده است.

### دفتر آدینه

جمعه - ساعت ۳۰ - ۱۴

● برنامه با قطعه شعری از میروسلانو  
هولوب شاعر معاصر چکوسلواکی شروع  
می شود - ترجمه: هایون نوراخر  
این پسری است... این دختری است...  
پس سگی دارم... دختر گریه ای دارد...  
سگک چه رنگی است...؟ گریه چه رنگی  
است...

● پسر و دختر با توپی بازی می کنند.  
توپ به کجا می رفتند؟  
پسر در کجا مدفون است؟  
دختر در کجا مدفون است؟  
بخوانید... و ترجمه کنید... در هر سکوتی  
و در هر زمانی!

● داستان منظوم و منثور عاشقانه  
ایرانی بنام «بنت کعب و حارث»

● یک بیوگرافی از «ادوارد گرونی»  
یکی از شعرا دوره رمانتیسیم فرانسه  
بردارش

● مثنی کلاسیک درباره صائب  
تبریزی  
شرکت کنندگان در برنامه عبارتند  
از: زاله - هدا - ضیا قره داغی - پروین  
صادقی - سوسن پاکشان - رضا معینی -  
بهروز رضوی - رضا قدس - فریدون  
داغی - رامین فرزاد - بهزاد فراهانی -  
کیومرث میثری - خسرو فرخزادی.

● مجری برنامه: پوران فرخزاد  
تیه کننده: مظفر مقدم

### این هفته در تهران

**گالری سولیوان**  
خیابان فرخزادی، مقابل دانشگاه تهران، شماره  
۱۳۶  
● نمایشگاه نقاشی های دوره رئالیسم  
(قسمت دوم)  
آثاری از پیشتر بزرگ - بیثربل روبنز، و چند  
نقاش دیگر  
● نمایشگاه نقاشی های «دریایی»  
از پنجمین ۲ شهریور تا ۱۰ شهریور  
همه روز پنج روزهای تعطیل  
ساعت ۱۷/۳۰ تا ۲۱  
**گالری سیبوعن**  
خیابان چهارم و زرا، جنب انجمن ایران و آمریکا  
● نمایشگاه جمعی نقاشی از ۱۴ نقاش معاصر  
سرباب سپهری، بهمن محضن، بیروین تاولی،  
لیلی شین دتزی، کاکوه بهجت صدره، ایران  
دردی، طلیمه کامران، حسین زنده روری، بیژن  
صیری، و دو نقاش دیگر معاصر.

### تعمیر گاههای شاپو لورنس در تهران و شهرستانها

<p>تعمیر گاه <b>شاپو لورنس</b> کرامانراه خیابان شاه بختی پل ۱ جلالیه تلفن: ۴۹۴۹ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه <b>شاپو لورنس</b> اهواز خیابان ۲۴ متری نیش کیومرث تلفن: ۴۱۶۹ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه <b>شاپو لورنس</b> اراک خیابان آریانور ایستگاه سینالکو پلاک ۵۵۸ تلفن: ۳۸۴۹ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه مرکزی: <b>شاپو لورنس</b> خیابان آریانور ایستگاه سینالکو پلاک ۵۵۸ تلفن: ۳۸۴۹ SCHAUB-LORENZ</p>
<p>تعمیر گاه <b>شاپو لورنس</b> مرگان خیابان شانی کوی سینما کاپری تلفن ۲۳۴۹ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه <b>شاپو لورنس</b> اصفهان خیابان شیخ بهائی چهارراه سربل تلفن: ۲۷۹۱۶ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه <b>شاپو لورنس</b> آبادان خیابان شاهپور میدان هفت حوض جنب بانک اصناف تلفن: ۷۹۵۵۶۵ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه مجاز شماره ۲ <b>شاپو لورنس</b> خیابان سیمتری نارمک بالاتر از میدان هفت حوض جنب بانک اصناف تلفن: ۷۹۵۵۶۵ SCHAUB-LORENZ</p>
<p>تعمیر گاه <b>شاپو لورنس</b> ساری خیابان فردوسی پلاک ۷۰ تلفن: ۴۲۴۸ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه <b>شاپو لورنس</b> خیرآب خیابان نصرالهدی چهار راه سینما سعدی تلفن: ۳۵۹۸ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه <b>شاپو لورنس</b> سندج خیابان ششم بهمن تلفن: ۳۰۷۳ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه مجاز شماره ۵ <b>شاپو لورنس</b> خیابان آریانور جنب بانک ملی پلاک ۲۳۴-۲۳۴ تلفن: ۶۲۳۷۰ SCHAUB-LORENZ</p>
<p>تعمیر گاه <b>شاپو لورنس</b> بندرعباس فرهنگ شاه آبدینی خیابان رضا شاه کبیر تلفن: ۳۳۱۶ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه <b>شاپو لورنس</b> رشت خیابان سعدی تلفن: ۵۶۶۰ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه <b>شاپو لورنس</b> کرمان خیابان پهلوی «تهران» تلفن: ۲۳۵۳ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه مجاز شماره ۱۵ <b>شاپو لورنس</b> عباس آباد سیمتری نقاشی پلاک ۱۷۹ تلفن: ۷۶۴۵۱ SCHAUB-LORENZ</p>
<p>تعمیر گاه <b>شاپو لورنس</b> دزفول خیابان سیمتری جدید تلفن: ۳۵۴۳ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه <b>شاپو لورنس</b> رزنیه خیابان فرح نرسیده به خیابان داریوش تلفن: ۸۳۲۷ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه <b>شاپو لورنس</b> مشهد خیابان احمدآباد «فرح» مقابل خیابان قائم تلفن: ۶۹۶۲ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه مجاز شماره ۹ <b>شاپو لورنس</b> خیابان شهناز شماره ۴۶۸ تلفن: ۷۵۶۵۰۴ SCHAUB-LORENZ</p>
<p>تعمیر گاه <b>شاپو لورنس</b> تبریز خیابان پهلوی مقابل کلاکتر کوچه تلفن: ۷۹۰۸ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه <b>شاپو لورنس</b> همدان خیابان بوعلی پلاک ۱۷۳ تلفن: ۴۱۹۶ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه <b>شاپو لورنس</b> زاهدان خیابان داور پناه ساختمان ظفر بای تلفن: ۳۹۳۹ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیر گاه <b>شاپو لورنس</b> مسجد سلیمان خیابان فرما ناداری «آریانور» تلفن: ۲۱۳ SCHAUB-LORENZ</p>



فرا گرفته باشند و این ناحیه دیگر جز سرزمینی که امروز ایران نامیده میشود جای دیگری نبوده است.

### اضافه تولید

دلیل اینکه میگویند تمدن از ایران به شرق و آسیا رفته است چیست؟  
 بعقیده دانشمندان دلائل این امر متعدد است. در مورد مصر میدانیم که مصریها معادن مس صحرای سینا را استخراج کردند و با ذوب فلز مس قدم به عصر مفرغ گذاشتند. اما حقیقت این است که مصریها ارزش فلزات را از جای دیگر فهمیده بودند زیرا کشاورزان عصر نوسنگی که از صحراهای خشک پرهیز میکردند هرگز به صحرای خشک نمیرفتند که سنگ معدنی ناشناس که فایدهاش را نمیدانستند استخراج کنند. پس اول میباید استفاده از مس را فراگرفته باشند تا زحمت رفتن به صحرای خشک و استخراج این فلز را بر خود هموار سازند. این فن را از کجا یاد گرفته بودهاند؟ بی تردید از سومریها که مس و برنز را از سواحل خلیج فارس وارد میکردند. اما سومریها خودشان معادن مس را استخراج نمیکردند و حتی ممالک سرزمینهایی که معادن مس در آنها یافت میشده نبودهاند. لذا میتوان گفت سومریها، که استاد ذوب فلز را از جای دیگری وارد آن منطقه کرده بودند. اما کی و از کجا، بدرستی نمیدانیم. در مورد چین هم مسئله عینا همینطور است. پس میتوانیم بگوئیم که اقوام ساکن دره‌های حاصلخیز که صاحب ابزارهای مملو از اضافه تولید کشاورزی بوده‌اند در نتیجه مبادله کالا با اقوام کوهنشین که بسدوب فلزات آگاهی داشتند به طبیعت و نحوه استفاده از فلزات پی بردند و تحقیق کنندگانی که بنواحی آشنا و ناشناس فرستادند تا منابع این ماده جدید یعنی ماده‌ای که با آن سلاحها و ابزار و آلات و ظروف مفرغی ساخته میشد کشف کنند. بازرگانی فلز نه تنها کشورهای جدید را بسوی تمدن برد بلکه مبادله افکار و اندیشه‌ها و فنون را بین ممالک تمدن تسهیل کرد.

در آغاز تمدن بشری یعنی در آستانه عصر مفرغ، هر کشفی و اختراعی که در سرزمینی صورت میگرفت بی‌درنگ، نه از طریق تقلید، بلکه از راه انطباق و کوشش برای هماهنگ شدن، فوراً به تملک همگان در میآمد. مبادلات بازرگانی در این عصر، انگیزه‌ای برای تغیل بوده و انسان را به راه‌های جدید وارد میساخت. از طرفی باید نه تنها اهمیت کالاهای خارجی را در

پیشمار - کشتی کلبر به سیاستمدار امروزی نزدیک است. کاوشگران عرب که سال ۱۸۶۰ اینس مجسمه‌های چوبی را کشف کردند که به قریب ۲۵۰۰ سال پیش از میلاد می‌رسد، یقین دارند که کاربر همزاد شیخ ده امروز آنهاست



ظروفی که در مصر و بین‌النهرین پیدا شده و مشابهت کاملی با ظروفی که در اصل در سواحل شمالی خلیج فارس میساخته‌اند دارند یاد کنیم. به این دلیل میتوانیم فرض کنیم که صنعتگران ایران محصولات و کالاهای خود را مستقیماً با کالاهای بین‌النهرین و مصر از طرفی، و محصولات و کالاهای چین از طرف دیگر مبادله میکردند و یا شیوه کار خود را از طریق به آنها منتقل میساخته‌اند. مهم‌ترین دلیل این فرضیه این است که ساکنان دره نیل و دره فرات و دره سند و رود زرد چون استخراج مس را نمی‌شناخته‌اند باید آن را از مردم ناحیه دیگری

باید این نکته را روشن کنیم که بطور قطع تمدن چین ساخته و پرداخته و کامل، از مغرب بدان سرزمین نرفته است. از طرفی هیچ‌یک از تمدن‌های عهد عتیق به تنهایی و جدا از اثرات خارجی تکوین نیافته است. برای روشن شدن این مطلب بهترین نمونه تمدن امریکای پیش از کریستف کلمب است. در آنجا یکسوع عدم هماهنگی بین فرهنگها و تمدن‌ها مشاهده میکنیم که عین اثرا در فرهنگهای عصر حجر در قاره‌های قدیم می‌بینیم. در قاره‌های قدیم، یعنی در آسیا و آفریقا و اروپا، آغاز تمدن هماهنگی کامل دارد و این خود بسبب ارتباط و همبستگی بین تمدن‌های این قاره‌هاست. فنون مختلف و سبک‌ها و شیوه‌ها بر روی یکدیگر تأثیر میگذارند و همزمان پیش میروند. تجارت یا مهاجرت یا هجوم قومی به سرزمین دیگر، همه در توسعه فرهنگ و تمدن آسیا و آفریقا و اروپا مؤثر است. این واقعیت در خاورمیانه که مرزها نزدیک یکدیگر بوده و تبادل کالا و اندیشه بیشتر امکان داشته بهتر نمودار است. در مورد خاور دور باید وجود رابطه‌ها و واسطه‌هایی را حدس بزنیم که متأسفانه از موجودیت آنها چیز زیادی نمیدانیم. در افغانستان جنوبی در منطقه‌ای بنام موندی‌گاک در چهل کیلومتری قندهار کشفیات و کاوشهایی شده که مسئله ارتباط بین‌المللی را در عهد عتیق بخوبی روشن میکند. در قسمت فوقانی حفریات، یعنی در قسمتی که حدس زده میشود مربوط به ۱۶۰۰ سال پیش از میلاد مسیح است، ابزارها و مخازن یادگیر غلات کشف شده که کاملاً به ابزارها و سیلوهای تمدن هاراپا یعنی تمدن دره سند شباهت دارند. در سطح پانزین‌تری از حفریات، یعنی سطحی که مربوط به اواخر هزاره سوم پیش از میلاد می‌دانند، بناهایی از خشت یا ستون‌های خشتی کشف شده که کاملاً به اینه بین‌النهرین شباهت دارد و ارتباط این منطقه را با سومر ثابت میکند. از طرفی حفریاتی که در بلوچستان شده نشان میدهد که در آنجا فرهنگی وجود داشته که هم با سومر و هم با دره سند ارتباط داشته است. این کشفیات مبین این است که مبادلات بازرگانی و تماسهای مشخص بین غرب آسیا و دره سند از طریق بلوچستان وجود داشته است. نه تنها ظروف سنگی که در بلوچستان ساخته میشده در شهرهای بین‌النهرین مثل اور و اوروک یافته‌اند بلکه کوزه‌های رنگ‌آمیزی شده ناحیه دیاله در نزدیکی بغداد که مربوط به ۲۸۰۰ سال پیش از میلاد مسیح است، عیناً در بلوچستان یافته‌اند و میتوان اینطور استنباط کرد که کوزه‌گران بلوچ در بین‌النهرین مستقر شده بوده‌اند. در همین زمینه میتوانیم از

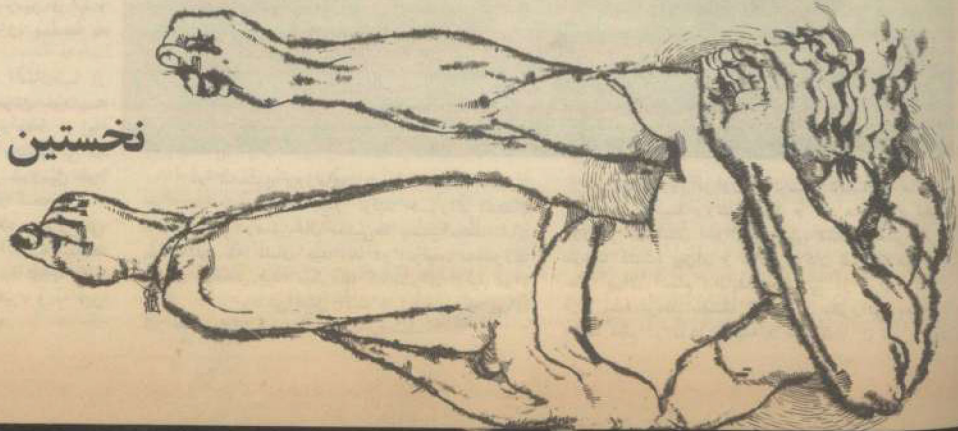
## سرگذشت انسان

● تولد شتاب آلود تمدن در کنار رودهای طاغی  
 ● غنای روز افزون و توسعه نامساوی مالکیت خصوصی زمینه رونق فنون و هنر را فراهم آورد

### نخستین جوامع بشری

ترجمه تورج فرازمنند

۳۱



# خاویار ودگا

لذت بخش‌ترین نوشابه‌ها



چرا خاویار ودگا در مدتی کوتاه مورد علاقه و توجه مردم قرار گرفت؟  
 چرا خاویار ودگا در ایران یک نوشابه استثنائی شناخته شده؟  
 چرا خاویار ودگا بر فروش‌ترین نوشابه در ایران است؟  
 چون خاویار ودگا نوشابه‌ایست سالم - خالص - مطمئن - نشاط آور و بدون عارضه بعدی که در سطح بین‌المللی قرار گرفته و برای اولین بار باروفا صادر خواهد شد.

خاویار ودگا را در تهران و شهر ستانها از نوشابه‌فر و شیبای معتبر در خواست فرمائید.



تحول جوامع انسانی یادآوری کرد. بلکه باید به نقش انسانهایی که این کالاها را از جایی به جای دیگر میبردند اشاره کرد: بسیاری از ابتکارات و ابداعات که امکان نداشت بصورت کالا به منطقه دوری برده شود، با شرح و بیانی که بازرگانان میدادند بر مردم نواحی دور معلوم میشد. ابداعاتی چون اصول خط فونتیک، اعتقادات مذهبی، افسانه‌ها و غیره، بوسیله سوداگران به نواحی دوردست به ارمغان برده میشد و مبادلات مواد مختلف همراه با مبادله ثروت‌های معنوی انجام میگرفت. در میان واسطه‌ها و رابطه‌هایی که مراکز تمدن دور افتاده از یکدیگر را با سفرها و نقل و انتقال‌های خود پیکیگری مرتبط ساختند. باید از اقوام ساکن استپ‌های شمالی نام ببریم.

این اقوام جز در مورد اهلی کردن اسب مستقیماً نقشی در رشد تمدن نداشتند ولی طبیعت زمین‌هایی که در آنجا زندگی می‌کردند آنها را بطور غیر مستقیم در پیشرفت تمدن دخالت داد. یک استپ وسیع از رومانی تا کوبان و از استراخان تا اورانسک و ماورای ادرال، یعنی تا هندوستان گسترده شده بود. این سرزمین متعلق به شبانانی بود که از کشاورزی خیر نداشتند و نسیب زندگی شبانی که داشتند دائماً در حال حرکت بودند. آنها در چادر زندگی میکردند و همینکه گیاه در مرعی تمام میشد به نقطه دیگری نقل مکان میکردند. آنها با اینکه از نژادهای مختلف بوده‌اند محیط زندگی ایشان یکنوع و یک طرز زندگی را به آنها تحمیل میکرد و مهاجرت‌های اجباری آنها که تماس دائمی بین خود آنها و مناطق دور و نزدیک را ایجاد میکرد وحدتی در تمدن آنها بوجود آورده بود. از این سو تا آنسو آسیا، در نزدیکی مناطقی که شهرها در آنجا بنا میشد و تمدن شکفته میگشت اردوهای سواران بر بر وجود داشت که هرگز بطور دائم در جایی مستقر نمیشدند. برای آنها جز محل پنهانی گور رؤسایشان هیچ چیز ثابت و دائمی نبود. اما در همین حال با دنیای تمدن تماس داشتند. آنها به اشیاء فاخر و زینت‌آلاتی که خودشان نمیتوانستند بسازند علاقه داشتند و آنها را یا از راه بازرگانی و یا از راه غارت بدست می‌آوردند و از آنجا که قدرت آنها تهدیدی برای امپراتوران چین و پادشاهان ایران بود اینان صلح و آرامش را با هدیه دادن به رؤسای طوایف و عقد و ازدواج‌های خانوادگی بدست می‌آوردند. همین اقوام بودند که شیوه‌های صنعت و سبک‌های مختلف و افکار و اندیشه‌ها را از قاره‌ای به قاره‌دیگر منتقل میکردند. لذا اهمیت این اقوام در انتقال تمدن از ناحیه‌ای به ناحیه دیگر مثلاً از ایران به چین یا از آسیای صغیر به شمال اروپا را نباید نادیده گرفت.

### راز وجود آمدن شهرها

اکنون تمدن را از زاویه دیگری مینگریم و به وجود آمدن شهرها را در آستانه تمدن مطالعه میکنیم. بعقیده مورخان علم و اقتصاد، تمدن اصیل جز در مناطقی که در آنجا طبیعت، زمین و آب و هوا امکان تولید اضافه بر نیاز افراد را پدید آورده وجود نیامد.

فقط بدین ترتیب است که انسان‌ها از اختصاص دادن تمام نیرو و تمام هوش خود به مسئله بقا و ادامه حیات آزاد میشوند و فقط از این راه است که میتوانند از راه مبادله محصولات خود تولیدکننده یا محصولات دیگری که در سرزمین خود آنها یافت نمیشود ثروت خود را بیشتر کنند و رفاه بیشتری برای خود فراهم آورند. بعلاوه سرزمینی که در آنجا زندگی میکنند. باید به اندازه کفایت وسیع باشد تا بتواند جمعیت کثیری را تغذیه کند و آنان را به تخصص در مشاغل برانگیزد و به این نحو یک سازمان اجتماعی بوجود آورد.



ابوالهول بزرگ گیزه ۲۲ متر ارتفاع و ۶۳ متر دانا دارد. این مجسمه در ۲۶۰۰ سال پیش از میلاد زمان شاه خضرن از سنگ ساخته شده است. طرف چپ پست آن هرم خضرن دیده می‌شود.



غنائی روزافزون و توسعه نامساوی مالکیت خصوصی زمینه رونق فنون و هنرها را فراهم آورد و در همان احوال پیدایش دستگاه حکومت را موجب گشت. پیران و سالخوردگان شورای ده که حالا برای انجام وظایف حکومتی از تولید کردن آزاد شده بودند سلسله قوانین و مقرراتی بمنظور حفظ نظم در داخل مدینه و محافظت آن در برابر

در نخستین روزهای تمدن، قسمت اعظم افراد جامعه همچنان بکار تولید خوراک اشتغال داشتند. ولی در همین حال بعضی‌ها بسبب استعدادشان یا تمایلی که نشان میدادند در تولید محصولات دیگری تخصص پیدا میکردند که برای تولید مواد غذایی لازم بود؛ فی‌المثل آلات و ابزارهای که برای کار کشاورزان ضروری محسوب میشد.

تمرضات خارجی وضع کردند. ترقیات شگرفی که از این وضع پدیدار شد حاصل فنون و تجربیات متعدد بود. اما رشد تمدن بدون اضافه تولید محصولات کشاورزی امکان‌پذیر نبوده است. این شرایط در دو سرزمین خاورمیانه یعنی بین‌النهرین و مصر کاملاً فراهم بود. در این دو کشور بود که تمدن خاورمیانه زاده شد.

### ابداع شیوه‌های خاص

اکثر محققان معتقدند که بین‌النهرین و مصر بیش از هر منطقه دیگری طبیعت، دارای دره‌های دراز و مریشی هستند که خاک آنها گل و لای که آب رودخانه‌ها با خود می‌آوردند حاصلخیز و بارور میساخت. در هر دو منطقه رودخانه‌های از وسط دشت میگذرد و زمینی را که در اثر تآیش آفتاب سوخته آبیاری میکند و در اثر طغیان‌های موسمی زمین را حاصلخیزتر میسازد. در هر دو منطقه امکان این هست که با ابداع شیوه‌های خاص آبیاری برداشت محصول را در سراسر سال عملی ساخت. وقتی این دو سرزمین را با چنین پدیده مینگریم طبعاً انتظار داریم که مصر و بین‌النهرین شرایط مشابهی برای ترقی انسان عصر مس‌سفرغ فراهم کنند و تمدن این دو منطقه بطور موازی پیش برود علی‌الخصوص که بین‌النهرین و مصر با هم تماس داشتند و آن یکی در آغاز تمدن دیگری بر آن اثر گذاشته بود. اما در واقع این دو منطقه به اشکالی کاملاً متفاوت ترقی کردند و تضاد بین مجموعه روستاهای کوچکی که در دره دجله و فرات بوجود آمدند با پادشاهی واحد سراسری مصر که در آن شهر عملاً وجود نداشت کاملاً واضح است. ببینیم این تضاد در اثر چه پدیده‌ای بوجود آمد. مورخان نمیتوانند این پدیده را به تفاوت طرز تفکر اقوام ساکن این دو منطقه نسبت دهند زیرا ما از طرز تفکر این اقوام در آستانه تاریخ چیزی نمیدانیم و آنچه را هم که بعدها بعنوان تفاوتی در فکر و اندیشه این دو قوم تشخیص میدهیم بیشتر معلول دو نوع زندگی متفاوت است تا علت پیدایش این دو نوع زندگی. برای آنکه این مسئله را بهتر درک کنیم باید به این نکته توجه داشته باشیم که مشابهت شرایط زندگی در مصر و بین‌النهرین کاملاً ظاهری است و در حقیقت بین این دو دره تفاوت‌های اساسی وجود دارد و همین امر عادت و اعتقادات متفاوتی به ساکنان این دو منطقه تحمیل کرده است.

ابتدا به بیان وضع جوامع روستائی دره نیل می‌پردازیم. دره نیل که بین تپه‌هایی از کورتر و آمک واقع شده ظاهری تقریباً مثلثی دارد که رود نیل از زاویه جنوبی بطرف قاعده شمالی یا شیبی ملایم پیش میرود. طغیان‌های سالانه که گل و لای سنگینی در طول رودخانه بر جای میگذارد اطراف بستر رود را بتدریج مرتفع میکند و نوعی سد طبیعی در دو طرف رود بوجود می‌آورد. در مواقع عادی سطح آبی که در بستر رودخانه جریان دارد از سطح دره مجاور کرانه‌ها پائین‌تر است.

هنگام بالا آمدن سطح آب حجم رود بتدریج افزایش مییابد و به آرامی از اطراف در دشتهای مجاور سرازیر میشود و قسمت‌های پست آنرا بکلی میپوشاند و هنگامیکه سطح آب پائین می‌رسد در زمینهای اطراف یک طبقه لجن سیاه که بمنزله کود نیرومندی برای زمین است باقی میگذارد. از طرفی بسبب آرامی بالا آمدن و پائین‌رفتن آب و جریان تقریباً متعادل آن گل و لای بتدریج راه پیشرفت را نمی‌بندد و مسیر رود را تغییر نمیدهد. مهمتر از همه منظم بودن بالا آمدن و پائین رفتن سطح آب است و از آنجا که این پدیده به آرامی ظاهر میشود امکان خیر دادن به ساکنان اطراف رودخانه وجود دارد. از طرف دیگر طغیان آب در اواخر

شاه خضرن، که ۲۵۰۰ سال پیش از میلاد حکومت میکرد گویا برای ابوالهول بزرگ مدل قرار گرفته بود. دداین مجسمه شهریار از سنگ دیوریت او را جاودانی کرده‌اند. هنر حکومت باستانی سخت‌و چشمگیر اما خشک و بی‌جان بود.



کرانه‌های رود ایجاد کنند تا زمین‌ها مجدداً زیر آب قرار بگیرد. وقتی به اندازه کافی زمین را آبیاری میکردند شکافی را که ایجاد کرده بودند می‌بستند و در منطقه‌ای جلوتر یعنی نزدیک‌تر بمصب رود دوباره شکافی دیگر ایجاد میکردند. این ترتیب بسیار ساده اساس و پایه اقتصاد مصر شده بود. زمینهای اطراف رودخانه به حوزه‌های متساوی تقسیم شده بود که هر دو قطعه از نهری که از رودخانه جدا میشد و در مواقع لازم آب رود را بوسیله ایجاد شکافی در دیواره اطراف بستر از آن نهر وارد میکردند، از یکدیگر متمایز میساخت. با استفاده از نهر، امکان یک بازگشت در سال بیشتر نبود زیرا وقتی آب از سطح معینی پائین‌تر میآمد ممکن نبود که آنرا وارد نهرها و کانال‌های فرعی سازند. اما زمین آنقدر حاصلخیز بود که در نواحی دور از بستر رود یک کشت در سال کفایت میکرد و همین آمادگی طبیعی زمین تعداد کمتری زارع برای کار ایجاد میکرد و بقیه افسراد جمعیت میتوانستند در رشته‌هایی غیر از کشاورزی تخصص پیدا کنند و محصولات دیگر تولید کنند.

با چنین شیوه کشاورزی و پیدا شدن تخصص‌ها و پیشرفتهای مختلف لازم بود که ساکنان هر روستا بتوانند آنچه را که تولید کرده بودند با محصولات سایرین مبادله کنند و همیشه همین امر بتدریج موجب رشد شهرهایی که محل بازار بود گردید و در هر منطقه سازمان‌های اداری و حکومتی توسعه تدریجی پیدا کرد. اما مصر پیش از فراغه باید بعنوان یک مملکت مرکب از جوامع مختلف روستائی تلقی شود که هر یک از این روستاها میکوشید قبل از هر چیز احتیاجات خود را از لحاظ مواد غذایی مستقل فراهم سازد. احتمال این هست که امکان خاص ستایش و نیایش در وجود آوردن مراکز اجتماع و بطور کلی مرکزیت دادن به چند روستای نزدیک این امکان نقشی بعهده داشته‌اند. ولی به اصطلاح امروز هرگز بصورت مراکز اداری یا پایتخت‌های منطقه‌ای در نیامدند. هنگامیکه سرزمین مصر جمعیت‌بیشتری یافت پادشاه‌مجبور بود که شیوه آبیاری را منظم کند زیرا که سیستم آبیاری طی اعصار گذشته بطور اتفاقی و بر حسب تصادف توسعه یافته بود.

نیل مثرهای متعدد ساختند که ناظران موظف به اعلام بالا آمدن آب مرتباً مراقب آنها بودند و بموقع طغیان قریب‌الوقوع رود را خیر میدادند. در مواقع پائین رفتن آب پادشاه شخصاً شکافی را که باید در دیواره‌های اطراف بستر ایجاد کنند بوجود می‌آورد. طرح‌ها و حجاری‌های متعدد زمان فرعون سخته وارد آوردن اولین شکاف را بوسیله سلطان در سدهای طبیعی جذب آب نیل بخوبی نشان میدهند.

یک هیئت از کارشناسان-موظف بودند که مساحت اراضی که زیر آب میرفتند و قابل کشت میشدند اندازه بگیرند و مالیات حکومت را بر مبنای همین اندازه‌گیری وصول کنند. همین‌ها کشاورزان را وادار میکردند که نهرها و کانال‌های طولانی‌تری حفر کنند تا زمین‌های بلند نواحی دور را که آب رود در مسیر طبیعی سوار آنها نمیشد آبیاری کنند.

اما اگر چه آن کشاورزان آزاد سابق حالا بصورت رعیت مطیع فرعون درآمدند بودند بطور کلی در نحوه زندگی تغییر محسوسی روی نداده بود و شرایط اجتماعی‌اش همان بود که پیش از تمک از طرف فرعون بود:

مصر همان کشور زراعتی روستا و بازار باقی مانده بود که در آنجا غیر از پایتخت‌های موقتی که فراهته برای حکمروائی خود احداث کرده بودند هیچ شهری مسلط بر روستاها نبود و جامعه روستائی به همان شکل اولیه بحیات خود ادامه میداد.



**این** نندهای است که از ده سال قبل است و عصیان جوانان آمریکائی نیز که برای نخستین بار در سال ۱۹۶۲ در دانشگاه کلمبیا شروع شد علتی جز این نداشت: بیزاری از زندگی در يك اجتماع به منتهی درجه پیشرفته صنعتی با تولید روزافزون و مصرف روزافزون که هر روز باید در آن قدمی به جلو برداشت، هر روز باید اتومبیلهای تازه تر و بیشتری خرید و کارخانه های عظیم تر بنیاد نهاد و بیشتر به سفر رفت و بیشتر ساختمانهای بلند و کوه پیکر ساخت. مسابقه ای که پیروزی در آن با معیار پیشرفت و توسعه اقتصادی سنجیده میشود.

در آن نخستین روزهایی که این نغمه در آمریکا ساز شد اروپا سرگرم مشکلات خویش بود بعلاوه بسیاری از کشورهای اروپای غربی از جمله اسپانیا و ایتالیا بیش از آن با فقر عمومی و بحران رویرو بودند که مسائلی از این قبیل که خاص جوامع بسیار پیشرفته از نظر صنعتی و اقتصادی است، برایشان، مطرح باشد. و سرانجام در فوریه امسال بود که يك



## دورنمایی از سال ۲۰۰۰: سال پایان یا دوران آغاز؟

مرد اروپائی این زنگ خطر را برای جوامع اروپائی نیز بصدا در آورد. اسم این مرد سیکومانسولت است. سیکومانسولت اصلاً هلندی است. در دفتر جامعه مشترک اروپائی مقام سومی دارد و زنگ خطر او نامه سر- کشاده ای بود که بعنوان رئیس کمیسیون جامعه مشترک اروپا که از مؤسسات وابسته به بازار مشترک است نوشت. يك نامه اتمام حجت مانند انقلابی! در این نامه مانسولت صریحاً نوشته بود که بشریت چهارنعل بسوی بزرگترین فاجعه حیات خویش پیش می تازد و سال ۲۰۰۰ پایان عمر بشریت خواهد بود، نوشته بود که در عین حال که جمعیت کره زمین بصورت سرسام آوری در تزايد است منابهای که بتواند شکمهای این جمعیت را سیر کند مرتباً رو بکاهش می رود و در همان حال آلودگی هوا و آب و بطور کلی محیط زیست همه آن چیزهایی را که بشر برای ادامه حیات بدانها نیازمند است از او میگیرد ... سپس در پایان نامه انقلابی خویش تأکید کرده بود که آن روزی که دانشمندان جامعه شناس بتوانند راه حلهایی برای رهائی از این مشکل بیابند، شاید جلوی هرگونه ازدیاد نفوس را گرفت و میزان افزایش جمعیت فعلی کره زمین را به سفر رساند. و این حرفی بود که قیلاً گروهی از جامعه شناسان چپگرا نیز زده بودند و این بار کسی آنرا تکرار میکرد که خود از پایه گذاران بازار مشترک اروپا بود و بیش از هر تئوریسینی مشکلات و گرفتاریهای روزهای آینده جوامع مرفعی مغرب زمین را می شناخت.



رورخانه های سال ۲۰۰۰: گنداب روهای روبازی که به اقیانوس مرده می ریزد

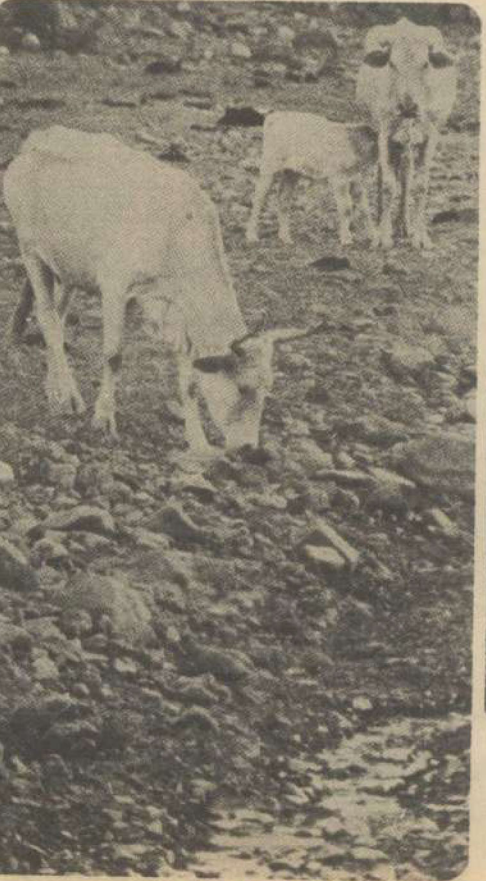
در سال ۲۰۰۰ به هفت میلیارد میرسد یعنی در مدتی کمتر از ۳۰ سال دو برابر میشود. به عقیده «کلوبرم» کره زمین قدرت روبروشدن با احتیاجات این تعداد دهان باز و شکم گرسنه را نخواهد داشت و بنابراین باید بغوریت این ازدیاد روزافزون را متوقف ساخت و طرحهای جلوگیری از ازدیاد نفوس را که بندرت از مرحله طرح و حرف و نقشه های تنظیم خانوادہ تجاوز کرده است جدأ به مرحله عمل در آورد. در مقابل این مسئله که به عقیده جامعه شناسان بدبین چیزی جز يك واقعت هراس انگیز نیست جامعه- شناسان خوش بین میگویند: آیا برآستی جمعیت امروز کره زمین ۳٫۶ میلیارد است؛ بسیاری از کشورها، خواه به دلائل خامس و خواه به علت عدم توانائی، از اعلام رقم واقعی جمعیت خویش خودداری می کنند و بنابراین چه ارزشی میتواند داشته باشد نتایجی که بر پایه مقداری اطلاعات نادرست استوار شده است؟ و باز با در دست داشتن مقداری اطلاعات ناقص و نادرست چگونه میتوان افزایش جمعیت افراد بشر را برای سالهای آینده پیش بینی کرد؛ کدام دانشمند



معدن مس آریزونا دیگر قیمتی ندارد

دومین نکته ای که «کلوبرم» و سیکومانسولت روی آنها تکیه می کنند نارسائی محصولات طبیعی و کشاورزی در مقابل افزایش تعداد شکمهاست. میگویند: کره زمین در حال حاضر نیز از عهده تغذیه همه افرادی که در آن زندگی می کنند بر نمی آید. سدوپنجاه سال قبل مالتوس می گفت: جمعیت زمین بصورت تصاعد هندسی افزایش می یابد: ۱-۲-۳-۴-۵-۶ در حالیکه افزایش محصولات کشاورزی بصورت يك تصاعد عددی است: ۱-۲-۳-۴-۵.

## اعضاء «کلوبرم» و سیکومانسولت چه میگویند؟



حیوانات سعی می کنند روی شن ها به زندگی ادامه دهند



در آسیا، افزایش جمعیت تولید قحطی می کند

موافقان نظریه جلوگیری از ازدیاد نفوس میگویند: با چنین آهنگ پیشرفتی در سال ۱۹۸۵ تقریباً زمین قابل کشت و زرعی روی زمین باقی نخواهد ماند و هم اکنون در بسیاری مناطق آب شیرین و قابل استفاده نایاب شده است.

در مقابل این نظریه، طرفداران افزایش جمعیت میگویند: در آینده در نتیجه پیشرفت های علمی که روز بروز نصیب بشر میشود، میتوانیم از زمینهای کمتری محصولات بیشتری بدست بیاوریم. در پرتو تکنولوژی مدرن، مسئله تغذیه هفت میلیارد جمعیت سال ۲۰۰۰ خودبخود حل خواهد شد. علاوه بر آن بشر خواهد توانست به یاری علم، زمینهای غیر قابل کشت و زرع امروزی را بصورتی کاملاً قابل بهره برداری درآورد و میزان این زمینها سه برابر سطحی است که در حال حاضر در آن کشت میشود. مسئله آب نیز مطرح نخواهد بود. چون بسیاری از منابع طبیعی آب که اکنون برای تولید انرژی الکتریکی مورد استفاده قرار میگیرد درآینده منحصراً به مصرف کشاورزی و آبیاری زمینهای بایر خواهد رسید و تکنولوژی به بشر امکان خواهد داد که برای تولید انرژی الکتریسیته از منابع دیگری استفاده کند. علاوه بر این به یاری تکنیک های مدرن بشر خواهد توانست آبهای را که یکبار به مصرف رسیده تصفیه کند و مجدداً مورد استفاده قرار بدهد و با شیرین کردن آب دریاها و اقیانوسها، در همه جا آب شیرین و قابل شرب در اختیار همه بگذارد و همه اینها اقداماتی است که اکنون در مرحله آزمایش است و نتیجه همه آزمایشها کاملاً رضایت بخش است و تنها اشکالی که در اشاعه این روشها وجود دارد گران تمام شدن این عملیات با امکانات و وسایل امروزی است و چون در آینده مسلماً بشر خواهد توانست نیروی اتم را تمام و کمال به خدمت خود بگمارد طبیعتاً این مشکل نیز از میان خواهد رفت.

برای به خدمت گماشتن اتم، احتیاج به سرمایه گذاریهای عظیم هست و فقط توسعه صنعتی و اقتصادی است که امکان چنین سرمایه گذاریها را به بشر میدهد. مخالفت با پیشرفت و توسعه اقتصادی و صنعتی، مخالفت با حل کردن مسائل مربوط به تغذیه انسانهاست. و گذشته از اینها در سالهای آینده محصولات جدیدی تولید و ساخته خواهد شد که میتواند جایگزین بسیاری از مواد طبیعی و مورد حاجت و مصرف بشر امروز باشد.

اعضاء کلوبرم و سیکومانسولت میگویند: اگر بشر به میزان کنونی از نفت استفاده کند تا سی سال دیگر منابع موجود نفتی در سراسر جهان به پایان خواهد رسید و یا توجه به اینکه روز بروز استفاده از این منبع بزرگ تولید انرژی در افزایش است این ذخیره بیش از پانزده سال دوام نخواهد بقیه در صفحه ۷۵





فرخ غفاری

گفتگویی با فرخ غفاری و بیژن صفاری درباره:

## میزگرد تاتر جهان سوم

و

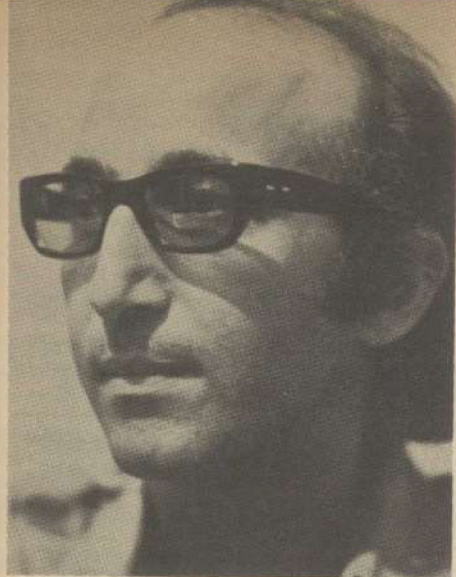
## فستیوال تاتر تونس

از: شهرناز

شنیدیم آقای فرخ غفاری سینماگر معروف و قائم مقام مدیرعامل جشن هنر شیراز و آقای بیژن صفاری مدیر جریان آنچه در این فستیوال و بخصوص فستیوال تونس و میزگرد تاتر جهان سوم گذشته بگذاردند. سیمون تونس رفتن بودند از این سفر بازگشته اند، پسراغشان رفتیم تا ما و خوانندگان گرامی تماشا را در جریان آنچه در این فستیوال و بخصوص میزگرد تاتر جهان سوم گذشته بگذاردند. و اینست حاصل گفتگوی ما...



تاتر هوای آزاد در حمامات که با همکاری آلیو آرشیکتک فرانسوی ساخته شده است



بیژن صفاری

انجمن بین المللی منتقدان تاتر دعوتی بعمل آورده بود برای تشکیل یک میزگرد راجع به تاتر در جهان سوم که از هشت تا شانزده مردادماه در حمامات تونس ترتیب یافت. میزبان، مرکز فرهنگی بین المللی حمامات و رئیس، آقای طهارقته. محصل تجمع میهمانان محیطی بود بسیار جالب با چند خانه مجلل و همه ساله عده زیادی هنرمند، نویسنده و توریست به آنجا می آیند تا از برنامه فستیوالی که برپا میشود و پنجمال از عرش میگذرد دیدن کنند. - آقای فرخ غفاری، ممکن است فرمائید چندمین بار است که این میزگرد تشکیل میشود؟

دومین باری بود که این میزگرد تشکیل میشود. - بحث پرسر چه بود؟ ممکن است توضیح بیشتری در مورد تشکیل این میزگرد بدهید؟

ببخشید موضوع در آنجا عنوان شد که ما آنها را مطالعه کردیم و درباره یکایک آنها به مساحت تقسیم:

۱- آیا وحدتی در تاتر جهان سوم، چشم میخورد؟

۲- وضعیت نقد تاتر در جهان سوم، خطوط برجسته تاتر جهان سوم و نقود این تاتر در تاتر غربی.

۳- مبادله اطلاعات بین کشورها.

۴- نقش فستیوالها.

۵- بحث درباره نقد باید موضوع جالبی باشد، چون این روزها بازار منتقدان بسیار گرم است، ممکن است در این باره کمی ما را روشن کنید؟

● بعد از بحث و گفتگوی فراوان باین نتیجه رسیدیم که در جهان سوم منتقد به معنی متخصص وجود ندارد.

- این نتیجه کلی بود؟

● متأسفانه بله، این وجه مشترکی بود بین همه ما کسانی که در این کشورها به نقد تاتر مبادرت میکنند بطور کلی یا اهل هنر هستند یا روزنامه نگاران، و نه منتقد تخصصی.

- خوب، چه باید کرد و از کجا باید شروع کرد؟

● بعد از پیشنهادهای فراوان چنین نتیجه گیری شد که باید منتقد تاتر را بوجود آورد. منتقدی که علاوه بر شناخت تاتر غربی سرچشمه های سنتی خودش را نیز بخوبی بشناسد و بجای اظهار عقیده احساساتی، با یک نمایشنامه زندگی کند، یعنی نمایشنامه را بخواند و در تمرینها شرکت کند.

- درباره بحث های آزاد چه نظری ابراز شد؟

● بنظر ما بهترین راه برای

مقدار زیادی ستوال برای تماشاگران مطرح است. باز تکرار میکنم که بهترین راه برای بازشدن مشکلات تاتر همان مطرح کردن آنها هست، بعد از پایان هر نمایش...

- آقای غفاری، آیا تاتر شرق میتواند نقودی در تاتر غرب داشته باشد؟ اگر میتواند آیا تاکنون نمونه ای دیده شده؟

● حتماً تاتر تاتر چینی در آثار و برشته، و تاتر ایران در آثار «پتربروک» آشکار است این عقیده من بود که با اعتراض شدید «روزه پلاتون» (مدیرمعروف تاتر ملی عامه فرانسه) مواجه شد، زیرا او معتقد بود که: اگر آفریننده ای از غرب عواملی از شرق را بکار گرفته این عوامل همیشه بشکل مرده بوده اند و تاتر آنها فقط در فرم بوده نه در معنی و اضافه کرد که: برشت، وقتی اشکال ظاهری تاتر چینی را میکشید بکلی معنی فلسفی آنها را کنار میکشاد. و بالاخره نتیجه گرفت که: روزی شکل و محتوی یک تاتر میتواند تاتر دیگر را تحت تاثیر قرار دهد که آن تاتر مرده باشد، و یک تمدن وقتی میتواند محتوی خودش را منتقل کند که از بین رفته باشد و گرچه تمدن زنده فقط شکل میدهد.

- از نظر ارتباط و مطلع بودن از وضع تاتر کشورهای دور و نزدیک چه تصویری گرفتید و چه فرارهایی گذاشتید؟

● جالب است که بگویم همه اعضای این میزگرد از مساله عدم اطلاع از وضع یکدیگر ناآشنا بودند. ما از وضع حساسیت خودمان بی خبریم که رسد به اتفاقات هنری که مثلا در آمریکا رخ میدهد؟ مجلات کافی نیستند، ارتباط نیست و ما همه تصمیم گرفتیم برای اطلاع بیشتر از وضع این اطلاعات بیشتری به مجله بین المللی تاتر که ناشران یونسکو است بفرستیم و بیشتر وضع هنری یکدیگر را بشناسیم و در جریان مسائل روز هنری کشورهای همدیگر باشیم - حتی فیلمهای راجع به وضع تاتر بین کشورها مان مبادله کنیم.

- درباره فستیوالها چه گفتید و چه شنیدید؟

● در جهان سوم سه نوع فستیوال وجود دارد که عبارتند از:

۱- «بعلبک» در لبنان، که بیشتر بعنوان یک فستیوال کلاسیک و معرفی کننده هنر غرب شناخته شده و بیشتر آثار معروف و آشنای جهان در این فستیوال نمایش داده میشود. اما ناگفته نماند که در آن نقود جشن هنر شیراز، حتی فستیوال «بعلبک» ارسال مبادرت به نمایش دادن تاتر «لاماما» از نیویورک کرد...

۲- فستیوال قرطاج و حمامات در تونس، که با هم یکی هستند و ناامنان هزمنان برده میشوند.

این فستیوال یکماه ادامه دارد و هر نمایش یا کسرتی، یکبار در قرطاج و یکبار هم در حمامات اجرا میشود. البته باید اضافه کنم که نمایشها فقط در سه روز آخر هفته اجرا میشوند و تماشاگران این فستیوال بیشتر خود تونسها هستند اما ارسال بیش از یک میلیون نفر توریست به تونس آمده بودند که تعدادی از آنها به تماشاهای این فستیوال رفتند. البته از ارسال آنها نیز سیاست تولید و سفارش را پیش گرفته اند و اصولاً تولید کننده آثار تاتری هستند. این برنامه از نظر آقای «طهارقته» که مردی واقعا متفکر و بسیار آگاه به مسائل هنری و فرهنگی جهان سوم است اجرا میشود.

۳- و بالاخره جشن هنر شیراز که از بدو تاسیس همواره کوشش این بوده که آثار تازه را معرفی کند. خاصه آثار هنری تازه غربی، زیرا متأسفانه در ممالک شرقی بطور مرتب آثار تازه ای بوجود نمی آید. ما تصمیم گرفتیم از این پس مبادله هنری بین بعلبک، حمامات و جشن هنر داشته باشیم. ما میخواهیم بیشتر توجهمان بآنها باشد که دارای ذوق و هنر سرشار هستند ولی امکانات آنها اجازه نمیدهد تا هنرشان را ارائه دهند و بیشتر بآندسته که میخواهند

شروع کنند کمک خواهیم کرد.

- در مورد شرکت هرچه بیشتر مردم در فستیوالها هم تصمیم گرفتید؟

● بله، تصمیم ما این بود که رویدادهای این فستیوالها ارزان تر شود و از دولتها نیز خواهش کردیم که وسایل بیشتری برای رساندن مسافر به محل اجرای فستیوالها در اختیارمان بگذارند، تا لبنان بتواند مسافر بیشتری به بعلبک، تونس به حمامات و قرطاج، و بالاخره ایران به جشن هنر شیراز فراخواند.

- افراد جالب و پیشنهادهای ارزنده که نظراتان را جلب کرد کدامها و چه بودند؟

● یکی دیگر از این افراد جالب «کوچی» بود از ساحل عاج که برای شرکت در این میزگرد به تونس دعوت شده بود و راجع به رقص، نقالی و برنامه های با این فرم صحبت کرد. اما نظرش همان اجرای سابق با کلام بود که برای امروز چیز تازه ای نیست. «طیب صدیقی» که به عنوان نویسنده و کارگردان زیردستی در جهان عرب معروف است و خودش اسلام را کسبی است. نیز بتونس دعوت شده بود و ما با او آشنا شدیم فرد دیگر، «محمد عزیز» که یکی از مطلعین امور تاتر است، او درباره اسلام و تاتر زیاد چیز نوشته است و شخصا میل دارد در جشن هنر ما شرکت کند و این جشن را از نزدیک ببیند. و بالاخره شریف خزانه دار، اهل سوریه که در پاریس اقامت دارد و علاوه بر شناسایی آثارهای آسیایی و شمال آفریقایی، تخصصی هم در «تاتر سایه» دارد و سال آینده فستیوالی طی جشن هنر شیراز درباره تاتر سایه برپا خواهد بود.

- ممکن است فرمائید بطور کلی چند نفر و از چه کشورهای در این میزگرد شرکت داشتند؟

● دقیقاً سی و هشت نفر از شش کشور جهان سوم یعنی سنگال، ساحل عاج، تونس، نیجریه، مراکش و ایران برای شرکت در این میزگرد دعوت شده بودند.

عده دیگری نیز بعنوان ناظر، متخصص و منتقد از کشورهای مختلف بتونس آمده بودند که دعوت آنها از طرف انجمن بین المللی منتقدان تاتر صورت گرفته بود.

- آیا غیر از شرکت در بحث میزگرد، برنامه دیگری هم برایتان پیشبینی شده بود؟

● ما ضمن شرکت در بحث میزگرد، سه نمایش هم دیدیم که یکی از آنها در هوای آزاد و دو تای دیگر در قلعه شهر «منتسیر» بود.

- این نمایشنامه ها به چه زبانی اجرا شد و آیا این اولین فستیوال تاتری بود که برپا میشود؟

● این سه نمایشنامه به زبان عربی اجرا شد. ضمناً باید بدانید که هر دو سال یکبار یک فستیوال شاعر غربی (مراکش، تونس، الجزایر) در منتسیر اجرا میشود و این فستیوال اسامیل پنجماله شد.

- آقای غفاری، آیا شرکت در این فستیوال برایتان جالب بود؟

● برای من خیلی جالب بود، چون بدنالد فعالیتهای ایران در قسمت تاتر و ادامه فعالیتهای نمرخشی جشن هنر شیراز، میل داشتم از نزدیک ببینم مسالکی که تقریباً در شرایط ما هستند چه می کنند؟ دیدم که آنها بطور سعی می کنند راهی برای خودشان باز کنند و اصولاً فعالیت ما گذشته از برگزار کردن جشن هنر و جستجو به عنوان تاتر تجربی در کارگاه نمایش، ایجاد میکرد که رابطه نزدیکی نیز با فستیوالهایی داشته باشد، مثل فستیوال حمامات.

● برای من خیلی جالب بود، چون بدنالد فعالیتهای ایران در قسمت تاتر و ادامه فعالیتهای نمرخشی جشن هنر شیراز، میل داشتم از نزدیک ببینم مسالکی که تقریباً در شرایط ما هستند چه می کنند؟ دیدم که آنها بطور سعی می کنند راهی برای خودشان باز کنند و اصولاً فعالیت ما گذشته از برگزار کردن جشن هنر و جستجو به عنوان تاتر تجربی در کارگاه نمایش، ایجاد میکرد که رابطه نزدیکی نیز با فستیوالهایی داشته باشد، مثل فستیوال حمامات.

### نمایش الزنج

در اینجا از آقای بیژن صفاری مدیر کارگاه نمایش تهران که در این سفر همراه آقای فرخ غفاری بوده است خواهش کردیم تا توضیحی درباره نمایشنامه های که در آنجا اجرا شده است بماندند.

- اولین نمایشی که ما دیدیم از زنج نام داشت که از طرف کشور تونس و توسط گروه شهر گان ارائه شد.

نویسنده و کارگردان این نمایش هم دو بسیار جوان بودند، این نمایشنامه را یک گروه ثابت بر روی صحنه آورده، یک گروه بازیگرانش در عرض سال مرتب فعالیت خودشان را در شهر بیست هزار نفری کاف ادامه میدهند. این برنامه را ما در حمامات دیدیم.

- ممکن است راجع به موضوع نمایشنامه و شخصیت های آن صحبت کنید؟

● این نمایشنامه بر اساس «یاقوت» تاریخی که در زمان خلفای عباسی در بین-التهرین اتفاق افتاده استوار گشته بود. «عزالدین مدنی» نویسنده نمایشنامه با استفاده از فنون قدیمی بطرز آزادی از وقایع تاریخی استفاده کرده بود.

موضوع این نمایشنامه راجع به انقلاب مردمانی است که از قلمرو اسلامی جمع شده بودند و بعنوان برده در شورهزارها نمک استخراج می کردند...

البته بد نیست متذکر شوم که در تاریخ این شورش که در قرن سوم هجری قمری (قرن ۹ میلادی) برپا شده بود، توسط خلفای عباسی سرکوب شد، اما در این نمایشنامه این انقلاب که به سرکردگی یک ایرانی بنام «علی بن محمد» و پنج نفر دیگر از نژادهای مختلف اداره میشد، انقلابی موفق نشان داده شد...

اما راجع به شخصیتها، برای من بسیار جالب بود که نامها و شخصیت های را که با تاریخ ما رابطه نزدیک داشته بشنوم و ببینم مثل: «طبری تاریخ نویس»، «علی بن محمد» که اهل ری بود و یعقوب لیت صفار...

- دیگر چه نمایشنامه های دیدید؟

● نمایش دیگر، ترجمه ای بود از یکی از نوشته های «کاتب یاسین» نویسنده الجزایری که توسط گروه تاتر ملی الجزیره در قلعه منتسیر به معرض نمایش گذاشته شد.

موضوع این نمایشنامه، تاریخچه مبارزه ملت ویتنام بود تا ظهور هوشی مین و مرگ و بزرگداشت او.

در این نمایشنامه اغلب صحنه ها و شخصیتها واقعت تاریخی داشتند، این نمایشنامه «مردی با سندل های لاستیکی» نام داشت، و لازم به تذکر است که قبلاً یکبار این نمایشنامه در فرانسه بروی صحنه

● دقیقاً سی و هشت نفر از شش کشور جهان سوم یعنی سنگال، ساحل عاج، تونس، نیجریه، مراکش و ایران برای شرکت در این میزگرد دعوت شده بودند.

عده دیگری نیز بعنوان ناظر، متخصص و منتقد از کشورهای مختلف بتونس آمده بودند که دعوت آنها از طرف انجمن بین المللی منتقدان تاتر صورت گرفته بود.

- آیا غیر از شرکت در بحث میزگرد، برنامه دیگری هم برایتان پیشبینی شده بود؟

● ما ضمن شرکت در بحث میزگرد، سه نمایش هم دیدیم که یکی از آنها در هوای آزاد و دو تای دیگر در قلعه شهر «منتسیر» بود.

- این نمایشنامه ها به چه زبانی اجرا شد و آیا این اولین فستیوال تاتری بود که برپا میشود؟

● این سه نمایشنامه به زبان عربی اجرا شد. ضمناً باید بدانید که هر دو سال یکبار یک فستیوال شاعر غربی (مراکش، تونس، الجزایر) در منتسیر اجرا میشود و این فستیوال اسامیل پنجماله شد.

- آقای غفاری، آیا شرکت در این فستیوال برایتان جالب بود؟

● برای من خیلی جالب بود، چون بدنالد فعالیتهای ایران در قسمت تاتر و ادامه فعالیتهای نمرخشی جشن هنر شیراز، میل داشتم از نزدیک ببینم مسالکی که تقریباً در شرایط ما هستند چه می کنند؟ دیدم که آنها بطور سعی می کنند راهی برای خودشان باز کنند و اصولاً فعالیت ما گذشته از برگزار کردن جشن هنر و جستجو به عنوان تاتر تجربی در کارگاه نمایش، ایجاد میکرد که رابطه نزدیکی نیز با فستیوالهایی داشته باشد، مثل فستیوال حمامات.

● دقیقاً سی و هشت نفر از شش کشور جهان سوم یعنی سنگال، ساحل عاج، تونس، نیجریه، مراکش و ایران برای شرکت در این میزگرد دعوت شده بودند.

عده دیگری نیز بعنوان ناظر، متخصص و منتقد از کشورهای مختلف بتونس آمده بودند که دعوت آنها از طرف انجمن بین المللی منتقدان تاتر صورت گرفته بود.

- آیا غیر از شرکت در بحث میزگرد، برنامه دیگری هم برایتان پیشبینی شده بود؟

● ما ضمن شرکت در بحث میزگرد، سه نمایش هم دیدیم که یکی از آنها در هوای آزاد و دو تای دیگر در قلعه شهر «منتسیر» بود.

- این نمایشنامه ها به چه زبانی اجرا شد و آیا این اولین فستیوال تاتری بود که برپا میشود؟

● این سه نمایشنامه به زبان عربی اجرا شد. ضمناً باید بدانید که هر دو سال یکبار یک فستیوال شاعر غربی (مراکش، تونس، الجزایر) در منتسیر اجرا میشود و این فستیوال اسامیل پنجماله شد.

- آقای غفاری، آیا شرکت در این فستیوال برایتان جالب بود؟

● برای من خیلی جالب بود، چون بدنالد فعالیتهای ایران در قسمت تاتر و ادامه فعالیتهای نمرخشی جشن هنر شیراز، میل داشتم از نزدیک ببینم مسالکی که تقریباً در شرایط ما هستند چه می کنند؟ دیدم که آنها بطور سعی می کنند راهی برای خودشان باز کنند و اصولاً فعالیت ما گذشته از برگزار کردن جشن هنر و جستجو به عنوان تاتر تجربی در کارگاه نمایش، ایجاد میکرد که رابطه نزدیکی نیز با فستیوالهایی داشته باشد، مثل فستیوال حمامات.

### نمایش الزنج

در اینجا از آقای بیژن صفاری مدیر کارگاه نمایش تهران که در این سفر همراه آقای فرخ غفاری بوده است خواهش کردیم تا توضیحی درباره نمایشنامه های که در آنجا اجرا شده است بماندند.

- اولین نمایشی که ما دیدیم از زنج نام داشت که از طرف کشور تونس و توسط گروه شهر گان ارائه شد.

نویسنده و کارگردان این نمایش هم دو بسیار جوان بودند، این نمایشنامه را یک گروه ثابت بر روی صحنه آورده، یک گروه بازیگرانش در عرض سال مرتب فعالیت خودشان را در شهر بیست هزار نفری کاف ادامه میدهند. این برنامه را ما در حمامات دیدیم.

- ممکن است راجع به موضوع نمایشنامه و شخصیت های آن صحبت کنید؟

● این نمایشنامه بر اساس «یاقوت» تاریخی که در زمان خلفای عباسی در بین-التهرین اتفاق افتاده استوار گشته بود. «عزالدین مدنی» نویسنده نمایشنامه با استفاده از فنون قدیمی بطرز آزادی از وقایع تاریخی استفاده کرده بود.

موضوع این نمایشنامه راجع به انقلاب مردمانی است که از قلمرو اسلامی جمع شده بودند و بعنوان برده در شورهزارها نمک استخراج می کردند...

البته بد نیست متذکر شوم که در تاریخ این شورش که در قرن سوم هجری قمری (قرن ۹ میلادی) برپا شده بود، توسط خلفای عباسی سرکوب شد، اما در این نمایشنامه این انقلاب که به سرکردگی یک ایرانی بنام «علی بن محمد» و پنج نفر دیگر از نژادهای مختلف اداره میشد، انقلابی موفق نشان داده شد...

اما راجع به شخصیتها، برای من بسیار جالب بود که نامها و شخصیت های را که با تاریخ ما رابطه نزدیک داشته بشنوم و ببینم مثل: «طبری تاریخ نویس»، «علی بن محمد» که اهل ری بود و یعقوب لیت صفار...

- دیگر چه نمایشنامه های دیدید؟

● نمایش دیگر، ترجمه ای بود از یکی از نوشته های «کاتب یاسین» نویسنده الجزایری که توسط گروه تاتر ملی الجزیره در قلعه منتسیر به معرض نمایش گذاشته شد.

موضوع این نمایشنامه، تاریخچه مبارزه ملت ویتنام بود تا ظهور هوشی مین و مرگ و بزرگداشت او.

در این نمایشنامه اغلب صحنه ها و شخصیتها واقعت تاریخی داشتند، این نمایشنامه «مردی با سندل های لاستیکی» نام داشت، و لازم به تذکر است که قبلاً یکبار این نمایشنامه در فرانسه بروی صحنه





نمایش «الزین» به کارگردانی سوسی از تونس

از هوای حامل ملک حسن است که سوارهای تورشی زانهای

آمده بود. - آیا در این نمایشنامه‌ها مسئله خصوصی بچشم نمی‌خورد؟ منظور اینکه روی چه بنا شده بود؟

● در هر دو نمایش، به راحتی جنبه شمار دادن و ابراز عقیده سیاسی وجود داشت و استفاده از فرم‌های تند بیانی و بازی جنبه فوق‌العاده سیاسی...

- استقبال مردم تماشاچی از این فرم نمایشنامه‌ها چگونه بود؟

● استقبال بی‌نظیر بود، تمام شمار-های نمایش با کفزدن‌های شدید و متشد تماشاچیان همراه بود و این بیشتر بازیگران را در ارائه بهتر نقش‌آینشان تشویق میکرد.

- منظور که شما می‌گویید حتماً با تماشاگران فوق‌العاده پر جنب و جوشی برخورد کرده‌اید؟

● دیدن این گروه تماشاگر برای من واقعاً جالب بود، چون تا بحال نظیر آنها را ندیده بودم. میدانید تماشاگر ایرانی همیشه ساکت است و صدای خنده یا تشویق او را بندرت بازرگی می‌شنود ولی این تماشاگران بطور استثنائی حادو پرشور بودند...

- ممکن است نظری کلی در مورد نمایشنامه‌هایی که دیدید، بدهید؟

● در هر دو نمایش تأثیر زیادی از نوشته‌های پرشت دیده می‌شد. ولی این آزادی سیاسی بالاچاره تأثیر بهتری ایجاد نمی‌کند، و این خطی وجود دارد که شباهت زیادی با تأثیر غربی از همین نوع پیدا کند و خصوصیت خوش را از دست بدهد.

اما در نمایشنامه «الزین» حساسیت و طنز نویسنده و فضای نمایشی که در نمایشنامه پیشنهاد میکرد، نقطه مثبتی برای از بین بردن این خط ابتدال بود و کارگردان تا جاییکه توشه ناچیز تأثیری بازیگران اجازه میداد، حداکثر استفاده را میکرد. اما در نمایش «مردی با سندهای لاستیکی» ریشه

و یک نوختی برداشت و فرسودگی آن، حتی تماشاگران پرشور تونس را در اواخر نمایش خسته کرده بود. آخرین نمایشی که دیدیم، «قاضی در حلقه» نام داشت که نمایشی بود انتقادی برای تمسخر قضاوت و عدالت به روالی عادی و همراه با نوای شیرین عود. نمایشنامه‌ای بود سوزیکال و تفریحی که انسان خود را برای تماشا و آن در بازار مراکش میدید. احمد طیب و عبدالطیف شرایبی، نویسنده و کارگردان این نمایشنامه بودند.

پار دیگر صحبت را به میزگرد تأتیر بر میگردانم و از آقای غفاری می‌پرسم: - آقای غفاری، آیا این میزگرد باز هم تشکیل خواهد شد؟

● بله، سال آینده این میزگرد در نویسه، یوگسلاوی و سال بعد هم در فلورانس تشکیل خواهد شد و ما امیدواریم که سال ۱۹۷۵ بتوانیم میزان این دوستانمان در شیراز باشیم.

- فکر میکنید شرکت کنندگان در این میزگرد کافی بودند؟

● برای من جای تأسف بود که از جهان سوم فقط شش کشور در این بحث شرکت داشتند. امیدوارم دفعات بعد، علاوه بر میهمانان اصلی، عده‌ای از مردم تأثیری، نمایشنامه‌نویسها، منتقدان تأثیر و کارگردانهای تأثیر هم بین ما باشند.

در اینجا آقای فرخ غفاری از پذیرائی شایان و با ارزشی که از ایشان و آقای صفاری شده بود یاد کردند و اضافه کردند که:

«روزی نبود که از جشن هنر شیراز و تأثیر آن در ممالک دیگر صحبتی به میان نیاید و همه ما را در راهی که گام نهادیم نتانید، ما هم گوشت خواهیم کرد تا واقعاً روز بروز فعالیتان چشم‌گیرتر و بیشتر در خود این تشویق و ستایشنا باشد.

خودداری کند. و باز یک نکته مبهم دیگر: در اولین اعلامیه‌ها گفته شده بود که اوفقیتر با شلیک یک گلوله به منزش خودکشی کرد. در حالیکه وزیر کشور مغرب گفت: «اوفقیتر یک گلوله به قفسه سینه، یکی به گردنش و یک گلوله سوم شلیک کرد که این آخری مرگبار بود.» گلوله سوم بگیا شلیک شد و بچه وسیله‌ها؟

### مغرب آرام است

بقیه از صفحه ۲۷

رسید و در تابستان ۱۹۶۴ بینگام

تیرد مرزی مغرب و الجزایر به وزارت کشور منصوب شد و در مارس ۱۹۶۵ تظاهرات محصلین کازابلانکا را سرکوب کرد.

ازین زمان بعد اوفقیتر نزدیک ترین همکار ملک حسن است. پارلمان را منحل میکند و نامش در ماجرای ماجرا فقط فرمانده پایگاه قنطره و چهار یا پنج افسر دیگر یابخر بودند.

او افزود: «نشئه اوفقیتر وقتی با پیروزی اجرا میشد که او میتواست سقوط هواپما را ناشی از تصادف جلوه‌گر کند و برای رسیدن باین هدف باسانی میتواست مانع تحقیق در زمینه علل سقوط هواپما شود»

ملک‌حسن گفت: «اسرار این نشئه را فرمانده پایگاه قنطره که فرمانده شورشیان هم بود، در حضور ژنرال دریس بن عمر - وزیر پست و تلگراف و تلفن - برای من فاش کرد. یکی از افسران فراری هم عین همین مطالب را به مقامات امنیتی انگلستان در جبل الطارق گفت و بدین ترتیب تردیدی در صحت آن نیست»

در همین تفق ملک‌حسن ضمن اعلام ابطال وزارت دفاع اعلام کرد که اختیار کامل ارتش را خود بدست گرفته است.

دولت فرانسه او را در این ماجرا گناهکار میشناسد و برایش احضاریه‌ای میفرستد که بی‌جواب میماند. اندکی بعد یک دادگاه فرانسوی اوفقیتر را به زندان ابد محکوم میکند و بر سر این ماجرا چند سالی روابط رباط و پاريس بدست تیره میشود. علیرغم این ماجراها اوفقیتر به درجه سپهبدی میرسد.

روز ۱۹ تیر ۱۳۵۰ جمعی از افسران مغرب که گویا ژنرال مدیوح رئیس سرای نظامی رهبریشان را بعمده داشت در مراسم چهل و دومین سالروز تولد ملک حسن به‌کاخ ساحلی حمله میبرند و پادشاه و میهمانانش را بگلوله می‌بندند. ازین ماجرا ملک حسن دوم جان سالم بدر میبرد، ولی صد تن کشته میشوند.

چند ساعت بعد ملک حسن دوم اوفقیتر را به وزارت دفاع برمیگزینند و به‌او برای آرام کردن کشور، اختیاراتی تام میدهد.

این افسر بلند قامت، لاغر و اسرارآمیز که چهره‌ای فشرده داشت و چشمانش همواره در پشت شیشه‌های تیره عینک پنهان بود و خشونت و نظم را می‌پرستید، اینک با سرکش یکی از کورترین گروه‌ها را در حوادث سیاسی نیمه دوم قرن بیستم بوجود آورده است.

۱۹۵۸ اوفقیتر در سرکوبی تظاهرات خشونت‌آمیز مردم «ریف» شدت عمل فراوانی بخرج داد و شاید بهمین سبب در سال ۱۹۶۰ به‌ریاست سازمانهای امنیتی مغرب برگزیده‌شد و «واحدهای ویژه امنیتی» را تشکیل داد. در همین زمان بود که اوفقیتر با خشونتی باورنکردنی توطئه‌ای را که علیه ملک حسن ترتیب داده شده بود، سرکوبی کرد.

اندکی بعد اوفقیتر بدرجه ژنرالی



### مغرب آرام است

بقیه از صفحه ۲۷

رسید و در تابستان ۱۹۶۴ بینگام تیرد مرزی مغرب و الجزایر به وزارت کشور منصوب شد و در مارس ۱۹۶۵ تظاهرات محصلین کازابلانکا را سرکوب کرد.

ازین زمان بعد اوفقیتر نزدیک ترین همکار ملک حسن است. پارلمان را منحل میکند و نامش در ماجرای ماجرا فقط فرمانده پایگاه قنطره و چهار یا پنج افسر دیگر یابخر بودند.

او افزود: «نشئه اوفقیتر وقتی با پیروزی اجرا میشد که او میتواست سقوط هواپما را ناشی از تصادف جلوه‌گر کند و برای رسیدن باین هدف باسانی میتواست مانع تحقیق در زمینه علل سقوط هواپما شود»

ملک‌حسن گفت: «اسرار این نشئه را فرمانده پایگاه قنطره که فرمانده شورشیان هم بود، در حضور ژنرال دریس بن عمر - وزیر پست و تلگراف و تلفن - برای من فاش کرد. یکی از افسران فراری هم عین همین مطالب را به مقامات امنیتی انگلستان در جبل الطارق گفت و بدین ترتیب تردیدی در صحت آن نیست»

در همین تفق ملک‌حسن ضمن اعلام ابطال وزارت دفاع اعلام کرد که اختیار کامل ارتش را خود بدست گرفته است.

دولت فرانسه او را در این ماجرا گناهکار میشناسد و برایش احضاریه‌ای میفرستد که بی‌جواب میماند. اندکی بعد یک دادگاه فرانسوی اوفقیتر را به زندان ابد محکوم میکند و بر سر این ماجرا چند سالی روابط رباط و پاريس بدست تیره میشود. علیرغم این ماجراها اوفقیتر به درجه سپهبدی میرسد.

روز ۱۹ تیر ۱۳۵۰ جمعی از افسران مغرب که گویا ژنرال مدیوح رئیس سرای نظامی رهبریشان را بعمده داشت در مراسم چهل و دومین سالروز تولد ملک حسن به‌کاخ ساحلی حمله میبرند و پادشاه و میهمانانش را بگلوله می‌بندند. ازین ماجرا ملک حسن دوم جان سالم بدر میبرد، ولی صد تن کشته میشوند.

چند ساعت بعد ملک حسن دوم اوفقیتر را به وزارت دفاع برمیگزینند و به‌او برای آرام کردن کشور، اختیاراتی تام میدهد.

این افسر بلند قامت، لاغر و اسرارآمیز که چهره‌ای فشرده داشت و چشمانش همواره در پشت شیشه‌های تیره عینک پنهان بود و خشونت و نظم را می‌پرستید، اینک با سرکش یکی از کورترین گروه‌ها را در حوادث سیاسی نیمه دوم قرن بیستم بوجود آورده است.

۱۹۵۸ اوفقیتر در سرکوبی تظاهرات خشونت‌آمیز مردم «ریف» شدت عمل فراوانی بخرج داد و شاید بهمین سبب در سال ۱۹۶۰ به‌ریاست سازمانهای امنیتی مغرب برگزیده‌شد و «واحدهای ویژه امنیتی» را تشکیل داد. در همین زمان بود که اوفقیتر با خشونتی باورنکردنی توطئه‌ای را که علیه ملک حسن ترتیب داده شده بود، سرکوبی کرد.

اندکی بعد اوفقیتر بدرجه ژنرالی

### سخنان پادشاه

پادشاه مغرب شنبه شب در یک گفتگوی رادیویی با مردم کشور درباره نقش اوفقیتر در شورش خلبانان به صراحت

گفت: «او میدانست که فرمانده پایگاه قنطره نقشه‌های مرورانش را فاش میکند و بهین سبب خودکشی کرد و افزود: اوفقیتر قصد داشت بعد از کشتن من فرزند ۱۴ ساله‌ام را که ولیعهدت به سلطنت برساند و خود در مقام عضو شورای سلطنت زمام امور را بدست گیرد»

به گفته ملک‌حسن همدستان اوفقیتر قصد داشتند هواپمای پادشاه را در دریا سرنگون کنند تا مرگ او تصادفی جلوه کند و اوفقیتر با آسودگی اختیار کشور را بدست گیرد. پادشاه مغرب گفت: «اوفقیتر قصد نداشت رژیم جمهوری برقرار کند. او پنجم و حسن دوم خدمت کرده‌ام، اینک باید از ولیعهد خردسال نگهداری کنم»

پادشاه افزود: «اوفقیتر قصد نداشت بهین سبب طرح توطئه را با هیچکدام از افسران ارشد در میان نگذاشته بود و ازین ماجرا فقط فرمانده پایگاه قنطره و چهار یا پنج افسر دیگر یابخر بودند»

او افزود: «نشئه اوفقیتر وقتی با پیروزی اجرا میشد که او میتواست سقوط هواپما را ناشی از تصادف جلوه‌گر کند و برای رسیدن باین هدف باسانی میتواست مانع تحقیق در زمینه علل سقوط هواپما شود»

ملک‌حسن گفت: «اسرار این نشئه را فرمانده پایگاه قنطره که فرمانده شورشیان هم بود، در حضور ژنرال دریس بن عمر - وزیر پست و تلگراف و تلفن - برای من فاش کرد. یکی از افسران فراری هم عین همین مطالب را به مقامات امنیتی انگلستان در جبل الطارق گفت و بدین ترتیب تردیدی در صحت آن نیست»

در همین تفق ملک‌حسن ضمن اعلام ابطال وزارت دفاع اعلام کرد که اختیار کامل ارتش را خود بدست گرفته است.

### سوز زمین حوادث

مغرب در این سالهای کوتاه استقلالش حوادث حیرت‌انگیزی را پشت سر نهاده است که شگفتی‌آور-ترین آنها در ۱۴ ماه اخیر روی داد.

«فرانس پرس» اندکی بعد از حادثه چهارشنبه نوشت: «یکبار دیگر ملک حسن دوم به مدد خونسردی و کارآمدیش از چنگ مرگ گریخت».

روز ۱۹ تیر ۱۳۵۰ هم پادشاه مغرب در کاخ ساحلی توانسته بود سربازان تخذیر شده شورش را به اطاعت وا دارد. چند ساعت بعد از واقعه حیرت‌انگیز فرودگاه، شهر رباط آرام بود

و جیب‌های واحدهای امنیتی در گوشه و کنار دیده‌میشدند. شورش چهارشنبه دامنه بسیار محدودی داشت، چون هم شواهد نشان میدهد که جز تنی چند از افسران و درجه‌داران پایگاه‌هوائی قنطره در آن شرکت نداشتند.

این پایگاه پیشین نیروی هوایی آمریکا که ترده‌های بلندی اطرافش را فراگرفته‌اند و درختان اکالیپتوس در گوشه و کنار آن سایه افکنده‌اند در چهل کیلومتری رباط قرار گرفته است. چند دقیقه بعد از شکست شورش، نیروهای ژاندارمری مغرب سوار بر جیب و مسلسل بدست پایگاه را اشغال کردند و تانکها در چهار گوشه آن موضع گرفتند.

در همین گیرودار خیرنگار فرانس پرس سرراه یک کارشناس آمریکائی را که از پایگاه آمده است، میگیرد و از او میپرسد:

- در پایگاه چه میگذرد؟

- من نمی‌توانم چیزی ب شما بگویم. این مسئله‌ای است مربوط بخود مراکشی‌ها و برای ما هم موقعیت سختی پیش آورده است».

«ارره» چاپ پاريس نوشت: در اینجاست که همه این منابع قابل استرجاع و بهره‌برداری نیست و معادن قابل بهره‌برداری فقط تا ۱۱۰ سال دیگر کشف مصرف بشر را میدهد. به‌این پایان هم‌انگیز منابع مواد انرژی باید اقتصاد وسیله نفت تأمین میشود، تا ۱۵ سال و اگر خیلی خوش‌بین باشیم حداکثر تا ۳۰ سال دیگر همه چرخها ازگردش باز می‌ایستد... یکی دیگر از منابع تولید انرژی گازهای طبیعی است که تا ۲۸ سال دیگر به‌پایان میرسد و اگر فرض کنیم که برکازوشپانی که اکنون در نقاط مختلف جهان در زمینه کشت و استخراج معادن جدید نفت صورت میگیرد به نتیجه برسد باز هم پنجاه سال دیگر در منابع تولید انرژی و حرارت زغال است که بنظر میرسد منبمی پایان‌ناپذیر داشته باشد و ثابت شده است که زغال موجود در اعصاب کره زمین آنقدر هست که بتواند از حالا تا ۲۳۰۰ سال دیگر کانون خازنده‌ها را گرم نگاه دارد. اما گرفتاری

دو برابر مصرف امروز جامعه‌های

### اعضاء «کلوب زم»

بقیه از صفحه ۷۱

آورد و چون ۹۷ درصد انرژی لازم برای گرداندن چرخهای صنعت و اقتصاد وسیله نفت تأمین میشود، تا ۱۵ سال و اگر خیلی خوش‌بین باشیم حداکثر تا ۳۰ سال دیگر همه چرخها ازگردش باز می‌ایستد... یکی دیگر از منابع تولید انرژی گازهای طبیعی است که تا ۲۸ سال دیگر به‌پایان میرسد و اگر فرض کنیم که برکازوشپانی که اکنون در نقاط مختلف جهان در زمینه کشت و استخراج معادن جدید نفت صورت میگیرد به نتیجه برسد باز هم پنجاه سال دیگر در منابع تولید انرژی و حرارت زغال است که بنظر میرسد منبمی پایان‌ناپذیر داشته باشد و ثابت شده است که زغال موجود در اعصاب کره زمین آنقدر هست که بتواند از حالا تا ۲۳۰۰ سال دیگر کانون خازنده‌ها را گرم نگاه دارد. اما گرفتاری

دو برابر مصرف امروز جامعه‌های

دو برابر مصرف امروز جامعه‌های

دو برابر مصرف امروز جامعه‌های

دو برابر مصرف امروز جامعه‌های

دو برابر مصرف امروز جامعه‌های

مرگ اوفقیتر پایان دوران تصمیم‌های فردی در مغرب است. او مطهرس فتودالیم مدرن بود. در این ماه‌های اخیر اوفقیتر در حضور دوستان فرانسویش از اعمال خشونت شدید در سرکوبی ارتش مغرب، اظهار پشیمانی کرده بود و گفته بود: - این مردانی که من بچنگ مرگ انداختم. عصیانگرانی چون خود من بودند. شاید او احساس کرده بود که دیگر نمی‌توانست اعمال خشونت‌آمیز گذشته را تکرار کند و شاید بهین دلیل خودکشی کرده است».

«فیکارو» می‌پرسد: «آیا شورشهای از اینکه نتوانسته بود بوقع جلوی دو توطئه را بگیرد سبب خودکشی اوفقیتر بود؟ آیا این وفادار-ترین وفاداران خودبراه‌اندازنده توطئه فرودگاه رباط بود؟ و اگر چنین بود او که بیش از هرکسی از رژیم کنونی سود میبرد، چرا بفکر شورش افتاده بود؟»

نویسنده «فیکارو» هم مثل تمام کسانی که به حوادث مغرب میندیشند، برای این پرسش‌ها پاسخی ندارد. «گاردین» چاپ لندن وقوع این حوادث شگفتی‌آور را ناشی از دشواریهای سیاسی مغرب میداند و با اشاره به محاکمه پر سروصدای چند تن از مردان برجسته دستگاه حکومتی مغرب که چندی پیش به‌فساد و رشوه‌خواری متهم‌شده بودند، می‌نویسد: «بدشواری میتوان فساد را در دستگاه حکومتی مغرب پنهان کرد. چندی پیش جمعی از رشوه‌خواران محاکمه شدند. ولی این کافی نیست و بواقع ظرف یکسال‌آخر چهره سیاسی مغرب تغییر می‌نکرده است. این درست است که بعد از واقعه کاخ ساحلی، مغرب صاحب قانون اساسی جدیدی شد، ولی در روند سیاست کلی این کشور دگرگونی

پیشرفته چون آمریکا باشد. گذشته از این، دانشمندان خوش‌بین، تأکید می‌کنند که بر فرض هم که منابع طبیعی امروز به‌پایان برسد تا آن موقع بشر مسلماً به‌منابع مواد انرژی تازه‌ای دست یافته که از همه سمستر انرژی هسته‌ای است. هم اکنون بشر میتواند از یک تن اورانیوم انرژی مسا دل آنچه از می‌سزارد تن زغال حاصل میشود بدست بیاورد و در راکتورهای که در آینده ساخته خواهد شد روزی بشر خواهد توانست انرژی حرارتی مسا دل کالورهای حاصل از یک میلیون تن زغال تهیه کند و اورانیوم موجود در زمین آنقدر هست که بتواند مدت یک میلیون سال کلیه احتیاجات به ده میلیارد نفر را برآورده سازد و آن هم ده میلیاردی که سطح زندگی ایشان دو برابر سطح زندگی امروز آمریکائیا باشد. و تازه فقط اورانیوم نیست که میتواند انرژی هسته‌ای احتیاجات بشر را تأمین کند. منبع لایزال دیگری در اختیار بشر هست که ما آن را بنام

پیشرفته چون آمریکا باشد. گذشته از این، دانشمندان خوش‌بین، تأکید می‌کنند که بر فرض هم که منابع طبیعی امروز به‌پایان برسد تا آن موقع بشر مسلماً به‌منابع مواد انرژی تازه‌ای دست یافته که از همه سمستر انرژی هسته‌ای است. هم اکنون بشر میتواند از یک تن اورانیوم انرژی مسا دل آنچه از می‌سزارد تن زغال حاصل میشود بدست بیاورد و در راکتورهای که در آینده ساخته خواهد شد روزی بشر خواهد توانست انرژی حرارتی مسا دل کالورهای حاصل از یک میلیون تن زغال تهیه کند و اورانیوم موجود در زمین آنقدر هست که بتواند مدت یک میلیون سال کلیه احتیاجات به ده میلیارد نفر را برآورده سازد و آن هم ده میلیاردی که سطح زندگی ایشان دو برابر سطح زندگی امروز آمریکائیا باشد. و تازه فقط اورانیوم نیست که میتواند انرژی هسته‌ای احتیاجات بشر را تأمین کند. منبع لایزال دیگری در اختیار بشر هست که ما آن را بنام

پیشرفته چون آمریکا باشد. گذشته از این، دانشمندان خوش‌بین، تأکید می‌کنند که بر فرض هم که منابع طبیعی امروز به‌پایان برسد تا آن موقع بشر مسلماً به‌منابع مواد انرژی تازه‌ای دست یافته که از همه سمستر انرژی هسته‌ای است. هم اکنون بشر میتواند از یک تن اورانیوم انرژی مسا دل آنچه از می‌سزارد تن زغال حاصل میشود بدست بیاورد و در راکتورهای که در آینده ساخته خواهد شد روزی بشر خواهد توانست انرژی حرارتی مسا دل کالورهای حاصل از یک میلیون تن زغال تهیه کند و اورانیوم موجود در زمین آنقدر هست که بتواند مدت یک میلیون سال کلیه احتیاجات به ده میلیارد نفر را برآورده سازد و آن هم ده میلیاردی که سطح زندگی ایشان دو برابر سطح زندگی امروز آمریکائیا باشد. و تازه فقط اورانیوم نیست که میتواند انرژی هسته‌ای احتیاجات بشر را تأمین کند. منبع لایزال دیگری در اختیار بشر هست که ما آن را بنام

پیشرفته چون آمریکا باشد. گذشته از این، دانشمندان خوش‌بین، تأکید می‌کنند که بر فرض هم که منابع طبیعی امروز به‌پایان برسد تا آن موقع بشر مسلماً به‌منابع مواد انرژی تازه‌ای دست یافته که از همه سمستر انرژی هسته‌ای است. هم اکنون بشر میتواند از یک تن اورانیوم انرژی مسا دل آنچه از می‌سزارد تن زغال حاصل میشود بدست بیاورد و در راکتورهای که در آینده ساخته خواهد شد روزی بشر خواهد توانست انرژی حرارتی مسا دل کالورهای حاصل از یک میلیون تن زغال تهیه کند و اورانیوم موجود در زمین آنقدر هست که بتواند مدت یک میلیون سال کلیه احتیاجات به ده میلیارد نفر را برآورده سازد و آن هم ده میلیاردی که سطح زندگی ایشان دو برابر سطح زندگی امروز آمریکائیا باشد. و تازه فقط اورانیوم نیست که میتواند انرژی هسته‌ای احتیاجات بشر را تأمین کند. منبع لایزال دیگری در اختیار بشر هست که ما آن را بنام

پیشرفته چون آمریکا باشد. گذشته از این، دانشمندان خوش‌بین، تأکید می‌کنند که بر فرض هم که منابع طبیعی امروز به‌پایان برسد تا آن موقع بشر مسلماً به‌منابع مواد انرژی تازه‌ای دست یافته که از همه سمستر انرژی هسته‌ای است. هم اکنون بشر میتواند از یک تن اورانیوم انرژی مسا دل آنچه از می‌سزارد تن زغال حاصل میشود بدست بیاورد و در راکتورهای که در آینده ساخته خواهد شد روزی بشر خواهد توانست انرژی حرارتی مسا دل کالورهای حاصل از یک میلیون تن زغال تهیه کند و اورانیوم موجود در زمین آنقدر هست که بتواند مدت یک میلیون سال کلیه احتیاجات به ده میلیارد نفر را برآورده سازد و آن هم ده میلیاردی که سطح زندگی ایشان دو برابر سطح زندگی امروز آمریکائیا باشد. و تازه فقط اورانیوم نیست که میتواند انرژی هسته‌ای احتیاجات بشر را تأمین کند. منبع لایزال دیگری در اختیار بشر هست که ما آن را بنام

پیشرفته چون آمریکا باشد. گذشته از این، دانشمندان خوش‌بین، تأکید می‌کنند که بر فرض هم که منابع طبیعی امروز به‌پایان برسد تا آن موقع بشر مسلماً به‌منابع مواد انرژی تازه‌ای دست یافته که از همه سمستر انرژی هسته‌ای است. هم اکنون بشر میتواند از یک تن اورانیوم انرژی مسا دل آنچه از می‌سزارد تن زغال حاصل میشود بدست بیاورد و در راکتورهای که در آینده ساخته خواهد شد روزی بشر خواهد توانست انرژی حرارتی مسا دل کالورهای حاصل از یک میلیون تن زغال تهیه کند و اورانیوم موجود در زمین آنقدر هست که بتواند مدت یک میلیون سال کلیه احتیاجات به ده میلیارد نفر را برآورده سازد و آن هم ده میلیاردی که سطح زندگی ایشان دو برابر سطح زندگی امروز آمریکائیا باشد. و تازه فقط اورانیوم نیست که میتواند انرژی هسته‌ای احتیاجات بشر را تأمین کند. منبع لایزال دیگری در اختیار بشر هست که ما آن را بنام

پیشرفته چون آمریکا باشد. گذشته از این، دانشمندان خوش‌بین، تأکید می‌کنند که بر فرض هم که منابع طبیعی امروز به‌پایان برسد تا آن موقع بشر مسلماً به‌منابع مواد انرژی تازه‌ای دست یافته که از همه سمستر انرژی هسته‌ای است. هم اکنون بشر میتواند از یک تن اورانیوم انرژی مسا دل آنچه از می‌سزارد تن زغال حاصل میشود بدست بیاورد و در راکتورهای که در آینده ساخته خواهد شد روزی بشر خواهد توانست انرژی حرارتی مسا دل کالورهای حاصل از یک میلیون تن زغال تهیه کند و اورانیوم موجود در زمین آنقدر هست که بتواند مدت یک میلیون سال کلیه احتیاجات به ده میلیارد نفر را برآورده سازد و آن هم ده میلیاردی که سطح زندگی ایشان دو برابر سطح زندگی امروز آمریکائیا باشد. و تازه فقط اورانیوم نیست که میتواند انرژی هسته‌ای احتیاجات بشر را تأمین کند. منبع لایزال دیگری در اختیار بشر هست که ما آن را بنام

پیشرفته چون آمریکا باشد. گذشته از این، دانشمندان خوش‌بین، تأکید می‌کنند که بر فرض هم که منابع طبیعی امروز به‌پایان برسد تا آن موقع بشر مسلماً به‌منابع مواد انرژی تازه‌ای دست یافته که از همه سمستر انرژی هسته‌ای است. هم اکنون بشر میتواند از یک تن اورانیوم انرژی مسا دل آنچه از می‌سزارد تن زغال حاصل میشود بدست بیاورد و در راکتورهای که در آینده ساخته خواهد شد روزی بشر خواهد توانست انرژی حرارتی مسا دل کالورهای حاصل از یک میلیون تن زغال تهیه کند و اورانیوم موجود در زمین آنقدر هست که بتواند مدت یک میلیون سال کلیه احتیاجات به ده میلیارد نفر را برآورده سازد و آن هم ده میلیاردی که سطح زندگی ایشان دو برابر سطح زندگی امروز آمریکائیا باشد. و تازه فقط اورانیوم نیست که میتواند انرژی هسته‌ای احتیاجات بشر را تأمین کند. منبع لایزال دیگری در اختیار بشر هست که ما آن را بنام

پیشرفته چون آمریکا باشد. گذشته از این، دانشمندان خوش‌بین، تأکید می‌کنند که بر فرض هم که منابع طبیعی امروز به‌پایان برسد تا آن موقع بشر مسلماً به‌منابع مواد انرژی تازه‌ای دست یافته که از همه سمستر انرژی هسته‌ای است. هم اکنون بشر میتواند از یک تن اورانیوم انرژی مسا دل آنچه از می‌سزارد تن زغال حاصل میشود بدست بیاورد و در راکتورهای که در آینده ساخته خواهد شد روزی بشر خواهد توانست انرژی حرارتی مسا دل کالورهای حاصل از یک میلیون تن زغال تهیه کند و اورانیوم موجود در زمین آنقدر هست که بتواند مدت یک میلیون سال کلیه احتیاجات به ده میلیارد نفر را برآورده سازد و آن هم ده میلیاردی که سطح زندگی ایشان دو برابر سطح زندگی امروز آمریکائیا باشد. و تازه فقط اورانیوم نیست که میتواند انرژی هسته‌ای احتیاجات بشر را تأمین کند. منبع لایزال دیگری در اختیار بشر هست که ما آن را بنام

پیشرفته چون آمریکا باشد. گذشته از این، دانشمندان خوش‌بین، تأکید می‌کنند که بر فرض هم که منابع طبیعی امروز به‌پایان برسد تا آن موقع بشر مسلماً به‌منابع مواد انرژی تازه‌ای دست یافته که از همه سمستر انرژی هسته‌ای است. هم اکنون بشر میتواند از یک تن اورانیوم انرژی مسا دل آنچه از می‌سزارد تن زغال حاصل میشود بدست بیاورد و در راکتورهای که در آینده ساخته خواهد شد روزی بشر خواهد توانست انرژی حرارتی مسا دل کالورهای حاصل از یک میلیون تن زغال تهیه کند و اورانیوم موجود در زمین آنقدر هست که بتواند مدت یک میلیون سال کلیه احتیاجات به ده میلیارد نفر را برآورده سازد و آن هم ده میلیاردی که سطح زندگی ایشان دو برابر سطح زندگی امروز آمریکائیا باشد. و تازه فقط اورانیوم نیست که میتواند انرژی هسته‌ای احتیاجات بشر را تأمین کند. منبع لایزال دیگری در اختیار بشر هست که ما آن را بنام

پیشرفته چون آمریکا باشد. گذشته از این، دانشمندان خوش‌بین، تأکید می‌کنند که بر فرض هم که منابع طبیعی امروز به‌پایان برسد تا آن موقع بشر مسلماً به‌منابع مواد انرژی تازه‌ای دست یافته که از همه سمستر انرژی هسته‌ای است. هم اکنون بشر میتواند از یک تن اورانیوم انرژی مسا دل آنچه از می‌سزارد تن زغال حاصل میشود بدست بیاورد و در راکتورهای که در آینده ساخته خواهد شد روزی بشر خواهد توانست انرژی حرارتی مسا دل کالورهای حاصل از یک میلیون تن زغال تهیه کند و اورانیوم موجود در زمین آنقدر هست که بتواند مدت یک میلیون سال کلیه احتیاجات به ده میلیارد نفر را برآورده سازد و آن هم ده میلیاردی که سطح زندگی ایشان دو برابر سطح زندگی امروز آمریکائیا باشد. و تازه فقط اورانیوم نیست که میتواند انرژی هسته‌ای احتیاجات بشر را تأمین کند. منبع لایزال دیگری در اختیار بشر هست که ما آن را بنام

پیشرفته چون آمریکا باشد. گذشته از این، دانشمندان خوش‌بین، تأکید می‌کنند که بر فرض هم که منابع طبیعی امروز به‌پایان برسد تا آن موقع بشر مسلماً به‌منابع مواد انرژی تازه‌ای دست یافته که از همه سمستر انرژی هسته‌ای است. هم اکنون بشر میتواند از یک تن اورانیوم انرژی مسا دل آنچه از می‌سزارد تن زغال حاصل میشود بدست بیاورد و در راکتورهای که در آینده ساخته خواهد شد روزی بشر خواهد توانست انرژی حرارتی مسا دل کالورهای حاصل از یک میلیون تن زغال تهیه کند و اورانیوم موجود در زمین آنقدر هست که بتواند مدت یک میلیون سال کلیه احتیاجات به ده میلیارد نفر را برآورده سازد و آن هم ده میلیاردی که سطح زندگی ایشان دو برابر سطح زندگی امروز آمریکائیا باشد. و تازه فقط اورانیوم نیست که میتواند انرژی هسته‌ای احتیاجات بشر را تأمین کند. منبع لایزال دیگری در اختیار بشر هست که ما آن را بنام

پیشرفته چون آمریکا باشد. گذشته از این، دانشمندان خوش‌بین، تأکید می‌کنند که بر فرض هم که منابع طبیعی امروز به‌پایان برسد تا آن موقع بشر مسلماً به‌منابع مواد انرژی تازه‌ای دست یافته که از همه سمستر انرژی هسته‌ای است. هم اکنون بشر میتواند از یک تن اورانیوم انرژی مسا دل آنچه از می‌سزارد تن زغال حاصل میشود بدست بیاورد و در راکتورهای که در آینده ساخته خواهد شد روزی بشر خواهد توانست انرژی حرارتی مسا دل کالورهای حاصل از یک میلیون تن زغال تهیه کند و اورانیوم موجود در زمین آنقدر هست که بتواند مدت یک میلیون سال کلیه احتیاجات به ده میلیارد نفر را برآورده سازد و آن هم ده میلیاردی که سطح زندگی ایشان دو برابر سطح زندگی امروز آمریکائیا باشد. و تازه فقط اورانیوم نیست که میتواند انرژی هسته‌ای احتیاجات بشر را تأمین کند. منبع لایزال دیگری در اختیار بشر هست که ما آن را بنام

پیشرفته چون آمریکا باشد. گذشته از این، دانشمندان خوش‌بین، تأکید می‌کنند که بر فرض هم که منابع طبیعی امروز به‌پایان برسد تا آن موقع بشر مسلماً به‌منابع مواد انرژی تازه‌ای دست یافته که از همه سمستر انرژی هسته‌ای است. هم اکنون بشر میتواند از یک تن اورانیوم انرژی مسا دل آنچه از می‌سزارد تن زغال حاصل میشود بدست بیاورد و در راکتورهای که در آینده ساخته خواهد شد روزی بشر خواهد توانست انرژی حرارتی مسا دل کالورهای حاصل از یک میلیون تن زغال تهیه کند و اورانیوم موجود در زمین آنقدر هست که بتواند مدت یک میلیون سال کلیه احتیاجات به ده میلیارد نفر را برآورده سازد و آن هم ده میلیاردی که سطح زندگی ایشان دو برابر سطح زندگی امروز آمریکائیا باشد. و تازه فقط اورانیوم نیست که میتواند انرژی هسته‌ای احتیاجات بشر را تأمین کند. منبع لایزال دیگری در اختیار بشر هست که ما آن را بنام

پیشرفته چون آمریکا باشد. گذشته از این، دانشمندان خوش‌بین، تأکید می‌کنند که بر فرض هم که منابع طبیعی امروز به‌پایان برسد تا آن موقع بشر مسلماً به‌منابع مواد انرژی تازه‌ای دست یافته که از همه سمستر انرژی هسته‌ای است. هم اکنون بشر میتواند از یک تن اورانیوم انرژی مسا دل آنچه از می‌سزارد تن زغال حاصل میشود بدست بیاورد و در راکتورهای که در آینده ساخته خواهد شد روزی بشر خواهد توانست انرژی حرارتی مسا دل کالورهای حاصل از یک میلیون تن زغال تهیه کند و اورانیوم موجود در زمین آنقدر هست که بتواند مدت یک میلیون سال کلیه احتیاجات به ده میلیارد نفر را برآورده سازد و آن هم ده میلیاردی که سطح زندگی ایشان دو برابر سطح زندگی امروز آمریکائیا باشد. و تازه فقط اورانیوم نیست که میتواند انرژی هسته‌ای احتیاجات بشر را تأمین کند. منبع لایزال دیگری در اختیار بشر هست که ما آن را بنام



بیست دقیقه پس از رسیدن کاروان، ساکنان دهکده می‌دانند که دخترک یا کاروان است. او چهارزانو نشسته و منتظر پرنج خویش است. مانند هم‌جا، زناتی که کودکانشان بدست «جاراتی‌ها» برده شده‌اند، یکی پس از دیگری می‌آیند، نگاهش می‌کنند، بعضی‌ها دستی به‌گونه‌اش می‌زنند، گفتگو می‌کنند و می‌مانند.

زوزه‌ها، فریادهای شادی پاریان: بالاخره مادر فرا رسیده است. پدر، در سال پیش بدست جاراتی‌ها بقتل رسیده و دخترک برده شده بود. نخست، مادر او را نشناخته بود، حلقه عیبی از نخ‌های رنگی که دخترک به‌گوش دارد، به‌این‌شناسائی راه داده است (صلیب مادرم) پاریان ساکت می‌شوند. مادر، به‌اصرار پشت به «ماریانه» می‌کشد. اما دخترک را در آغوش گرفته است و رها نمی‌کند.

سرانجام تصمیم می‌گیرد که برگردد. یک‌زنه روستائی است با لب‌های چاق، موهای زبر و دماغ پهن و چاقتر از وحشی‌های دیگر. گریه نمی‌کند. اشکها در همه‌جای دنیا چقدر بهم شبیه‌اند!

کشیش ترجمه می‌کند:  
 - کی می‌خواهید بروید؟  
 - «ماریانه» می‌گوید:  
 - او می‌توانست دست‌کم تشکر از من بکند، - شما دختر را با پول خریدید: او فکر می‌کند که شما بچه را با خودتان خواهید برد. شاید هم پاریان با او گفته‌اند که بچه باید به پرورشگاه پتیمان ما برود.  
 زن می‌تواند بچه را با خودش ببرد. حیرت، تعظیم: فرار تمام مردم دهکده کوچک (بچه، همانطور در آغوش مادر است)، بازگشت سلام و علیک‌ها.

نخستین کسانی که برای سلام گفتن به «ماریانه» می‌آیند، چهار زنی هستند که در ماتم کودکان برده شده‌شان سرهای خود را تراشیده‌اند، و در آغاز برای دیدن بچه آمده بودند.  
 اعضاء کاروان، رژه این زنان تیره‌بخت را در اهلب دهکده‌ها دیده‌اند، ماریانه که نخست گمان می‌کرد آنها برای بازیافتن بچه‌شان آمده‌اند، حالا می‌داند که فقط برای دیدن عبور بچه می‌آیند...

دربازگشت به «گونگ - گونگ» «منویتی» دهکده برطرف شده است، دو جنگجوی می‌آیند که کاروان را از لابلای تیرهای جنگی راهنمایی‌کنند. رساء فردا در اینجا خواهند بود. وفرماندار لاوسوی.

تقریباً همه دهکده‌هایی که بعد از رودخانه «پکاو» Pekau دیده‌ام (و می‌گویند دهکده‌های دیگر هم) برپایه کوه‌ها بنا شده است. این یکی، شبه جزیره‌ای است در میان ابرها و برهه‌ها دامنه‌های کوهستان که تا قیاسوس آرام کشیده شده، مسلط است.

«سهمانسرا»، مانند بیشتر کلبه‌های کوهستانی در حاشیه پرتگاه بنا شده است. رو به خلاقه کشوده است. سقف و سه دیوار آن - جای دیوار چهارم را این حفرة عظیم رو به بی‌نهایت گرفته است - با کله‌های حیوانات کشته شده «تزیین» شده است. دهکده کم و بیش مقدس بنظر می‌رسد. آیا سبب مکان مرتفع آنست که «سدانگ»‌ها تصمیم گرفته‌اند انجمن سراسر سرزمین را در آن برپا کنند؟

رئیس «ماریانه» را می‌پذیرد. حد اکثر سی و پنج سال دارد و پوست او از لکه‌های سفیدی نظیر سوختگی پوشیده است. آثار یک بیماری جدلی سابق. سدانگ‌هایی که در برابر سیاهی‌ها دهکده - هایشان را ترک گفته‌اند، در زمین‌های خالی توقف کرده‌اند - آنها اجازه ندارند که هدیه بگیرند. همانجا روستائی‌هم که تا این لحظه با همراهان -



شان رسیده‌اند اقامت کرده‌اند. «ماریانه» بوسیله «مرکوروله» هشیار کم‌بها تقسیم می‌کند. فقط زنها می‌آیند. در انثائی که این کلبه کوچک بدست شلوغ می‌شود، «مرکوروله» که نقشش بند آمده زیر بندهای شلوار خود می‌کند و آن‌کش را می‌کشد تا کسی هوا بخورد. طنین شدید خننده. «مرکوروله» که سبب خنده را دیده است این کار را تکرار می‌کند و خنده‌ها از سر گرفته می‌شود. وقتی که در یک بطری «پرتو» را باز می‌کند، بیرون پریدن چوب پنبه و صدای آن هم موفقیت تازه‌ای برای او است. بعد، رخوت از سر گرفته می‌شود. پتگی برسدانی می‌گوید و بدنبال آن پتک‌های دیگری مانند خروسا بان جواب می‌دهند. «ماریانه» وقتیکه صدوق تازه‌ای را باز می‌کند، چترهای کاغذی ژاپنی را پیدا می‌کند که به توصیه «شامیناده» خریده است. «مینه» یکی‌از آنها را به رئیس پرلک و سپس تقدیم می‌کند، و این پلنگ، آنها با شادی فراوان می‌گیرد. کرس‌ها در پروازند. در برابر سهمانسرا، صف‌های است که پس‌از قربانی‌ها آنها برای کرس‌ها پر از گوشت می‌کنند.

مردان تصمیم گرفته‌اند که بیدار شوند. آنها قویتر از پاهان‌ها هستند، با پوستی تیره‌تر (رنگ پوستشان هرنگ پوست کامبوجی‌ها و مالایائی‌ها است، نه آتامی‌ها با وجود سلاباشان، بیشتر روستائیانند. اما روستائیان آدمکش و پابند جادو. تقسیم گنجه برای تیززده‌ها. اهلب آنها مرکز گنجه‌نگه نخورده‌اند، اما از وجود آن خبر دارند. هرگدام که می‌گیرند ناپدید می‌شوند. دسته‌ای از پیران همراه چند جوان می‌رسند، یکی از جوانان، ازسوی همه‌صحبت می‌کند. آمده‌اند که بخواهند پدرموادرهایشان را جوان کنند. مینه بانبا می‌گوید: «ولی این پیرها را نگاه کنید، آنها واقعا بیش از حد پیر هستند: پاور کنی‌دها آنها بالاخره پابین نتیجه می‌رسند که سهمانانشان جواب رد داده‌اند و می‌روند. اما ظاهراً فکر می‌کنند که این وظیفه آنها است.

زنی درباره مرضی که سوراخ می‌کند (ابله) می‌پرسد. ابله در اینجا بلای بزرگی است یک‌سوم مردم دهکده‌ها را با خود می‌برد باید واکسن زد. اما غیرممکن است: سرانگشت‌ها هم‌مانند «موئی» - های دیگر، جای زخم واکسن ابله را علامت بردگی می‌دانند.

باب معجزات: ناقص‌العضوا، یک چشم‌ها و کور‌ها گردآمده‌اند. بازو و پا و چشم می‌خواهند. بعد، سه جذامی. مانند همه جذامی‌ها وحشتناک. «پدر» به‌آنها از عرق پادرنگویی «کار ملیت»‌ها می‌دهد.

پرخمیده شده‌اند، بسوی دشتی که رؤسا در آن منتظرند بالا می‌آیند. این هجرت موریان‌های دربر، پیشروی سیامی‌ها، میج شباهتی به فرار ندارد. حرکتی ساکت است مانند رشد درختان. نداد

برمی‌خیزد، ندای انگدار کوهستانی‌ها، صدای سپهرانی که با تیزها بر آنها کوفته میشود، پست و دور دست، بگوش مایرنامی‌رسد. پس جوانی، با حالت بسیار هوشیار، با بازوان و بالا تنه نوار پیچیده، از نزدیکان کوچک بالا می‌آید. «مینه» می‌گوید:

- این جادوگری است که از انجام مراسم مذهبی می‌آید.  
 «موئی» با حرکت رؤسای قبایل سرخ‌پوست، چیزی را از دور نشان میدهد.  
 حرکتی که برای پاک کردن زمین‌ها ایجاد کرده‌اند، کسی دورتر در سمت چپ، پشت قله کوه‌ها، همچون شعله‌ای که بسته‌کاغذی‌ها بسوزاند، بسوی مشرق پیش می‌رود، روشنائی‌هایی که جادوگر نشان میدهد، فراوان و ثابتند، مایرنا می‌پرسد:

- قرارگاه یک رئیس دعوت شده است یا سدانگ‌های فراری؟  
 رؤسای سدانگ‌ملتزمینی که پیست‌آتش‌داشته باشند ندارند و آتشیهای فراریان پراکنده و فاصله‌دار است.  
 - جادوگر می‌گوید: اردوی بزرگی است.  
 - اینها هرکس که باشند، راه سختی درپیش دارند!

«مینه» لحظه‌ای در انتظار جواب می‌ماند:  
 - او می‌گوید: پلی. اما در مدت سه روز این راه‌را طی خواهند کرد.  
 - آیا سیامی‌ها هستند؟ یا «کیتونگ»، رئیس بزرگ، که انتظارش را دارند...  
 پاسخ جادوگر طولانی است. او در حالیکه دستپاشش را - مانند دستهای مرکورول در بند شلوارش - داخل نوارهای زیربغل خود کرده، حرف می‌زند.

می‌گوید: نمی‌داند که چیست. اما بسیار مهم است. در هر عمر آدمی (شاید منظورش اینست که در هر پنجاه سال) روشنائی بزرگ قرمزی در سمت مشرق ظاهر می‌شود. و مدت درازی نمی‌گذرد که آن روشنائی ظاهر شده است...  
 «ماریانه» می‌خواهد که او تکرار کند.  
 - ولی در عین حال می‌گوید: مرکز سیامی‌ها سرزمین سدانگ‌ها یا «جاراتی‌ها» را تصرف نکرده است. و دراینده هم تصرف نخواهندکرد. اگر بیایند خواهند مرد. همین!

- این مطلب را با دقت از او بپرسید: آیا او باور دارد که شخصی خواهد آمد تا سدانگ‌ها را فرمانروای همه «موئی‌ها»ی دیگر بکند؟  
 می‌گوید: البته!  
 در سمت چپ، خیلی دور، دو اسب دیگرشیمیه می‌کشند: یک رئیس دیگر رسیده است.  
 «ماریانه» پرسید:

- اشخاص چطور جادوگر می‌شوند؟  
 - می‌گوید که پدرش «بوژائو» Bnjaou بوده. اما وقتیکه کسی جادوگر باشد، معلوم می‌شود. «سدانگ» یکرشته حرفهای دیگر هم می‌زند.  
 - می‌گوید که چهره سرخ و سفید شما را نمی‌بیند، اما می‌داند که لیختن می‌زنید. اما برای او خنده‌دار است پاور کند که پریان اجازه خواهند داد مردی باچهره سفید و سرخ، حامل قدرت برای سدانگ‌ها باشد، خنده.

جادوگر بی‌آنکه فرصت جواب‌دادن به ماریانه بدهد، پشت به آنها می‌کشد و باسایه‌های فراز درمی‌آیزد.  
 «ماریانه» از کشیش می‌پرسد:  
 - شما درباره آتشی‌ها چه فکر می‌کنید؟ آیا سیامی‌ها هستند؟  
 - خداوند پشتیبان ما است...  
 - آیا جادوگران با ما سخت دشمنند؟  
 - فقط چند نفر از آنها فردا خواهند آمد،

اما دیگران حرف خواهند زد. آنها در این سرزمین نگهبان قدیم‌ترین عرفها هستند. کاریکه می‌کنیم آیا ویران ساختن همه آن چیزهایی نیست که آنها می‌خواهند حفظ کنند؟  
 - خوب، خوب، ولی از آنها چه کاری برسد ما ساخته است؟

- آه، قدرت آنها بیحد نیست، کافی است که مردم دهکده‌ای به این نتیجه برسند که ارواح جادوگر آنها را ترک گفته‌اند و خواهید دید که جادوگر را پاکینه شدیدی بیرون خواهند کرد. همچنین خواهید دید، سنگبائی را که بت‌پرستها ناگهان از پیش‌شان بعنوان ارواح و پریان منصرف شده‌اند، در رودخانه می‌ریزند... شما بمن گفته بودید که قصر خانواده «ماریانه» در «فرانتش‌کوتنه» است. حتما شما درآنجا جادوگران روستائی را دیده‌اید؟ من گاهی تعطیلات مدرسه‌ام را نزد خوششان روستائیم در کوه‌های پیرنه می‌گذراندم، پس از اینکه وارد خدمت کلیسا شدم پیش آنها برگشتم، فکر نمی‌کنم که جادوگران چندان تغییریری کرده بودند.

از پائین، از آنسوی سهمانسرا، بانگ فیلها برمی‌خیزد، کلبه بالای پرتگاه قرار گرفته است. سدانگ‌های فراری قیل ندارند، آیا چند نفر از روسا رسیده‌اند؟  
 سرانجام «پدر» می‌گوید:  
 - من اینجا شنیده‌ام که مردگان سخن می‌گویند.  
 - و چکار کرده‌اید؟  
 - من؟ من تسبیح را گفتم و به‌خدا پناه برده‌ام... مثل اینکه تعجب کردید؟ بعد از همه این حرف‌ها، با یک روح عقب‌مانده چه می‌توان کرد! می‌گویند غیرطبیعی است؟ ولی آقای عزیز، آیا شما فکر می‌کنید که درآ طبیعی است؟ وقتیکه شما تا گردن در میان چیزهای غیرطبیعی فرو رفته‌اید و مجبورید که اقدام کنید، حرف مرا قبول کنید: توجه داشته باشید که هیچکس را نتوانید، اما در عین حال هیچ اهمیتی به‌آنچه غیرطبیعی است‌ندیدید و چنان رفتار کنید که گوئی چنان چیزی وجود ندارد. فیلیا می‌رسند: لابه چند نفر از رؤسای دهکده‌های بزرگ هستند.

فریاد فیلیبانان شنیده میشود و غرغر خفیف حیوانات هیگلک تیره از برابر ماه می‌گذرند.  
 - وقتیکه من از «روح عقب‌مانده» حرف می‌زنم، بهتر است باهم توافق‌کنیم. البته من عقیده ندارم که مردگان حرف بزنند: مسلماً یکی از شمشه‌های شیطنائی است: بطوریکه ما بپرده‌ایم، بیشتر حوادث عجیب در اطراف مرده‌های مسیحی شده جریان می‌یابد. من معتقدم که گاهی شیطان این وحشی‌های بیچاره را بدست آزار می‌دهد.  
 «باز هم باید منطقی بود. شما خوب میدانید که ما به‌یچوجه نمی‌خواهیم افسانه‌های واهی را جدی بگیریم. «پدر مارائو» با ایجاد این هیئت مذهبی، از هیچ و به‌یاری خداوند نشان داد که میداند دنیا یعنی چه. اما در این سرزمین رفتار منطقی و عقلانه بسیار کم است! به‌زندگی ما مبلغین مذهبی فکر کنید. «فیم» دشمن اصلی مسیحی‌ها بود. و معجزه‌های بود که او در همان دیدار اول بصورتی وصف‌ناپذیر با ما وابسته شد، چنانکه گوئی اراده خداوندی نتوانست بود افتخار تأسیس هیئت مبلغین برای وحشی‌ها را تابع حسابهای بشری سازد.

«وجه اهمیتی دارد که اگر روزی شیطان قدرت خود را تا آنجا افزایش دهد که با صدای مردگان حرف بزند؟ من صدای خداوند را شنیده‌ام. در «گونگ» - ترانگ» بودم. بیش از یکماه بود که همکارانم را ندیده بودم. پیش از طلوع آفتاب براه افتاده بودم. گم‌شدم: غذا برایم نمانده بود. پس‌از چهارساعت راهم را پیدا کردم. دوساعت بعد دوباره آنرا گم کردم، خواستم از میان جنگل میان‌بر بزنم.

این بار در میان دام‌های گراز سرگردان شدم. به مریم مقدس پناه بردم. از آنجا خارج شدم و راه را باز یافتم. ساعت چهار بعدازظهر بود و بیست‌ساعت بود که آب نخورده بودم. سرانجام به‌دهکده‌ای رسیدم و آب خواستم: ندادند. یک بار دیگر سرگردان شدم، و تا کمر در باتلاق فرو رفتم. خواستم بالای درختی بروم تا جیت‌یابی کنم: شمیفت‌تر از آن بودم که بتوانم. شب فرامی‌رسید، من گم‌شده و تنها بودم با قمریائی که در میان سکوت جنگل دغسای شبانگه‌های شانرا نغمه‌سراشی می‌کردند و غرق‌درعرق و گل ولای بودم... کوشیدم که آتش روشن کنم. آتش‌زنه‌ای که با خود داشتم بافندگی شعله‌ور شد. اما پیش از روشن کردن برگهائی که گردآورده بودم خاموش شد. هیچ‌چیزی برای خوردن نداشتم، حتی یک‌کدوی وحشی که می‌مونی جویده‌باشند. هیچ‌چیزی هم برای آشامیدن نبود. و شما میدانید که سرهای کوهستان انسانرا دچار چه ضعف وحشتناکی می‌کند. چنان بیچاره و چنان تنها و چنان شبیه انسانهای اولیه در روی زمین بودم که گفتم: «آه، خدای من، در این‌محرومیت مطلق‌آیا دستکم مرا بعنوان مبلغ‌مذهبی خود می‌شناسی؟» و آنگاه بود که ناگهان احساس کردم بافرع‌آبال غریبی دچار هیجان شده‌ام. نمی‌دانستم شادی خود را پنهان کنم. روی تنه درخت افتاده‌ای غلغیده بودم. برخاستم تا آریا شدم را بخوانم: «تابلستاش کتیم پروردگارمان و احسانهای او را!»

«بی‌شک در میان حلقه‌ای از کوهستان‌پوشیده از جنگل بودم. بجزمت نیروئی پدیدآورده بودم که با صدای بلند «تایید ستایش‌کنم...» را بخوانم و نفس تازه می‌کردم زیرا نیروئی که باز یافته بودم، دوباره ترکم می‌گفت. ناگهان از همه سو پژواکی بی‌پایان، پژواک این خلوت محض، به‌همه چیزهایی که در آنجا بود صدائی بخشید صدائی که دیگر مال من نبود، بلکه صدای سخره‌ها و درختان بود من پاسخ داد: «تایید...»

من چشمانم را بسته بودم تا گوش‌کنم، و وقتیکه چشمانم را باز کردم، فرزندم، در سیاهی شب‌چند نقطه درخشان دیدم: چشمان حیواناتی بود که فرار نکرده بودند، و شاید آنها هم گوش میدادند...  
**تاتمام**

۱ - زنان جوان «موئی» بقصد خودآرائی، اشیاء زینتی بسیار بزرگ به‌گوشهای سوراخ‌شده‌شان می‌آویزند که بر اثر وزن آنها نرمه‌های گوش دراز و کثیفه می‌شود. اگر لاله گوش پاره شود، زن معیوب شمرده می‌شود و محکوم به بی‌شوهری است.  
 ۲ - Franch - Camté - ایالت قدیمی شرق فرانسه که مرکز آن «برانسون» است.

**بایانویا ماها بدنیای نشاط و زیبایی وارد شوید**

نماینده انحصاری محصولات ارزنده یاماها

شرکت بازرگانی زره:  
 خیابان سعدی جنوبی، جنب بانک ملی

**YAMAHA**  
 SINCE 1887



# داستانی برای فیلم تلویزیونی

ادلیسی  
ترجمه عبدالله توکل

## خلاصه آنچه گذشت

جوان سیاه پوستی که کارآگاه خصوصی است، از چنگت پلیس نیویورک به شهر کوچک بیتگستن در ایالت اوهایو فرار کرده است تا درباره قتل رموزی تحقیق بکند... ناگزیر در خانه نامهربان سیاه پوستی منزل می‌کند و با دختر او، پاسی از شب رفته، بیرون می‌رود و به این دختر می‌گوید که زنی در نیویورک پسر اعمام آمد و گفت که برای تهیه فیلمهای تلویزیونی دستاورد کار تحقیق درباره قتلها و جنایت‌هایی هستند که بی‌کیفر مانده است.....

— نه، توماس هرگز مرا ندیده... صبر کنید... توی این ورقه هرگونه اطلاعاتی که خواسته باشید نوشته شده... و این هم عکس او است... قیافه‌اش چندان تغییری نکرده... فقط موهایش را خرمایی کرده و طرز اصلاح سرش را عوض کرده... مسلماً می‌توانید او را بشناسید... اما اگر میل داشته باشید، می‌توانم خودم، بهمان ترتیبی که پیشنهاد کردم، نشانتان بدهم...

— بگمانم صلاح در این باشد... اگر نشانم بدهید، می‌توانم یقین داشته باشم که اشتباه نمی‌کنم... در هر حال، بغل من نماند... چند متر دورتر راه بروید... و همینکه او را دیدید، به طرف سرپیچ خیابان راه بیفتید... من جلو شما را می‌گیرم و از شما کبریتم می‌خواهم... ممکن است عجیب به نظر بیاید... ولی کار مرا روبراه می‌کند... آن وقت، آهسته به من می‌گویید چه نوع لباسی پوشیده... و بعد... دور می‌شوید و توی خیابانی که عمود به این خیابان است، در انتظار من می‌مانید... من همانجا خودم را به شما می‌رسانم و شما را تا خانه‌تان می‌برم.

— نه، زحمت نمی‌دهم... خودم سوار تاکسی می‌شوم... «توئی»، امشب ساعت هشت به من تلفن بزنید و بگویید بینم اوضاع در چه مرحله‌ای است.

کاغذ و عکسی را که به من داده بود، توی جیب گذاشتم و گفتم: مسلماً... و حالا راه بیفتیم... الساعه، مشتریها توی میخانه هجوم می‌برند... بیرون آمدیم و بهمان ترتیبی که قرار گذاشته بودیم، از یکدیگر جدا شدیم. کارکنان ساختمان‌ی که شرکت حمل و نقل را دربر گرفته بود، کم‌کم پیاده‌رو را فرا می‌گرفتند و بهر سمتی پخش می‌شدند... ناگهان، «کی» به راه افتاد... جلو رفتم و از او کبریتم خواستم تا پیچ خودم را که تازه پر کرده بودم، روشن بکنم. زیر لب گفتم:

«هل اوور» آبی‌رنگی پوشیده... می‌بینیدش؟ زیر چشمی به سمت چپ نگاه می‌کردم... — بله... امشب به اتان تلفن می‌زنم، «کی» دور شد... دیدم که جلو یک تاکسی را گرفت. توماس به عکسی که «کی» به من داده بود، شباهت بسیاری داشت. سرش را راست نگه داشته بود و با قدم مطمئنی راه می‌رفت. با آن قیافه‌ای که مثل قیافه بچه آدم بود، و با آن چانه چهار گوشش تقریباً مرد دوستی داشتنی و مهربانی به نظر می‌آمد... اما دهان شل و ول و تقریباً

چون بیرون رفته بود نتوانستم با او حرف بزنم. یک ساعت بیکار بودم و چون نمی‌دانستم چه بکنم، به «تلر» تلفن زدم... به ام گفت که ساعت دو باید دنبال یکی بروم... جواب دادم که چند دقیقه دیگر خودم را به او می‌رسانم تا به هر جایی که دلش خواسته باشد ببرمش... و در آن چند لحظه‌ای هم که با هم هستیم، کسی گپ بزنیم. «تدی بیلی» توی پیاده‌رو منتظر من بود و صرف نظر از کفشی که به پا داشت، مثل هر روز آراسته و خوشپوش بود... پاهایش درد می‌کرد... و از اینرو کفش کهنه‌ای می‌پوشید که سالها بود تختش را عوض می‌کرد اگر چه این کار برای او بیشتر از خرید کفش تازه آب می‌خورد. بعضی مشاهده من سرش را بعلامت ملامت تکان داد.

بغل من نشست و گفت: — این ماشین، مگر ماشین و کارآگاه خصوصی است؟ چنین ماشینی از دهها کیلومتر راه به چشم می‌زند... رفیق، ماشین یک نفر کارآگاه خصوصی باید ماشینی باشد که دیده نشود... و این سندلی-های لگزنده...

«تدی بیلی» خواهش کرد او را به میدان پیش می‌رفتم، از این سر در و آن در حرف می‌زدیم. یادآوری کرد که نامه‌ای برای من فرستاده است تا زنی را که بقیه پول یخچال و اجاق را نداده است و خودش هم به چاک زده است پیدا کنم... جواب دادم که این کار را فراموش نکرده‌ام و بعضی آنکه فرصتی پیدا کنم، بان می‌روم... وقتی که به مقصد رسیدیم، از من جدا شد و من سر ماشین را به طرف اداره سیبیل برگرداندم.

چندان مدتی منتظر نماندم، چه راه‌ها از پس بسته بود که درست یکی دو دقیقه به ساعت دو مانده رسیدم. با عده‌ای از دوستانش بیرون آمد و همی‌تکه ماشین مرا شناخت، قیافه ظفر نمونی به خودش داد... تا آنجا که معلوم بود از داشتن رفیقتی که ماشین جاگوار سوار می‌شد، بخودش می‌بالید.

سیبیل یکی از آن زنهایی بود که پدرم همیشه سفید پوست سیاه سوخته نامشان می‌داد... پوستش رنگت سفید شیری دارد... موهایش که بسیار مشکلی است، مجعد نیست... با این قیافه‌ای که داشت، توی هارلم زن سیاه پوستی شمرده می‌شد و در جاهای دیگر اسپانیایی یا پورتوریکویی به حساب می‌آمد... و وقتی که با او بودم، اغلب پا روی خوش نگاهمان نمی‌کردند... زیرا که من سیاه سیاه هستم... این امر سیبیل را کسی دلخور می‌کرد ولی، با اینهمه مثل هر روز به طرف من روید و بر غم قیافه‌های تمسخر آمیز همکاران خودم، برای بوسه دورودرازی دست به گردن من انداخت... سه سال است که سیبیل و من با هم به گردش می‌رویم پدر و مادرش اهل جزایر انتیل بودند و وقتی که به نیویورک آمدند، ته لهجه‌ای داشت که رفته رفته از سر خودش وا کرد. بیست و نه سال دارد. وقتی که پانزده ساله بود زن پسرهای شد و پسر، بعضی آنکه چنگ تمام شد، رهایش کرد و با بیوه‌زن پولداری که اهل شیکاگو بود ازدواج کرد... مرا توی خانه خودش می‌پذیرفت اما سرسخانه از آمدن به خانه من امتناع داشت، اگر چه «روی» و «اولی» از روابط ما اطلاع داشتند... با فخر و غرور گفتم:

— این ماه حداقل هزار و پانصد دلار درآمد دارم!

ماشین را به راه انداختم و داستان آمدن «کی» و کاری را که این زن به همه‌دهم گذاشته بود برایش نقل کردم با اینهمه حداقل راز داری را فراموش نکردم... آدم هرگز از کار زن جماعت سر در نمی‌آورد... بعد، از نقشه‌ای که داشتم و هوای آن از سالها پیش بصرم افتاده بود، برای او حرف زدم... می‌خواستم دفتری در «پائین شهر»

باز کنم و درس مهندسی برق بخوانم... چه پان چیزهایی که در دوره خدمت خود توی قسمت ارتباطات و مخابرات ارتش یاد گرفته بودم، می‌توانستم ظرف چند ماه دیپلم بگیرم.

حرفهایی که برای سیبیل زدم، هیچگونه شور و اشتیاقی به بار نیاورد... اول سفارش کرد که قرض‌های خودم را بدهم... بعد توصیه کرد که این بلندپروازیها را فراموش بکنم. مخصوصاً، راجع به دیپلم گفت که عده بسیاری از مردم که دیپلمهای بسیار شورانگیزتری گرفته‌اند، توی خیابانها بیکار می‌گردند و اگر حقوق بخورند چیزی داشته باشند کلاهشان را به هوا می‌اندازند...

آخر سر به ساختمانی رسیدیم که آپارتمان کوچکی در طبقه پائین آن داشت و ماهانه هفتاد و پنج دلار از بابت آن می‌داد... و اگر سرتان را از پنجره دراز می‌گردید گوشه‌ای از شط را می‌دیدید، کتم را در آوردم، کراواتم را باز کردم و روی یکی از صندلیها نشستم و گفتم که نامه‌ای هم از اداره پست رسیده است و پیشنهاد کرده‌اند که می‌توانم به عنوان نامهربان توی پستخانه کار بکنم... سیبیل به محض اینکه این حرف را شنید، از جای خودش جست... روی زانوهایم پرید و فریاد زد:

— «توئی» عزیزم!... این خبر از آن خبرها است که من خبرهای خوش می‌گویم... تو بایست از همین‌جا شروع بکنی... و کی می‌خواهی شروع بکنی؟ جواب بوسه‌هایش را دادم، و دستم را روی موهای ابریشم‌مانندش فرو کردم و گفتم:

— نمی‌دانم... حتی نمی‌دانم این شغل را می‌پذیرم یا نه... دیدم که همه ماهیچه‌هایش خشک شد، بعد خودش را از بغل من در آورد و با لحنی که تغییر پیدا کرده بود، گفت:

— چرا؟ باشد و حق بیمه استفاده می‌کنی... ما در آرزوی چنین روزی بودیم... درست است... ولی وضع عوض شده... سیبیل، جان دلم، مگر توجه نداری که این مساله تلویزیون شاید بزرگترین خوشبختی زندگی من باشد؟ بیمه چیز خوبی است... ولی اگر بخواهم مثل بسیاری از سیاه پوستان دیگر، نامه‌رسان بشوم در حکم این است که از هرگونه کار زندگی دست‌بشویم... آن وقت ناگزیرم باز زندگی پست و متوسطی بسازیم... و...

پالتو خودش را در آورد و گفت: — توئی، حرف‌های خنده‌آوری می‌زنی... زیر پالتو، دامن و بلوزی به تن داشت که همه انتحاهای اندام موزونش را نشان می‌داد... وقتی که می‌خواست لباسهایش را به رخ تانسی بیاویزد، کیفم را در آوردم و پرسیدم: — چه قدر بهات بدهکارم، جان دلم؟ توی آئینزخانه رفته بود و می‌خواست قهوه درست کند...

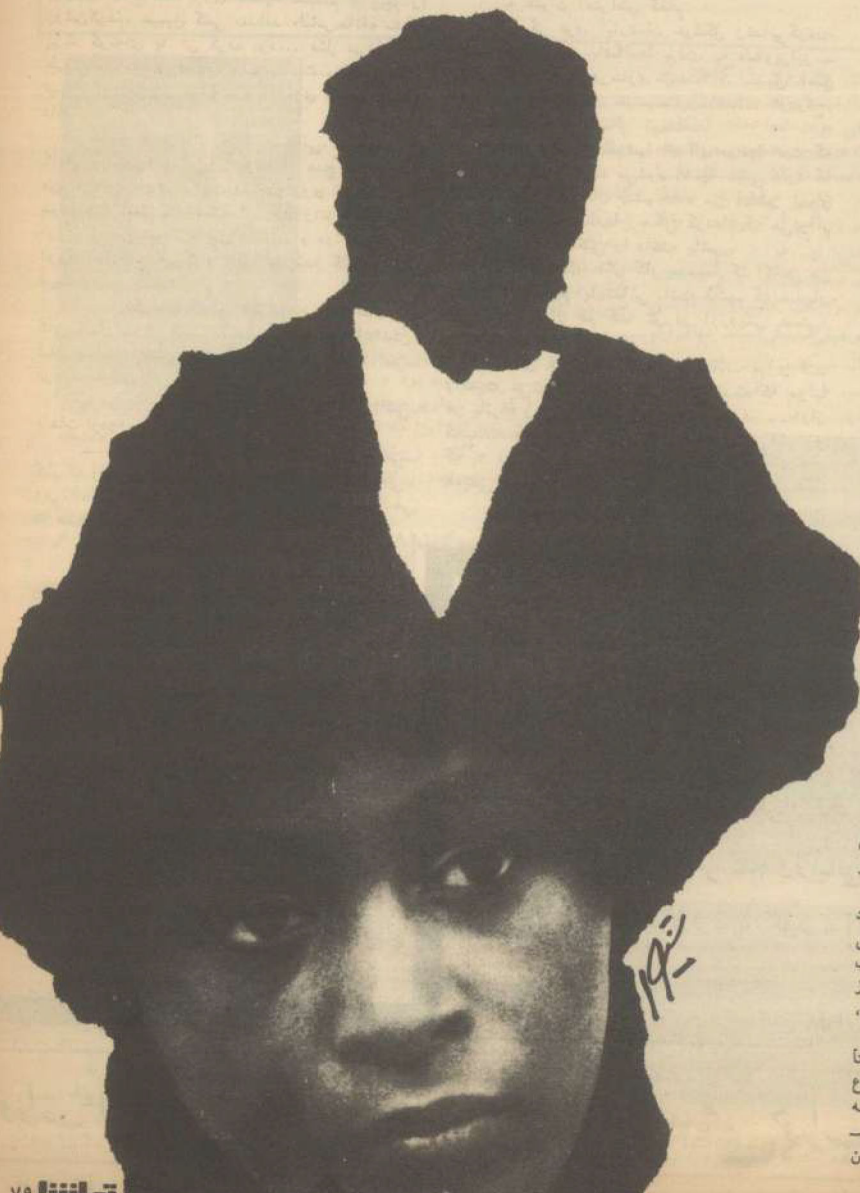
— سی و پنچ دلار... — بیا سی و پنچ دلار خودت را بگیر و با این پنجاه دلار دیگر هم چیزی برای خودت بخر... امروز روی دنده دست و دل‌بازی بلند شده‌ام... با بوسه کوتاه و خواهانه‌ای از من تشکر کردی و سرگرم باز کردن کسروها شد... هیچ حرفی نمی‌زد... آشکارا، از چیزی دلخور بود... و خوب می‌دانستم از چه دلخور است... اما نمی‌خواستم باز هم از موضوع خطرناکی حرف بزنم... ولی او، خودش، این کار را کرد... — «توئی»... این پیشنهاد اداره پست حقیقتاً بخت و اقبال تو است... مسلماً چند سالی، اوضاع نمی‌تواند درخشان باشد... ولی بعداً پولی که بهات داده می‌شود، بالا می‌رود... عجالتاً، تو می‌توانی سالانه چهار هزار دلار بگیری... و با این

پولی که من می‌گیرم، شاید بتوانیم آپارتمان تازه‌ای در یکی از آن ساختمانهای خیابان ۱۲۵ که مستاجر سیاه پوست هم می‌پذیرند، پیدا بکنیم... اسباب و اثاث خوشگلی می‌خریم... ماشین تازه‌ای می‌خریم... مگر اینکه دلت خواسته باشد به سنت-البانز بروی... و همانجا زندگی بکنی... — ماشین تازه را چه می‌خواهیم بکنیم؟ مگر از جاگوار خوشتر نمی‌آید؟

— چرا... خودت هم می‌دانی که خوشم می‌آید... ولی رفته رفته کهنه می‌شود... و راجع به پستخانه هم بایست بگویم که آدم می‌تواند به فردای خودش اطمینان داشته باشد... — اگر کانون مرکزی فیلمهای تلویزیونی مرتباً کارهایی برعهده من بگذارد، به مرور زمان می‌توانم موسسه‌ای باز بکنم، چند نفر همکار استخدام بکنم... آن وقت، دیگر صحبت صحبت سالانه چهار هزار دلار نیست... صحبت صحبت دوازده هزار دلاری است که می‌توانم به جیب بزنم. — راستی این طور خیال می‌کنی؟... برای

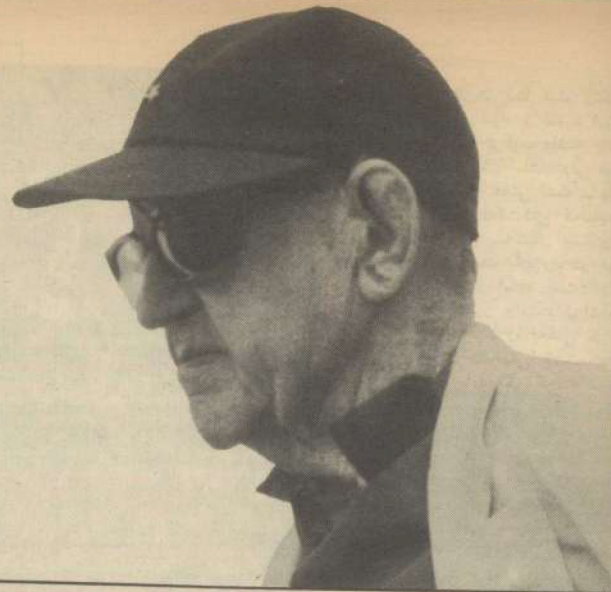
میزبیربیج در در گوشه‌ای گذاشتم، سفره

انکه آدمی بتواند موسسه روبراهی داشته باشد، باید سفیدپوست باشد. بسیاری از کارها را به دست تو نمی‌دهند... از روزی که من با تو آشنا شده‌ام، همیشه گرسنگی خورده‌ای و این است که حق نداری به اتکای کار نان و آبداری که تصادفاً قرعه‌اش به اسم تو درآمده است، به آینده خودت پشت‌پا بزنی... اگر با آن دو رفیق خودت شریک نبودی، این آپارتمان را که امروز داری، نداشتی و ماهها بود زیر پل می‌خوابیدی... یگانه کارمنظمی که داری، همان کاری است که اواخر هفته توی فروشگاههای بزرگ به عنوان نگهبان یا «مراقب» پیدا می‌کنی... هفته‌ای بیست دلار... مگر سال گذشته چه مبلغ درآمد داشتی؟ هیچ... من هرگز سردرنیاورده‌ام تو برای چه اینهمه به آن نشان کاراگاهیات علاقه‌داری... تو، آدم خوش‌قیافه‌ای هستی... شخصیت داری... اگر خواسته باشی، فروشنده بسیار خوبی می‌شوی... ولی هرگز نخواستی! فروشنده بشوی... می‌زیربیج در در گوشه‌ای گذاشتم، سفره





# جان فورد



نوشته پیترو بوگدانوویچ



(۶)

ترجمه بابک ساسان



دوروتی لامور و مری استور در «تندیاب»

## تندیاب (۱۹۳۷)

— ساموئل گلدوین در کار شما برای ساختن «تندیاب» دخالت می‌کرد؟  
● خیلی مضحک است، سام — گلدوین هیچوقت در کار کسی دخالت نمی‌کرد. در حقیقت به ندرت به دیدن صحنه‌ها می‌آمد. اما وقتی که «تندیاب» را برایش نشان دادند گفت، «به اندازه کافی به آن شخصیت داده نشده — گفته‌ای که در آغاز درست نفهمیدم منظور چیست، ولی وقتی که حساب کردم دیدم حق با او است. می‌دانید، پول و وقت ما تمام شده بود و من فقط آنچه را که در سناریو بودناخته بودم. بنابراین بعد از این که او آن حرف را زد، من برگشتم و پنج شش روزی کار کردم و چند تصویر درشت‌تر در فیلم گذاشتم.

**چهارمرد و یک سوگند (۱۹۳۸)**  
به نظر می‌رسد شما نسبت به آن همه کوشش‌های مصممانه انگلیسی در فیلم «چهارمرد و یک سوگند» حالت طعنه‌آمیز و غیر صمیمانه‌ای دارید.

● اوه، نمی‌دانم — من از داستان آن یا هر چیز دیگری که مربوط به این فیلم بود خوشم نمی‌آمد، بنابراین کار شاقی بود. یک‌خرده دستشان انداختم.

## زیردویائی گشتی (۱۹۳۸)

چون خودم در نیروی دریائی بودم — گرچه در ناوگان زیردویائی نبودم — و می‌دانستم آنها چه وضعی را می‌گذرانند، ممدردی زیادی نسبت به آنها داشتم. رئیس ناوگان یکی از دوستان قدیمی من بود و برای ساختن این فیلم به من کمک کرد. در جریان این فیلم خیلی تفریح کردم و البته تمام کمپهای فیلم در سناریو نبود، بلکه همینطور که پیش می‌رفتیم آنها را اضافه می‌کردیم.

## دلیمان (۱۹۳۹)

من هنوز هم از این فیلم خوشم می‌آید. آن همان کتاب Boule-de-sulf

وجود نداشت. یک روز هوا کاملاً ابری بود. قبلاً باران باریده بود — ولی ابر بسیار قشنگی بودو شماع‌های گهگاهی نور از لابلای ابر به زمین می‌تابید. قاعدتاً می‌بایست در آن روز کارها را تعطیل کنیم، ولسی فیلمبردار بسیار خوبی داشتم به اسم آرتی میلر، و به او گفتم، «باید با این هوا و این ابر یک کاری کرد، همه‌که اینجا جمع هستند. بیا ویکتور را دفن کنیم!» و آرتی آمد، او می‌بایست کشته شود. کشتن یک کاراکتر دوست داشتنی در وسط فیلم تاترا انگیزی است، اما این کاری است که داستان ایجاب می‌کند — راهی برای زنده نگه داشتن او اضافه کردیم.



## ویلی وینکی کوچولو (۱۹۳۷)

برای مک‌لاکلن در این سناریو جانی نبود، ولی استودیو گفت، «می‌توانید از او استفاده کنید — نقش گروهیانی، چیزی به او بدهید؟» گفتم، «عالیه!» اوشرلی تمپل را خیلی دوست داشتم و شرلی هم به همچنین، و این دوستی نقش بزرگی را آفرید. ولی به موجب مسئله خیلی کوچکی که در داستان وجود داشت، می‌بایست کشته شود. ساعت چهار زیردوش رفتم، پیراهن‌پاکیز پوشیدم و بیرون آمدم... و به عوض آنکه سه جاگوار بشوم، به راه‌آهن زیرزمینی رفتم... و آنجا که نمی‌بایست رابرت توماس را از نظر بردارم، راه آهن زیرزمینی را شایسته‌تر دیدم. توی نیویورک محال است بتوان کسی را با اتوب تعقیب کرد...  
تلفن ۶۳۰۴۵۸



چند تصویر از «ویلی وینکی کوچولو». هدایت شرلی تمپل و ویکتور مک‌لاکلن در تصویر بالا ست چه فورد در حال هدایت شرلی تمپل و ویکتور مک‌لاکلن دیده می‌شود

بخواید باز هم کارآگاه خصوصی باشی، می‌توانی در مواقع فراغت دنبال برویچه‌های خودت بیفتی. چنان هیجانی به‌ام دست داده بود که دیه نمی‌توانستم بنشینم... پا شدم و توی اطاق پدر افتادم... بدبختی این بود که سیبیل در واقع راه می‌گفت...  
با چشمهای نیم‌بسته، مراقب من بود... حرکت‌های نرمی، مثل سگ روی دست و پایم خوابید و پالحن ملایمی گفت:  
— یکی دو روز فکر بکن... تا ببینی این ر حل، این راه حلی که من می‌گویم، بهترین راه است... و عجلتاً، به عوض آنکه خواب فرم‌م مرا از میان ببری، بیاینغل من‌دراز بکش... یالنه. بیا... یا پرو کسی بخواب...  
— آنقدر اعصابم خرد شده است که نمی‌توانم بخوابم...  
پوزخندی زد.  
— پس، یکی از آن پتوها را برای من بیا. دلم می‌خواهد بخوابم... امشب یکی دو ساعت خوابم اضافه‌کار بکنم.

با یکی از آن شالهای جزایر آنتسل روی را پوشاندم... بعد لب پنجره رفتم... دو سه دهم‌ت کرد که بغلش دراز بکنم... بعد خوابید هر ساعتی که دلش می‌خواست می‌توانستم بخوابم تلویزیون را روشن کردم و نمایشنامه‌امحقا را، سرپهوا، نگاه کردم، بعد تصمیم گرفتم ناما به مادرم بنویسم... مادرم، با خواهر بزرگم که دندانپزشکی شده بود، در لوس‌آنجلس منزل‌داش پشت میز تحریر سیبیل نشستم. نامه کوتاه نوشتم و دو اسکناس بیست دلاری توی پا گذاشتم، یکسال بود چیزی برایش نفرستاده بود و چون تمیر نداشت، دنبالش گشتم و تمیری کیف سیبیل پیدا کردم.

ساعت چهار زیردوش رفتم، پیراهن‌پاکیز پوشیدم و بیرون آمدم... و به عوض آنکه سه جاگوار بشوم، به راه‌آهن زیرزمینی رفتم... و آنجا که نمی‌بایست رابرت توماس را از نظر بردارم، راه آهن زیرزمینی را شایسته‌تر دیدم. توی نیویورک محال است بتوان کسی را با اتوب تعقیب کرد...  
تلفن ۶۳۰۴۵۸

توئی، اگر هریک از ما برای خودش درآمد مرتبی‌داشت، می‌توانستیم خوشبخت زندگی بکنیم... تو نزدیک به سی و پنجاه ساله‌ای... موقع آن شده است که در فکر شغل ثابتی باشی... می‌دانم که جنگ این فرصت را تا قیامت از دست تو گرفته است که بتوانی فوتبالیست حرفه‌ای بشوی... و آن شش هفت سالی که توی ارتش بودی، در واقع ایام تعطیلی بود که اگر چه خطرناک‌تر، جیره و مواجب خوبی هم داشت... و الان فرصتی بدست آمده است که تو بتوانی کارمند دولت بشوی... حق‌نداری دست رد به سینۀ بخت خودت بزنی... و جواب‌منفی بدهی...  
وقتی که آدم این حرفها را می‌شنودخیال می‌کند من بیکار هستم...  
— تقریباً بیکار هم هستی... مال‌الاجاره خانه‌ات را اغلب «اولی» از جیب خودت می‌دهد... و نان شکست را هم من می‌دهم... و این جاگوار و لباسهای خوشگلی هم که داری، ظاهر سازی است...  
خیال کردم که مشتکی به صورتم خورد...  
به عنوان اعتراض گفتم:  
— مگر توی آپارتمان خوشگل زندانی کردن، عضو یکی از این باشگاه‌ها بودن، به «سارپرایز» پارتنی‌ها رفتن ظاهر سازی نیست... سیبیل، اصل این است که انسان خوشبخت باشد... ازدواج، شرکت اقتصادی و مالی نیست...  
توئی، این حرفها از آن حرفها است که توی فیلمهای بد زده می‌شود... چه عیبی دارد که انسان توی آپارتمان بنشیند؟ من آنقدر توی انواع و اقسام دخمه‌ها زندگی کرده‌ام که می‌توانم آرزوی خانه خوشگلی را داشته باشم...  
در هر حال، اگر کار موسسه کارآگاهی من بگیرد، می‌توانم آپارتمانی داشته باشم که صدبار از آن آپارتمان هم که تو در آرزوی هستی، خوشگلتر باشد.

توئی، این حرفها خیال بافی است... چیزی که واقعیت می‌تواند داشته باشد چکی است که مرتباً هر پانزده روز به حساب تو ریخته می‌شود... س‌دراز کشید... دهن دره‌ای کرد... زیر آن «پیراهن‌خانه‌ای» که به تن کرده بود، پستانهای کوچکش حرکت خفیفی کرد...  
— توئی، دیگر جرو بحث نکنیم... اگر دلت

تا

## مخصوص بانوان

بایک تلفن آرایشگران مجرب در اسرع وقت در

منزل شما حاضر شده و زیبایی شما را تأمین می‌کنند

مانیکور - پتیکور - آرایش موی سر

تلفن ۶۳۰۴۵۸

را پهن کردم و کارد و چنگال و ظرفها را چیدم... گفتم:  
— سیبیل، نمی‌خواهم بگویم کارآگاهی کار آسانی است... ولی نمی‌خواهم سر مرا پایین‌بندازم و به طرف پستخانه بروم و بگویم که «قبول می‌کنم، متشکرم!» ممکن است محض خاطر تو جواب مثبت بدهم ولی اول می‌خواهم فکر بکنم...  
— فکر بکن... فکر بکن... ولی من همه‌فکر...  
های خودم را کرده‌ام... مخصوصاً مواجب باش که سر ناچار جرو بحث نداشته باشم... سوء هاضمه می‌آورد...  
ضمن آنکه به رادیو گوش می‌دادیم، ناچار خودمان را خوردیم... از نظری که داشت، خوبس در می‌آورد... در حال حاضر، سه برابر من، یعنی سالانه پنج‌هزار دلار، پول در می‌آورد... ولی این چیزها نمی‌توانست جلو من را بگیرد... فکر موسسه کارآگاهی توی ذهنم جایگزین شده بود...  
وقتی که ناچارمان را خوردیم، ظرفها را شستم... سیبیل به صندوقخانه خودت رفت و شنیدم که لباسهای خودت را در می‌آورد... وقتی که بیکاری تمام شد، روی کاناپه نشستم و پیچ را روشن کردم. سیبیل کسی بعداً، «لباس‌خانه» مشکلی پرند گونه‌ای به تن کرده بود... مثل مرغابی به طرف من آمد، روی زانوهایم نشست... پیچ را از لبهایم دور کرد و بوسه دور و درازی به من ارزانی داشت...  
سیبیل و من، از لحاظ جسمانی، با هم توافق کاملی داشتیم ولی امروز بوسه او هیچ هیجانی در من به بار نیاورد... این بوسه از روی نقشه بود... خودم می‌دانستم... آهسته از روی زانوهایم پائینش آوردم و بغل خودم جایش دادم... و در مقابل قیافه او که بدروغ حیرت و تغییرری پیدا کرده بود، قهقهه زدم...  
من فکرهای خودم را کردم... نامه‌رسان شدن کار بسیار خوبی است... ولی وضع مستقل‌داشتن، شغل مستقل داشتن، خیلی از آن بهتر است... می‌توانم با هم ازدواج بکنیم...  
من تا روزی که شغل مرتبی نداشته باشی، باهات ازدواج نمی‌کنم...  
— درواقع، ماهها است به‌ات پیشنهاد می‌کنم که زن من بشوی... و تو همیشه جواب رد می‌دهی... چرا؟ می‌خواهم رگ و راست جواب بدهی تا علت آن را بدانم...  
— یقین نداشتیم که حقیقتاً دوست دارم...  
— جان دلم، من بگانه مردی هستم که تو باهات رفتو آمد داری... و این‌گونه توضیح‌ها نمی‌تواند مرا راضی کند. شاید به این سبب باشد که من بیش از حد سیاه هستم...  
شانه‌هایم را بالا انداخت.



دیروقت می‌شد و اگر طرف صحیح می‌بندم اسپها خند نور قرار می‌گرفتند و در آن وضع نمی‌توانستم سرعت آن را نشان بدهم. پس من هم به آن طرف رفتم که نور به اسپها می‌تابید. این کار هیچ اهمیتی نداشت. من معمولاً قراردادها را می‌شکستم و بعضی وقتها عمداً این کار را می‌کنم. فرانک تاکنت یک‌بار دربارۀ آن فیلم با من صحبت می‌کرد گفت: «فقط یک چیز را من در این فیلم نفهمیدم، جک - موقع تعقیب، چرا سرخ‌پوستان اسپهایی را که دلجان را می‌کشیدند با تیر نژدند؟» و من جواب دادم: «در ماجرای واقعی شاید هم همینطور می‌شد. فرانک، ولی اگر در فیلم اینطور می‌شد که دیگر همه چیز تمام شده بود، مگر نه؟»

### آقای لینکلن جوان (۱۹۳۹)

همه می‌دانند که لینکلن مرد بزرگی بوده، ولی نظری این فیلم آن بود که نشان دهد حتی در جوانی هم احساس می‌شد که او مرد بزرگی خواهد شد. من درباره لینکلن مطالعات زیادی کردم، و کوشش کردم قدری کمدی هم در آن بگنجانم، ولی در هر حال آنچه در فیلم دیده می‌شود واقعیت دارد. لامارتروکی نویسنده خوبی بود و آن را باهم نوشتم.

بعضی صحنه‌های قشنگ را از آن درآوردند. مثلاً صحنه خیلی قشنگی داشتم که لینکلن سوار یک قاطر وارد شهر می‌شود، از جلوی یک تاجر عبور می‌کند و می‌ایستد تا ببیند چه نمایی می‌دهند، و خانواده بوث Booth می‌کند؛ ما یک پوستر نمونه قدیمی به دیوار فقیر و زنده‌پوش در آرزوی آن بود که به اندازه کافی پول داشت و به دیدن «هملت» می‌رفت که یک جوان بسیار خوشگل - تماشاگر می‌داند که او یکی از افراد خانواده بوث است - با موهای سیاه، شاداب، خیلی شیک، بلیک نوع استوپیسم بچگانه - بیرون آمد و روی لبه پیاده‌روی چوبی ایستاده و به لینکلن نگاه کرد. او به این آدم مضحک و ناچور که کلاه بلندی بر سر داشت و سوار یک قاطر بود می‌نگریست، می‌دانید، در این یک رابطه‌ای وجود داشت. این صحنه را درآوردند - خیلی بد شد.

طوفان و رعدوبرق پایان فیلم احساس زیادی از آینده لینکلن به‌اند می‌داد.

● آن هم یکی دیگر از صحنه‌هایی بود که جایجا ساختیم. طوفانی با رعدوبرق واقعی شده بود، من گفتم: «او قدم‌زنان دور می‌شود، و بعد ما این شات را کم‌کم در شاتی از مجسمه لینکلن موریال سمو می‌کنیم.»

### طبله‌های موهاک (۱۹۳۹)

— برای اولین بار با فیلم رنگی کارکردن به نظر شما چطور بود؟

● درواقع فرقی نداشت. برای اولین فیلم رنگی فورد - هنری‌فاندرا در «طبله‌های موهاک»



جانوین و کلر ترو در «دلجان»



«آنچه در فیلم دیده می‌شود واقعیت دارد» هنری‌فاندرا در «آقای لینکلن جوان»



فیلمبردار کارکردن با فیلم رنگی خیلی آسان‌تر از سیاه و سفید است؛ اگر دید رنگ و ترکیب داشته باشی کار آسان و مطمئن است. ولی سیاه و سفید کار بسیار سختی است - باید کارت را بداننی و دقت کنی که سایه‌ها را بطور صحیح به‌کار ببری و پرسپکتیو را درست بگیری. در فیلم رنگی - همه چیز آماده است؛ ولی ممکن‌هم‌است به‌طور وحشتناکی اشتباه از کار درآید و فیلم را به‌کلی خراب کند. فیلمهای مشخصی هست، مثل «مرد آرام» که باید رنگی گرفته شود - نه یک رنگ تند و خشن - بلکه رنگی ملایم و تار. گرچه برای یک داستان دراماتیک خوب، من خیلی بیشتر ترجیح می‌دهم که با سیاه و سفید کار کنم؛ شاید بگوئید من قدیمی‌سکلم هستم، ولی عکاسی واقعی با سیاه و سفید است.

— بهترین فیلمبردارهایی که شما با آنها کار کرده‌اید چه کسانی هستند؟

● البته مقایسه کار زشتی است، ولی گرگ تولند Greg Toland و جو آگست Joe August واقعا فیلمبردارهای عالی‌نی بودند. همینطور هم آرتی میلر Artie Miller به‌نظر من آنها سه نفر از بهترین فیلمبردار - هائی هستند که من با آنها کار کردم.

### خوشه‌های خشم (۱۹۴۰)

— چه چیز «خوشه‌های خشم» برای شما جالب بود؟

● از آن خوشم آمد، همین من کتاب را خوانده بودم - داستان خوبی بود - و اریل اف - زانوک هم سناریوی خوبی روی آن داشت. همه چیز آن برای من جالب بود - درباره مردم ساده‌سخن می‌گفت - و شبیه زمان حطلی ایرانند بود که مردم را از زمین‌هایشان راندند و آنها را در جاده‌ها رها کردند تا از گرسنگی بمیرند. شاید این جریان - و تاثیر آن بر سنت ایرلندی من - دخالت زیادی در این امر داشت، ولی من از ایده این خانواده که می‌رود تا آمد. داستان به‌موقعی بود. هنوز هم آن فیلم، فیلم خوبی است - اخیراً قسمتی از آن را در تلویزیون دیدم. گرگ تولند کار فوق‌العاده‌ای با فیلمبرداری این فیلم کرد، چون اصلاً هیچ چیز برای فیلمبرداری نداشت، حتی یک صحنه قشنگ نداشت - فقط یک فیلمبرداری خوب بود. من به‌گرگ گفتم: «قسمتی از فیلمم در تارایی خواهد بود، ولی بیا آنرا بگیریم. بیا از فرصت استفاده کنیم و کار تازه‌ای بکنیم.» و خوب هم از کار درآمد.

— شما می‌خواستید در حالی که فاندرا از تپه بالا می‌رود فیلم راتمام کنید؟

● پایان منطقی آن بود، ولی ما می‌خواستیم به‌بینم آخر برای پدر و مادر و دختر چه اتفاقی می‌افتد؛ مادر

یک گفت و گوی کوتاه با خود داشت که به‌جا بود.

\* برای نشان‌دادن حرکت یک سوژه از چپ به‌راست، روی پرده سینما، دوربین باید سوژه را از طرف راست آن بگیرد؛ باانتقال دوربین به طرف چپ سوژه گرچه ممکن است در حقیقت آن سوژه هنوز هم به‌سمتی که قبلاً می‌رفت حرکت کند - در روی پرده چنین می‌نماید که سمت خود را تغییر داده و از طرف راست به‌چپ می‌رود.

مادر (جین دارول)، پسر ( فاندرا ) و پدر (راسل سیمپسون) در «خوشه‌های خشم»



سخت سرهنگ بیر، ترتیبی می‌دهد که یک شورش هندی مشهور را با ریشخند و آداب به امضاء قرارداد صلح کند.

### ۱۹۳۷ - تندباد (The Hurricane)

کارگردان: جان فورد، تهیه‌کننده: ساموئل گلسون، سناریست: دادلی نیکولز. از تونلی ارجارلز نوردو، جیمز نورمن - هال - سکالی تدبیر: جیمز پاسوی. فیلمبرداران: برت گلنن، آرجی استون. موزیک از: آلفرد نیومن، موتور: لوید نوسلر. ۱۰۴ دقیقه. با شرکت: دوروتی لامور (ماراها)، جون هال (ترائگی)، مری استور (خانم دولاگ)، تامس میچل (دکتر کرسنت)، ریوندمسی (آقای دولاگ) جان کارادین (تگپیان).

فرماندار اروپائی یک جزیره امن و ساکت اقیانوس آرام بومی بیگانهی را برای ۶ ماه به زندان می‌اندازد. جوان که تحمل چنین توفیقی را ندارد از زندان می‌گریزد و به نزد تازه عروستی می‌رود. زمانی که او را ازایش می‌دهد، لیکن جوان بومی، به طور غریزی مرتباً از زندان می‌گریزد و هر بار محکومیتش طولانی‌تر می‌شود. جنسی را می‌کشد، لیکن پیش از آنکه بتواند دستگیرش کند. تندباد وحشتناکی، مثل آنکه از طرف خدا فرستاده شده‌باشد، جزیره و اروپائیان را نابود می‌کند. جان فورد: «فکر سکانس تند باد از جیم پاسوی بود و در واقع تمام کارهای مکانیکی آن را هم خودش کرد. هنگامی که من و او این سکانس را فیلمبرداری می‌کردیم، یک دوربین دیگر به استوارت



فیلموگرافی فیلمهای

یاد شده

### ۱۹۳۷ - ویلی وینکی کوچولو (Wee Willie Winkle)

کارگردان: جان فورد. تهیه‌کننده: داریل اف. زانوک. معاون تهیه‌کننده: جین مارکی. سناریست‌ها: ارنت پاسکال، جولین جوزفسون، از داستانی نوشته رودیلس کپلینگ. فیلمبردار: آرتور میلر. موزیک از: لویس سیلور. موتور: والتر تامپسن، ۹۹ دقیقه - با شرکت: شرلی تمبل (پریشیلا ویلیامز)، ویکتور مک‌لاگن (گروهیان مک‌دافی)، سزار رومرو (خداخان).

ماجراهای دختر کوچکی در یک قرارگاه نظامی انگلیسی در راجاچود هندوستان در سال ۱۸۸۰، که پدر بزرگش در آنجا سرهنگ است. علاوه بر آنکه شوهری برای مادر بی‌وفاش می‌یابد، با یک گروهبان خشک و سرسخت طرح دوستی می‌ریزد و با نزش بخشنیدن به رژیم مقررات بسیار

هایز لاردام - آدم هیچوقت نمی‌داند چه اتفاقی ممکن است بیفتد - و گفتم: «اگر سقف یا یک ساروتنگ (پارچه‌ای پشه‌ای یا ایریشمی که مردان و زنان مناطق گرمسیر به شکل لباس دور خود می‌ببندند و تا سر زانو می‌آید. دوروتی لامور با پوشیدن چنین لباسی در فیلمها شهرت جهانی به دست آورد» - کنده شد، یا یک نفر افتاد - فوراً فیلم بگیر، و در حقیقت، چند شاتی هم در فیلم داشت. (این فیلم جایزه اسکار بهترین ضبط صدا را گرفت).

### ۱۹۳۸ - چهار مرد و یک سوگند (Four Men and A Prayer)

کارگردان: جان فورد. تهیه‌کننده: داریل اف. زانوک. سناریست‌ها: ریچارد شرم، سوتالوین، والتر فریس، از تونلی اثر دیوید گارت. فیلمبردار: ارنت پاسلر. موزیک از: لوفلر. ۸۵ دقیقه با شرکت: لرنایانگ لویس - یلور، ارنت تاج، موتور: لویس آر. (لین چرینگتون)، ریچارد گرین (جفری لی)، جورج ساندس (وایتلی) دیوید نیون ساق (سروان دریک).

### ۱۹۳۸ - زیر دریائی گمشده (Submarine Patrol)

کارگردان: جان فورد. تهیه‌کننده: داریل اف. زانوک. سناریست‌ها: رابن جیمز، نوشته جان میل هلند. فیلمبردار: آرتور میلر. موزیک از: آرتور لانتگ. موتور: رابرت - سیمپسون. ۹۵ دقیقه. با شرکت ریچارد گرین (پری ناوتزندسوم)، نالسی کلی (سوزان لیدز)، پرستون فاستر (ستوان جانی سی. دریک)، جی. فابل مک‌دانلد (کین کان)، وارد یونید (اولاف سوانسون).

### ۱۹۳۹ - دلجان (Stagcoach)

کارگردان و تهیه‌کننده: جان فورد. مدیر تهیه اجرایی. والتر انجر. سناریست: دادلی لیکولز، از داستان «دلجان لردزبورگ» نوشته ارنت هی کاکس. فیلمبردار: برت گلنن. موزیک (آلباس) از ۷۱ آهنگ فولکلوریک آمریکائی در اوائل دهه ۱۸۸۰ از: ریچارد هیجمن، دبلیو فرانک هارلینگ، جان لیویولد، لوشانگ، لویس گروبرگر. موتورها، دوروتی اسپنس، والتر نولدز. معاون کارگردان: بیتکی اسامیت. ۹۷ دقیقه. با شرکت جانوین (رینگوکید)، کلیر لورد (دالی)، جان کارادین (هنتفیلد)، تامس - میچل (دکتر جوزیان)، اندی دیویان (باک)، فرانسیس فورد (بیلی بیکت).

۱۸۸۴. جمعی از افراد ناچور که با دلجانی از ایالت نیومکزیکو می‌گذرند، مورد تهدید و غارت حمله سرخ‌پوستان آجایی قرار می‌گیرند. شاید این فیلم مشهورترین و مشرین

جان فورد باشد، و اولین وسترن او که درماتیبونت ولی فیلمبرداری می‌کند. مجمع منتقدان فیلم نیویورک جایزه بهترین کارگردان سال را به او دادند. و جوایز اسکار نصیب آهنگسازان فیلم واتس میچل، به‌عنوان بهترین بازیگر مرد درجه دوم، گردید. صحنه تعقیب فیلم لاقل در دو وسترن دیگر مورد استفاده قرار گرفته: «من جرونیمو را کشته»، ۱۹۵۰ و «کوهستان لازامی»، ۱۹۵۲. فیلم، در سال ۱۹۶۶، با اکراه، دوباره ساخته شد.

### ۱۹۳۹ - آقای لینکلن جوان (Young Mr. Lincoln)

(کسوپولیتین - فوکس قرن بیستم) کارگردان: جان فورد. مدیر تهیه اجرایی: داریل اف. زانوک. تهیه‌کننده: کنت مک گوان. سناریست: لامارترونی، برمنای زندگی آبراهام لینکلن. فیلمبردار: برت گلنن. موزیک: آلفرد نیومن. موتور والتر تامپسون. ۱۰۱ دقیقه. با شرکت هنری - فاندرا (آبراهام لینکلن)، الیس بریدی (ای گیل کلی)، پولین مور (ان راتلج)، وارد یونید (جان بالمر کاس)، فرانسیس فورد (سام بون). اوایل زندگی آبراهام لینکلن عشق غم‌انگیز او به انی راتلج، تصمص او برآنکه وکیل دادگستری شود و اولین محاکمه‌اش که در آن از دو برادر متهم به قتل دفاع کرد و بی‌گناهی آنها را ثابت نمود.

### ۱۹۳۹ - طبله‌های موهاک (Drums Along The Mohawk)

کارگردان: جان فورد. مدیر تهیه اجرایی، داریل اف. زانوک. تهیه‌کننده: ریوندر گریفیث، سناریست‌ها: لامارترونی، سوتالوین، از تونلی نوشته والتر دی. ادموندز. فیلمبرداران (رنگی): برت گلنن، ری رنهان. موزیک از: آلفرد نیومن. موتور: رابرت سیمپسون. ۱۰۴ دقیقه. با شرکت: کلودت گلبرت (لایا پورست مارتین)، هنری - فاندرا (گیلبرت مارتین)، فرانسیس فورد (جیولو)، وارد یونید (ادم هارتین).

### ۱۹۴۰ - خوشه‌های خشم (The Grapes of Wrath)

کارگردان: جان فورد. تهیه‌کننده: داریل اف. زانوک. سناریست: ناتالی جانسن، از تونلی اثر - جان استاین بک. فیلمبردار: گرگ تولند. موزیک از: آلفرد نیومن. موتور: رابرت سیمپسون. معاون کارگردان: هنری فاندرا (تام چون)، جین دارول (مادر)، جان کارادین (کیسی)، راسل سیمپسون (پدر) چارلی گرپوین (پدر بزرگ)، تودیس بودان (دژاشان)، وارد یونید (پلیس). سرگردانی طولانی مجرده‌ها، خانواده‌ای از اوکیز، که در طوفان خاک سالهای ۱۹۳۰ مجبور به ترک زمین خود شدند.

فورد و جین دارول جایزه اسکار گرفتند و فورد جایزه مجمع منتقدان فیلم نیویورک را به‌خاطر این فیلم و سفری دراز به‌سوی وطن - به‌دست آورد.





محمد نصیری و پرویز جلالی هرمان پیروز ایران در بازی المپیک ۱۹۶۸ مکزیکومس

### ۱۹۶۸ مکزیک با تمدن ...

بقیه از صفحه ۱۶

برنز نسیب بتوکو اول داشت. مجارستان یا ۱۵ طلا - ۱۵ نقره و ۱۲ برنز ثابت کرد که با جمعیت کم نسبت به ورزش توجیهی خاص مبدول میدارد. این بازیها در روز پنجم آبانماه پایان یافت در حالیکه ملتای جهان از اینهمه آبادکی و خوشرویی مردم سیهچرده مکزیک با آن سنتهای کهن و تمدن بسیار قدیمی راضی بودند...

### ایران در نوزدهمین دوره بازیهای المپیک

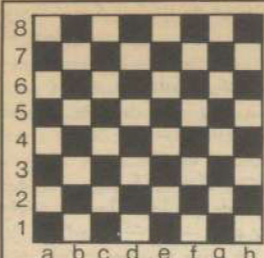
تعداد شرکت کنندگان بسیار فزیده بود، ده کشتیگیر آزاد، یک کشتیگیر فرنگی، چهار وزنه بردار، یک پرتاب کننده دیسک، مجموعه تیم ایران، را تشکیل میداد. از لحاظ قوت ورزشکار المپیک مکزیک نمونه بود. باوصفایین کشتیگیران و وزنه برداران یا دو مدال طلا - یک نقره و دو برنز سرفراز بوطن بازگشتند.

محمد نصیری در گروه خروسوزن یا مجموع ۳۶۷/۵ کیلوگرم اولین مدال طلای المپیک را در طول تاریخ وزنه برداری ایران بدست آورد. نصیری با رقیب خود از مجارستان در دو حرکت پرسی و یک ضرب سناری بود و وزنه ۱۵۰ کیلوگرم را برای دو ضرب در پیش رو داشت. او با پیروزی عجیب این وزنه را بالا برد و یک رکورد جهانی و المپیک بجای نهاد. و مجموع او رکورد جدیدی بود برای بازیهای المپیک. در گروه سبک وزن پرویز جلالی با مجموع ۴۲۷/۵ کیلو پس از «پلازفسکی» از لهستان یک مدال نقره گرفت. در پسر وزن نسراله دعوی وزنه بردار جوان ایران در ردیف ششم واقع شد. در پرتاب دیسک جلال کشمیری با پرتاب ۵۳/۹۶ متر بدوره نهایی راه یافت.

در کشتی آزاد: محمد قربانی - ابوطالب طلایی - شمس الدین سیدعیسی - عبدالله موح - علی محمد مؤمنی - منصور میدیزاده - سلو اسکندر فیلابی و ابوالفضل انوری تیم ایران را تشکیل دادند و تنها کشتیگیر فرنگی سیدحسین معرب بود. محمد قربانی در آستانه آغاز بازیها استخوان رویه دستش شکست و با این حال در سابقه شرکت کرد. او در دور اول کشتیگیر دومینیک را شکست داد و در دور دوم بر سواری از اکوادور پیروز شد.

## چگونه بهتر شطرنج بازی کنیم

علائم اختصاری مهرهای شطرنج



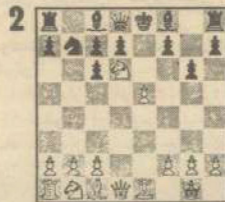
پیاده = P، فیل = F، اسب = C، رخ = T، وزیر = D، شاه = R

### ۲- گسترش ضعیف و دفاع ضعیف

سیاه به بطالت وقت را از دست می دهد. فیل سیاه در حرکت انجام میدهد. مجدداً به خانه اصلی خود مراجعت میکند. تنها دکاری که سیاه انجام داده؛ اگر بتوان اسم آن را وکار گذاشت، این است که اسب خود را در یک خانه بدون فایده و در حقیقت مخروبه نشانده؛ یک چنین گسترش ضعیف حتماً به فاجعه منجر خواهد شد:

10- T f1-e1 10- g7-g6  
کوشش سیاه برای خلاصی از اسب سفید که در خانه b5 کمین کرده قابل درک است؛ در این کوشش موفق برهائی میشود ولی برایش خیلی گران تمام خواهد شد. در هر حال بنظر نمی رسد که سیاه بتواند جریان مافات کند و از عواقب اشتباهات گذشته خود خلاصی یابد؛ زیرا اکنون مسأله زمان مطرح است که آنهم از دست رفته:

سیاه	سفید
1- e7-e5	1- e2-e4
2- Cb8-c6	2- Cg1-f3
3- Cg8-f6	3- Ff1-b5
4- Cf6xe4	4- O-O
5- Ce4-d6	5- d2-d4
6- b7xFe6	6- Fb5xCc6
7- Cd6-b7	7- d4xe5



سیاه در هفت حرکت اول، چهاربار اسب را با پنجا و آنجا برده و بالاخره آنرا در خانه ای واقع در گوشه صفحه مستقر کرده. اگر سیاه از این لحظه به بعد بخواهد خوب و سنجیده هم بازی کند باز باید یک حرکت اضافی انجام بدهد تا اسب را فعالانه وارد میدان کند. بطوریکه خواهیم دید این اسب هرگز وارد صحنه نخواهد شد:

8- Cf3-d4	8- Ff8-e7
9- Cd4-b5	9- Fe7-f8

در شماره بعد: سفید مصالح مهره اصلی خود را به دست فراموشی سپرده.

### افقی:

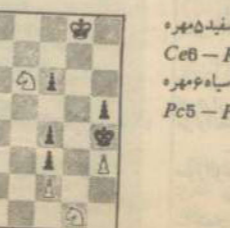
۱- پایتخت کشوری در اروپای مرکزی - تا دلتان بخواهد در این شهر انواع و اقسام چاقو بچشم می خورد - معمولاً به دنبال گوشت می آید - از شهرهای ایران بین فارس و خوزستان ۲- پاسخ مثبت - زیاد - از اسماء دستوری - لقب چندین از پادشاهان اشکانی - نمک - ضمیر مفعولی اول شخص مفرد ۳- پشیمان - زیان رساندن - بهترین همراه خواننده - مددک بسیار - در سینما و تئاتر و بسیاری از هنرهای نمایشی نقش مهمی را عهده دار است ۴- از حروف الفبای انگلیسی - مبحثی از شیمی - شپد کتاره هر چیز در صورت - از زدنهای بیحاصل - جای خالی از هوا - از حیوانات نجیب - دست نازی ۵- دودمان - بویدن - لک کوچک - از مهرهای شطرنج - مادر باران - صدشتر مربع - دستور - سردهست اعداد - آب گوارا در این روزها اینطور است ۶- ناله - کسی که جامه احرام برتن دارد - کلام تعریف - شاعر آبروی یار را به آن تشبیه کرده است ۷- چاق - شیطان - کسی را با سخن خوش دلجوئی کردن - تپیدست - داستان خارجی ۸- نیست شدن - زینت سرخام و دختر خانم - پولوانی در زورخانه - درست عکس اواخر است ۹- عاقل ۹- زنی که بچه دار نمیشود - سرگیجه - نوعی تب ۱۰- نام دیگر آقیانوس کبیر ۱۱- از گیاهان مناطق پاتالاسی - از واحدهای وزن - از نام پستاندهای معروف ارحام صدر - از عقده که جمع - ترورس - آنقدر که خالها سرسبز میگردانند بردها به حال خود رها کرده اند ۱۲- نرود - لحظه مال دلوخوستان اثر دارد ۱۱- فرار و گریز - زدنک تاسر حدقه بازی کهرف و سحر فزحرف نماند ۱۳- نمک - باغی در شیراز - پوشاک چهارپایان ۱۲- از واحدهای پول - از شهرهای صادر کننده قالی - دارنده کتی - قسمت وسیعی از کشور که شامل چند شهرستان است ۱۳- قسمت - تقاله عمل

## جدول کلمات متقاطع

۱- ماه شب چهارده - گردن  
۲- سامرست موام با تیغ همراه کرده است - گرداگرد کعبه  
۳- نوعی مشروب خارجی خام سرزشت - کار بسیار بدله گو  
۴- ماه دیروز ۱۵- خوشبختی  
۵- شکاف باریک از آرایه خواهان دوره مشروطیت  
۶- ماه شب چهارده - گردن  
۷- سامرست موام با تیغ همراه کرده است - گرداگرد کعبه  
۸- نوعی مشروب خارجی خام سرزشت - کار بسیار بدله گو  
۹- ماه دیروز ۱۵- خوشبختی  
۱۰- شکاف باریک از آرایه خواهان دوره مشروطیت  
۱۱- ماه شب چهارده - گردن  
۱۲- سامرست موام با تیغ همراه کرده است - گرداگرد کعبه  
۱۳- نوعی مشروب خارجی خام سرزشت - کار بسیار بدله گو  
۱۴- ماه دیروز ۱۵- خوشبختی  
۱۵- شکاف باریک از آرایه خواهان دوره مشروطیت

### عمودی:

۱- جسم - نصف جهان  
۲- تحریک کننده ۲- اگر بیاید  
۳- مهلت نمیدهد - نقش - چین و  
۴- خودداری - حرف آتپا



سیاه در هفت حرکت اول، چهاربار اسب را با پنجا و آنجا برده و بالاخره آنرا در خانه ای واقع در گوشه صفحه مستقر کرده. اگر سیاه از این لحظه به بعد بخواهد خوب و سنجیده هم بازی کند باز باید یک حرکت اضافی انجام بدهد تا اسب را فعالانه وارد میدان کند. بطوریکه خواهیم دید این اسب هرگز وارد صحنه نخواهد شد:

8- Cf3-d4	8- Ff8-e7
9- Cd4-b5	9- Fe7-f8

### مسئله شطرنج شماره ۵۱

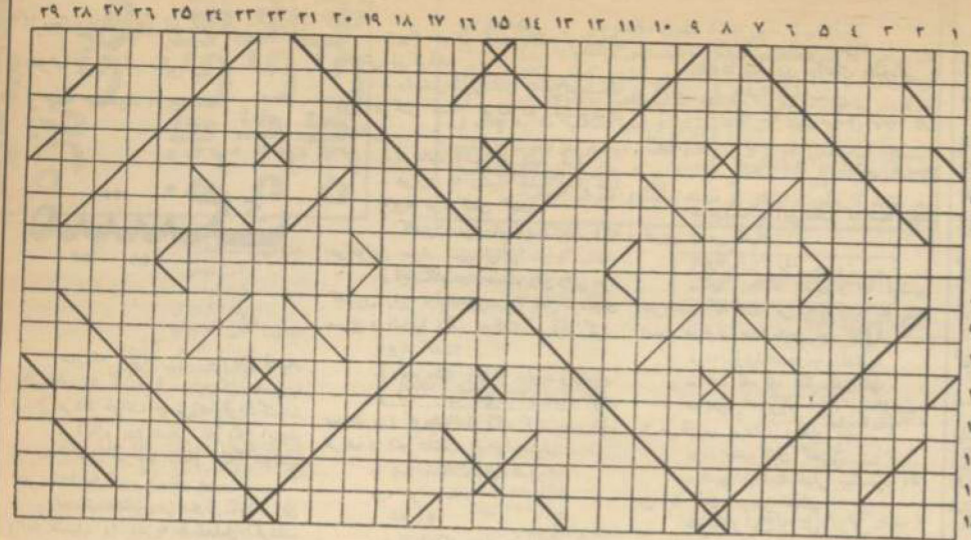
تپه و تنظیم: جهانگیر افشاری

البته در این بازی سیاه یکسوی دو راه دیگر نیز در اختیار داشت که در صورت استفاده از این راهها باز نتیجه ای عایدش نمیشد... لفظاً یکبار دیگر این بازی را تمرین کنید تا بهتر به نکات حساس آن پی ببرید.

سیاه در هفت حرکت اول، چهاربار اسب را با پنجا و آنجا برده و بالاخره آنرا در خانه ای واقع در گوشه صفحه مستقر کرده. اگر سیاه از این لحظه به بعد بخواهد خوب و سنجیده هم بازی کند باز باید یک حرکت اضافی انجام بدهد تا اسب را فعالانه وارد میدان کند. بطوریکه خواهیم دید این اسب هرگز وارد صحنه نخواهد شد:

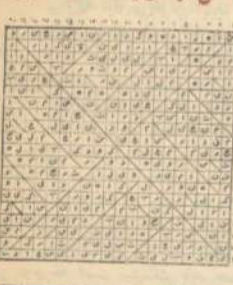
8- Cf3-d4	8- Ff8-e7
9- Cd4-b5	9- Fe7-f8

در شماره بعد: سفید مصالح مهره اصلی خود را به دست فراموشی سپرده.



شکل در اندام بدن - ازضماثر جمع ۳- گشادگی میان دو گروه در دهان پاسبان میر است - فزیکدان آمریکائی که نخستین دستگاه فلکراف را ساخت ۴- از خزندگان - بهترین اثر - کوچکتر ۵- از اعداد اصلی - فرمان - تحت - معلم مکتب - خانه از مجلات معروف فرنگی مخصوص بانوان خواننده کان جوان رادیو تلویزیون ۱۹- از عناصر شیمیایی - از حیوانات مناطق قطبی - بچه یکی یکدانه معمولاً اینطور پارسی آید - هشتاد و دو - شرب گیاه شیرین - از تکیه کلامهای زنانه - از علائم نفی در عربی ۲۱- ستایش کننده - انگلیسی ۲۲- آفت - شش می گوید - راقب ۲۳- آفت - کشوری در قسمت شمالی آمریکای شمالی همیشه ۲۳- آماری که بجاه آوردنش گناه باشد - حرف پیروزی در زبان خارجی - گل داغیده ۲۴- اگر در این - خانه هست یکطرف بی است - متاع لذت و تفریح هر کس که - ۲۵- سعی و کوشش - ترس

### حل جدول شماره قبل



۱- Cg4-e3  
2- T f8 < D  
3- Tb3 x Fc3  
4- Fh3 x Df1  
5- Pg3-g2  
6- Cg4-e5  
7- Fd4-e3  
8- Pd2-d3  
9- Pd5-d6  
10- Pd5-d6  
11- Pd5-d6  
12- Pd5-d6  
13- Pd5-d6  
14- Pd5-d6  
15- Ch5 x Pg3



# میتنگ

به پونه سرش را می‌خاراند و بقیه هم نگاهش می‌کردند.  
- راستش نشوئی دادن به خورده مشکله چون مرکز قصبه تقریباً دو کیلومتری اینجاس.

مرد حالت آشفته‌ای پیدا کرد.  
- می‌تویم به وسیله نقلیه پیدا کنیم؟  
په پونه غرغر کنان گفت:  
- کامیون من جلو ایستگاهه. اگر می‌خواین سوار شین بیان.  
از ایستگاه در آمدند. ولی وقتی مرد کامیون رابر از قیافه‌های مسیح، شال‌گردنهای سرخ و نشانها دید، لحظه‌ای تردید کرد.  
په پونه گفت:

- رئیس منم، با خودم جلو سوار شین. در نیمه راه، په پونه ایستاد و توی صورت مرد کوچک‌اندام نگاه کرد. چهره‌ای تریف و لاغر داشت. از او پرسید:  
- پس شما لیبرال هسین؟  
مرد جواب داد:  
- بله آقا.  
- و از اینکه میون پنجاه تا کمونیست هسین نمی‌ترسین؟  
مرد، به آرامی جواب داد:  
- نه.

زمره‌هایی آکنده از تهدید، از میان مردان کامیون بلند شد.  
په پونه پرسید:  
- تو این جلدون چی دارین، اسباب بازی؟  
مرد زد زیر خنده و در چمدان را بلند کرد.

درخواست امداد، آماده نگاه دارند.  
راه بندازن، به دلیل اینه که خوشنوسو قویتر از ما حی می‌کنن؛ ولی لااقل مارو ندیده هم نمی‌گیرن.

قراولهایی که درمداخل همه راههای ورودی گذاشته بودند باید حرکات مظنون در حوالی قصبه را علامت می‌دادند. اینس قراولها از صبح شبیه به کار مشغول شدند. اما یک گریه هم در راهها دیده نمی‌شد. شب، اسمیلزو به فرد مظنونی اختار داد اما معلوم شد او یک مست معمولی سوار بر دوچرخه است میتینگ باید بعد از ظهر یکتشینه برگزار می‌شد و تا ساعت سه هیچکس دیده نشد.  
په پونه گفت:

- همه‌شون با قطار سه و سوه پنج دقیقه میان.  
در نتیجه سرویس کاملی در اطراف ایستگاه مستقر کرد. ولی ترن رسید و جز مردکی لاغر که چمدانی کهنه داشت کسی از آن پیاده نشد.

په پونه گفت:  
- اونا حتما به چیزی فهمیدن و جرات نکردن کارشونو یکنن.  
در همین موقع آن مردک مودبانه سلامی به په پونه داد و از او نشانی مقرر حزب لیبرال را پرسید.  
په پونه میبوت او را نگاه کرد.  
- مقرر حزب لیبرال؟  
مرد جواب داد:

- آره، من باید به سخنرانی‌ای تا بیست دقیقه دیگه بگم و نمی‌خوام دیر برسم.

- بیژامه، سرایی، سواک.  
په پونه زد روی رانهای خودش و کلاهش را به هوا انداخت.  
کلاهش را به هوا انداخت.  
- دیوونه شدین؟ می‌شه فهمید چرا نمی‌ترسین؟  
مرد کوچک‌اندام به آرامی توضیح داد:

- درست به این علت که شما پنجاه نفرین و من تنهام.  
په پونه فریاد زد:  
- چه پنجاه تا باشیم و چه نباشیم، نمی‌بینین که فقط من په نفری یا په پشت دست می‌تویم بندازمون تو کانال؟  
مرد، مودبانه جواب داد:  
- اوه نه، نه، فکر نمی‌کنم.  
پس یا دیوونه این، یا لا بشعر، یا می‌خواین مردمرو رنگ کنین.  
مرد، خنده کنان گفت:  
- قصبه از اینا خیلی ساده‌تره آقا؛ من به آدم شریفی هستم.  
په پونه از صندلی خود پرید.  
- نه، آقای عزیز، اگر شما آدم شریفی بودین، دشمن خلق، برده ارتجاع و آلت دست کاپیتالیسم نبودین.  
- من دشمن خلق و برده هیچکس نیستم. من فقط په جور دیگه‌ای از شما فکر می‌کنم؛ همین.  
په پونه دوباره راه افتاد و ماشین را مثل باد صرصر از جا کند. در راه به تسمخر گفت:  
- پیش از اومدن وصیت‌نامه‌توسو نوشتین؟

مرد در کمال معصومیت جواب داد:  
- نه، تنها ثروت من کارمه و اونو نمی‌تویم به هیچکس واگذار کنم.  
پیش از اینکه وارد قصبه شوند په پونه لحظه‌ای توقف کرد که تماسی با اسمیلزو که مامور موتوریزه بود بگیرد. بعد چند دوری زد و جلو مقر حزب لیبرال توقف کرد.  
دیدند که درها بسته است. مرد گفت:  
- باید همه تومیلون منتظر من باشن.  
په پونه چشمکی به بروسکو زد و گفت:  
- ممکنه، آره.  
په میدان که رسیدند په پونه و آدم‌هایش پیاده شدند. مرد را در میان گرفتند تا تریبون، راهی برایش باز کردند. مرد بالا رفت و جمعیتی دیدند دو هزار نفری یا شال‌گردنهای سرخ.  
آن وقت ناطق برگشت طرف په پونه و از او پرسید که آیا تصادفا میتینگ را عوضی نیامده است. په پونه جواب داد:  
- نه. حقیقتش اینه که لیبرالها جمعاً بیست و سه نفرن و تو جمعیت، مشخص دیده نمی‌شن. راستش رو بخواین اگر من جای شما بودم واسه تلفق کردن تو همجی جایی به خودم زحمت نمی‌دادم.  
مرد لیبرال جواب داد:  
- واسه اینه که لیبرالها به اصلاحات دموکراتیک کمونیستها بیشتر اعتماد دارن تا کمونیستها به لیبرالها.  
په پونه این جواب را کمی تلخ یافت؛ ولی جلو خودش را گرفت و به میکروفون نزدیک شد. فریاد کشید:  
- رفقا! این ناطق رو بپتون معرفی می‌کنم که تلفقی می‌کنه که در نتیجه‌اش، شما مرین تو حزب لیبرال اسم نویسی کنین.

خنده‌ای عظیم، به استقبال این معرفی رفت. بعد سکوت برقرار شد، ناطق رشته کلام را در دست گرفت.  
ساز محبت رئیس شما تشکر می‌کنم؛ ولی وظیفه دارم اظهار او را رد کنم؛ زیرا اگر در پایان تلفق من شما همه بروید در حزب لیبرال اسم بنویسید، من مجبور خواهم شد که بزوم در حزب کمونیست نام نویسی کنم؛ که این مخالف اصول من است. حرفش را نتوانست ادامه دهد چون در همین لحظه یک گوجه‌فرنگی سرخ، روی صورتش منجبر شد. جمعیت زد زیر خنده، ولی په پونه رنگ از رخس پرید و در میکروفون فریاد زد:  
- اوانایی که می‌خندن مٹ خوک می‌مونن.

جمعیت سکوت کرد. مرد از جایش تکان نخورده بود. صورتش را با پشت دست هر جوری بود پاک کرد. په پونه آدم عصبی مزاجی بود؛ دستمال سرخش را به طرف او دراز کرد. بدون اینکه متوجه باشد، می‌توانست زستبای عالی‌دشته باشد. گفت:  
- اینو تو جنگهای پارلیزانی داشتیم؛ صورتتو خشک کنین!

صدایی بر طنین از طبقه اول یک ساختمان به فریاد گفت:  
- آفرین په پونه!

په پونه با لحنی پراهمت جواب داد:  
- من به تاید کلیسا احتیاجی ندارم.

مرد در کمال معصومیت جواب داد:  
- نه، تنها ثروت من کارمه و اونو نمی‌تویم به هیچکس واگذار کنم.  
پیش از اینکه وارد قصبه شوند په پونه لحظه‌ای توقف کرد که تماسی با اسمیلزو که مامور موتوریزه بود بگیرد. بعد چند دوری زد و جلو مقر حزب لیبرال توقف کرد.  
دیدند که درها بسته است. مرد گفت:  
- باید همه تومیلون منتظر من باشن.  
په پونه چشمکی به بروسکو زد و گفت:  
- ممکنه، آره.  
په میدان که رسیدند په پونه و آدم‌هایش پیاده شدند. مرد را در میان گرفتند تا تریبون، راهی برایش باز کردند. مرد بالا رفت و جمعیتی دیدند دو هزار نفری یا شال‌گردنهای سرخ.  
آن وقت ناطق برگشت طرف په پونه و از او پرسید که آیا تصادفا میتینگ را عوضی نیامده است. په پونه جواب داد:  
- نه. حقیقتش اینه که لیبرالها جمعاً بیست و سه نفرن و تو جمعیت، مشخص دیده نمی‌شن. راستش رو بخواین اگر من جای شما بودم واسه تلفق کردن تو همجی جایی به خودم زحمت نمی‌دادم.  
مرد لیبرال جواب داد:  
- واسه اینه که لیبرالها به اصلاحات دموکراتیک کمونیستها بیشتر اعتماد دارن تا کمونیستها به لیبرالها.  
په پونه این جواب را کمی تلخ یافت؛ ولی جلو خودش را گرفت و به میکروفون نزدیک شد. فریاد کشید:  
- رفقا! این ناطق رو بپتون معرفی می‌کنم که تلفقی می‌کنه که در نتیجه‌اش، شما مرین تو حزب لیبرال اسم نویسی کنین.

خنده‌ای عظیم، به استقبال این معرفی رفت. بعد سکوت برقرار شد، ناطق رشته کلام را در دست گرفت.  
ساز محبت رئیس شما تشکر می‌کنم؛ ولی وظیفه دارم اظهار او را رد کنم؛ زیرا اگر در پایان تلفق من شما همه بروید در حزب لیبرال اسم بنویسید، من مجبور خواهم شد که بزوم در حزب کمونیست نام نویسی کنم؛ که این مخالف اصول من است. حرفش را نتوانست ادامه دهد چون در همین لحظه یک گوجه‌فرنگی سرخ، روی صورتش منجبر شد. جمعیت زد زیر خنده، ولی په پونه رنگ از رخس پرید و در میکروفون فریاد زد:  
- اوانایی که می‌خندن مٹ خوک می‌مونن.

جمعیت سکوت کرد. مرد از جایش تکان نخورده بود. صورتش را با پشت دست هر جوری بود پاک کرد. په پونه آدم عصبی مزاجی بود؛ دستمال سرخش را به طرف او دراز کرد. بدون اینکه متوجه باشد، می‌توانست زستبای عالی‌دشته باشد. گفت:  
- اینو تو جنگهای پارلیزانی داشتیم؛ صورتتو خشک کنین!

صدایی بر طنین از طبقه اول یک ساختمان به فریاد گفت:  
- آفرین په پونه!

په پونه با لحنی پراهمت جواب داد:  
- من به تاید کلیسا احتیاجی ندارم.

مرد در کمال معصومیت جواب داد:  
- نه، تنها ثروت من کارمه و اونو نمی‌تویم به هیچکس واگذار کنم.  
پیش از اینکه وارد قصبه شوند په پونه لحظه‌ای توقف کرد که تماسی با اسمیلزو که مامور موتوریزه بود بگیرد. بعد چند دوری زد و جلو مقر حزب لیبرال توقف کرد.  
دیدند که درها بسته است. مرد گفت:  
- باید همه تومیلون منتظر من باشن.  
په پونه چشمکی به بروسکو زد و گفت:  
- ممکنه، آره.  
په میدان که رسیدند په پونه و آدم‌هایش پیاده شدند. مرد را در میان گرفتند تا تریبون، راهی برایش باز کردند. مرد بالا رفت و جمعیتی دیدند دو هزار نفری یا شال‌گردنهای سرخ.  
آن وقت ناطق برگشت طرف په پونه و از او پرسید که آیا تصادفا میتینگ را عوضی نیامده است. په پونه جواب داد:  
- نه. حقیقتش اینه که لیبرالها جمعاً بیست و سه نفرن و تو جمعیت، مشخص دیده نمی‌شن. راستش رو بخواین اگر من جای شما بودم واسه تلفق کردن تو همجی جایی به خودم زحمت نمی‌دادم.  
مرد لیبرال جواب داد:  
- واسه اینه که لیبرالها به اصلاحات دموکراتیک کمونیستها بیشتر اعتماد دارن تا کمونیستها به لیبرالها.  
په پونه این جواب را کمی تلخ یافت؛ ولی جلو خودش را گرفت و به میکروفون نزدیک شد. فریاد کشید:  
- رفقا! این ناطق رو بپتون معرفی می‌کنم که تلفقی می‌کنه که در نتیجه‌اش، شما مرین تو حزب لیبرال اسم نویسی کنین.

خنده‌ای عظیم، به استقبال این معرفی رفت. بعد سکوت برقرار شد، ناطق رشته کلام را در دست گرفت.  
ساز محبت رئیس شما تشکر می‌کنم؛ ولی وظیفه دارم اظهار او را رد کنم؛ زیرا اگر در پایان تلفق من شما همه بروید در حزب لیبرال اسم بنویسید، من مجبور خواهم شد که بزوم در حزب کمونیست نام نویسی کنم؛ که این مخالف اصول من است. حرفش را نتوانست ادامه دهد چون در همین لحظه یک گوجه‌فرنگی سرخ، روی صورتش منجبر شد. جمعیت زد زیر خنده، ولی په پونه رنگ از رخس پرید و در میکروفون فریاد زد:  
- اوانایی که می‌خندن مٹ خوک می‌مونن.

جمعیت سکوت کرد. مرد از جایش تکان نخورده بود. صورتش را با پشت دست هر جوری بود پاک کرد. په پونه آدم عصبی مزاجی بود؛ دستمال سرخش را به طرف او دراز کرد. بدون اینکه متوجه باشد، می‌توانست زستبای عالی‌دشته باشد. گفت:  
- اینو تو جنگهای پارلیزانی داشتیم؛ صورتتو خشک کنین!

صدایی بر طنین از طبقه اول یک ساختمان به فریاد گفت:  
- آفرین په پونه!

په پونه با لحنی پراهمت جواب داد:  
- من به تاید کلیسا احتیاجی ندارم.

مرد در کمال معصومیت جواب داد:  
- نه، تنها ثروت من کارمه و اونو نمی‌تویم به هیچکس واگذار کنم.  
پیش از اینکه وارد قصبه شوند په پونه لحظه‌ای توقف کرد که تماسی با اسمیلزو که مامور موتوریزه بود بگیرد. بعد چند دوری زد و جلو مقر حزب لیبرال توقف کرد.  
دیدند که درها بسته است. مرد گفت:  
- باید همه تومیلون منتظر من باشن.  
په پونه چشمکی به بروسکو زد و گفت:  
- ممکنه، آره.  
په میدان که رسیدند په پونه و آدم‌هایش پیاده شدند. مرد را در میان گرفتند تا تریبون، راهی برایش باز کردند. مرد بالا رفت و جمعیتی دیدند دو هزار نفری یا شال‌گردنهای سرخ.  
آن وقت ناطق برگشت طرف په پونه و از او پرسید که آیا تصادفا میتینگ را عوضی نیامده است. په پونه جواب داد:  
- نه. حقیقتش اینه که لیبرالها جمعاً بیست و سه نفرن و تو جمعیت، مشخص دیده نمی‌شن. راستش رو بخواین اگر من جای شما بودم واسه تلفق کردن تو همجی جایی به خودم زحمت نمی‌دادم.  
مرد لیبرال جواب داد:  
- واسه اینه که لیبرالها به اصلاحات دموکراتیک کمونیستها بیشتر اعتماد دارن تا کمونیستها به لیبرالها.  
په پونه این جواب را کمی تلخ یافت؛ ولی جلو خودش را گرفت و به میکروفون نزدیک شد. فریاد کشید:  
- رفقا! این ناطق رو بپتون معرفی می‌کنم که تلفقی می‌کنه که در نتیجه‌اش، شما مرین تو حزب لیبرال اسم نویسی کنین.

خنده‌ای عظیم، به استقبال این معرفی رفت. بعد سکوت برقرار شد، ناطق رشته کلام را در دست گرفت.  
ساز محبت رئیس شما تشکر می‌کنم؛ ولی وظیفه دارم اظهار او را رد کنم؛ زیرا اگر در پایان تلفق من شما همه بروید در حزب لیبرال اسم بنویسید، من مجبور خواهم شد که بزوم در حزب کمونیست نام نویسی کنم؛ که این مخالف اصول من است. حرفش را نتوانست ادامه دهد چون در همین لحظه یک گوجه‌فرنگی سرخ، روی صورتش منجبر شد. جمعیت زد زیر خنده، ولی په پونه رنگ از رخس پرید و در میکروفون فریاد زد:  
- اوانایی که می‌خندن مٹ خوک می‌مونن.

صدایی بر طنین از طبقه اول یک ساختمان به فریاد گفت:  
- آفرین په پونه!

په پونه با لحنی پراهمت جواب داد:  
- من به تاید کلیسا احتیاجی ندارم.

مرد در کمال معصومیت جواب داد:  
- نه، تنها ثروت من کارمه و اونو نمی‌تویم به هیچکس واگذار کنم.  
پیش از اینکه وارد قصبه شوند په پونه لحظه‌ای توقف کرد که تماسی با اسمیلزو که مامور موتوریزه بود بگیرد. بعد چند دوری زد و جلو مقر حزب لیبرال توقف کرد.  
دیدند که درها بسته است. مرد گفت:  
- باید همه تومیلون منتظر من باشن.  
په پونه چشمکی به بروسکو زد و گفت:  
- ممکنه، آره.  
په میدان که رسیدند په پونه و آدم‌هایش پیاده شدند. مرد را در میان گرفتند تا تریبون، راهی برایش باز کردند. مرد بالا رفت و جمعیتی دیدند دو هزار نفری یا شال‌گردنهای سرخ.  
آن وقت ناطق برگشت طرف په پونه و از او پرسید که آیا تصادفا میتینگ را عوضی نیامده است. په پونه جواب داد:  
- نه. حقیقتش اینه که لیبرالها جمعاً بیست و سه نفرن و تو جمعیت، مشخص دیده نمی‌شن. راستش رو بخواین اگر من جای شما بودم واسه تلفق کردن تو همجی جایی به خودم زحمت نمی‌دادم.  
مرد لیبرال جواب داد:  
- واسه اینه که لیبرالها به اصلاحات دموکراتیک کمونیستها بیشتر اعتماد دارن تا کمونیستها به لیبرالها.  
په پونه این جواب را کمی تلخ یافت؛ ولی جلو خودش را گرفت و به میکروفون نزدیک شد. فریاد کشید:  
- رفقا! این ناطق رو بپتون معرفی می‌کنم که تلفقی می‌کنه که در نتیجه‌اش، شما مرین تو حزب لیبرال اسم نویسی کنین.

خنده‌ای عظیم، به استقبال این معرفی رفت. بعد سکوت برقرار شد، ناطق رشته کلام را در دست گرفت.  
ساز محبت رئیس شما تشکر می‌کنم؛ ولی وظیفه دارم اظهار او را رد کنم؛ زیرا اگر در پایان تلفق من شما همه بروید در حزب لیبرال اسم بنویسید، من مجبور خواهم شد که بزوم در حزب کمونیست نام نویسی کنم؛ که این مخالف اصول من است. حرفش را نتوانست ادامه دهد چون در همین لحظه یک گوجه‌فرنگی سرخ، روی صورتش منجبر شد. جمعیت زد زیر خنده، ولی په پونه رنگ از رخس پرید و در میکروفون فریاد زد:  
- اوانایی که می‌خندن مٹ خوک می‌مونن.

جمعیت سکوت کرد. مرد از جایش تکان نخورده بود. صورتش را با پشت دست هر جوری بود پاک کرد. په پونه آدم عصبی مزاجی بود؛ دستمال سرخش را به طرف او دراز کرد. بدون اینکه متوجه باشد، می‌توانست زستبای عالی‌دشته باشد. گفت:  
- اینو تو جنگهای پارلیزانی داشتیم؛ صورتتو خشک کنین!

صدایی بر طنین از طبقه اول یک ساختمان به فریاد گفت:  
- آفرین په پونه!

په پونه با لحنی پراهمت جواب داد:  
- من به تاید کلیسا احتیاجی ندارم.

مرد در کمال معصومیت جواب داد:  
- نه، تنها ثروت من کارمه و اونو نمی‌تویم به هیچکس واگذار کنم.  
پیش از اینکه وارد قصبه شوند په پونه لحظه‌ای توقف کرد که تماسی با اسمیلزو که مامور موتوریزه بود بگیرد. بعد چند دوری زد و جلو مقر حزب لیبرال توقف کرد.  
دیدند که درها بسته است. مرد گفت:  
- باید همه تومیلون منتظر من باشن.  
په پونه چشمکی به بروسکو زد و گفت:  
- ممکنه، آره.  
په میدان که رسیدند په پونه و آدم‌هایش پیاده شدند. مرد را در میان گرفتند تا تریبون، راهی برایش باز کردند. مرد بالا رفت و جمعیتی دیدند دو هزار نفری یا شال‌گردنهای سرخ.  
آن وقت ناطق برگشت طرف په پونه و از او پرسید که آیا تصادفا میتینگ را عوضی نیامده است. په پونه جواب داد:  
- نه. حقیقتش اینه که لیبرالها جمعاً بیست و سه نفرن و تو جمعیت، مشخص دیده نمی‌شن. راستش رو بخواین اگر من جای شما بودم واسه تلفق کردن تو همجی جایی به خودم زحمت نمی‌دادم.  
مرد لیبرال جواب داد:  
- واسه اینه که لیبرالها به اصلاحات دموکراتیک کمونیستها بیشتر اعتماد دارن تا کمونیستها به لیبرالها.  
په پونه این جواب را کمی تلخ یافت؛ ولی جلو خودش را گرفت و به میکروفون نزدیک شد. فریاد کشید:  
- رفقا! این ناطق رو بپتون معرفی می‌کنم که تلفقی می‌کنه که در نتیجه‌اش، شما مرین تو حزب لیبرال اسم نویسی کنین.

خنده‌ای عظیم، به استقبال این معرفی رفت. بعد سکوت برقرار شد، ناطق رشته کلام را در دست گرفت.  
ساز محبت رئیس شما تشکر می‌کنم؛ ولی وظیفه دارم اظهار او را رد کنم؛ زیرا اگر در پایان تلفق من شما همه بروید در حزب لیبرال اسم بنویسید، من مجبور خواهم شد که بزوم در حزب کمونیست نام نویسی کنم؛ که این مخالف اصول من است. حرفش را نتوانست ادامه دهد چون در همین لحظه یک گوجه‌فرنگی سرخ، روی صورتش منجبر شد. جمعیت زد زیر خنده، ولی په پونه رنگ از رخس پرید و در میکروفون فریاد زد:  
- اوانایی که می‌خندن مٹ خوک می‌مونن.

صدایی بر طنین از طبقه اول یک ساختمان به فریاد گفت:  
- آفرین په پونه!

په پونه با لحنی پراهمت جواب داد:  
- من به تاید کلیسا احتیاجی ندارم.

مرد در کمال معصومیت جواب داد:  
- نه، تنها ثروت من کارمه و اونو نمی‌تویم به هیچکس واگذار کنم.  
پیش از اینکه وارد قصبه شوند په پونه لحظه‌ای توقف کرد که تماسی با اسمیلزو که مامور موتوریزه بود بگیرد. بعد چند دوری زد و جلو مقر حزب لیبرال توقف کرد.  
دیدند که درها بسته است. مرد گفت:  
- باید همه تومیلون منتظر من باشن.  
په پونه چشمکی به بروسکو زد و گفت:  
- ممکنه، آره.  
په میدان که رسیدند په پونه و آدم‌هایش پیاده شدند. مرد را در میان گرفتند تا تریبون، راهی برایش باز کردند. مرد بالا رفت و جمعیتی دیدند دو هزار نفری یا شال‌گردنهای سرخ.  
آن وقت ناطق برگشت طرف په پونه و از او پرسید که آیا تصادفا میتینگ را عوضی نیامده است. په پونه جواب داد:  
- نه. حقیقتش اینه که لیبرالها جمعاً بیست و سه نفرن و تو جمعیت، مشخص دیده نمی‌شن. راستش رو بخواین اگر من جای شما بودم واسه تلفق کردن تو همجی جایی به خودم زحمت نمی‌دادم.  
مرد لیبرال جواب داد:  
- واسه اینه که لیبرالها به اصلاحات دموکراتیک کمونیستها بیشتر اعتماد دارن تا کمونیستها به لیبرالها.  
په پونه این جواب را کمی تلخ یافت؛ ولی جلو خودش را گرفت و به میکروفون نزدیک شد. فریاد کشید:  
- رفقا! این ناطق رو بپتون معرفی می‌کنم که تلفقی می‌کنه که در نتیجه‌اش، شما مرین تو حزب لیبرال اسم نویسی کنین.

خنده‌ای عظیم، به استقبال این معرفی رفت. بعد سکوت برقرار شد، ناطق رشته کلام را در دست گرفت.  
ساز محبت رئیس شما تشکر می‌کنم؛ ولی وظیفه دارم اظهار او را رد کنم؛ زیرا اگر در پایان تلفق من شما همه بروید در حزب لیبرال اسم بنویسید، من مجبور خواهم شد که بزوم در حزب کمونیست نام نویسی کنم؛ که این مخالف اصول من است. حرفش را نتوانست ادامه دهد چون در همین لحظه یک گوجه‌فرنگی سرخ، روی صورتش منجبر شد. جمعیت زد زیر خنده، ولی په پونه رنگ از رخس پرید و در میکروفون فریاد زد:  
- اوانایی که می‌خندن مٹ خوک می‌مونن.

جمعیت سکوت کرد. مرد از جایش تکان نخورده بود. صورتش را با پشت دست هر جوری بود پاک کرد. په پونه آدم عصبی مزاجی بود؛ دستمال سرخش را به طرف او دراز کرد. بدون اینکه متوجه باشد، می‌توانست زستبای عالی‌دشته باشد. گفت:  
- اینو تو جنگهای پارلیزانی داشتیم؛ صورتتو خشک کنین!

صدایی بر طنین از طبقه اول یک ساختمان به فریاد گفت:  
- آفرین په پونه!

په پونه با لحنی پراهمت جواب داد:  
- من به تاید کلیسا احتیاجی ندارم.

# کتابهای تازه کتابهای تازه کتابهای تازه کتابهای تازه کتابهای تازه

جدولهای متدلیف  
د دکتر نجفی  
چاپ دوم  
بها ۶۰ ریال  
میمن گلی کوچولو  
نوشته کارلو کولودی  
ترجمه محمود کیانوش  
چاپ دوم  
قطع رقی  
بها ۵۰ ریال  
تاریخ جهان باستان (۲م) جلد سوم  
نوشته و. دیا کوف  
ترجمه دکتر علی‌الله همدانی - باقر مؤمنی - مهندس صادق انصاری  
قطع وزیری  
بها ۳۰۰ ریال

خداي كوچك بيمار است  
نوشته دكتر محسن مؤيدي  
قطع رقي  
بها ۸۵ و ۱۲۵ ریال

انتشارات آسیا  
عقدہای روانی یا مجموعه صد مقاله روانشناسی و روانکاری  
نوشته دكتر ايرج پورباقر  
قطع وزيري  
بها ۷۰ - ۱۲۰ ریال  
از سری کتابهای نوجوانان و کودکان جیبی دوم  
نوشته بروس بلون  
ترجمه عبدالله وزیری  
قطع رقی  
بها ۵۵ و ۱۰۰ ریال  
گرگ و هفت بزغاله  
مقدمه‌های از برادران گرم  
ترجمه محمدرضا جعفری  
با نقاشی فلیکس هوفمان  
بها ۴۰ ریال

انتشارات طهوری  
مردی از تیشاپور  
تألیف فرزانه  
قطع وزیری  
بها ۱۲۰ ریال  
فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی  
نگارش و تألیف دکتر سجادی  
قطع وزیری  
بها ۵۰۰ ریال  
الذریه الی تصانیف الشیعه  
تألیف شیخ آقابزرگ طبرانی  
جلد دوم  
قطع وزیری  
بها ۳۰۰ ریال  
یادداشتها و اندیشه‌ها  
تألیف عبدالصین زرین کوب  
قطع وزیری  
بها ۴۸۰ ریال

انتشارات علمی  
قانون هستی  
تألیف ضیاءالدین رضوی خسروانی  
قطع خشتی  
بها ۳۵ ریال  
آتش و پنبه  
نوشته دكتر محمد مهدي موحدي  
(متخصص جراحی زنان)  
قطع رقي  
بها ۱۰۰ ریال

انتشارات دهخدا  
زنبورداری در ایران  
تألیف دکتر مسطقی خرمشاهی  
قطع رقی  
بها ۲۰۰ ریال  
کلیاتی از ثوب آهن  
ترجمه و تألیف مهندس احمدپاکراد  
قطع وزیری  
بها ۲۲۵ ریال  
مقالات استاد بدیع الزمان فروزانفر  
با مقدمه دکتر زرین کوب و اهتمام عنایت‌الله مجیدی  
قطع وزیری  
بها ۳۲۰ و ۴۰۰ ریال  
داریونیس و مذهب (بیرد اندیشه‌ها در زیست‌شناسی)  
دکتر نورالدین فرهیخته  
چاپ دوم  
بها ۱۰۰ ریال  
در فلسفه علوم اجتماعی  
دکتر علی برزگر  
قطع رقی  
بها ۶۰ ریال

انتشارات زوار  
رشد روانی کودک  
نوشته بال - اچ - موسن  
ترجمه دکتر حسین وهاب‌زاده  
قطع رقی  
بها ۱۲۵ و ۱۰۰ ریال  
تاریخ فلاسفه ایرانی (از آغاز اسلام تا امروز)  
تألیف و نگارش علی‌اصغر حلبی  
قطع وزیری  
بها ۴۵۰ ریال  
تاریخ رجال ایران (قرن ۱۲ - ۱۳ - ۱۴)  
جلد پنجم  
تألیف مهدی بامداد  
قطع وزیری  
بها ۳۰۰ ریال

انتشارات آری  
نوشته سیدمحمد مشکوة  
چاپ چهارم  
بها ۱۸۰ ریال





اسپاسکی



هرگز بروی هدیه‌گر نگاه نمی‌کنند. چشمان خائستری متغییل به سبز قهرمان شطرنج جهان، یوری اسپاسکی، هرگز در چشمان آبی روشن بابی فیشر دوخته نمی‌شود. اسپاسکی همین را به مصلحت خود تشخیص داده است چون در موقع بازی چشمان قهرمان آمریکایی درخشندگی فلزشناسی را بخود می‌گیرد و غیرقابل تحمل می‌شود. هیچکدام به طرف خود نگاه نمی‌کنند. فعلا گاهی بی‌سخت، نزدیکی یا رخصب اتفاق نگاهشان یا هم تلافی می‌کند. و باز چشمتا برصنغه شطرنج دوخته میشود. بزرگترین پیکار قرن، فراوش لندنی-ترین مسابقه شطرنج سالهای اخیر، در عین حال که پیکار اندیشه‌هاست باله نگاهها و چشمتا نیز هست.

بنابر گفته «بت لارسن» استاد بزرگ شطرنج دانمارکی: فیشر ۷۵ درصد شانس پیروزی دارد له بیشتر. و اسپاسکی تا آخرین نفس مبارزه خواهد کرد.»

با پیروزی درخشانی که اسپاسکی در یازدهمین دور مسابقه بدست آورد و با نتیجه مساوی دور دوازدهم، بسیاری از پیش‌بینی‌های شومی که درباره مسابقه قهرمانی جهانی شطرنج جهان صورت گرفته بود نادرست از آب در آمد. بموجب آن پیش‌بینی‌ها، تاکنون می‌بایست قهرمان شطرنج جهان تعیین شده و اسپاسکی مغلوب و سرفاکنده به شوروی بازگشته باشد. اما این دو بازی کم و بیش نایت کرد هرگز درباره نتیجه مسابقات شطرنج پیش‌بینی درست نمی‌توان کرد.

در پایان دهمین دور بازی، نتیجه ۶/۵ در مقابل ۴/۵ به نفع فیشر بود. قهرمان‌بانه‌گیر آمریکائی پیردنی چند دست را برده بود و این پیروزیها چنان ضربه‌ای پرروجه اسپاسکی وارد آورده بود که آغاز نهمین دور بازی را به بیانه زکام به‌توق اداخت. استادان بزرگ شطرنج در گوش هم زمره می‌کردند: «زکام اسپاسکی، فیشر نام دارد»

در آن موقع بود که شورویها سخت نگران شدند و شتابرده «یفتمگر» دستیار اسپاسکی را برای مشورت به مسکو فرستادند. برای کتوری که چهار میلیون نفر لیسانسه دارد و در تمام پارکهای عمومی آن شطرنج‌بازی می‌کنند، باخت یوری اسپاسکی يك موضوع شخصی و خصوصی نبود. يك مسئله مملکتی بود. مسئله‌ای که به حیثیت دولت اتحاد جماهیر شوروی بستگی داشت.

اسپاسکی مرد تنها و خودساخته‌ای چون بابی فیشر نیست. او ثمره مکتب شطرنج شوروی است. قبل از آغاز مسابقات ریک‌یایو، مدت هشت ماه با ۴۵ تن از دوستان‌ترین استادان شطرنج شوروی تمرین کرده و خود را برای انجام این مبارزه تاریخی آماده ساخته است.



فیشر



شکست او شکست و طش شوروی است. بعد از سفر شتاب زده دستیار اسپاسکی به‌مسکو، شورویها دو تصمیم گرفتند: نخست اینکه برای برهیت جلود دان این مسابقات در ذهن خوانندگان جراید روسی، همه خبرنگارانی را که از طرف روزنامه‌های مختلف به ریک‌یایو رفته بودند به‌شوروی برگرداندند به‌استثنای خبرنگار خیرگزاری تاس... و دیگر اینکه در روزنامه‌ها يك سلسله حملات را بر علیه اسپاسکی آغاز کردند تا اینکه مغلوب يك نفر باشد نه يك سستم.

در چنین شرایطی که یازدهمین دور مسابقه آغاز گشت. همه تماشاچیان که در سالن بزرگ نمایشگاه شهر ریک‌یایو حضور داشتند و هزاران نفری که برصنغه‌های شطرنج بزرگ و کوچک خویش پایبای حرکات و مانورهای اسپاسکی و فیشر را دنبال می‌کردند انتظار شکست دیگری داشتند: شکست اسپاسکی.

مهرهای سفید از آن اسپاسکی بود. بازی را آغاز کرد. و فیشر با دفاع محبوب خود، شیوه دفاع سیسیلی جواب او را داد. و بعد روش عالی خویش را که بقول بسیاری از مفسرین نوعی آکروباسی است پیش گرفت. وزیرش پیاده خانه پ۴ را زد و مهره‌های اصلی اسپاسکی را در معرض تهدید قرار داد. اما اسپاسکی موفق شد وزیر او را بی‌حرکت و محصور سازد. فیشر دست به بازیهای پراکنده زد. اسپاسکی بعد از نیم ساعت تفکر، اسب خود را در خانه ب۹ نشاناد و این بازی کاملاً جدید و بی‌سابقه‌ای بود. فیشر از این حرکت ناگهانی یکه‌ای خورد. وزیرش را از دست داد و اندکی بعد ترجیح داد بازی را واگذار کند. موقعی که فیشر چنین تصمیمی گرفت اسپاسکی در سالن نبود. در راهروی پشت سالن قدم می‌زد. فیشر برخاست و رفت. اندکی بعد چون اسپاسکی داخل سالن شد دوازده نفر تماشاچی از جا برخاستند و برای کف زدند. یکبار دیگر طلسم شکست ناپذیر بودن فیشر که اخیراً بصورت يك «تابوه» در آمده بود در هم شکسته بود و این مردم را به شوق و هیجان می‌آورد.

سکوت مرمگاری که فیشر در موقع انجام مسابقات از تماشاچیان تقاضا می‌کند، حتی طرفداران جدی او را نیز خست و ناراحت و عصبی می‌سازد. در شوروی و در کشورهای آمریکائی لاتین مسابقات شطرنج در میان مرد و صدا و همیسه تماشاچیان رگ‌ززار می‌شود. علاقمندان هر بازیکنی شطرنج کوچک یا خود می‌آوردند و درباره هر بازی قهرمانان خود به‌جرو بحث می‌زدند و تمام بازیهای ممکن را مورد مطالعه و آزمایش قرار می‌دهند. در شوروی، بازی کردن در میان مردم و سروصدای مردم یکی از شرایط اولیه ترین‌بای قهرمانی است. برعکس اسپاسکی که به بازی در میان

جنجال و ازدحام تماشاچیان عادت دارد فیشر فعلا تمرکز حواس کامل خود را بازی می‌یابد که در اطرافش سکوت محض برقرار باشد و اگر هم اشخاصی ناظر و تماشاگر بازی او هستند در حقیقت بیکرهای بی‌جانی یش نباشند. او در این گفته کاملاً صمیمی است وقتی که انشا می‌کند کوچکترین صدائی موجب حواس‌پرتی او میشود. اگر او از مردم میگریزد و از اجتماعات نفرت دارد بخاطر اینست که واقعاً مردم و اجتماعات ایشان موجب بیم خوردن تمرکز فکری او میشوند.

اگر در طی مسابقات شطرنج جهانی ریک‌یایو یک فیشر موفق شده سروصدای بسیار اطراف خویش ایجاد کند و افکار و احساسات خصمانه و دوستانه فراوان نسبت به خویش پراکنیزد، اسپاسکی نیز این موفقت را بدست آورده که یکی از قدیمی‌ترین و ریشه‌دارترین احساسات بشری را در روح رقیب خویش یدار کند: احساس حسادت!

مردم ایسلند که بندرت مرد خوش‌لباسی در میان ایشان پیدا میشود از نخستین روزهای ورود اسپاسکی به ریک‌یایو شیفته و تحسین-کننده ظرافت و سلیقه و شیک‌پوشی او شدند. قهرمان شوروی لباسهای متعددی همراه آورده بود که همه دوخت عالی و پارچه‌های خوش‌طرح داشت. اگر نگاهگاهی لباس ساده و راحتی هم می‌پوشید باز در انتخاب آن حسن سلیقه بکار برده بود... مردم ایسلند چندان در کاترین حسن سلیقه و شیک‌پوشی اسپاسکی پیشرفتند که سرانجام فیشر با همه خونریزی و بی‌اتسالی که نسبت به این مسئله نشان میداد به خشم آمد. و این خشم و حسادت چندان بود که بسراغ معروفترین خیابان ریک‌یایو شتافت و سرانجام بعد از سه بار امتحان لباس نسبتاً خوش‌برشی بر قامت آزمات. کت و شلوار و جلیقه‌ای از پارچه بنفش رنگ همراه پایراهن زرد و کمرآوانی راه راه. ترکیب غریب و نامألوسی. ولی چون فیشر پوشیده است و فیشر يك قهرمان است و اگر قهرمان نباشد يك استاد بزرگ شطرنج، کسی زیاد بدان توجه نمی‌کند. در دنیای کوچک شطرنج، برای آنهایی که می‌برند و پیروز می‌شوند هرکاری مجاز است.

الکساندر ال‌خین قهرمان و استاد بزرگ شطرنج يك نفر روسی بود. ترک تابعیت کرد و فرانسوی‌شد و در روزنامه‌ها مقالاتی برله‌مراغ‌نازی نوشت که خود دشمن سوگند خورده مراغ کمونیسم بشمار می‌رفت. با وجود این در خلال شوروی به انخضارش بنای یادبودی ساختند. چون يك استاد پیروزمند شطرنج بود. ویلهلم اشتیز از قهرمانان بزرگ شطرنج آلمان بود که همیشه می‌گفت با خدا شطرنج بازی‌می‌کند و یکی از پیاده‌هایش را به‌خدا هدیه می‌کرد.



اگر کسی دیگری چنین حرفی می‌زد روانه تیمارستان میشد. ولی او يك نابغه بود و برای نابغه هرکاری طبیعی و مجاز است. و بایستی فیشر با نگاه سرشش که به نگاه غولی‌ولادین میماند اسپاسکی را اقتدر عذاب نمیدهد که اماوئل لاسکر، قهرمان شطرنج آلمان باسیگار می‌کند کوچکترین صدائی موجب حواس‌پرتی او میشود. اگر او از مردم میگریزد و از اجتماعات نفرت دارد بخاطر اینست که واقعاً مردم و اجتماعات ایشان موجب بیم خوردن تمرکز فکری او میشوند.

اگر در طی مسابقات شطرنج جهانی ریک‌یایو یک فیشر موفق شده سروصدای بسیار اطراف خویش ایجاد کند و افکار و احساسات خصمانه و دوستانه فراوان نسبت به خویش پراکنیزد، اسپاسکی نیز این موفقت را بدست آورده که یکی از قدیمی‌ترین و ریشه‌دارترین احساسات بشری را در روح رقیب خویش یدار کند: احساس حسادت!

مردم ایسلند که بندرت مرد خوش‌لباسی در میان ایشان پیدا میشود از نخستین روزهای ورود اسپاسکی به ریک‌یایو شیفته و تحسین-کننده ظرافت و سلیقه و شیک‌پوشی او شدند. قهرمان شوروی لباسهای متعددی همراه آورده بود که همه دوخت عالی و پارچه‌های خوش‌طرح داشت. اگر نگاهگاهی لباس ساده و راحتی هم می‌پوشید باز در انتخاب آن حسن سلیقه بکار برده بود... مردم ایسلند چندان در کاترین حسن سلیقه و شیک‌پوشی اسپاسکی پیشرفتند که سرانجام فیشر با همه خونریزی و بی‌اتسالی که نسبت به این مسئله نشان میداد به خشم آمد. و این خشم و حسادت چندان بود که بسراغ معروفترین خیابان ریک‌یایو شتافت و سرانجام بعد از سه بار امتحان لباس نسبتاً خوش‌برشی بر قامت آزمات. کت و شلوار و جلیقه‌ای از پارچه بنفش رنگ همراه پایراهن زرد و کمرآوانی راه راه. ترکیب غریب و نامألوسی. ولی چون فیشر پوشیده است و فیشر يك قهرمان است و اگر قهرمان نباشد يك استاد بزرگ شطرنج، کسی زیاد بدان توجه نمی‌کند. در دنیای کوچک شطرنج، برای آنهایی که می‌برند و پیروز می‌شوند هرکاری مجاز است.

الکساندر ال‌خین قهرمان و استاد بزرگ شطرنج يك نفر روسی بود. ترک تابعیت کرد و فرانسوی‌شد و در روزنامه‌ها مقالاتی برله‌مراغ‌نازی نوشت که خود دشمن سوگند خورده مراغ کمونیسم بشمار می‌رفت. با وجود این در خلال شوروی به انخضارش بنای یادبودی ساختند. چون يك استاد پیروزمند شطرنج بود. ویلهلم اشتیز از قهرمانان بزرگ شطرنج آلمان بود که همیشه می‌گفت با خدا شطرنج بازی‌می‌کند و یکی از پیاده‌هایش را به‌خدا هدیه می‌کرد.

یکی از سران سابق حزب کمونیست فرانسه که شطرنج را در اردوگاه کار اجباری نازیبا آموخته است در موقع مراجعت از آمریکا سری به ریک‌یایو زد تا از این بزرگترین پیکار قرن دیدن کند. وی به خبرنگاران گفت: «برغم پیروزی‌هایی که فیشر بدست آورده است افکار عمومی آمریکا هنوز بر علیه اوست و روزنامه‌های آمریکائی در مورد قهرمان کشور خود سخت‌گیرند تا روزنامه‌های شوروی در مورد اسپاسکی». و این عضو سابق حزب کمونیست فرانسه، خوب میداند که بسیار دشوار است که آدم در سرزمین خوش‌یغیبر باشد.

(از اکسپرس)

## مانورهای کوچک ریک یایو

رضایت بدهد دوربین‌ها بیکار خود ادامه بدهند. ولی او با آنکه قبلا با این کار موافقت کرده هیچ پیشنهادی را در این زمینه نمی‌پذیرد. «چستر فوکس» که دوربین‌های فیلمبرداری خود را در حال اخراج از صحنه می‌بیند سخت تکران است.

● داوران مسابقه در دور دوم اسپاسکی را برنده اعلام می‌کنند. اسپاسکی می‌گوید: خیلی متاسفم.

● فیشر ادعا می‌کند که توطئه‌ای بر علیه او در کار است. کتبا به تصمیم داوران اعتراض می‌کند و تهدید می‌کند که اگر این وضع ادامه یابد به آمریکا مراجعت خواهد کرد.

● اسپاسکی می‌گوید: «مثل اینکه فیشر به فکر همه چیز هست مگر شطرنج!» ● در آخرین دقیق فیشر قبول می‌کند دور سوم مسابقات را در سالن پینک شود.

● اسپاسکی که تاخیر فیشر را توہین تلقی می‌کند از او می‌خواهد که کتبا از این بابت عذرخواهی کند. میگوید: مسئله خود من مطرح نیست. من حاضرم از حق خود صرف‌نظر کنم. پای‌حیثیت اتحاد جماهیر شوروی در میان است.

● فیشر می‌گوید: «این داستانهایی حقاقت‌آمیزی که درباره مسائل ساده ساخته‌اند مرا ناراحت کرده است.» نامه معذرت‌خواهی را در حدود ساعت چهاربامداد به هتل محل اقامت اسپاسکی می‌برد.

● اسپاسکی که آرام شده است موافقت خود را با شروع مسابقات اعلام می‌کند دور اول را می‌برد.

● روز بعد از اولین برخورد فیشر به اسرار از گردانندگان مسابقات می‌خواهد که دو ردیف اول صندلیهای تماشاچیان را بردارند: «اینجا خیلی به قهرمانان نزدیک هستند.» در آخرین لحظه مهره‌های سیاه را با مهره‌هایی به‌رنگ سبز تیره عوض می‌کند.

● اسپاسکی تنها روی صحنه می‌آید. مدتی منتظر میماند و بعد می‌رود. از فیشر خبری نیست.

● فیشر ادعا می‌کند که وجود دوربین‌های فیلمبرداری تلویزیونی موجب بر هم خوردن تمرکز حواسش می‌شود و ادامه مسابقات را موکول به برداشتن دوربین‌ها می‌کند با وجود اسرار فراوانی که در این زمینه به او می‌شود قانع و تسلیم نمی‌شود. ● اسپاسکی با بی‌صبری در انتهای صحنه‌ای که مسابقات روی آن انجام می‌گیرد قدم می‌زند. در همان حال قریب دهندگان مسابقه برای قانع ساختن فیشر دنیا از آنچه هست تاریک‌تر و غم‌انگیزتر می‌شود.

### بحث در باره انتخابات آمریکا

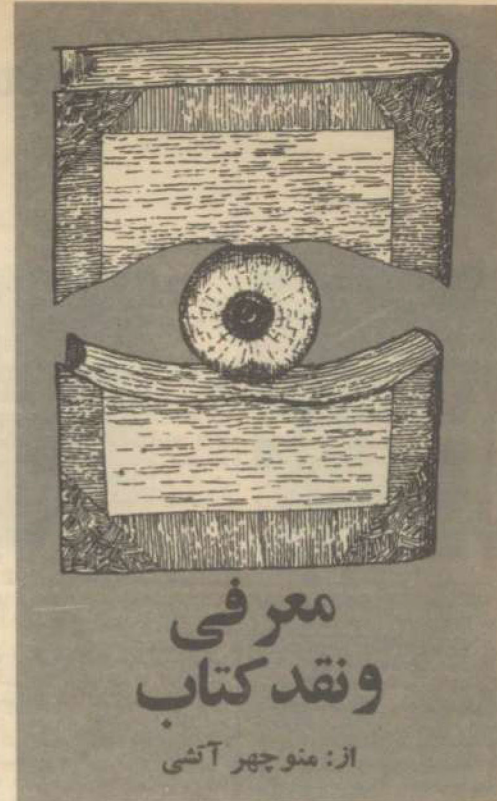
بعثت فزونی مطالب در این شماره چاپ نقد وعده ما در شماره آینده

### تعلیم خصوصی شطرنج

۲-۱

تلفن ۷۷۸۱۵۲





# معرفی و نقد کتاب

از: منوچهر آتشی

## شطرنج و تئوری آن

نوشته مازلیس

## ترجمه سروژ استهبانیان

ناشر: امیرکبیر

و تنها راه عادت دادن انسان به تفکر و تمرکز فکر است، اما اگر از آغاز، کودک باچون بافکر کردن، نقشه کشیدن و پیش‌بینی، عادت کند تا حدود زیادی مؤثر و مفید خواهد بود. این را هم بگویم که: تنها آموختن حرکات و جا بجا کردن مهرهای شطرنج کافی نیست؛ حتی خطرناک هم هست، چون غرض اصلی که بیکار انداختن نیروی اندیشه و دقت و پیش‌بینی است، حاصل نمی‌شود کسی که شطرنج یاد می‌گیرد باید در هر فرصت بازی کند، و از هر بازی چیز تازه‌ای بیاموزد و مایلهای تازه‌ای مطرح کند... پس برای این مقصود کتاب لازم است... کتاب درنگ برسانه‌ترین «مساله» - در هر زمینه که می‌خواهد باشد - نداریم. بیشترین دشواریهای جوانها در یاد نگرفتن، یا عدم دوام و ماندگاری آموخته‌ها در ذهن، نداشتن قدرت تأمل و تمرکز فکر برای حل مسائل پیچیده است. زود خسته می‌شوند، زود از میدان در می‌روند، شکست را با همه تلخی‌ش می‌پذیرند اما تن به تفکر و تعمق نمی‌دهند. وقتی ورقه شامل پنج یا ده سوال امتحانی را بدست جوانی می‌دهیم، اگر به‌چگونگی پاسخ دادنش توجه کنیم، متوجه درماندگی و پرنشاط‌نهایی او می‌شویم.

● کدام را اول شروع کنیم؟ این یگانه، نه، این احتیاج به‌دقت زیاد دارد. پس آن یکی را جواب می‌دهم... اما... اینهم پیچیده است!

خوب این دیگری چطور... لعل! اینهم مثل بقیه است.

و دست آخر می‌بینیم که یا اصلاً جوابی نداده یا برای هر سؤال، جواب ناقص و نارسایی گذاشته که گواه بردن و عدم تمرکز حواس و هوش او بر موضوع است. نمی‌خواهم بگویم شطرنج درمان‌قطعی



ناشر: امیرکبیر

دست و خوب خواندن، کلید دست یافتن بر باریکترین اندیشه نهفته در نوشته، و از همه مبهم‌تر ساختن و برداشتن ذهنی غبی و شخصیتی باور برای خواننده است. بارها پیش آمده، البته غیر از دانشجویانی که خوب خواندن برایشان ضروری حیاتی و تعلیماتی دارد، جوانهای زیادی پرسیده‌اند که: کتاب را چگونه باید خواند؟ آیا شما هرچه را که می‌خوانید در ذهنتان می‌ماند؟ یا: آیا خواندن، آنگاه درست و دقیق خواندن مثلا یک زبان اصلاً ضروری دارد؟ یا: من که هرچه می‌خوانم در ذهن نمی‌ماند. یا: موفقی که می‌خوانم می‌فهمم و احساس می‌کنم که ازبیرم، اما همیشه کتاب را زمین گذاشته متوجه می‌شوم که هیچ چیز، حتی یک‌تاقچه کوچک، یا مساله ساده آن در خاطرم نماند.

برای جواب به این افراد و حل دشواریشان، باید آنها را متوجه یک حقیقت کلی کرد، و آن اینکه: هر کتاب - هر نوشته اصولاً دارای‌ایجاد و اصلاح و مسطوحی است که به آن جسیتمی مشخص، یا حالت، هیأت و حتی شخصیتی بازر می‌دهد. برای دست یافتن به کل این هیأت باید اجزاء را یا در نظر گرفتن روابط نزدیک و منطقیشان با هم مورد مطالعه قرار داد. چه در یک کتاب ریاضی و چه در یک زبان، وجود این اجزاء و حاصل روابطشان، یعنی تأمین جان‌دار و زنده کتاب، حسی است.

در یک کتاب جیبی یا فیزیک، مسائل مطرحه طبق اصولی دقیق طوری تنظیم شده‌اند که حتی یک مساله کوچک و ساده بدون توجه به مسائل قبلی و بعدش حل شدنی نیست. به همین روال آخرین مساله یا موضوع، دنباله‌ای است از مسائل و موضوعات قبلی، که اگر در ذهن شخصاً - حافظه کاملاً جای نگرفته باشند قطعاً به تنبیت یا تدامی یکدیگر کمک نخواهند کرد.

بعضی‌ها گمان می‌کنند رسان را، چون حاوی مسائل و موارد دقیق و مشخص علمی نیست می‌توان سرسری خواند. کافی است خط ماجرا و رویدادهای عمده از دست در نرود. در پایان، همینکه بدانی، فرامتل، مروری از شیری به شهر دیگر آمده، یا خانواده‌ای، گرفتار عشق دخترتری شده، خودت، وصل آنها را متوجه کرده، و دست آخر آنها با فرار ماجرائی جالب ایجاد کرده‌اند، یا بدست برادر دختر مورد ضرب و شتم واقع شده‌اند، کافی است. در سورتیکه چنان خواندنی و چنین نتیجه‌گرفتنی هیچگونه تأثیر مفید بعدی بر اندیشه خواننده باقی نخواهد گذاشت. خواننده باید قبول کند که حتی یک‌داستان کوتاه، پارهای از زندگی یک فرد در جامعه یا قسمتی از زندگی جامعه در یک محیط مشخص با حدود و نفوذ و حجم و هوای

محنی است، و تا بر روابط دقیق اجزای تشکیل‌دهنده رویداد و زمینه‌های علی آن اطلاع حاصل نشود، نتیجه‌ای گرفته نخواهد شد! و بر عکس اگر خواننده با توجهی همه جانبه به‌همه چیز و به قصد بی بردن به راز و چگونگی رویدادها کتابی را بخواند، به اسرار عمیق و جالبی از قسمتی از زندگی دست یافته و در اندیشه‌های هنری یا اجتماعی نویسنده سهیم شده و از این طریق بر اجزا و عناصر شخصیت خویش افزوده و به ترمیم یا تعمیر آن کوشش ورزیده است.

اما مساله اصلی اینست که چگونه - هر آری - خواننده شود تا چنان نفی بر آن مترتب باشد؛ در این زمینه نظرات فراوان و مختلف، حتی متضاد ارائه شده که مجال بازگویی تمام آنها نیست. یکی از دوستان می‌گفت: من کتاب را مزمزه می‌کنم، هر قسمت کوتاه یا هر ماجرای جزئی‌ش را می‌سنجیم و راست و دروغ و امکان یا عدم امکان درستی هر واقعه را سنج و سنگین می‌کنم و نه تنها نویسنده بلکه خود را هم در مقیاس معارف و مفاسد کتاب به قضاوت می‌گیرم.

مفهوم این توجیه، دقیق خواندن و آزاد و فارغ از هر مساله دیگر با درون یک ماجرا آمیختن است.

اما دشواری اصلی مطالعه در جنبه تعلیماتی آن است. و همین خود اغلب اسباب برخورد نادرست و نامناسب با نوشته را پیش می‌آورد. چه عیب دارد که ما یک کتاب لیسبی را، مثل یک زمان، یا یک افسانه علمی بخوانیم... خوب، اینهم حرفی است...

کتاب‌های آل رسول که با نیتی خیر ترجمه شده، روش‌های منطقی و نتیجه بخشی مطالعه را مطرح کرده است. نخست بگویم که انتخاب آل‌رسول خود اینکساری است واقعاً تازه که ریشه در تجربه مدام معلمی ایشان دارد. او مشاهده کرده که دانشجویان - و دانش‌آموزان ما هم - چه معینتی تحمل می‌کنند تا یکی از زمانها یا مسدها کتاب درسی خود را بخوانند و تصویری از مطالب آن در ذهن نگه دارند. و اغلب به دیده شده که تا کم بودماند.

نویسنده‌گان این کتاب نیز آدمهایی ذیصلاحیتند. دکتر اوتیس د. فرو، رئیس بخش پژوهش و ارزیابی کالج دولتی مورگان، و دکتر مورس، آ. ال رئیس آزمایشگاه ویژه خواندن کالج می‌میر است. نویسندگان نخست خطاب به دانشجویان می‌نویسند: نیاز به کتاب چگونه می‌توان دانشجوی موفقی شده، نشانه این واقعیتی (نی‌شوند). .... آمار نشان می‌دهد که آذر سد دانشجویی که در آمریکا به کالی‌ها، دانشگاه وارد می‌شوند فقط سی و نه نفر می‌توانند تا لیسانس ادامه دهند. تقریباً یازده درصد از تازه‌واردان در ترم اول مرود می‌شوند و بیست و هشت درصد آنان نیز در ترم دوم همانسال از پای در می‌آیند.

... فرا گرفتن به کمال مستلزم اجزای عادت‌های تازه، چه در نحوه اندیشه و چه در شیوه‌های عمل است. از این‌رو باید متوجه باشید که ممکن است به روش‌هایی عادت کرده باشید که برای مطالعه مفسر باشند. البته آن عادت‌ها را یکسره کب نکرده‌اید و ناچار یکسره هم نمی‌توانید. عادت‌های قدیم را جانشین آن‌ها سازید. ایجاد عادت نیاز به «ورقه» و «کوشش مداوم» دارد این کتاب...

و آنگاه چگونگی ایجاد چنان عادت‌ها و احوال تازه را بررسی و در فصول متعدد مختلف راه‌های تازه مؤثر خوب خواندن و بسته سپردن وجدان عمیق و دقیق مسائل و مطالب را پیشنهاد می‌دهد و همراه با تمرین‌هایی در اختیار خواننده می‌گذارد... کاسی است، گرچه در زمینه‌هایی محدود ضروری و بسیار سودمند، از آنها که گمبود آنها در زمینه‌های فراوان دیگر نیز احساس می‌شود...



## از شعر تا شعر درمانی

دکتر فروردین

دکتر فروردین - که خود دستی در شعر و شاعری دارد و کتابهایی نیز در این زمینه به چاپ رسانده - تا آنجا که از نوشته‌های او بر می‌آید (و در دیدارهایی نیز که با ایشان داشته‌ام متوجه شده‌ام) می‌گوشد یونانی بین شعر و مایلهای روانی پیدا کند، که البته کار تازه‌ای نیست. چه بسیار شاعران که توسط روانپزشکان معروف مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و چه بسیار شاعرانی که از طرف آنها به جنون و ابتلا به عوارض روانی مختلف منتهی شده‌اند... چه بسیار مواردی نیز که این موضوع قرین حقیقت بوده است... هنوز اندوه و حیرت بیماری و بستری شدن - یا در واقع زندانی شدن - از راپاوند یا شاعران است. بخصوص در جوامع «مترقی» و «اتلانی»، که اگر شاعری از سبیل گرامی و «سوسک حمامی» حریف، هر حرفی بزند و به انگشتان «کرم‌مانند»ی که در خنک کردن مدعیان ماهر بود، اشاره‌ای بکند، و بسیاری «اگر، مگر» دیگر... اگر به «تیمارستان» بفرستند، بایسد سانسگزار باشد. باری البته کتاب آقای فروردین در آن ردیف نوشته‌های محکوم

کننده نیست. ایشان کوشیده‌اند روال پزشکیان را به استفاده از شعر در درمان بیماریهای روانی متوجه کنند. در این کتاب مقدمه‌ای نیز از دکتر چک‌لیدی (سرپرست مرکز شعر درمانی شهر نیویورک) آمده است، و این خود جالب است که در دنیای وسیع تکنولوژی و در جامعه‌ای که در صنعت پر تاش و تازش دارد «شعریات» چنان را از آن می‌گیرند، «مرکز شعر درمانی» وجود دارد. این دکتر پس از اشاره به علاقه دکتر فروردین به شعر درمانی، می‌نویسد: «شعر چون گلی کاغذین است - گلی کاغذین که خون بی‌رنگ اندوه جهانی انسان آرا باورد می‌سازد. روان-پزشکان و شعرا در اقیانوس بیکران تلخکامی زندگی ادامه می‌دهند. ولی همچنانکه قطره‌ای از آب تلخ، همچنانکه آب‌های متراکم در وجود صدف مرورآید آفرین رموخ نمی‌کند، بهمین ترتیب این دو طایفه در مقابل هجوم فشار آب‌های تلخ درای یسررحم زندگی مقاوم و نفوذناپذیرند!»

اشارات دکتر درسته، اما آخرین جمله! من هرچه کوشیدم توانستم از این

جمله طولانی مفهومی و منظوری بیرون بکنم، گرچه با حس و گمان می‌توان بی‌برد که نویسنده چه می‌خواسته بگوید! اما این عیب از کیست؟ از دکتر چک‌لیدی یا ترجمه دکتر فروردین؟ منظور اینکه دوست ما - دکتر فروردین - با وجود نیت خیری که «ببوسه» در این زمینه کارها داده، به علت سبیل گرفتن مساله، هم نوشته و هم شعرشان بر است از این نوع بی‌بند و بار بیماری کلامی - و گاه معنوی - اگر شور و شوق صمیمانه‌ای که ایشان به کار می‌گیرند با آگاهی بیشتر و دقت و ظرافت بیشتر همراه می‌بود، نتیجه کارشان مسلماً قانع‌کننده‌تر بود. کتاب دکتر فروردین - صرف‌نظر از نقایص فراوان از آنگونه که رفت - فی قفه اثر مفیدی است و می‌تواند مقدمه کارهای ارزنده‌ای در چنان مواردی باشد، کارهایی که دیگران هم دنبالتی کنند... دیگرانی جامع و کامل...

۱ - این تشبیهی است که مندلاشام شاعر روسی عصر استالین در شعری برای سبیل استالین بکار برد و ... تمامی شعر مقدمه تیمارستانی شدن، زندانی و تبیید شدن و دست آخر مرگ او شد.



# آنتون چخوف

## دشمنان

دیگر سخن بگویم. تقریباً در تمام کتابهای چخوف دو تپ آدم ظاهر میشود که اگر اختلافی هم احساس شود، زنانه و فروغ همان تپ‌ها با خصلت‌های متفاوت و گونه‌گون طبقاتیشان است:

یکی آدمهای فربه و بیخیال، همیشه شوهرائی، فداکار از طبقه متوسط (اشراف) یا مالکهای ساده لوح، که وسیع‌ترین عرصه تاخت و تاز را به‌زنان دهن پرورشان می‌داندند و خود چون طفیلی ترحم‌انگیزی در حاشیه تماشاگری می‌کردند. زنانی که خیلی معصومانه و باگونه‌هایی سرخ از شرم به شوهران خود خیانت می‌کردند، اما همیشه سر بیمار آنها را روی زانو می‌گذاشتند و پشانی تپدار آنها را می‌بوسیدند، و همیشه توبه‌کاران زرنگی بودند.

در داستان جیبرچیک، با نمونه چنان زن خویش است و از ته دل - چون همان «همیشه شوهران» کاذبی - از مرگ او وحشت کرده، بدامن دکتر می‌آویزد و بالاخره او را راضی می‌کند. دکتر مستغرق بهت و درد خود به‌خانه اربابی می‌رسد، به جستجوی مریض بر می‌خیزد، اما... اما چه می‌بیند؟ و با چه وضعی رویرو میشود؟ زن ابوکین برای فریب دادن شوهرش بیماری را دنبال نخود سیاه فرستاده است تا بافاسق خود فرار کند...

از يك طرف ابوکین، این تپ‌برور روستایی قرار دارد با «دردهش» با فریب هولناکی که خورده، و در آن لحظه دردی بزرگتر از درد خویش نمی‌شناسد، و طرف دیگر دکتر کریلف است، با پیش زمینه مرگ پس و حالا که خود را مسخره خصلت‌ها و روابط پست و پلید آدمهای تجردید شبن‌بنشینها در حال از میان برخاستن است. دیف نیز از همان قسبی مغزان طبقه میانه است. زود می‌بخشد، یعنی نامردی را خیلی راحت‌گردد می‌گیرد، کافی است اولکا به‌ار بگوید که دوستش دارد یا اندکی خرابی، خرد می‌کند. او نیز امیرخصلت طبقاتی خود، یعنی راحت‌طلبی و بی‌مندی‌باری است. داستان دشمنان، قدرت ظلم چخوف را در توصیف دردهای مختلف آدمی، با

از چخوف، سخن بسیار رفته است. اینکه او نویسنده بزرگی بود، اندیشه‌هایی انسانی داشت، چاقوی جراحی‌ش را برای شکافتن و تشریح جامعه منحل نیمه بورژوازی و نیمه فئودالی زمان خود بکار می‌گرفت، مقوله‌ای است تکراری؛ اینکه زده‌ای بودند نیز تکراری است. عنصر گرفت و تمام زندگی نویسنده‌اش وقف زده‌ای بودند نیز تکراری است. عنصر برجسته و مؤثر شخصیت هنری او، - و شخصیت اجتماعی او نیز - طنزی است نیرومند که زخم عمیق می‌زند، مترجم گرامایه، که ترجمه‌های واقعاً درخورد و از جنای بی‌نظیر از چند داستان چخوف بدست





## در جهان تئاتر

از ایرج زهری

### گابریل مارسل

فیلسوف، نمایشنامه‌نویس و موزیسین فرانسوی و برنده مدال صلیب بزرگ شایستگی مؤسسه اروپایی فرهنگ

در سوزه اوژن دولاکروا مؤسسه

اروپایی فرهنگ برای گابریل مارسل جشنی پرشکوهر برگزار کرد و مدال صلیب بزرگ شایستگی را به وی تقدیم داشت. گابریل مارسل فیلسوف ۸۳ ساله فرانسوی پایه‌گذار مکتب آکزیستانسیالیسم مذهبی در فرانسه است. نمایشنامه‌های بسیار او همه مبین اعتقاد و فلسفه اوست که معروفترین آنها عبارت است از: ترجم، نیش، فانوس بزرگ و صلیب.



گابریل مارسل هنگام گفتگو با ژان ژورژ افسر آکادمی فرانسه

### «ارلکن» را عشق ادب کرده است از پیر ماریو



ریو ژولی نمایشنامه «ارلکن» را... اثر پیرماریو نویسنده معروف فرانسه را به صورتی تازه در جشنواره اونیویون عرضه کرده است. متن نمایشنامه «ماریو» را یک هنرپیشه زن و یک هنرپیشه مرد با لباس قرن هجده می‌خوانند و جلو صحنه، عروسک‌هایی به بزرگی قد انسان، نقش‌های نمایشنامه را بازی می‌کنند.

همچون نمایش عروسکی ژاپنوسی (بونراکو) عروسک‌ها را هنرپیشگانی که لباس سیاه پوشیده و عینک‌دودی زده و پشت آنها ایستاده‌اند، حرکت می‌دهند. عروسک‌ها را مارسل دیولت، در روال کارهای «گوبله نقاش» مشهور اسپانیایی و در فضای نقاشی‌های لدکه «هوسه» نام گذاشته، ساخته است. عروسک‌های ویولت

حالتی خشک و خشن و وحشتناک دارد، به‌عبارت دیگر دنیای سخت و وحشی و کاملاً حسی و غریزی خلق می‌کند. تئاتر عروسکی میان ملت‌هایی که به تئاتر عشق می‌ورزند، قدر و منزلت بسیار دارد. در ژاپن متن‌های نمایشی این تئاتر سرچشمه تئاترهای آدمی کابوکی بوده؛ در سالن‌های عروسک‌های تئاتر سایه مقدس‌اند؛ اطریش و آلمان ابرای تئاتر عروسکی دارند و در لیستان عروسک‌ها خودشان را از واقعیت‌ها و شباهت‌ها بی‌تنگرها با آدمیزاد آزاد کرده‌اند. در ایران ما تئاتر سنتی عروسکی یعنی خیمه شب‌بازی مشرف به مرگ است. تنها بیچه‌های باغ وحش و بیچه‌های شاه عبدالعظیم و اطرافش سعادت آنرا دارند که گاه و بیگاه پای بساط خیمه شب‌بازی بنشینند. آیا وقت آن فرسیده است که همه مؤسساتی که برای بیچه‌ها کار می‌کنند، همه مدارس و مراکز هنری که به قدرت و ارزش تخیل معتقدند، در زنده کردن و پرورش و یسرفت این هنر در ایران همت کنند؟



### هدا گابریل

#### اثر هنریك ایسن

هنریك ایسن نمایشنامه‌نویس بزرگ روز (۱۹۰۶ - ۱۹۲۸) هدا گابریل را ۸۴ سال پیش نوشت. تازگی این نمایشنامه را جان آزیورن (نویسنده باخشم به‌گذشته‌ی بنگر و غیره) برای تئاتر انگلیس دستکاری کرده و آنتونی بیچ در رویال کورت انگلیس روی صحنه آورده است.

ایرما کورتز در مجله بلیزاندبله‌یرز می‌نویسد جان آزیورن کوشش کرده تا رفتار هدا گابریل دلیل و منطق امروزی پیدا کند. هدا گابریل ایسن از همه بدش می‌آید همین‌طور از خودش. ولی هدا گابریل آزیورن از همه بدش می‌آید مگر از خودش. درست به همین جهت داستان از آنچه بود کمتر سوزناک است! آزیورن سعی دارد حرف آقای ایسن را برای آدم‌های امروز ترجمه کند. در پرده سوم که هدا گابریل دست‌نشته‌های همکار شوهر و دوست سابق خودش



### تاجر ونیزی

#### نمایشنامه از شکسپیر

«تاجش ونیزی» شکسپیر (۱۶۱۶ - ۱۵۶۴) را تازگی در زادگاه او استراقتورد آن‌اون، تری هندز (کارگردان ریچار سوم در کمندی فرانسه) روی صحنه آورده است. مارتین اسلین (ساحب کتاب تئاتر پوچی) می‌نویسد: «این اجرا ستاره درخشان تئاتر این فصل است. نمایشنامه بدون فزونی و کاستی بازی می‌شود. لباس‌ها متعلق به قرن هجده است؛ پیسودی ونیزی خبیث است؛ لاله‌لوت نوکرش ویدر وی دلفک‌اند، خواستگارها مسخره‌اند و عشاق خیالی‌اند. یک شب شادی‌بخش. امری جیسی نقش شیپوک را دارد و خیلی خوب بازی می‌کند.»

وولر گراوس هنرپیشه بزرگ درخشان تئاتر این فصل است. نمایشنامه بدون فزونی و کاستی بازی می‌شود. لباس‌ها متعلق به قرن هجده است؛ پیسودی ونیزی خبیث است؛ لاله‌لوت نوکرش ویدر وی دلفک‌اند، خواستگارها مسخره‌اند و عشاق خیالی‌اند. یک شب شادی‌بخش. امری جیسی نقش شیپوک را دارد و خیلی خوب بازی می‌کند.»

تئاتر و فیلم آلمان در خاطراتش می‌نویسد شیپوک را یکبار خشک و بی رحم بازی کردم. و بار دیگر در عهد حکومت نازی‌ها، به حکم اجبار، گریه. چنانکه وقتی روی صحنه می‌خیزم به تماشاگران حال اشمت‌تر دست می‌دادم.

اندوندرستان شاعر نمایشنامه - نویس فرانسوی (۱۹۱۸ - ۱۸۶۸) «سیرانو دو برژرک» را سال ۱۸۸۷ نوشت. در ایران ما این اثر را از روی فیلمی به همین نام می‌شناسیم که خوزه فرر در آن نقش «سیرانو» را بازی کرد و برای همین نقش هم جایزه اسکار گرفت.

«سیرانو دو برژرک» فیلسوف و سرباز و خیال‌پرداز معروف فرانسوی بود که در سال‌های ۱۶۵۵ - ۱۶۱۹ اوست که ماجرای نمایشنامه منظوم رمانتیک رستان را پایه و اساس گفته است. سیرانو عاشق است و شاعر و شش‌پازن قهار، این همه حسن چه فایده دارد! او زشت است یک بینی عظیم دارد و زبانی پر از نیش و خار. رخساره دختر عمویش را دوست دارد و چون او را عاشق جوانی دیگر می‌بیند، برای او که هیچ حس دیگری جز زیبایی ندارد و بنام زیبایی نادان شعر می‌سراید. و سرانجام سر پر دامن دلدار، در واپسین لحظه‌های زندگی راز عشق خود را به معشوقه بازمی‌گوید و جان به جان آفرین تسلیم می‌کند. اینست آخرین جمله‌های او:



### سیرانو دو برژرک

#### اثر آدموند رستان

«این هم‌زندانگی منست: آنگاه که من در سایه سیاه، آن پائین ایستاده بودم، دیگران بالا می‌آمدند. تا بوسه‌های افتخار جمع کنند. اینست عدالت. من می‌پذیرم. این زمان که بر لب گورم. مولیر بسوغ داشت، کریستیان، اما، زیبا بود!» «سیرانو دو برژرک» یکس از نقش‌های غریب تئاتر است، نقش اندوه‌بار و خنده‌دار با هم.

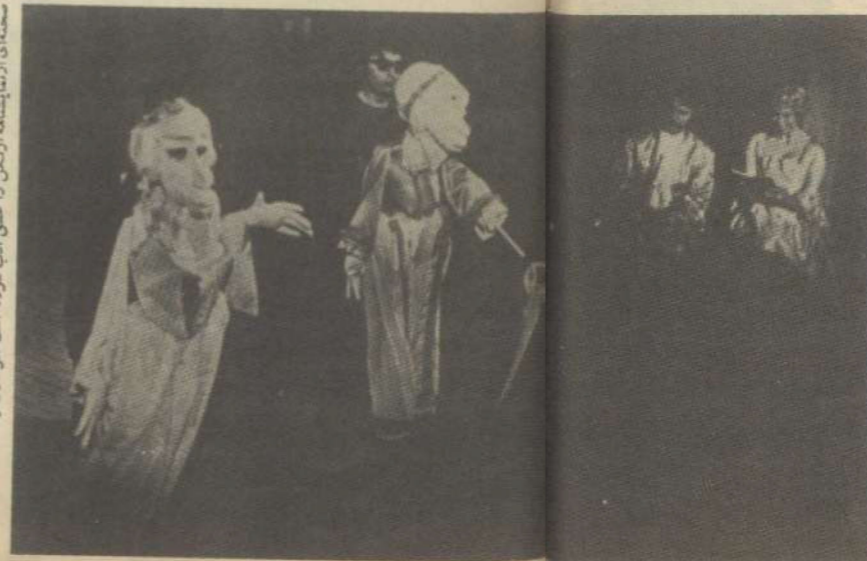
ماتیوگالی در مجله لئوول لیترا اجرای این نمایشنامه را در تئاتر فرانسه بسیار ستوده است. «من در این بازی رؤیا غرق‌شده بودم، کف‌زدنها بی‌شوم آورد». او می‌نویسد اجرا کوششی بوده است برای زنده کردن فضای خیال‌انگیز نمایشنامه رمانتیک اندوندرستان. برای ایجاد این زمینه از دکورهای لباس‌های فراوان، از کالسه و اسپها و پرگ‌های واقعی استفاده کرده بودند و به این همه واقعیت رنگ خیال و رؤیا داده بودند. به‌عبارت دیگر از واقعیت یک افسانه ساخته بودند. گالی، بازی‌ها را خوب بازی ژاک دستوب را که سیرانو بود، درخشان نوشته است.

### اف، ب کافکا

#### نمایشنامه‌ای بر اساس نامه‌های کافکا و نامزدش فلیس. ب

(توجه داشته باشید که رابرت ویلسون با نمایش «تکاه سکوت» خود به‌جشن هنر شیراز خواهد آمد) اما نفس خود و منطق خود دارد. اجرا همه‌جا موفق نیست اما نویدبخش است.

موریس رابینوویچ کارگردان رادیو تلویزیون بلژیک عشق و رؤیا و کابوس، میل ازدواج و وحشتی که کافکا از آن داشت، و ناهماهنگی با محیط را موضوع نمایش خود قرار داده است. فرانسواز کوریلسکی در مجله لئوول اسپرواتور می‌نویسد: «اگرچه این نمایش از «تکاه سکوت» رابرت ویلسون الهام گرفته است



صحنه‌ای از نمایشنامه ارلکن را عشق ادب کرده است اتماریو



# روغن ایرانول

از فرمولی انجیل شما جلوگیری میکند.



**ایرانول**  
روغن موتور  
شرکت ملی نفت ایران

راندنده هیچ نفعی ندارد.  
درفرانسه: جواب دادن به راندنده ممنوع است!

روزنامه منتقد محلی در صفحه آخر، با تیتر درشت نوشته بود:  
- نیمی از تجار ما کلاهبرداری و فردا گروهی از بازرگانان شریف به روزنامه مراجعه کرده و رسماً درخواست تصحیح خبر را کردند.  
نوشته شده بود:  
- نیمی از تجار ما کلاهبردار نیستند

طبيب جوانی مشغول بازديد بيماران بود. دريکي از بخشهاي بيمار نامه تخت کنار هم پرخورد که سه پيرمرد در آنها خوابيده بودند. از اولي پرسيد:  
- شما چندسال تونه؟  
- ۹۸ سال  
- آفرين، ماشالا، چطوري انقده عمر کردين؟  
- نه عرق خوردم، نه سيگار کشيدم، نه قمار کردم..  
دکتر به دومي گفت:  
- شما چطو؟  
- من فقط غذاهای گياهی وشير ولبنيات و هوای پاک خوردم. صدساله  
- ماشالا، ماشالا، شما چطوري؟  
سومي در جواب دکتر گفت:  
- من راز طول عمرم فقط زنبهای خوشگله. يکي صبح، يکي ظهر، دوتاهم شب! دکتر آگه بدوني چه خوبه  
دکتر گلسی از گلش شکفت و گفت:  
- واقعا معجزه س، شما چند سال تونه؟  
- سي و دو سال

حضرت باریتمالی روز ششم سرزمین اسکاتلند را آفرید با دشتها و درهها و کوهستانهای سرسبز. بعد از اولین اسکاتلندی پرسید:  
- ديگه چی می خوای؟  
- چمن و مرتع و گاوايي که شير زياد بدن خداوند چنين کرد و بعد از اسکاتلندی پرسيد:  
- گاوها شير خوب ميدن؟  
اسکاتلندی جواب داد:  
- بله، خیلی خوب. اينم نمونه ش، يخورده بخورين  
خداوند يك ليوان شير اسکاتلندی را امتحان کرد و گفت:  
- آره شير خیلی خوبيه. خوب، ديگه چی می خوای؟  
- يه شيلنگ پول يه ليوان شير.

کارمند دنپايه ای که از ثوق و حاضر جوابی بی بهره نبود اول پرچ رفت پای صندوق و به صندوقدار گفت:  
- حق من حاضره؟  
صندوقدار فاضلانه جوابش داد:  
- بايد بگی حقوق من حاضره نه حق من؟  
کارمند بی تامل گفت:  
- آگه می دونستی چنده زحمت جمع بستن شو به خودت نمی دادی

در اتوبوسهای شهری، بالای سر راندنده پلاکی چسبانده اند که متن آن در کشورهای مختلف فرق می کند:  
در آلمان: صحبت کردن با راندنده اکیدا ممنوع است  
در انگلستان: لطفا با راندنده صحبت نکنيد  
در ایتالیا: بهتر است با راندنده صحبت نشود  
در اسرائیل: صحبت کردن با

حسن لامسه کورها خیلی قوی است. این نابيناهم فقط با انگشت زدن به انواع گوشت، نوع آن را تشخيص می داد. يکروز نابينا وارد قصابی شد، جلو اولين حيوان آویزان به چنگک رفت و انگشتی به آن زد:  
- اين گوسفنده  
به دومي انگشت زد و گفت:  
- اين گاوه  
به سومي:  
- اين گوساله س  
قصاب که متعجب شده بود، خواست مردکور را به اصطلاح خيط کند. آهسته لغت شد و جلوی او ايستاد. نابينا انگشتی به بدن او زد و ناگهان فریادش درآمد:  
- ای متقلب، الان می روم به شهرداری شکایت می کنم، حالا ديگه گوشت الاغ هم به مردم قالب می کنی!؟

آقای سرطبر وارد رستوران محقری شد و پشت میزی نشست. وقتی گارسون جلوی او آمد، آقا نگاهی به او انداخت و ناگهان گفت:  
- رفیق! ببينم، اين خودتسی؟  
چی به روزت اومده که گارسون شدی، اونم تومنچين رستورانی؟  
گارسون فعلی و رفیق سابق جواب داد:  
- اقلا این امتياز رو به تو دارم که ديگه اینجا غذا نمی خورم.

دوخانم میانه سال در خیابان به هم پرخوردند و بعد از چاق سلامتی، یکی از آنها از دیگری پرسید:  
- کجا بودی؟  
- از سالن زیبایی برمی گردم، و دومي زیرکانه جواب داد:  
- پسته بود؟

خانمی دريازگفت از سفر کنار دریا به دیگری گفت:  
- به جرون خوشگل و تمهیل کرده و پولدار دیدم، عاشق هم شدم و نزدیک بود با هم عروسی کنیم  
- خوب پس چرا نکردين؟  
یادمون افتاد که قبل از دواج کردیم

در آمریکا، مأمورین اجرای حکم اعدام، محکوم را صبح زود از خواب بيدار کردند و از او پرسيدند:  
- اگر تقاضای داری بگو، داستان حتما موافقت می کنه محکوم جواب داد:  
- آره، يه تقاضای دارم. می خوام در انتخابات ۱۹۸۰ ریاست جمهوری کاندیدا بشم



## میان پرده

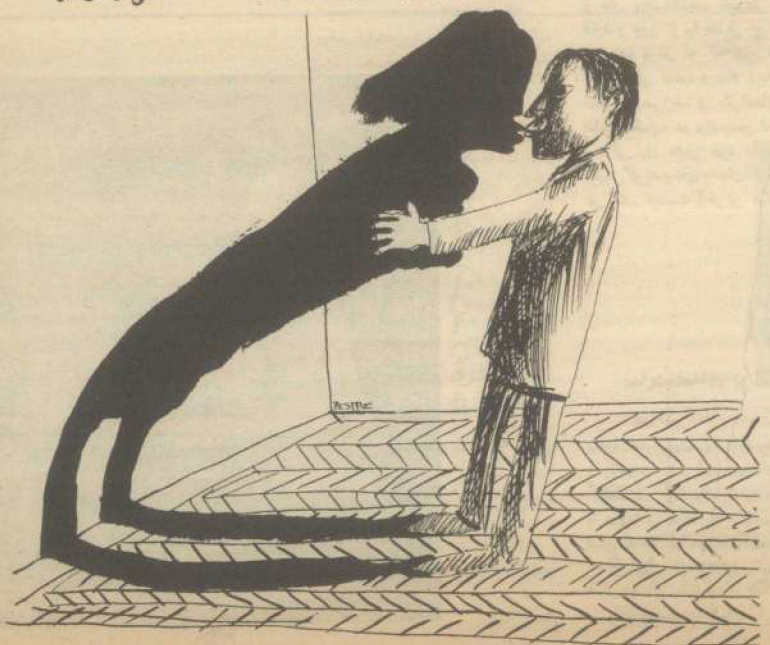
يك وكيل عدليه سالخورده تعريف می کرد:

- اولین روزی که پروانه وکالت گرفتم و می خواستم شروع به کار کنم مادرم دعاکنان گفت:  
- خدا انمائی شر و فساد و حقه باز رو از سر راهت دور کنه  
- من به او جواب دادم:  
- مادر، داری دعا می کنی یا نفرین؟

در جنگلهای انبوه آفریقا، شکارچی به همراهش که تازه با او آشنا شده بود گفت:  
- خیلی وقته که شما قیل شکار می کنين؟  
و آن دیگری جواب داد:  
- نه، خیلی وقت نیس. اومده بودم اینجا پروانه شکار کنم ولی دیروز همینک شیکست.

خانمی دريازگفت از سفر کنار دریا به دیگری گفت:  
- به جرون خوشگل و تمهیل کرده و پولدار دیدم، عاشق هم شدم و نزدیک بود با هم عروسی کنیم  
- خوب پس چرا نکردين؟  
یادمون افتاد که قبل از دواج کردیم

در آمریکا، مأمورین اجرای حکم اعدام، محکوم را صبح زود از خواب بيدار کردند و از او پرسيدند:  
- اگر تقاضای داری بگو، داستان حتما موافقت می کنه محکوم جواب داد:  
- آره، يه تقاضای دارم. می خوام در انتخابات ۱۹۸۰ ریاست جمهوری کاندیدا بشم





# ناپلئون

«فضاوت درباره مردان بزرگ و فوق العاده کاری بسیار دشوار است و در این که ناپلئون در نوع خودش مردی بزرگ و فوق العاده بود تردید نیست. او موجود عظیمی شبیه یکی از نیروهای طبیعت بود.»

«نهر»

در تاریخ هائی که خوانده ایم درباره انقلاب فرانسه سخن بسیار رفته است. از طرف دیگر به تأثیر محیط بر آدمها نیز آگاهییم. بنابراین می توانیم مفهوم این جمله را که «از انقلاب فرانسه ناپلئون بیرون آمده دریا»

ناپلئون بناپارت در سال ۱۷۶۹ در جزیره «کرس» که تحت تسلط فرانسه بود متولد شد. در یک مدرسه نظامی تحصیل کرد و در بیست و هفت سالگی فرمانده ارتشهای فرانسه شد. او در بین ارتش خود مانند سربازان معمولی رفتار می کرد و حتی در خطرات هم با دیگران شریک بود و هنگام حمله همیشه خود او در خطرناک ترین جاها دیده می شد و سربازانش به او لقب «سرجوخه کوچولو» داده بودند. ناپلئون در جنگ زمینی استاد بود و پیروزیهای پشت سر هم بدست آورد. اما در دریا ضعیف و ناتوان بود و بالاخره هم نیروی دریائی بود که قدرت ناپلئون را درهم شکست. او در سی سالگی با یک کودتا قدرت را بدست گرفت. و حکومتی تشکیل داد که ظاهراً بوسیله سه نفر کنسول اداره می شد. اما در حقیقت تمامی قدرت در دست خود او بود که کنسول اول نامیده می شد. او عملاً یک پادشاه بود و همه چیز جز نام پادشاه را داشت و بالاخره هم در سال ۱۸۰۴ خود را پس از یک رای گیری عمومی امپراتور نامید.

دند دهمسال ناپلئون امپراتور بود و در این مدت در سراسر قاره اروپا بحمله پرداخت و لشکرکشی های بزرگ انجام داد. قدرت بزرگ مقابل ناپلئون انگلستان بود که نیروی دریائی قویئی داشت. یکی از روشهایی که انگلستان برضد ناپلئون از آن استفاده می کرد تبلیغات بود. این نوع مبارزه در آن هنگام تازه کی انگلستان تبلیغات وسیعی بوسیله روزنامه ها و مطبوعات برضد فرانسه و مخصوصاً ناپلئون آغاز کرد. انواع مقالات، جزوه ها، نشریات و کاریکال تورها که امپراتور تازه را بیاد تمسخر می گرفتند، خاطرات و یادداشت های ساختگی تهیه می کردند و به فرانسه می فرستادند.

انقلاب فرانسه ذهن مردم را روشن تر کرده بود بنابراین در برابر سپاهیان ناپلئون مقاومت زیادی نمی کردند یعنی در حقیقت کاملاً مخالف آمدن او نبودند. مردم از حکمرانان قدیمی و بار سنگینی که این حکمرانان بر دوش آنان می گذاشتند خسته شده بودند. اما ناپلئون با خود اندیشه دیگری هم به این کشورها سپرد و آن روح ملیت و سرزمین خواهی بود که مردم کشورهای شکست خورده را وادار می کرد بعد از مدتی برضد ناپلئون قیام کنند. می گویند «احساس ملیت و ناسیونالیسم که خود ناپلئون بر انگیزت با قدرت دریائی انگلستان تمام گشت و موجب سقوط ناپلئون شد»

عاقبت ناپلئون در سن ۴۵ سالگی در حالی که دشمنانش هر روز حلقه محاصره او را تنگتر می کردند و حتی وفادارترین سرداران ناپلئون علیه او قیام کرده بودند از کار کناره گیری کرده ناپلئون به جزیره کوچک «الب» در دریای مدیترانه تبعید شد. اما در کمتر از یکسال از تبعید گاه خودگریخت و به فرانسه بازگشت. دهقانان با شور و اشتیاق از او استقبال کردند. ارتشها و سربازانی که برای مقابله با او فرستاده می شدند وقتی فرمانده سابق و «سرجوخه کوچولو» خود را می دیدند با فریادهای «زنده باد امپراتور» باومی پیوستند. اما سرانجام در محلی بنام «اترلو» ناپلئون از ارتشهای متحد انگلیس و پروس (آلمان) شکست خورد و بار دیگر تبعید شد. محل تبعید جدیدش «جزیره سنت هلن» در جنوب اقیانوس اطلس بود. حتی در آن جزیره دوردست نیز یک ارتشی بزرگ برای مراقبت از او نگاهداری می شد. و پنج سال و نیم بعد او درگذشت.

واقعاً قضاوت درباره مردان بزرگ و فوق العاده کاری بسیار دشوار است. او همیشه به این فکر بود که تمامی اروپا یک کشور است و باید وحدت داشته باشد و با یک قانون اداره شود. در اینجا آدم باز به یاد آن حرف «نهر» می افتد که می گفت «جستجوی قدرت فراوان کاری خطرناک است و برای خود یا ملتی که زیادی در تلاش و جستجوی آنست دیر می رسد یا زود سقوط و ناتوانی فرامی رسد. بهمین قرار ناپلئون نیز سقوط کرد.»



# تماشای نوجوانان

## نمایشگاه نقاشی

بازدید کردن شهرپور ماه تعداد نقاشی هائی که بدست ما می رسد بیشتر شده است. پس بدنیست چند کلمه با عده ای از دوستان که کارهایشان را برای ما فرستاده اند صحبت کنیم شاید که توضیحاتی که می دهیم بدرد شما بخورد.

**آقای ابوالقاسم حسینی:** تنها یک روی کاغذ نقاشی کنید. منتظر دریافت نقاشی دیگری از شما هستیم.

**آقای مهدی شادی بخش:** نقاشی را روی کاغذ محکم تری برای ما بفرستید تا بتوانیم از آن در نمایشگاه استفاده کنیم. کاغذ فیلی یا کاغذهای عادی نقاشی که کمی زبر هستند بسیار برای نقاشی مناسبند.



**خانم نصرت حسینی:** سعی کنید سوژه ای که انتخاب می کنید تازه باشد. منتظر نقاشی دیگری از شما هستیم.

**خانم منیره هنری:** ترجیح می دهیم موضوع نقاشیتان ساده تر باشد و قبلاً نقاش دیگر آنرا نکشیده باشد. نقاشی دیگری را برای ما بفرستید تا از آن در نمایشگاه استفاده کنیم.

**نقاشی این هفته را هم فرح اروانه که در کلاس سوم ابتدائی درس می خواند برای ما فرستاده است. همانطور که می بینید فرح خانم تمام زمینه نقاشی را رنگ کرده و موضوع نقاشیش ساده و در عین حال تازه است. منتظر نقاشی های همه شما هستیم.**

# با تا تر آشنا شویم

داریوش مؤدبیان  
یادداشت های  
یک هنر آموز تا تر

۱۳

## مسابقه و سرگرمی



«امروز هشتین جلسه ایست که با هم درباره تا تر حرف می زنیم» با همین جمله بالا جلسه هشتم را شروع کردم. بعضی از بچه ها داستانی را بدخواه خود کوتاه کرده بودند، برای آورده و اصرار داشتند که همان لحظه نگاه یابند از و بگویم که کارشان خوبست یا نه. که گفتم: باشد سر فرصت مطالعه می کنم و عیبها و حسن هایشان را در حاشیه می نویسم و برایتان می آورم. اما حال طبق قرار قبلی بایستی درباره شخصیت در نمایشنامه حرف بزنیم.

آدمها، حیوانات، گیاهان و گاهی هم اشیاء در اثر گذشت زمان تغییر شکل می دهند. بطوریکه شناختن آنها مشکل می شود. نقاشی بالا ۱۴ شکل را نشان می دهد که نمی از آنها با شماره های از یک تا شش مشخص شده اند و نیم دیگر با الفبا آ یا شما می توانید تعیین کنید که کدام یک از شکل هائی که شماره دارند در داستان و ایجاد کشمکش و دست آخر نتیجه گیری بایستی اشخاصی را در نظر گرفت.

در نمایشنامه آدمهای داستان نقش

اساسی تر و سازنده تر بعهده دارند. کاراکترهای هر نمایشنامه را می توان به سه دسته تقسیم کرد. «بیننده گفتم، برای اینکه داستان جلو برود مجبوریم مابین شخصیتها کشمکش بوجود آوریم. در اینصورت در نمایشنامه همیشه دو دسته، یا دو کاراکتر یا دو نیروی متضاد خواهیم داشت. بر حسب همین معیارست که شخصیت های نمایشنامه را به دسته تقسیم می کنند. یعنی دو دسته که در مقابل هم قرار می گیرند و دست سوم که بین این دو یا اینکه طرفدار یکی از این دو است.

یکی از بچه ها گفت: «ببخشید خوب متوجه نشدم» دیگران هم سری تکمان دادند، یعنی که ما هم. ادامه داد: «مطلب را گمترش میدهم تا کاملاً متوجه شوید در هر نمایشنامه همیشه یک نفر هست که نقش اصلی و عمده را ایفا می کند. او را اصطلاحاً شخصیت اول نمایش می نامیم. در حقیقت این شخصیت محور اصلی و اساسی نمایش است و در صدد است که کاری مهم انجام دهد. لازم نیست که شخص اول بازی آدم خوبی باشد یا اینکه دوست داشتنی. نه، بلکه لازم است که هدف او مشخص باشد. بدین معنا که او در مقابل مسئله ای حیاتی قرار گرفته و بخواهد بر سر بدست آوردن حقوق خود با نیروئی مبارزه کند.

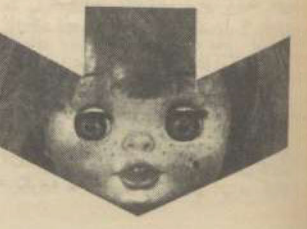
نیروئی که در مقابل این شخصیت اول ایستاده و با او سرسبز دارد شخص دوم بازی نام می گیرد. لازم نیست که حتماً شخص دوم یکنفر باشد، می تواند یک جمع یا یک اجتماع و حتی یک نیروی طبیعی و آسمانی و یا از این هم بالاتر یک چیزی مبهم و مجبول باشد.»

برادر توسط سکهای وحشی کشته می شود. دخترک در جزیره تنها می ماند و از آن پس تلاش او برای زنده ماندن و ساختن یک زندگی تازه شروع می شود. تلاش شاعرانه، سخت حقیقی و زیبا. «با وجود این روزی را به یاد می آوردم که تصمیم گرفتم دیگر هرگز در دهکده زندگی نکنم. صبح یک روز به آلود بود و از راه دور صدای شکستن موجها را بر ساحل می شنیدم آن شب برای خوابیدن از صخره بالا رفتم. روی آن صاف بود و برای دراز کشیدن من به اندازه کافی وسعت داشت.» داستان زیبای کتاب همراه با تر شعرگونه ای که منوچهر آنتنی مترجم این نوشته در برگردان فارسی کتاب از آن استفاده کرده است، صفحه به صفحه، بنا هبجان ما را به دنبال خود می کشاند. اسکات اودل نویسنده کتاب داستان را بر پایه سرگذشت حقیقی زنی که مدت هجده سال تکوتنها در جزیره ای بنام «سان نیکولاس» در قرن نوزدهم زندگی میکرد و می توان او را نویسنده گزیده حقیقی نامید بنا نهاده است. این کتاب از نشریات شرکت سهامی کتابهای جیبی است. خواندن آنرا به تمام نوجوانان توصیه می کنیم.



زناعی که بین شکارچیان و بومیان جزیره رخ می دهد بیشتر مردان قبیله از بین می روند. چاره ای نمی ماند جز کوچ به جزیره ای دیگر. رئیس قبیله با قایقی به جستجوی جزیره ای دیگر می رود. روزی کشتی دیگری که متعلق به شکارچیان نبود به جزیره می رود تا اهالی را به توصیه رئیس قبیله به محل جدیدشان ببرد. هنگام حرکت کشتی دخترک متوجه می شود که برادرش در کشتی نیست. با وجود گوشش هائی که برای نگاه داشتن او در کشتی می شود. دخترک به آب می رود و در جستجوی برادرش به ساحل می رود. کشتی حرکت می کند و می رود. با این وعده که دوباره بدنبالش خواهند آمد. دختر برادرش را می یابد. اما شب هنگام

## با هم کتاب بخوانیم



# جزیره دلفین های آبی رنگ

صبح زود به دیبانه رفتم. باد افتاده و به روی دریا خرابیده بود و به صورت امواجی به طرف جزیره پیش می آمد. مدتی منتظر ماندیم تا توانستیم خلیج مرجان را ببینیم. اما بالاخره خورشید سه را تاراند. آنرگاه کوچک خلوت بود. کشتی ایبوتیها با دماغه متقارمانند و بادبانهای قرمزش رفته بود.

## جواب مسابقه و سرگرمی

الف = ۴ - ب = ۵ - پ = ۳ -  
ت = ۲ - ث = ۱ - ج = ۶ -



از: بابک

جانومری

آزادی خود را باز یافتند!

خبر شدید فیلم «جان و مری» پس از يك سال وادی که در توقیف بسر برد اخیراً موفق به دریافت پروانه نمایش شده است. حال چه فیلم مثله شده‌ای را با عنوان «جان و مری» به‌خورد ما بدهند، نمی‌دانیم. «جان و مری» ساخته پیتربیش فیلمی بود که از جانب همه منتقدان تحسین شد و کارگردان آنرا در خلق این اثر ستودند.

پیش از «جان و مری» فیلم

پیش توفیق یافته در زمان مکانی محدود، همراه با تنها دو قهرمان، و کنکاش در سفات و خصوصیات و روابط آن دو يك اثر سینمایی بسیار خوب بسازد. جان (داستین هوفمن)، که طراح میل است، دربار مکزیکولوم، در خیابان اول نیویورک، که پاتوق جوانان مجرد است، با مری (میافارو)، که در يك کاری هنری کار می‌کند آشنا می‌شود و او را به آپارتمان خود می‌برد. آن دو ۲۴ ساعت از زندگی‌شان را با یکدیگر می‌گذرانند و بعد دچار عشق ناخواسته می‌شوند.

آنطور که می‌نویسند پیش مقدار زیادی از موفقیت خود را در ساختن این فیلم مدیون سناریوی بسیار خوب جان مورتمرو دیالوگ استثنائی است که وی براین سناریو گذارده، دیالوگوش طنز آلود و واقعی.

میافارو پس از دو نقش سنگینی که در فیلمهای «بچه رزماری» و «تشریفات پنهانی» داشت، در این فیلم نقش يك دختر ساده و معمولی نیویورکی را بازی می‌کند، و بازی داستین هوفمن - بعد از «فارغ‌التحصیل» (در تهران «گراجویته») و «کابوی نیمه‌شب» - در این فیلم، او هم به‌نقش يك پسر ساده و معمولی نیویورکی، پیش از دو فیلم قبلی مورد توجه و تحسین قرار گرفت.

از جمله دیگر بازیگران فیلم «جان و مری» که طبعاً نقش‌هایی کوتاه دارند، مایکل تولان مشهور مقابل مری و سانی گرین مشوق سابق جان هستند.

موزیک فیلم از ساخته‌های کوبیسی جونز است و بن‌گدیش آنرا، به‌طرزیکه رنگی و پیمانآورتن برای استودیو دوبراد - پروداکشن تهیه کرده است.

مری (میافارو) و جان (داستین هوفمن) در فیلم «جان و مری»



روزی که دلتگ مرد

جری لوئیس اخیراً فیلمی را در پاریس ساخته است با عنوان «روزی که دلتگ مرده» که در آن خود او نقش دلتگ زنده‌پوشی را به‌نام هلموت بازی می‌کند. تصویری که ملاحظه می‌کنید جری لوئیس را به هنگام کار در سیرک معروف دیور پاریس نشان می‌دهد.

برای بازی در این فیلم جری مجبور شد ۸ کیلو از وزن خویش بکاهد. تنها گفته جری لوئیس درباره آخرین فیلمش آنست که، «يك فیلم دوامتیک است.»

دیگری

درام هول انگیزی از رابرت مولینگان

در ماه مه ۱۹۷۰ اولین نوبل تانس تراویون با عنوان «دیگری» انتشار یافت و در مدتی بسیار کوتاه در سراسر جهان با اقبالی غیر منتظره روبرو شد. تراویون به‌خاطر استعداد نویسندگی‌اش مورد ستایش فراوان قرار گرفت و کتابش در زمره آثار پرفروش درآمد.

چند ماه بعد، تراویون که قصد داشت کتاب خود را به فیلم برگرداند موفق شد نظر رابرت مولینگان را - که فیلم آخری او، «تایستان ۴۴» با موفقیت زیادی روبرو شده بود - به این امر جلب کند.

مولینگان و تراویون به اتفاق نوبل «دیگری» را به کمپانی فوکس قرن بیستم بردند و کمپانی فوراً تصمیم به ساختن فیلمی از روی آن گرفت. حق تهیه فیلم از تانس تراویون خریداری شد و خود وی ماهوریت یافت تا بر مبنای کتابش سناریوی تنظیم کند و علاوه بر آن کار تهیه‌کننده اجرایی فیلم را نیز به وی دادند. و رابرت مولینگان («کشتن مرغ مقلد» و «مشتق بایگانه کامل») قرار شد اضافه بر کارگردانی فیلم، کار تهیه آنرا هم خود برعهده بگیرد.

تهیه‌کنندگان فیلم برای آنکه این داستان دلبرانه انگیز و ترس‌آور را به طور زنده‌ای بر پرده سینما آورند محل بسیار مناسبی را در دهکده‌ای کوچک در کالیفرنیا، با چمنی در حدود ۱۰۰۰۰ نفر پیدا کردند که باسختی نظر آنان بود.

در فیلم «دیگری» با چندین آغازگر روبرو هستیم: تانس تراویون، که پیش از آنکه برای اولین بار اقدام به نوشتن نوبل «دیگری» - و سپس سناریوی آن - کند،



۱۶ سال همکاری با دراکولا!

دوتن از موفق‌ترین بازیگران سینمای انگلستان چندی پیش میهمانی عجیبی را برگزار کردند، کریستوفولی و پیت کاشینگ با آغاز بازی در بیستویکمین فیلم خود را با یکدیگر، با حضور جمع کثیری از روزنامه‌نگاران و شخصیت‌های هنری برجسته کشور خویش جشن گرفتند!

۱۶ سال پیش، هنگامی که آن دو در فیلم «فرانگشتین» در کنار هم قرار گرفتند هیچکس تصور نمی‌کرد که این همکاری سیمانه آنها در يك سری فیلمهای هول‌انگیز و وحشت‌آور - که بیشتر آنها را سری فیلمهای «دراکولا» تشکیل می‌دهد تا این حد دوام آورد و این چنین محبوبیتی

کریستوفولی و استنفانی بیچام در آخرین فیلم از سلسله‌ای دراکولا...



چند خبر

پتدویس همراه با سلوانا مانگانو و البر توستوری در فیلمی از دینودولورتیس بازی خواهند کرد با عنوان «ساز... آن مارگارت در فیلم «خارجی» بازان لوتی‌ترین-ترین همبازی خواهد شد که محل‌های فیلمبرداری آن در هالیوود و پاریس خواهد بود... ریچارد ویدمارک کاندیدای بازی در فیلمی از راجر کورمن شده است با نام

«بیر مرد در تور» که زندگنامه یک قهرمان معروف پیل آمریکا است... بازیگران اصلی آخرین فیلم سام‌پکینیا «پت‌گرت و بیلی دیک» جین‌هکن و جان‌وویت خواهند بود... فیلم موزیکالی از کاشف و جیاترگد معروف ایتالیایی تهیه خواهد شد با عنوان «مارکو» که نقش اصلی آنرا ناز پسر دارنوزیر و موسل بازیگر نقش کوبلای خان امپراتور چین خواهد بود... فیلم بعدی باربارا استرایسند «همانگونه که بودیم» عنوان خواهد داشت... دینامریل در فیلم «پرتل» با لویدریچ بازی خواهد کرد، که داستان آن بر مبنای نابودی گله اسب‌های وحشی درواپوستگ نوشته شده است... داندلساترلند و آرت‌گارفولکل در فیلم «دسته هورباستاین» بازی خواهند کرد...





### اخبار کوتاه

**برتره در اسرع وقت**  
سپهبدان دانمارکی، وسیله‌ای عجیب اختراع کرده‌اند که بیش از همه به درد زنان بلوند و زیبا می‌خورد. این وسیله محافظه‌ای است با یک آینه مخصوص. که نور خورشید از آن عبور می‌کند و اشعه ماوراء بنفش آن تقویت شده و بر بدن کسی که زیرش خوابیده است می‌تابد و در مدتی برابر یک هفتاد و دو روز در هوای آزاد، بدن را برتره و کبابی می‌کند، آئیم بی‌خطی.

**مسواکها را دور بیاورید!**  
دکتر مایکل بانانا کور عضو مرکز دندانپزشکی روجستر آمریکا، پوشش ظریفی از متاکریلات متیل ساخته است که دندانها را در برابر کرم‌خوردگی محافظت می‌کند. این پوشش بیرنگ

را روی دندان می‌کنند و تا چند ماه دیگر احتیاجی به مسواک زدن دندان وجود نخواهد داشت.

**فراری بزرگ واشنگتن**  
یک کرکس عظیم آفریقایی که طول بالایش به ۶۷ متر می‌رسد از دو ماه پیش تاکنون، از باغ وحش واشنگتن فرار کرده و روزها پرفراز و فرود در کلیساها به دنبال شکار در پرواز است. همه تلاشهای مقامات باغ وحش برای صید او تاکنون بی‌نتیجه مانده است. این کرکس اکنون منظر حفاظت محیط زیست در این شهر بزرگ شده و مردم به اعتراض کرده است.

**الیفاد پرخوری**  
هیزمان با مبارزات تاریخی اسپاسکی و فیش درآیسلند، این طرف و آن طرف مبارزات دیگری هم، در جبهه مخالف باشطنوع جریان دارد: مبارزه پرخوری. حتی شنیدید که چند روز پیش در فرانسه یک قصاب سه‌مترتویم سوسیسون خورد. اکنون در انگلستان هم نظیر آن سابقه منشا یا

تایگیری در جریان است. رود لوکان، شیر فروش و رانر کرپولیس، کارگر کرم، باید زکورد سابق را که خوردن سی سوسیسون در عرس ده دقیقه و یازده ثانیه شکندتا یکیشان به‌قهرمانی نای آید.

**کلی و استراوینسکی**  
زایرت‌کرافت، نویسنده آمریکایی، در اثر تازه خود به‌نام «استراوینسکی، داستان یادوستی: ۱۹۷۲ - ۱۹۴۸» در شرح زندگی موسیقیدان بزرگ قرن پراخته و در یک قسمت، ماجرای یک میهنانی را که جان‌کندی رئیس‌جمهور است آمریکا به افتخار استراوینسکی و خاتمه‌ترتیب دره بود ذکر می‌کند. دراین چنانی‌کندی به‌استراوینسکی می‌گوید:

«حالا خودتان راچطور می‌سسی کنید آقای استراوینسکی؟  
- کاملاً ست، آقای رئیس‌جمهور»

**رئیس‌جمهور استراوینسکی**  
موقع خروج از کاخ سفید، درباره‌میزبانان خود می‌گوید: - چه جوانهای خوبی هستند.

**سنگ بزرگ**  
آنا تول دوری‌نین، سفیر شوروی در آمریکا سنگ بزرگی برداشت که به فرق سس هنری کی‌سینجر بگوید. مشاور رئیس‌جمهور آمریکا به او گفت:

«یالا، بزیندا همیشه دلتان این را می‌خواست!»  
جواب دوری‌نین فقط یک لیخند بود. فخته سنگ، بقوایی بود.

این ماجرا در استودیو-های یونیورسال هالیوود اتفاق افتاد که دو رجل سیاسی بزرگ، به طور خانوادگی به ملاقات غیرمنتظره یکدیگر آمده بودند. تنها تماشاگران و مدعی قهرمانی‌دینا را شکست داد و او نیم ساعت تمام گریه کرد.

کرد. البته عذرش موجه بود، چون آن وقت فقط هشت‌سال داشت!

**آینده کی‌سینجر**  
هنری کی‌سینجر، مشاور نیکسون، از بابت آینده‌خود در روزگار پیری دل‌نگرانی ندارد. اخیراً یک نشانی آمریکایی به او پیشنهاد کرده که حاضر است خاطراتش را در مبلغ یک میلیون و نیم دلار خریداری کند! کی‌سینجر این پیشنهاد را رد کرده است. البته موقتاً...

**زغال را چو تکه بنگری**  
در ۱۹۶۱ دایرةالمعارف بزرگ شوروی در تعریف لغت «تیلیفات» نوشته بود: «وسیله کلاهبرداری از افراد از راه وادار کردن آنها به خرید اموال بیفایده یا بی‌ارزش مشکوک».

در چاپ ۱۹۷۲ هسان دایرةالمعارف، تعریف مزبور به این شکل تغییر پیدا کرده است: «فن عمومی تخفیدین به اموال، شناساندن خصایل و خصوصیات، طرز استفاده و نقاط فروش آنها به مصرف‌کنندگان».

قاعتر وی اولوالیاسار! تزیینات داخلی کتکورد با توجه به سفارشهای مرتبی که تاکنون به کارخانه کتکورد رسیده، این کارخانه تصمیمات نهایی را نسبت به داخلی‌های خود اخذ کرده و برای ساختن سریال‌های میهنان به اجرا می‌گذارد. رنگ‌آمیزی و سندلیهای کتکورد هم مثل خودش، انقلابی خواهد بود. دیوار-های قسمت مسافران تماماً سفید در نظر گرفته شده و سندلیها به رنگ پلوسی است و موکت کف هواپیما هم طلایی است. سپردها و توریهای بالای سر مسافران مخلوطی از رنگهای سرخ، نارنجی، خاکی سوخته و عسلی است. لوازم سرویس مثل بشقاب و دستمال و غیره هم سفید خواهد بود. اما سندلیهای کتکورد هم وضمت خاصی دارد: دسته‌های آنها خیلی پوسن است به طوری که می‌توان روی آنها قرارداد. تکه‌گاه سر هم قابل تنظیم در همه جهات است، زیر سیکاری سندلیها با سیستم مکنده کار می‌کند و خاکستر ته سیکار را می‌مکد و به کانالی مرکزی می‌برد. مجموع وزن یک سندلی با تجهیزات آن فقط ۱۲ کیلو است. در داخل هواپیما سه صفحه نورانی همواره مسافر را از سرت هواپیما، درجه‌حرارت بیرون - که معمولاً ۸۵ درجه زیر صفر است و ارتفاع هواپیما - که معمولاً یازده هزار متر است با خبر می‌کند. با این تجهیزات و امتیازات، کتکورد آمینوار است بتواند تعدادی قابل توجه از هواپیما-های خود را به کشورهای خارج بفرشد.

### چشم آبیجو

چند روز پیش در شهر لومبور فرانسه، که ۴۵۰۰۰ نفر جمعیت دارد، دهمین جشن آبیجو برگزار شد. بیلان این جشن چنین بود: ششدهزار ظرف آبیجو، ۱۵ کیلو متر سوسیسون، چهل‌هزار جوجه کباب شده، صد گارسون، دوازده‌هزار سندلی، بودجه‌ای بیش از یک میلیون فرانک، سی پلیس محلی، و یازده تکیان متخصص جودو. در عرض دوازده روزی که این جشن ادامه داشت، بیش از ۴۵۰ هزار نفر فرانسوی، بلژیکی، آلمانی، انگلیسی و غیره در آن شرکت کردند، زدند، خواندند، رقصیدند و نوشیدند. در طول ده سالی که جشن آبیجو در مویوز برگزار می‌شود، این شهر کوچک در مدت دوازده روز به صورت بزرگترین موزیک‌هال دنیا در می‌آید. انواع و اقسام ارکسترها در این جشن برنامه اجرا می‌کنند، از ارکسترهای جاز سبک‌قدیمی گرفته تا موزیک پاپ و ارکسترهای محلی و پومی که از اطراف و اکناف اروپا به مویوز سرازیر می‌شوند. و این تازه غیراز خود شرکت‌کنندگان در جشن است که بازو در بازوی هم می‌اندازند، لیوانها را بالا و پایین می‌برند و ترانه‌های محلی و قدیمی می‌خوانند. غیر از اینها ششمین باران و ترنستان و آکروبیات‌بازان هستند که مردم را سرگرم می‌کنند. برنامه از روز اول که شروع می‌شود، تا آخرین دقیق روز دوازدهم لحظه‌ای قطع نمی‌شود. و مردم... مردم حسنه و کوفته از زندگی ملال‌آور شهر، هجوم می‌آورند، تن به نوشیدن و لودگی کردن و مست شدن می‌دهند. هر که می‌خواند برایش دست می‌زنند و هر که نمایش می‌دهد، از آن لذت می‌برند. یا عواید این جشن، برگزارکنندگان آن دست به خرید قیل و زرافه و کرگدن می‌زنند! به‌طوری که ظرف ده سال که از این جشن می‌گذرد، باغ وحش مویوز، سومین باغ وحش فرانسه شده است.

### آنچه شیران را کند روبه مزاج

می‌گویند اختراع زاده احتیاج است. این درست. ولی به نظر ما اختراع، قبل از احتیاج زاده تنبلی و راحت‌طلبی است زیرا به هریدیده صنعتی تماشا کنید، می‌بینید که در جهت ساده کردن کار بنی انسان است. دوجرخه راه رفتن و دویدن را تسهیل می‌کند اما به‌رحال بازدن می‌خواهد، این است که ماشین به‌وجود می‌آید که زحمت جز دنده عوضی کردن و کلاچ گرفتن ندارد. آن وقت ماشین اتوماتیک اختراع می‌شود که نه دنده دارد و نه کلاچ و شاید دور نباشد به زودی ماشینی هم اختراع شود که گاز و ترمز هم نخواهد! آئیم اتوماتیک باشد... غذا خوردن از واجبترین کارهای حیاتی است (بیا نفس کشیدن و آب نوشیدن) و مستلزم کمترین زحمت برای بدن است. فقط دست است که قاشق یا چنگال را به‌دهان می‌برد نه‌باید آنکه غذایی مثل اسپاگتی (ماکارونی دراز یا گوشت و پنیر) زحمت بیشتری می‌خواهد. یعنی باید چنگال را چند دور چرخاند تا ماکارونی دور آن بیچید. اما انسان راحت‌طلب به این مقدار زحمت هم راضی نیست و به این جهت چنگالی مخصوص اسپاگتی ساخته‌اند که در انتهایش تری جمع شده قرار دارد. روی دگمه بالای چنگال که فشار دهند فنر آزاد می‌شود و نوک‌چنگال به چرخش در می‌آید و اسپاگتی را می‌چیناند. این اختراع مفید از ماه دیگر به بازارهای ایتالیا و بعد اروپا سرازیر خواهد شد.

### کمر بند سیاه در هشتادسالگی

باتو لیرمن، هشتاد ساله، باجه‌های شکفته وموقر، موهالی خاکستری و اندامی متوسط، با کلاه و پالتویی از پوست، در خیابان احترام هرعاری را به‌خود جلب می‌کند. آفتقد متین و موقر است که بیشتر به‌لبه‌های انگلیسی شباهت دارد. اما حقیقتاً اهالی پاریس باید از او حذر کنند. اگر خدای نکرده کسی از سر بی‌احتیاطی پایش را در عترو لگد کند یا مختصر بر احترامی وجلفی نسبت به‌او مرتکب شود، اگر نه باجان خود، لاقفل یا استخوانهای خود بازی کرده است زیرا باتو لیرمن هشتاد ساله، یک قهرمان کمر بند سیاه کشتی جودو و کاراته و «آیکیدو» است. هیجده سال است که دراین فنون ممارست و تجربه می‌کنند و اکنون به‌حق متخصص بسیار بزرگی به‌شمار می‌رود. خانم لیرمن هنگامی که ۶۴ سال داشت تصادفاً به‌یکی از اساتهای ورزش جودو رفت و آفتقد توجهی به‌این ورزش جلب شد و شیفته آن



### دوگل در خانواده‌ها

دوگل اندک اندک شخصیتی نظیر نابلیتون را بین فرانسویها پیدا می‌کند. هرچه از زمان مرگش بیشتر می‌گذرد توجه مردم به او بیشتر می‌شود، این توجه ابتدا باانتسب جنازه رسمی و تظاهرات پرشکوه مردم آغازشد و به‌رژنامه‌ها و مجلات ادامه پیدا کرد. بعد نوبت رسید به‌نامگذاری معروفترین میدان شهر پاریس، اتوال، به‌نام او. برسر تغییر نام این میدان میجاذبات زیادی درگرفت و مخالفان و موافقان به‌جان هم افتادند. مخالفان می‌گفتند این میدان در دنیا معروفیت دارد و تفسیر ناشی ایداً مورد قبول مردم واقع نخواهد شد. ولی موافقان می‌گفتندحقوقی که دوگل برگردن فرانسه دارد بیشتر از آن است که بخواهیم از چنین امری بزهیز کنیم در «کولومبه‌دوزگلیز» موافقان شد. چندی پیش هم در «کولومبه‌دوزگلیز» به ملک شخصی و مدفن دوگل، صلیب عظیمی از تون، به یاد او برپا کردند. این صلیب که صلیب لورن نام دارد دارای یک خط عمومی مثل صلیب‌های دیگر، ولی دو خط افقی است که یک خط کوچکتر از دیگری و بر بالای آن قرار دارد. صلیب لورن علامت نبیست ژنرال دوگل درجنگ دوم جهانی و حکومت فرانسه آزاد بود. صلیب یادبود کولومبه‌دوزگلیز با آنکه بیش از چند هفته از پرده برداشتن نمی‌گذرد از اماکن دیدنی و توریستی فرانسه شده و مردم دسته دسته به‌پای آن می‌روند عکس برمی‌دارند و گور ژنرال را هم زیارت میکنند. که اشیاء تزیینی یا معمولی فراوانی با علامتی یا تصویری از دوگل مرتباً ساخته میشود و بفروش میرسد. لیست کامل این اشیاء تا این لحظه عبارتست از:

- ۱- مجسمه نیم‌تنه ژنرال در انواع مختلف.
- ۲- تقویم روزمیزی با مجسمه کوچک نیم‌تنه ژنرال.
- ۳- پاکت‌بازکن با نقش برجسته ژنرال برزمینه نقشه فرانسه.
- ۴- قلم خودکار که مجسمه ژنرال ته آن نصب شده.
- ۵- تکه پریشکی از خرده سنگهای صلیب کولومبه که روی پایه جویی نظرینی نصب شده و نقش صلیب‌روی آن با چوب شده.

۶- جاکلیدی ژنرال در چند نوع. ۷- جعبه دستمال کاغذی مزین به‌تصویر ژنرال. ۸- قوطی قهوه باعکس ژنرال. ۹- چاقو با نقش برجسته نیم تنه ژنرال روی دسته آن. ۱۰- شمعان به‌صورت صلیب لورن. ۱۱- ماهوت‌پلاکن با تصویر ژنرال روی جلد آن. ۱۲- ظرف توتون با نقش برجسته ژنرال روی دوات. ۱۳- آنتندان برای گرم کردن رختخواب با نقش برجسته ژنرال روی آن. ۱۴- پلاک تزیینی با نقش برجسته ژنرال. ۱۵- حرارت‌سنج نصب شده روی قطعه چوبی از کاجهای کولومبه با تصویری از ژنرال. ۱۶- مجسمه خیلی کوچک به‌اندازه تاسیگار. ۱۷- بشقاب چینی با منظره کولومبه. ۱۸- گلابه کوچک ژنرال که در آن شکلات می‌ریزند. ۱۹- جا تخم مرغی از چوب‌های کولومبه. ۲۰- مراب در لیوانهایی با نقش صلیب لورن. ۲۱- بطری تزیینی که در داخل آن صلیب‌لورن نصب شده. ۲۲- دریاژکن با نقش برجسته ژنرال. ۲۳- مدال گردن به‌شکل قلب که روی آن صلیب و در داخلش نقش ژنرال است. ۲۴- دستبند چند قطعه که روی هرقطعه نقش صلیب و ژنرال دیده می‌شود. ۲۵- انگشتری از نوع دستبند، نقش ژنرال به اضافه چندین قلم اجناس دیگر. بدینی است در این میان سازندگان این اشیاء بیشتر از همه‌استفاده می‌کنند، مثلاً تنها یکی ازسازندگان تاکنون پنجاهزار مجسمه نیم تنه بزرگی، صدهزاردریاژکن و باندهزار قلم خودکار ساخته است. کم‌قیمت‌ترین این اجناس در حدود شش تومان و گرانترینشان در حدود شصت تومان است (بجز یک نوع مجسمه گچی که چهارصدتومانه تومان می‌شود) و به‌این‌ترتیب دردمسترس همه قرار دارد.





# کانادا



## حال میاره



مجله اعلام بفرمائید.  
۲- سؤال من در مورد برنامه های برنامه اول رادیو ایران است. ما که در شهرستانها هستیم بیچوچه نمی توانیم بین ساعات ۲۴ الی ۶ صبح از آن استفاده ببریم چون در این ساعات نه رادیو محلی برنامه پخش می کند و نه هیچ فرستنده رادیویی کشور را میشد گرفت. مگر در شهرستانها ما یافت نمی شویم افرادی که بخواهند در اوقات شب از برنامه های رادیو استفاده کنند؟

### دوست عزیز.

در مورد سؤال اول شما، مشکل وسعت شبکه های رادیویی استانها و کمبود صفحات مجله است. اگر ما بخواهیم انطور که شما خواسته اید برنامه های استانها را هم در مجله بگنجانیم باید تعداد صفحات را دو برابر کنیم. با وجود این فعلا مشغول مطالعه هستیم تا شاید بتوانیم اقدامی درجهت تامین نظر شما بعمل آوریم.

۲- برنامه ای که در حال حاضر از ساعت ۲۴ تا ۵ صبح از رادیو ایران پخش می شود، «راه شب» است. این برنامه از آن نظر که به نیازهای فوری مردم رسیدگی میکند، از قبیل امبولانس برای بیماران، تلاش برای پیدا کردن اطفال گمشده، نواختن صفحه برای بیداران شب و صدها مسئله دیگر، و از آنجا که تمام سلیت یا شنوندگان تماس تلفنی دارد، - قاعدتا برای مردم تهران پخش می شود. امیدواریم که مسئولان رادیوی مشهد نیز برنامه ای از این نوع برای ساکنان آن شهرستان تهیه کنند که شما نیز بتوانید ساعات بیداری خود را با رادیو سرگرم باشید.

### چند پاسخ کوتاه:

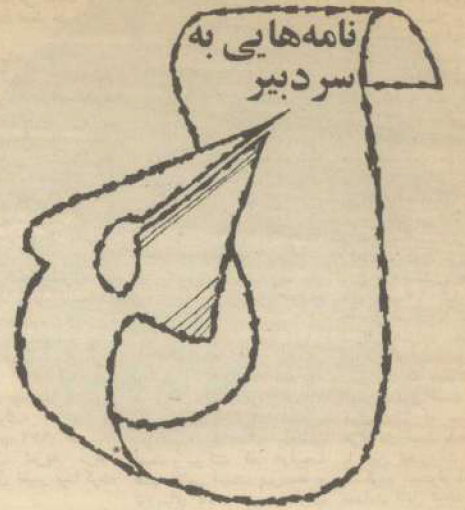
● آقای سعید شیرازی - تهران توجه دارید که مسابقه «برنامه من در تلویزیون» تمام شده و آخرین برنده ما یک دانشجوی ایرانی مقیم کشور آلمان بود. باتشکر از همکاری و توجه شما، باید بگوئیم که نامه ها و برنامه های که از این بعبد برسد، محلی برای شرکت در مسابقه نخواهند داشت.

● آقای منوچهر بهداروندی - مسجد سلیمان: شماره هائی از مجله را که خواسته بودید، با پست بآدرس شما ارسال شد.

● خانم شبنم کمالی - تهران پاسخ نامه شما مجدداً بآدرس جدیدی که داده بودید، فرستاده شد. امیدواریم دیگر «دلخور» نباشید و ضمناً بیچوقت فکر نکنید که برای شما «ارزشی قائل نشده ایم» چون این شما بودید که آدرس عوضی داده بودید. ما برای فرد خوانندگان و بخصوص دوستان خوبی مانند شما ارزش فراوان قائل هستیم.

● خانم راسخه امیری - اهواز نامه شما فاقد آدرس کامل بود و ما نتوانستیم از آنهمه محبت و توجه شما در نامه خصوصی تشکر کنیم. سپاس و محبت همه نویسندگان مجله را بپذیرید....

● خانم شبنم ساهاکیان، تهران: اگر شماره ۷۳ مجله تماشا را دیده باشید، متوجه شده اید که آرم «تلویزیون» بالای صفحه روی جلد وسط مجله بصورت جدیدی قرار داده شده که لطمه ای بکس رنگی روی جلد نمیزند و شما میتوانید با بریدن آن، عکس هنرمند مورد علاقه خود را بصورت زیبا و رنگی در اختیار داشته باشید.



### خسته کننده و یکنواخت ...

خانم گلناز اهرنجانی از تهران نوشته اند: «سلام و درود بسیار بر نویسندگان مجله تماشا .. از اینکه هر هفته چنین مجله جالب و متنوعی درست می کنید باید بشما تبریک بگویم. من دو سؤال از شما دارم که امیدوارم با طرح آنها وقتتان را زیاد نگیرم: ۱- من از برنامه «دریچه ای بر باغ بسیار درخته چیزی نمی فهمم. برنامه ایست یکنواخت و طولانی که یکنفر همه اش حرف میزند و خیلی خسته کننده است. با آنکه وقتی نام آنرا می شنوم خودم را برای دیدن برنامه جالبی آماده میکنم، متأسفانه هر بار وقت آن اعلام می شود تلویزیون را خاموش میکنم چون یکی دو بار که آنرا دیدم خیلی خسته کننده بوده. لطفاً بگوئید که هدف برنامه چیست و تا کی ادامه دارد؟

۲- چرا مجله «تماشا» به مجله رادیو و تلویزیون مشهور شده در صورتیکه یک مجله واقعا کامل است و از هر مطلبی، سیاسی، اجتماعی، هنری، سینمایی و خلاصه همه چیز در آن هست؟ چرا سعی نمی کنید با تبلیغ بیشتر، مردم را متوجه این مجله کامل بکنید؟

● دوست عزیز تماشا ... ۱- برنامه «دریچه ای بر باغ بسیار درخته» یک برنامه نسبتاً سنگین ادبی است که احتمالاً نمی تواند برای سرگرم کننده باشد.

● هدف این برنامه، آشنا کردن مردم با طرز فکر و نحوه کار و زندگی شاعرانی است که پایه های نخستین بنای شعر و ادب ایران را کار گذاشته اند. در این برنامه سعی می شود بزرگان

### مشکل «راهیان شب» در مشهد

● آقای محمود مطیعی از مشهد نوشته اند: «من یکی از دوستداران مجله شما هستم. دو سؤال داشتم که اولی پیشنهادی است به مجله و دیگری سؤالی از رادیو: ۱- همانطور که برنامه های هفتگی تلویزیون را در سراسر کشور منتشر می کنید چه بهتر که برنامه های رادیوی استانها را هم هر هفته در

● آقای ناصر. ن. ک از رشت: «خدمت پاسخگوی نامه های سردبیر سلام عرض میکنم. می خواهم بگویم من از شما بسیار گله دارم چون این سومین نامه ایست که برایتان می نویسم و بان جواب نداده اید. دو نامه قبلی محتوی دو داستان بود که مخصوص مجله شما نوشته بودم و امیدوار بودم لااقل اسمی از آن در مجله ببرند نه اینکه آنها را پاره کنید و در سید کاغذهای باطله بریزید! من هر هفته «تماشا» را با شوق و ذوق میخرم و مخصوصاً صفحه (نامه های سردبیر) را از اول تا آخر میخوانم و دلم میخواهد بمن هم در این صفحه جوابی بدهید. و با آنکه برایتان نوشته ام که چقدر باین مجله علاقمندم .....

### آقای عزیز...

ما بارها گفته ایم که هرگز هیچ نامه ای را پاره نمی کنیم و همه مطالب رسید با دقت خوانده می شود. چرا ما باید نامه ای را که گویای علاقه و صمیمیت خواننده مجله باماست پاره کنیم؟ مایکبار در همین صفحه بتفصیل توضیح دادیم که به نامه هائی که محتوی داستان و مطلب برای مجله است، بطور خصوصی جواب داده می شود. چون



کاغذ دیواری

# دستور

ناهج کاغذ دیواری دیگری در جهان قابل مقایسه نیست



مرکز فروش: سایه روشن خیابان کوروش کبیر تلفن: ۷۵۵۰۰۰-۷۵۵۱۱۱